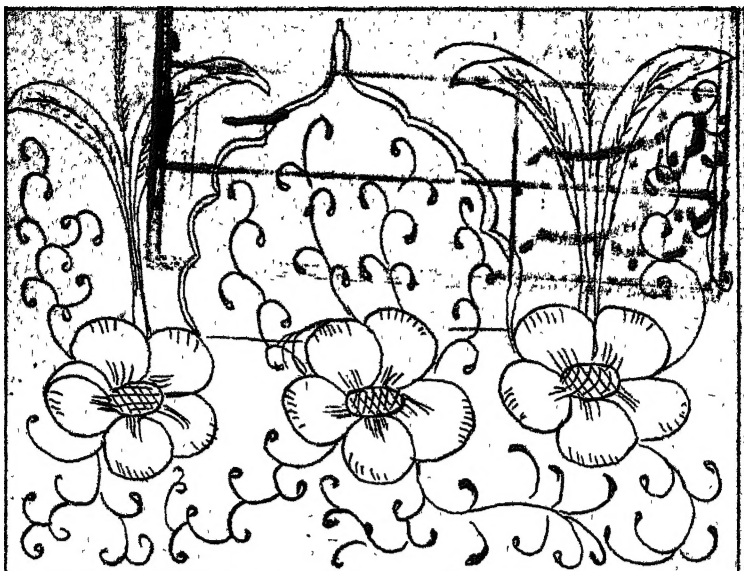


فحمد الله ثم حمدا له كهدراين سلطان

امن و امان كه دوران سلطنت شاهنشاه اسلام پناه درة التاج افسر
و كزين نتاج كوه پر كامكارى صفا فرماي اورنگ ديهيم هم و جواز داي مالك
عرب و عجم داور و ادا كتر داراى عدل پرور السلطان الاعظم و الخاقان الاكبر
شارق بزوج السلطنة الكبرى و طارق فلک خلافت العظمى السلطان ابن
السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان المنظر المدين
و الدنيا مظفر الدين شاه خلد الله ملكه و سلطانہ كتابت طاب
و مع العين على خصائص الحيين اعني ترجمه كتاب خصائص الحينية تاليف
فاضل النحرير و المجرب بحكام الدين و اثار سيد المرسلين حاجي شيخ
جعفر شوشتری اعلى الله مقامه كه اجل و النفع از كتب مراقي است
كه جناب مستطاب زبدة الفضلاء الكرام و سليل الفقهاء الفخام اسوة
العلماء و المجتهدین شرق الاسلام و المسلمين الحاج ميرزا محمد حسين
شهرستاني ادام الله تعالى ايام افادته و فيوضاته على
كافة الانام ترجمه شده بود و ندر اين بنده آل ابو تراب
ميرزا محمد ملك الكتاب در بندر معموره مملى زيور
طبع در آورد تا از جمله آثار غصه ياد شاه اسلام
پناه غرضه محبوب شود و از اسباب دعا
گوئي دعا گويان آن ذات مبارك آفدين
شريف و غصه لطيف باشد في عبيده
غدير كه ايام نصب خلافت جناب
امير است مطابق بحمد شري
حجة الاحرام بحري سوي



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنا مخصوص خداوندیت جلّت حکمتی که دنیا را داد و بلا محل ابتلا قرار داده
 و شکر بی انتها شایسته پروردگاری است عظمت نعمتی که خوان بلا را مخصوص
 اولیا نموده و درود بی حصر و عدد بر بنی امجد و رسول مسدود خاتم انبیا محمد علیه
 و آله و آل ابرار و عترت اطهارش باد خصوصاً آنکه تاز میدان جان مازی و
 شمسوار عرصه بیکه تازی شهید راه خدا و فانی در طریق رضائش لب کربلا کشته
 گریه و زاری و شفع روز سوگواری آنکه اجزای کاینات در مصیبتش متغیر و بنیام
 ما سوای در غزلش متأسف و تحسّر در هر چیزی از ابتلاش ایستی و از صد مانش عظمای
 آسمان چون پشت مبارکش از مرکب برادر خمیده و زمین از سنگینی کوه مصیبتش
 بگامه می رسد آتش حاکی از حرارت جگرش و آب نشانه چشم ترش ستادگان
 در شماره زخمانش و آفتاب اشاره ببدن عیانش ماه ایستی از قمر بنی هاشم و سر
 ایما بقامت موزون قاسم صنوبرش آره بعلی اکبر و سوسن مذکر لبان علی اصغر
 گل حاکی از چاک بدنش و خار شاکی از نیزه و شمش خاک کرم بنیاد او از زخمش و

نیز خرد و دلاوریش و خجراز خجروش و شمیر از زخمهای سیکرش و زنجیر از پاشش
و ریمان از اطفال زارش اسب از دوا و الجاحش و ناله از اسیان بی جناحش مغان
قاصدان خبر شهادتش و وحشیان نوحه کربالتش باران نشانه تیرهای عدوان
و رعد صدای سینه زدن زنان برق اشاره باتش زدن خیام و هاله حکایت غبار
نشسته بر آن ماه تمام قوس قزح گمانهای قوم لئام و تکرک عبارت از سنگها
و شفق حکایت رنگها کو بهاناشانه خیمگاه و گلزار اشاره و قبلگاه جنگها چون تیر
و شمنان و دریا با حکایت آن بیابان کشتیها اشاره بان کشتی نجات که از
طوفان حوادث شکسته و دجلهها دلوخته آن لبان که از شدت تشنگی خسته
انگشت اشاره بجدل ابن سلیم و دست ایما بحال لئیم سرشاک از شرمشوم
و قلب حاکی از تیر مسموم و سینه سوخته آن سینه پامال اسبان و دندان
گویان دندان منکوب بخیزران و تمام بدن مرآت آن بدن عریان آه چه
گویم ای دروغ از پیکر عریان او پیکر در خاک و خون غلطان او سپهر روی
نیز همچون آفتاب آفتاب از روی او شود در حجاب آفتابی کرد او تیر و
چون شعل آفتاب آسمان محشری آمد ز قتلش جلوه کرد آفتابش نیزه بالا
سر که گویم آفتاب است آنجانب کی بود صد پاره جسم آفتاب یا بگو
ماه تابان کی قتر زخمها دارد ز انجم بیشتر نیت محرومه ولی از یک
نگاه نور خجده هر زمان بر مهر و ماه نورالعینین و ضیاء النیرین الشهد للظلم
ای عبد الله الحنین و علی ابائ الطاهرین و ابنا الله المتنجین و لفته فی حجاب
و شمنان خاندان نبوت و کشته گان اهل بیت عصمت و طهارت اند
الایدین و دهر الدهرین اما بعد چنین گوید بنده جانی فانی و غرق بکار
امال و آمانی محمد حسین ابن محمد علی الحسینی المرعشی الشیرستانی عفی الله عنهما
که حقیر سر با تقصیر از ابتدای عمر بفت سالدگی رسیدم تا کمون سنین آن پنج
رسیده بمواری مشغول تحصیل علوم بود و سیح وقت از این مرحله نیاسوده

از هر سفره نوشته گزیده و از هر خزینة نوشته چیده و در هر فن از فنون تصنیفی و تالیفی
 نموده ام از صرف و نحو و منطق و بیان و کلام و حکمت الهی و ریاضی و اصول و فقه و
 رجال و حدیث و تفسیر و دعوات و غیر آن و چون مأمی نمودم دیدم که اصل مطلب
 از من فوت شده چیزی در مراثنی امام شهید بقالب تالیف نریخته ام و این حال
 در اثناء سفر زیارت حضرت امام ثامن عارض گردیده هنگام مراجعت از آن
 ارض اقدس بطهران و توقف در ایام زمستان و اسباب و کتب که موجب
 تالیف تازه باشد میسر نبود لکن آنجا طر قاصر رسید که کتاب خصائص الحسین
 را که در این باب اجل و انفع کتب مراثنی است ترجمه فارسی نامم ناموجب
 عموم اشتغال خلق از عوام و خواص کرد و شاید در اثناء ترجمه شرعی و نگه بزرگ
 بر آن گردد که سبب تکمیل فایده آن باشد و باین وسیله اسم خود را در دفتر



فهرست کتاب دمع العین علی خصائص الحسین از ایمنقرآ

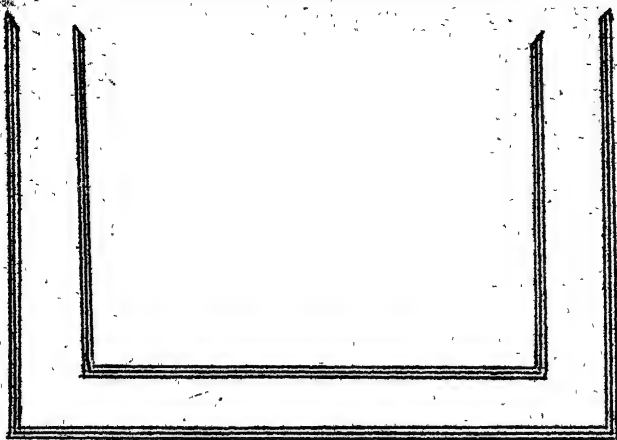
	اسباب خوف ورجا	۳	از سفر کوفه
۳۸	در ثواب زیارت تفصیل	۴	عنوان چهارم در الطاف خاصه الهی
۴۰	اجمال مطالب کتاب	۱۰	نسبت با نجاب
۴۲	عنوان اول و بیان اول مخوقات	۱۲	کریمه تمام اشیاء بر آنحضرت
۴۲	حدیث عالم نوار و خاصیت آنکشت ایما	۱۳	کریمه بر آنحضرت فطری او و هر بانی بنمیه با او
۴۲	محل آنحضرت بعد از ولادت و در حال	۱۵	مناجات آنحضرت و لیک مدنی جواب
۴۳	شهادت		آنچه خداوند با وعظ نموده از شرف مخلوقات
	محل آنحضرت در عالم برزخ و محشر و پشت	۱۶	و محبت او با و
۴۴	عنوان دوم در صفات حمیده نجاب	۱۷	ولادت حضرت سید الشهداء و سبب
۴۶	تفسیر اعرابی و اشعار او	۱۸	احترامات خاصه او
۴۶	مدیحه آنحضرت در کتاب و سنت	۱۹	در آنچه با و عطا کرده است از عرش
۴۶	جمع فضایل متضاده	۲۱	در آنچه با و عطا کرده است از پشت و سما
۴۶	عنوان سیم در عبادت جامع و صیغه امثله	۲۲	در آنچه با و عطا کرده است از زمین و بیو و آ
۵۱	با ظلمات و صلوة و دعای یوم الطف	۲۳	در آنچه با و عطا کرده است از اشجار و کما
۵۲	دفن علی صفر و حکایت عمر بن عبدود	۲۴	و جبال و جن و انس و وحوش و دیور و اسبق
	قصیده احد و صغیه خیمه سیریه	۲۵	پای آنچه با آنحضرت مخصوص است از اوضاع
	تحریم صدقه و شمع کوفه	۲۶	و نیویه
۵۴	دعای انت لفتی و توفیق تجیه نبی هاشم	۲۷	احترامات محل ولادت و اسم و تفریه و ذکر خوا
۵۵	وداع با سکنه و اشعار آن جناب	۲۸	احترامات و قد و شک و جنون و مجلس غ و تفریق
۵۸	موارد کریمه آنجنابش مقام بوده	۲۹	روایت ام سلمه در تربیت احترامات و تعظیم
۶۰	بیان و وصف عجیبه آنحضرت	۳۵	عنوان پنجم در ظاهری الطاف خاصه و منو عظیم
۶۴	جمع کلیات متضاده اشخاصیکه حضرت را منع شدند	۳۶	معینها انسان و رفع آنها بابت توبه نجاب الهی

۶۶	بوسایل جنیه حاصل شود مقامات عالیه	۱۰۱	وداع عمهای حضرت
۶۰	آن بوسایل از جهاد بالا تراست	۱۰۱	آمدن افواج ملائکه بیاری حضرت
۶۰	آن بوسایل از همه اعمال صاحب مفیدتر است	۱۰۲	آمدن اجنه بیارش تفصیلاً
۶۱	غوان ششم در فواید گردیده بر آنحضرت	۱۰۲	خطبه حضرت در مکه تفصیلاً
۶۳	اقسام علایق محبت	۱۰۳	وداع با محمد ابن حنفیه تفصیلاً
۶۴	قصه معامله بنمیشیر با عبدی بن حاتم	۱۰۳	وداع خارج مکه
۶۶	وضو گرفتن از برای تعلیم اعوانی	۱۰۳	منزل خرمیه و ثعلبیه و خبر شهادت مسلم تفصیلاً
۶۸	تقسیم بنمیشیر اعضای حسین علیه السلام	۱۰۴	منزل بطن عقیقه
۶۳	اسباب فرح و اسباب غم از آن بوده و فواید	۱۰۶	مجلس عصر تا سوعاء و شب عاشورا
۶۵	اقسام مجالس عزاء و مجالس آدم علیه السلام	۱۰۶	مجلس سحر شب عاشورا
۶۶	مجالس عزاء در بهشت و کربلا و شقی نوح و سیاح	۱۰۹	خواب ام سلمه روز عاشورا
۶۸	مجلس ابراهیم و قضیه فدایتفصیل	۱۱۰	مجلس تلمذ با سوی الله
۶۹	مجلس عزاء در طور کربلا بتفصیل	۱۱۱	صدایائی که بلند شد در حال شهادت حضرت
۹۰	مجلس عزای زکریا بتفصیل	۱۱۲	خطبه حضرت سجاد علیه السلام در مسجد شام
۹۱	مجالس عزاء و ولادت حسین تفصیلاً	۱۱۲	مجلس عزاء در خانه یزید
۹۱	خبر دادن بنمیشیر شهادت حسین تفصیلاً	۱۱۲	خطبه حضرت سجاد علیه السلام بعد از مراجعت بکربلا
۹۲	حکایت سه علم تفصیلاً	۱۱۳	مجالس ائمه ظاهرین
۹۲	خبر دادن امیر المؤمنین بواقعه کربلا تفصیلاً	۱۱۵	اخبار شهادت حضرت در محض آسمانی
۹۳	قضیه ابوان با عیسی تفصیلاً	۱۱۶	خواص مجالس کربلا و آن شتات و خواص کربیه
۹۸	حکایت هرثمه تفصیلاً	۱۱۶	حدیث ریان بن شیب و فضایل کربیه
۹۹	اخبار امام حسن بواقعه کربلا تفصیلاً	۱۱۷	قصه اسمعیل تفصیل
۱۰۰	خروج حضرت از کربلا و وداع تفصیلاً	۱۱۸	اجر کربیه و حدیث مسلم ابن عبد الملک
۱۰۱	حکایت ام سلمه تفصیلاً		

۱۵۳	خط حضرت بابل بصره	۱۱۹	اسامی قیامت و موافق آن
	خط حضرت بابل کوفه و قضیه قبل از آن	۱۲۰	خواص عین باکیه و اشک چشم و رنج تبسم
۱۵۴	صیداوی قضیه در تفصیل	۱۲۴	حکایت جواب سید علی مشوق شام
۱۵۵	ملاقات حضرت با پسر سلیمان تفصیل	۱۲۵	عنوان بیستم در خصوصیات زیارت و
۱۵۶	استمداد از بنی اسد		فصایل آن
۱۵۶	خطبه حضرت	۱۲۶	زیارت شش است بر فضایل جمیع عباد
۱۵۶	بفت استغاثه حضرت		جواب از نا محبه
۱۵۶	شهادت عبداللہ ابن الحسن	۱۲۸	فضایل زائر و آن شانزده است
۱۶۰	استغاثای انسان در بفت حالت	۱۳۰	اذیت رسیدن برائت
۱۶۲	سلام بر هر یک از اعضاء حضرت	۱۳۱	گشته شدن زائر و حدیث یانی
۱۶۳	زواقبل از شهادت و وداع اصحاب	۱۳۵	آثار خاصه زیارت و فضیلت مخصوصه آن
۱۶۴	شهادت علی اکبر و زوار بعد از شهادت	۱۳۸	و زود حضرت فاطمه بجز تفصیل
۱۶۵	زوار بعد از زدن	۱۳۹	صفات خاصه که از برای زوار حاصل شود
۱۶۹	زیارت زنان اعراب و قضیه متوکل و	۱۴۰	اجر مخصوص زیارت
	ببلول وزیر مجنون تفصیل	۱۴۰	ثواب زیارت و کیفیت آن
۱۷۰	عنوان بیستم در خصایص متعلق بقرآن	۱۴۱	احکام خاص زیارت و شروط و ادب آن
۱۷۱	موافقت آنحضرت با قرآن در صفات	۱۴۴	آثار ترک زیارت با استطاعت
۱۷۲	منازل فضایل حسین و آن چهارده است	۱۴۵	زیارات مطلقه و مخصوصه و عدد آنها
۱۷۳	منازله در مصائب آن نیر چارده است	۱۴۶	آیا کدام مخصوصه افضل است
۱۷۴	آیات مصیبت و بیان محل و ولادت آنحضرت	۱۴۷	بدلهای زیارت
۱۷۶	معنی گشته شدن مظلوم	۱۴۸	خطاباتی که در زیارت حسین وارد است
۱۷۸	معنی نود و شصت خصایص و سوره از برای زیارت		و حکمت ورود تلبیه
۱۸۲	در موافقت با هر یک از سوره قرآن	۱۵۰	حکایت عبداللہ ابن عمر و بن العین

ولادت عیسی در کر بلا	۱۸۲	ذکر خواب گفتن جبرئیل و نزولش بر عیسی	۲۲۴
عنوان نهم در خصال متعلق بلیث الله	۱۸۸	افواج ملائکه در خراج مدینه و در مکه و کر بلا	۲۲۵
خروج حضرت از مکه و قصه محمد بن الحنفیه و عیاد	۱۸۹	حدیث اشتعاف بقائم و بیان صنایع ملائکه	۲۲۶
الله تعقیصیل		در آنچه ملائکه عطا شده است از انجبات	۲۲۷
تحدید محل تربت شفا	۱۹۰	عنوان یازدهم در خصال متعلق بانبیاء	۲۳۰
قصیه اردباده محافظت حسنین	۱۹۰	از انبیاء بلوی به اشتعاف شود و از انجبات	۲۳۱
کرامت کعبه و قصیه مرغ سفید	۱۹۰	باب آدم و افشار نرید پلید	۲۳۱
و خیفه فطرس و منصور	۱۹۱	قبر نرید خفید و باب ادیس	۲۳۵
حدیث شام امین و رفع جسد بسوی آسمان	۱۹۱	باب نوح و ابراهیم و یعقوب و یوسف	۲۳۸
تجدید حایر و حال حجر الاسود	۱۹۲	باب صالح و هود و شعیت و ایوب و یحیی	۲۳۹
حدیث تفاحه	۱۹۲	عظمت مصیبت حسین از یحیی	۲۴۰
جامه از بال جبرئیل و درک رفتن نرید	۲۰۴	باب موسی و ملک نازل بر دریا و قبر موسی	۲۴۱
ثواب خراج راه زیارت و تقدم کر بلا بر کعبه	۲۰۵	باب اسمعیل فرج الله	۲۴۵
تکلم و منافعت کر بلا	۲۰۵	باب اسمعیل صادق الوعد	۲۴۵
حدیث بچه ابو تفصیل	۲۰۶	باب داود	۲۴۵
در بیان اینکه ثواب زیارت موازی می شود	۲۱۲	باب سلیمان	۲۴۵
انجبات نوعی جم نمود و پیاده چکر در آن	۲۱۳	باب عیسی روح الله	۲۴۵
پان جمی که مکر در آن احرام بست و با محل شایسته	۲۱۳	در آنچه بانبیاء عطا شده سبحین	۲۴۵
پان تفصیلی این جم	۲۱۴	عنوان دوازدهم در خصوصیات متعلق	۲۴۵
جمی که مؤذن آن علی اکبر بود	۲۱۶	بحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه	
حاجیان مخصوص انحضرت	۲۲۲	قد رقت بانجرا و اتوق	
حکایت و سبب و نادرش و زوجه اش	۲۲۳		
عنوان دهم در خصال متعلق بملائکه	۲۲۳		





بسم الله الرحمن الرحيم

حدوثنا مخصوص ذات اله است و درودی نیتی برگزیده کان آن درگاه خصوصاً رسول
اکرم و اشرف اولاد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرين انجذاب که شاهد
پدشید و شفای قیامت صلوات الله عليهم دامت السموات العلی و الارضون العلی
اما بعد چنین گوید بنده حقیر جعفر ابن الحسین الشتری عفی الله عنهما که چون دیدم نام
پیری رسید و ایام جوانی گذشت اساس بدن را از هر طرف شکست آمده و عمر از
شکست گذشته نه از آن حاصلی دیده و نه ثمری چسبیده و نه فایده برده فقر پست
که اینده نیز بر زمین و تیره خواهد گذشت پس بانفس کنایه کار غافل خطاب نمودم که
وای بر تو ناکی غافل بیار جوانی بخیر نامهربان مبدل شده و هنگام ذراحت و راحت
تختی نگاشتی و حاصلی بر نداشتی پس این دو روزه را در یاب و خنجر نهانرا بصلت
تلف نمودی پس در کشتن این دو خوشه شتاب سرایه عمر را بیا و دادی قدر این جری
متاع را بدان چون نفس غافل را پند در گوش بود و این صدا بهوش نیامد باچار
بصدای بلند او را ندانم که میسافر بی زاد و راه بازخواهی ماند از غافل
گاشته که هنگام درو نزدیک است وای تاجر غور زمانه و ظالم بر خویش و بیگانه

آنچه که بسیار در مکین و هزار بابت تمشین است میعادت مخاد و خداست در
 مرصادات باز این ندادن آن خفته اثری بخشید پس نزدیک رفت و او را حرکت داد که
 بان بیدار شو که گردن سخت است و پای برهنه و پیاده باید عبور نمائی چه وقت خوب
 است و منازل نخوفد و پیش داری با دست خالی کارت خراب است اندکی حرکت کن
 و تحیل نمائی بطلالت و کسالت چشم بکشت و نظر کن که روزی در پیش داری تا یک
 روز اهی با یک گوش خود بکشا و کلام امیر المؤمنین را بشنو که میفرماید ای سر محاسنی
 چگونه خواهی بود وقتی که عوقای آتش با سخنان گردنت چسبد و غل جامه گوشت
 بازویت را خورد باز دیدم نفس از این همه صیحه و ندا بحرکت نیاید پس مرا کمان شده که
 است بحال او گریان و نالان شدم و بر نقد عمر غریز نوحه سر اشم و کفتم طبت
 در محاصی شد همه عزت تبا و قامت خم گشت از بار کناه موی تو در رویایی شد
 سقید یعنی از رویا صدم حرکت رسید پس اندکی نفس کشید که مرا امید به بخت
 او شد پس بر می گفتم آنچه بر خود رحم کن و بفریاد خود برس در این نفس آخر تو شمر برادر
 و فرصت غنیمت شمار پیش از آنکه اجل بر آید و مرگ بدر آید و باب توبه مسدود
 کرد و ای این همه کتابهای آسمانی و انبیاء مرسلین که آمدند و همه تورا از این راه نرسد
 تورا کفایت نمی کند آیا کمان داری که این آسمان و زمین و مینها از مخلوقات بعثت
 خلق شده باشند و در جزائی و اشتعافی نباشد از کجا چنین یقین از برای تو حاصل
 است و غایت جمع است که تو از اهل نجات خواهی بود چون نفس شوم این سخن سخت را
 شنید اندکی از جای خود جنبید و قدری تلفت گردید پس از برای تقویت تحریر
 بسوی طالب کمال و خلاص از وبال اسباب خوف و رجا که بنیز له و بال اندر بیا و او
 آوردیم تا باین تفصیل اول سبب خوف آنست که دیدم مدار قبول اعمال و نجات
 از احوال تمام بر ایمانست و از آن در خود هیچ اثری نیافتم نه از کاملش و نه از ناقص
 بلکه از ادنی در جهان که عبادت از این که شخص بچگونگی کند بد حال شود فضلا از
 در جهان که شخص در حال ذکر خدا از شوق مشرف بر موت گردد و ندیدم در خود از احوال

ایمان که تقسیم شود بر قلب و اعضا نه بر قلب که موجب سکون و اطمینان است و نه بر
اعضا که حرکت بر طبق مراد الهی باشد حتی آنکه خوف داریم از فقد زنده می که باعث
نجات از خلود نمار باشد و نظر نمودم از در اخلاق حمیده که اگر ایمان است اضداد آن
در خود یافتیم و در اعمال صالحه آن قدر شرایط از برای قبول آن است که خود را موفق به
تحصیل آن ندیده ام و تمام عمر پس شدت خوف نزدیک شد که یاس و قنوط بینا
دست دهد پس تدارک آن نمودم بحالت دوم از برای رجاس نظر کردم بوی فضیل
الهی و دیدم خود را از امت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شیعیه علی علیهم السلام
و دوست اهل بیت که ایشانند راه قوم و صراط مستقیم و پناه خلائی و کشتی نجات
و شفیع عرصات پس امیدوار بر رحمت الهی گشتم باز بحالت سوم داخل شدم که است
نبی و شیعیه وصی را طاعتی است ترا کلام اقتدا بنبی و متابعت بعلی بود و دوستی
را انکار است کدام اثر از تو بروز نمود چون از آثار شیع و ولاء در خود ندیدم باز از
خوف بر خود لرزیدم و از ترس و فزع در محله یاس و قنوط بحالت چهارم پناه
بردم و بنظر وقت بنوی و سایل الهی نظر نمودم و دیدم و سایل که متعلق بخضرت سید
الشهداء است بیشتر و آسان تر و اکل و اشرف است و شرایطش کمتر و نفسش آتم
است و اعلم است در این باب انجذاب را خصوصیتی است که در باقی و سایل
هر چند هم از یک نورند و آن خصوصیت آن است که انجذاب بانخصوص بابیت
از ابواب بهشت و کشتی نجات و چرخ هدایت هر چند آباء و عظام و ابناء گرام
او نیز ابواب جنان و کشتیهای نجاتند لکن باب انحضرت وسیع تر و کشتی او بیا
تر و کثرت استصانه نور او سهل تر است بهمیهشان پناه خلقند لکن پناه انجذاب
آسان تر و دائره او وسیع تر است پس نفس را خطاب نمودم که بان داخل این
درگاه شو تا این شوی و باین کشتی در ای تاب سال برسی و باین نور نظر نما تا راه را
بیابی باز این عزم را جزم نمودم که چون درست ملاحظه نمودم علامات ایمان از این
منهاج یافتیم و بایمان خود اید و اگر گشتم بخند جبهه کی آنیکه از انحضرت ما ثور است که

نم گشته که ذکر می نمود در نزد مؤمنی که آنکه گریان می شود و معصوم می گردد و این صفت در تمام
انساء بود و من در خود این حالت را یافتم پس امیدوار با ایمان خود شدم که لا اقل آن
دوره که منجر از خلوه است خواهم داشت دوم آنکه یافتم خود را که در ایام عاشورا بی اختیار غمخوار
و معصوم می شوم و این از صفات ائمه ظاهرین بود پس امیدوار شدم که اثری از ولایت
ایشان در خود یافتم چنانکه فرموده اند مقتضای بعضی از روایات که شیعه را از فاضل طینت
ما فدیته شد و بنور ولایت ما خمیر گشت پس مصیبت ما مصیبت ایشان است در اینجا
بسیار وارد است که ائمه بی در ایام محرم همه حسرون و معصوم می شد و حضرت صادق
کسی ندید در این ایام و حضرت رضا علیه السلام در تمام عشره عاشورا محزون و پریشان
بودند و در مجلس عزای نشسته و مجال خود را در پشت پرده می نشاندند پس اگر کسی بر
ایشان وارد می شد و از ابل مرثیه بود امر می فرمودند که مرثیه بخواند چنانچه در قصیده
و جبل خضاعی معروف است و الا خود میباشند ذکر مصائب می شدند چنانچه در روایت
ریان ابن شیبیه مذکور است که داخل شد بر انجذاب روز اول محرم پس فرمود
ندای پسر شیبیه برگاه گریه خواست کرد بر چیزی پس گریه کن بر حسین علیه السلام
که او را پنج نمودند مانند پنج نمودن کو سفید و شسته شد با آنسر و بر سجده نظر از ابل بیت
و بخین بود شیوه باقی ائمه پس ظاهر می شود که انکار قلب در اول محرم از علامات
علاقه با ایشان است و تفاوت آن مختلف محسوس مراتب ایمان و بعد از آن با عروض
خلاف آن است بدلالی توان نمود بر سلب ایمان و دشمنی ایشان چنانچه متداول است
در بعضی از بلاد و مخالفین که این ایام را ایام سرور و تفریح خود قرار می دهند خدا لعنهم
و اخر فی الدارین سیم آنکه یافتم خود را محسوم و سنگام و رو در زمین که بلا و مشاقت
از من محنت و بلا و این صفت از صفات حضرت امیر المومنین علیه السلام بوده و بخین
حالت حضرت زینب کبری است بمقتضای روایات وارده و ایضا یافتم خود را اول
شکسته در سنگام ملاحظه قبر آن جناب و قبر فرزند ارجمندش که در پائین پای آن
سرور است و آن از علامات ایمان است چنانچه در بعضی از روایات ما شده و

است چارم آنکه یا فقم چشم خود را اشک ریزد و وقت استقامت تربت طاهره انحضرت و
این از صفات خود آن سرور و جدا طهرش بود و چنانچه بیان بعضی از این شهرات خواهد شد
انشاء الله تعالی مقاصد کتاب دیگر آنکه هر چند اعمال صالح را از نماز و روزه و غیره بابت
بجته عدم اجتماع شرع ایضا قبول مرسوم یا فقم و لیکن دیدم که گریه بر انجام حقیقت
گرمی است و همچنین گریه نیدن و لا اقل تباهی که کرده ام یقیناً سخت سلب نذار پس
داخل حدیث من کی او انبی او تباهی و جبت که بخت خواهم بود پس امیدم محکم و قلم
مطهرن کردید باینکه چشم منقلش که گریه جزئی از ایمان در خود یافتی و از غلوه دیران خلاص شد
ایا با عذاب بزرگ و فقر و صدمات حشر و نشر چه خواهی کرد ترا که طاق صدمات ضعیف
دنیوی نیست و مکاره آن را تا مل نذاری بلکه از دوام نعمت طول شوی چگونه تحمل آن صدمات
توانی نمود بلکه شاید این جنس ضعیف از ایمان با دخی صدمات از عروض بلا و صدمات و
وساوس شیطان زایل شود و آنوقت چه خواهی کرد پس خوف و اضطراب بدول
غلبه نمود و بحالت پیشم فتعل گشتم و ملاحظه نمودم که در میان وسایل حسینیه چنین
چیزی هست که سبب قوت ایمان و ثبات آن تواند بود و آن زیارت انحضرت است
که مقتضای اخبار مانند زیارت خداوند است در عرش و آن کنایه است از کمال
قرب الهی که مخصوص مؤمنین کل است نه کسانی که ایمان شان ثابت نباشد و بعد از
هدایت کمره شوند پس معلوم می شود که زیارت آن سرور از اسباب کمال ایمان
است و همچنین اخباری که وارد شده است در این که زائر چون آزاد و مرجهت یا
ملکی تروا و آید و گوید پروردگار سلامت میرساند و می گوید عمل را از سر گیر که کنایه آن
گذشته است از مزید بدش پس چون خداوند بر او سلام برساند لابد او را از کفر و
نفاق حفظ نماید پس قلم مطهرن و دلم ساکن کردید باز حالت به قلم مرا خوف اندخت
که نهایت آنکه اینها که ذکر نمودی اعمال حسنه هستند شاید کنایه آن تو سبب جلا حیات
شوند باز مضطرب شدم و بحالت به شتم التجا بردم که خط در عمل خود عامل است و در
وسایل حسینیه هست که برای او نوشته شود و حال آنکه از اعمال او نیست آنکه خط شود و چنانچه در فصل

برایارت آن جناب وارد شده از برای از آن یک حج یا بیشتر از جهت های بنی برده و معلوم
است که حج بنی غیر عمل خود را از نیت واجب شود و عمل آن سرور البته مقبول خواهد بود و از
حجاب آن روایات روایتی است که از حضرت صادق با ثور است که فرمودند روزی
جناب حسین در دامان بنی غیر بود آن سرور با و ملاضمت می فرمود عایشه عرض کرد
چه قدر تو را از این طفل خوش می آید فرمود چگونه او را دوست ندارم که میوه دل من
چشم من است و بد رستیکه امت من او را خواهند گشت پس هر کس او را زیارت نماید
بعد از وفاتش بنویسد خداوند از برای او یک حج از جهای من عرض کرد یک حج از جهای
تو فرمود ندلی بلکه دو حج از جهای من عرض کرد دو حج از جهای تو فرمود ندلی بلکه چهار
حج از جهای من و همچنین او تعجب می نمود و حضرت زیاد می فرمود تا رسیدن دو حج و غیر
رسول خدا پس امیدوارم شدم یا زبجالت نعم افتادم و ترسیدم از اینکه ضیق
النفس عمل را برود چنانچه وارد شده است که شخصی را در محضر سوار زند که اعمال
او نور و پدید صحرای قیامت را پس اهل مظلّم آن اعمال را بر سر ندو گناهان خود را بر او
بار کنند و او را باتش بزد پس باز خوف غلبه نمود و بیتی بجا گفت و بسم گفت که خطبه
نمودم دیدم که وارد شده است در ثواب که بر آن حضرت اینکه حدی و نهایتی از
برای ثواب آن نیت پس امیدوار شدم که هر چه را ارباب مظلّم بر سر
باز مقام نخواهد شد باز منتقل بجا گفت یا زدهم شدم و دیدم که مقتضای اخبار بسیار شرط
قبول اعمال قبول نماز است پس با خود گفتم شاید نمازهای تو مقبول نشده باشد
و چون او را در نمایند اعمال تو را نخواهد شد پس امر بر من مشکل شد و نزدیک شد که
تا امید شوم ناگاه بجا گفت دو از دهم منتقل گشتم و بان ختم شد احتمالات متعارضه پیدا
شد من بان محکم شد زیرا که وجوه امن و اطمینان بی درمی رسید و آن این بود که ما خطبه
نمودم خواص عجبی را از برای وسایل حسنی است یکی آنکه ثواب این وسایل اصفا
توافل است وارد شده است مؤثرند در قبول فرائض پس چگونه این وسایل مؤثر
نباشند دیگر آنکه شرایط قبول و حط در اعمال و عباداتی است که از شخص حاصل نیاید

و قصد قربت و رحمت واقع شود و در این وسایل علی هست که آثار بر آن مترتب است
هر چند بدون اختیار و قصد واقع شود و آن رقت است بر مصائب از جناب که بر
بر آن حضرت که کاهی با قصد و تامل و نیت قربت واقع می شود و آن داخل احوال صالح
و قابل قبول در دست و کاهی بدون اختیار حاصل می شود که هرگاه شخص ورود
این مصائب جان گذارد را بشود بدون اینکه صاحبش را بشناسد که امام بوده
یا از مسلمانان بود اگر کان کند که از مخالفتان است باز رقت بر او ستولی می شود
و بی اختیار اشک میریزد چگونه شخص رقت نکند هرگاه بشنود که طفل شخصی از شدت
عطش در پیش چشمش جان دهد یا او را بر روی سینه پدر شهید کنند و او نظر
نماید یا چون بجهت او آب طلبد تیر بهر هتوش زند یا اینکه جسد کسی را بعد از کشتن یا
مال سم ستوران نمایند و سر او را با چوب و تازیانه بزنند و بر درخت پیاورند یا بر
او بعد از صد سال غش کنند یا بهر قسمی القلی از استماع این امور تغییر احوال می
شود و رقت می کند و این باعث رحمت الهی می شود چنانکه وارد است که چون حضرت
یونس در شکم ماهی گرفتار بود و غور نمود که او را فرو می برند و صدای یونس شنید
از او سؤال نمود از احوال جو سی و هرون و کلیم و آل عسران یونس خبر داد
بوت ایشان قارون گفت و اسفا علی آل عمران پس مشول رحمت شد و مذاب
خف از او مرتفع گردید و در دنیا پس چگونه من امیدوار نباشم باینکه همیشه متاسفم
بر آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دیگران که لغوات کلیه هرگاه
مانع از تاثیر آنها برسد غالباً مانع از تمام تاثیر نمی کند بلکه جزئی اثر آن باقی خواهد ماند
پس هرگاه احوال سیئه من مانع از تاثیر تمام وسایل حسیه شود لامحاله جزئی
اثری خواهد ماند و من بان قناعت میکنم مثلاً در شان زائرین انجناب وارد است
که شفاعت ایشان را قبول می کنند در حق ده نفر یا صد نفر یا میگویند هر کس را بخواهد
و تشش را بگوید اخل بیشت ناو من چون می پلنم خود را که درهای جهنم بر روی من باز است
بلکه الان در من محیط است با غلبا و زنجیر با بلکه علامت خلود را بر خود مشاهده می نمایم پس

طرح نذارم که از جمله شیعیان محشر باشم بلکه قانم یا نیکه می دستم را بگردانم و از شداید قیامت بجا
دهد یا نیکه بعد از مدتی از جهنم خلاص نماید که مخلد قانم و ایضا وارد است که زواران جناب
در عرش با خداوند مکالمه می نمایند و چون لایق این مقام نیستیم قانم که یک ملک از ملک
رحمت یا من سخن گویند و ایضا وارد است که زائران جناب تعالیت کوثر نماید و من
چون شایسته نیستم بلکه در معرض آنم که در جهنم با اهل بهشت بگویم قدری آب من دیدم پس
ممنونم که یکی از ساقیان کوثر مرا آب دهد و ایضا وارد است که زائر حضرت با جناب پیغمبر
هم سفر خواهد شد در بهشت و چون شایسته این مقام نیستیم قانم که از خوردن زقوم خلاص
شوم و لابد از آثار این موثرات عظیم این مقدار باقی خواهند ماند ان شاء الله دیگر آنکه ممکن است
که وسایل آن جناب در یک زمان بجهت شخص جمع شود از درجه ادنی که تباکی است تا درجه
اعلی که پیش روی آنجناب است و بجهت آنجا بجهت حصول جمیع عبادات شود در
زمان واحد مثلاً هرگاه مجلسی منعقد شود و ذکر شود در آن مصائب آن سرور و حاصل شود
بجهت شخص بکاء و بکاء و تباکی و حزن و دهم ورقه و توجه قلب بسوی آن حضرت بصلوات
و سلام با اشعار طلب بحالات و بزرگواری و و معرفت بحق او و تصور حالات او و عرض
گریه و جریح بجهت آن و آرزو کردن یاری او و شهادت در رکاب آنجناب البته فائز شود
بثواب جمیع وسایل عبادات که کرده است خدا را بحسب عبادات حتی شهادت در
پیش روی آن سرور چنانچه خواهد آمد اخباری که دلالت بر آن دارد و چنین مجلسی
دار است مصائب مشاهد شریفه را و آن چهارده صفت است اول آنکه معملای خداوند
است یعنی محل صلوات او است برایشش دوم آنکه ملائکه در آن حاضر می شوند و سوم
آنکه شخص بدعا می پیغمبر خدا و ائمه بدی فائز شود چهارم آنکه منظور نظر بجهت آنجناب
بید الشهادت گردد پنجم آنکه از محضرت با ایشان مخاطبه و مکالمه نماید ششم چنین مجلسی
محبوب جناب صادق علیه السلام است بقسم مانند عرفات است ششم مانند شمر
الاحرام است نهم مانند حلیم است دهم مطاف بیت اللہ است یازدهم قبله حین آن
دوازدهم خاموشی کنند و آتش است نیز دهم نسیب آب حیات چهاردهم مالی بجالس

ابتدای خلقت و محشر است و تحصیل این مطالب کتاب التبیان و چون این امر را تصور نمائی پس حکایت
کمان می کنی که نا امید شوی از این همه شایدها این حالات شریفه و عبادات لطیفه و
اجتماع صفات و تواتر برکات پس اگر موانع مانع باشد بان قلی اثری خواهد بود و بما
مرکافی است قلیک لا یتقال له قلیل و چون این مطلب مرا یقین کردید بخاطریه فیض
را کوتاه نمودم و بامیدواری بسیار دست نوسل بدانان حسین زدم و بجهت استحکام آن
شروع در تالیف این کتاب نمودم که مشتمل است بر بیان خصایص انجذاب که بان
ممتاز است از تمام مخلوقات حتی از انبیاء و ائمه علیهم السلام و نامیدم آنرا خصایص
الحیق و مزیال لظلم امید از فضل پروردگار آنکه آنرا ذخیره قبر و نشور و مایه امن و سرور
و اسباب بقای ذکر موفور قرار دهد و ما توفیق الا لای الله و علیه توکل و الیه انیب و مرتب
ساختم آنرا بر یک مقدمه و چندین مقصد که آن مخنون است اما مقدمه پس مشتمل
است بر فهرست مطالب کتاب اجمالاً که در دوازده عنوان مبین خواهد شد و آن چنین است
عنوان اول در ذکر خصوصیات انجذاب است در عوالم وجود و محال شود از اول
خلقت تا آخر روز نهایت و در آن هفت مقصد است مقصد اول در خصایص انبساط
در ابتدای خلقت نور شریفش مقصد دوم در خصایص انخسرت با اعتبارات انبساط ان نور
پاک در عوالم از عالم زرو اشباح و انعکاس در ظاهر آدم و انتقال آن بشجره بهشت و
بوی دنیا و خصایص محل او مقصد سوم در خصایص حال ولادت و ایام طفولیتش
مقصد چهارم در خصایص محل شهادتش مقصد پنجم در خصایص محل بعد از شهادتش
نسبت بروح و سر و جسد آن سرور مقصد ششم در خصایص محل تیتش مقصد هفتم
در خصایص محل اعتبار و عنوان دوم در خصوصیت صفات حمیده و اخلاق
پسندیده انجذاب و عبادات و طاعاتش در ایام عمر و عنوان سوم در خصوصیت
صفات و اخلاق و عباداتی که از انجذاب ظاهر شد روز عاشور که از آن جمله است
جمع مابین عبادات ظاهره و باطنه و مکارم اخلاق و جمع مابین عباداتی که ممکن است
جمع آن و جمع مابین عبادات و صفات حسنه که مانند جمع اخلاص است و جمع

بمع اقسام بلا و تحمل آن و شکر بر آن و جمع جمیع عبادات مخصوصی که مختص با نجاب
بوده عنوان چهارم در بیان الطاف و احترامات خاصه الهی نسبت با نجاب و
در آن هشت قسم است اول در خصوصیت تعبیر آن الطاف خاصه الهیه نسبت با آن
حضرت دوم در آنچه با و عطا نموده است از آیات صفات خود سوم در آنچه با و داده
از کلام مجید و غیر آن از کلیات خود چهارم در آنچه با و داده است از افضل مخلوقات که
خاتم است پنجم در آنچه با و داده است از اعظم مخلوقات که عرش است ششم در آنچه
با و داده است از احسن مخلوقات که بهشت است هفتم در آنچه با و داده است از
سایر مخلوقات فاضله ششم در احترامات و تشریفات که از برای آنحضرت است اول
وجودش تا انقضای عالم عنوان پنجم در بیان مظهر لطف خاص ربانی نسبت با آن جناب
عنوان ششم در خصوصیات که متعلق است بشروع نسبت بدگرانج و رقت و
و کرمه بر او عنوان هفتم در خصوصیات زیارت آن امام شریف عنوان هشتم
در خصوصیت انتخاب که متعلق است بقرآن مجید عنوان نهم در خصوصیات او که متعلق
است به بیت الله اکرام و در آن چهارده مقصد است اول اینکه او خود بیت الله
است حقیقه دوم آنکه آنجناب تعظیم نمود کعبه را تعظیم خاصی پس خداوند از برای او
فضیلتی قرار داد مخصوص و صفاتی که شبیه است صفات او با تفاوتی که بیانش
سبب کرمه است سیم آنکه ثواب زیارت او را موازنه و معادله ثواب حج و عمره قرار
داد و چهارم آنکه خاصه چهارم آنکه او را قرار داد ولایت اکرام و از برای او حجتی قرار داد
بالخصوص پس از برای او احکامش حج خاصی است و از برای اهل بیتش حج مخصوصی
و از برای انبیاء و ملائکین نسبت با آن عنوان دهم در خصایص آن سرور
نسبت با آنکه عنوان یازدهم در خصایص آن حضرت نسبت با نبیاء عظام و در آن
چند مقصد و ابواب است که هر مانی مخصوص است به نبی از انبیاء باب آدم باب
نوح باب ادریس باب ابراهیم باب اسمعیل باب یعقوب باب یوسف
باب صالح باب هود باب شعیب باب ایوب باب زکریا باب یحیی

باب اسمعیل صادق الوعد باب موسی باب داود باب سلیمان باب عیسی مخون
و و از و بهم در آنچه متعلق است بحضرت خاتم الانبیاء از آنحضرت و این عنوان ختام
کلام است خداوند ختام را خیر قرار دهد مخوان اول در بیان محال وجود آن سرور
از ابتدای وجود تا انقضاء روز جزا و در آن چند مقصد است مقصد اول بدانکه حکما
اختلاف کرده اند در اینکه اول چیزی که صادر شد از وضع واجب تعالی چه بوده و همچنین
مشکلین و اهل مل نیز اختلاف نموده اند در آن و اخبار نیز مختلف است پس اکثر حکما رفته اند
باینکه اول مخلوقات عقل اولست و آن جوهری است بسیط مفارق ماده و ذات و
فعل پس چون واحد است می تواند که از واحد صادر شود و چون در او سه جهت حاصل است
یکی وجود نظر به علت دوم وجود باعتبار سیم مکان بالذات پس باعتبار وجودش
سبب شد از برای وجود عقل دوم و باعتبار وجودش از برای وجود نفس فلک
اعلی و باعتبار مکانش از برای جسم آن فلک عقل اول را ندید عقل دوم همچنین
بترتیب دو عقل و نه فلک موجود شد و چون عقل عاشر از مبدء دور است ایجاد
عقل دیگر را توسط توانمند نمود پس واسطه وجود بیولائی خاص است و کذا القاء و صور
بر آن بیولی بسبب اعداد هر کات رویه افلاک ترجمه کید و جبارت کتاب در این مقام
خالی از سهو نبود و آنچه بیان واقع این مذهب بود بیان نمودیم انتهی و تالیس بطبی
که یکی از حکما است رفته است باینکه اول مخلوقات آب است و مذهب بلیناس حکیم
آن است که اول مخلوقات کلمه خداست و بعد از آن فعل و حرکت و حرارت و غیر
از اینها از مذاهب نیز هست ولی آنچه از اخبار صحیحیه مستفاد می شود آن است
که اول مخلوقات نور شریف حضرت پیغمبر است و عقل نیز بر این دلالت دارد
نظرا شرفیت از حضرت و اجبت او و کثرت اعتنای خدا بشان او و در بعضی اخبار است
که اول مخلوقات نور بان سرور و نور ائمه هدی است و بهر تقدیر نتیجه آن است که
اول مخلوقات نور حسین است چون همه نور واحدند و نور اعدا ندانند چنانچه جدش فرمود
حسین منی و انا من حسین و در خبر دیگر انا من حسین و حسین منی که متفاشی در بیان مذهب

نور آن جناب بالاتر است از حدیث اول و چون انجذاب اول مخلوقات است و همه خلق با
 و طفیل وجود آن سرورند پس بجهت آنست که جمیع مخلوقات بر انجذاب گریزند از انجا
 و ملائکه و اهلک و انس و جن و شیطان و بهشت و جهنم و جمادات و غصا و معدن
 و نباتات و حیوانات و آفتاب و ماه و نه از این عالم شهاب بلکه از جمیع عوالم که در بعضی
 اخبار وارد است که خداوند خلق فرموده است هزار هزار عالم و هزار هزار آدم و بجای
 این عوالم نه شهاب بعد از قتل آن سرور است بلکه پیش از تحقق آن بوده چنانچه در زیارت
 سیم شعبان از حضرت جعفر غائب عجل الله فرجه ما ثورا است بکته السماء و من فیها و الارض و
 من علیها و لما یطاء لا تبها یعنی آسمان و زمین و آنچه در آنهاست بر انجذاب گریه کردند و حال
 اینکه هنوز قدم بر صحنه دنیا ننهاده بودند چون آن جناب در اول خلقت مظهر شمع و خضوع بود
 پس بر خضوع و انکساری که در عالم است از برای آن سرور است بلکه می گوئیم که آن خیر
 و شمشیر و سنان و تیر که بر بدن آن جناب میزدند و فیض بر حال او گریه می نمودند بلکه قایلین
 و ناصبین هم بطعنه اصلیه بر حال آن سرور گریان بودند و هر چند بصفات ظاهر و تغییر
 فطره اصلیه داده بودند و مخدع در خوانند بودند ولی باز چون غافل می شدند بگریه می افتادند
 مانند کفار می که بقلب تصدیق دارند و بر زبان انکار می کنند و سجد و ابها و استیقینها با هم
 ظمأ و علوا مانند زناد و دهریه که چون غافل شوند از خدا و لجاج اقرار تو جدمی نمایند و هم
 چنین دشمنان آن جناب در حال غفلت گریان می شدند بلکه گاهی عظم مصیبت بجهت
 بود که در حال غلبه عداوت و اشتغال بقتل و جرح و نوب و اسر گریان می شدند چنانچه
 ابن سعد ملعون در وقتی که امر بقتل آن حضرت نمود گریان شد و آن ملعون که سلب
 نمود کوشواره فاطمه دختر حضرت را گریه می نمود و نیز ملعون با آن شقاوت و قساوت
 چون نظرش بر اساری افتاد بر حالت ایشان رقت نمود و گفت قبح باد سپر مر جانه
 مقصود دوم در بیان خصوصیات نور آن سرور بعد از خلقت تا زمان ولادتش پس
 می گوئیم خداوند جل جلاله متفرّد بود بالذات و با او هیچ نبود پس ابتدا نمود خلق نور شریف
 حضرت پیغمبر و مشتق نمود از نور او انوار علی و فاطمه و حسن و حسین را از برای آن نور

شرف محال تعدده و عوالم مختلفه سرار دوا چنانچه از روایات ظاهر می شود که بعضی
پیش از خلق عرش و بعضی بعد از آن و قبل از خلق آدم و بعضی بعد از آن بوده و عوالم
آن کابهی عالم انوار است و کابهی اشباح نوریه و کابهی ظلمه و کابهی ذرات و کابهی نوریه
بهشتی و کابهی عمود نور و کابهی در ظهور آدم و کابهی در انکشتان او و کابهی در پیشانی او
و کابهی در پیشانی اجداد و جرات اجداد انجذاب و محل آن نور کابهی پیش روی عرش و کابهی
بالای عرش و کابهی زیر عرش و کابهی اطراف عرش و کابهی در بجا بهای دوازده کانه
و کابهی در دیالوهای و کابهی در سرداقات و از هر محلی مدتی معین است مثلاً زمان وجود ایشان
قبل از خلق عرش چهار صد و بیست هزار سال است و مدت توقف ایشان در اطراف
عرش دوازده هزار پیش از خلق آدم و زمان بودن ایشان در زیر عرش دوازده هزار
سال پیش از خلق آدم و اینجا مقام تحصیل دادن این مطالب نیست مترجم گوید معرفت
تفصیل این اسرار و مطالب را از ما نتوانستیم اندانیم و طیفه ماست تصدیق و تسلیم است
بر وجه اعمال و علم تحقیقت آن نور و مقاماتش و و طیفه اش در آن عوالم راجع بخود
ایشان است و تطبیقاتی که بعضی از حکما و صوفیه با عقل خود کرده اند بر بانی درست ندارد و
خویش در آن موجب خطر است انتی و مقصود در این مقام بیان خصوصیت نور جناب حسین
است از انوار ائمه در جمیع عوالم مذکوره پس می گوئیم امتیاز این نور در عالم جمع اضافه
تشریفیه خاصه است که نور اول دارد چنانچه فرمود حسین بنی و اما من حسین و در عالم
فرق امتیاز آن سبب عز و اندوه است چنانچه ظاهر می شود از قضیه حضرت آدم که چون
انوار غم ظاهره در انکشتان او اشراق نمود نور جناب حسین در ابهام قرار داشت
و چون نظر حضرت آدم بر ابهامش می افتاد مهوم و محزون می شد و این اثر تا حال
باقی است که هر کس محکم بر او غالب شود چون نظر با بنام نماید عز و بر او غالب می
شود و از قضیه حضرت ابراهیم که چون اشباح خمس را دید از ملاحظه اشباح انجذاب محزون
گردید مثل اینکه از شنیدن نام شریفش محزون می شد بلکه چیزی که نسبت بان داده
می شود از اسباب عز و است مانند می که جبریل پرگشتی قوچ کو پدید با هم انجذاب نور

از آن درخشد و رطوبتی مانند خون از او ظاهر گردید که موجب غرق حضرت نوح و نوحه او
گردید و ایضا آن نور شریف چون با صلاب طاهره و ارحام مطهره متعلق می شد از اثر
آن نوری در جبین حامل آن ظاهر می گردید چون خود از حاملین آن نور نبودند و در جبین حضرت
زهره و در محل حضرت حسن نوری علاوه ظاهر نشد چون حضرت فاطمه خودش نیز از آن
نور است ولی در محل حضرت حسین نور خاصی در جبین زهره و طاهره شد چنانچه حضرت سید
بآن خبر داد و والده ماجده اش فرمود که من چون بحین حامله شدم در شب تار
احیای چرخ ندا شتم پس ایضا از آن است که بر نور غالب می شود و ایضا بر نور
اقاب نور او غلبه می نمود چنانچه از بعضی منقول است که حاضر بوده است در حال شهادت
آن سرور گفت نور جمال آنحضرت مرا از فکر گشتن او مشغول نمود با آنکه اقباب در آنوقت
ببند بود و ایضا چیزی حاجب نور شریف نبوده چنانچه همان شخص گفت که ندیدم کشته شدن
و خون آغشته باشد نورانی تر از حسین پس خاک و خون حاجب آن نور پاک نبوده
مقصود سیم در بیان خصوصیت محل و بعد از ولادتش پس می گوئیم اول مجلس بعذر
تولد و تنهایی رسول خدا بوده چنانچه مروی است که حضرت در درخمه پستاده بودند
مقتضی ولادت آن جناب بودند پس چون متولد شد بیئته سجده ندا کرد و پیغمبر خدا اسما
که پس مرا بسا و عرض کرد که هنوز او پاکیزه نگردیده ایم فرمودند تو او را پاکیزه می کنی خدا او
را پاک و پاکیزه کرده پس آورد او را در حالتی که پیچیده بود او را در پارچه که از ششم
بود پس گرفت او را بدست خود و نظر فرمود بآو و گوشت و فرمود دشوار است بر من ای
ابا جده الله و بعد از آن گاهی بردوش و گردن چیریل بود و گاهی بردوش پیغمبر با بر
سینه و پشت آن سرور و گاهی بر دست او بکنامی که بلند می فرمود او را که دهانش را
ببوسد و گاهی بلند می فرمود او را که نشان اصحاب دهد و سفارش او را نماید و گاهی
در حال سجود بر پشت آنحضرت سوار می شد و گاهی بر دست امیر المؤمنین بود که آنحضرت
او را نگاه میداشت تا پیغمبر جمیع اعضای او را می بوسید و آخر مجلس در دنیا در
پیغمبر خدا بود در حال اقتضای روان سرور او را می بوسید و می فرمود نیرد را با

من چه کار است خدا و او را مبارک نکند مقصد چهارم در بیان خصوصیت محل آن حضرت
بعد از شهادت و پیش از دفن اما خاصه حال شهادت پس آنست که هر چه منجمه یا عامی که شهید
می نمودند بکشتن یا بنبرد دادن در خانه خود بوده یا در شهر یا در محراب یا در طشت و آب
احدی از ایشان اتفاق نیفتاده که در محرابی قفسه بر روی خاک شهید شوند چه قدر بزرگصفت
توای آقا و اما بعد از شهادت پس جسد شریفش را با آسمان پنجم بردند و باز بر زمین کمر بلا بر
کردانیدند و در آنجا سه روز افتاده بود و سر مبارکش گاهی بر روی دشتها و گاهی بر نیزه و
گاهی بر درخت اویزان و گاهی بر دلیز خانه نیزه ملعون و گاهی بر دروازه شام و گاهی در
طبقه نذر ابن زیاد و گاهی در طشت نرزد نیزه و او را شهر بشهر گردانیدند از کمر بلا تا شام و
لغظه اند که از شام تا مصر و از مصر تا مدینه یا از شام بکمر بلا یا از شام با آسمان مترجم بود
مصنف اعلی الله مقامه فراموش نموده اجانه خانه شمر و تنور خانه خولی و دیر را بیان و
صندوق پاسبانان را لا حول و لا قوة الا بالله مقصد پنجم در خصوصیت محل
در عالم برزخ در حدیث است که آن حضرت در بین عوشتن است و نظرمی نماید محل
شهادتش و بسوی زوئلش و ایشان را می شناسد با سم خودشان و پدرشان و
بدرجات و مقاماتشان بهتر از شما عالم است و می پسندد که بکنندگان خود را و طلب
معفرت می نماید از برای ایشان و از پدران خود سؤال می کند که ایشان نیز طلب
معفرت نمایند و می گوید ای کبریا بکننده اگر بدانی که خداوند از برای توبه هر چه می نمود به
خوشحال تر بشتر از خرج خواهد بود مقصد ششم در خصوصیت محل آنجا پ در روز محشر و
موقف اکبر در روایات بسیار است که آنجا را مجلس خاصی است در زیر سایه
عرش که بازو او گرد بکننده گان خود انس گرفته با هم سخن می گویند و از شایده
ایمن هستند و از واج ایشان از بهشت پیغام می دهند ایشان را که مشتاق هستیم
بشمار ضایعی شوند که بهشت را بر صحبت آن مجلس شریف ترجیح دهند و موقف مخصوصی
در روز محشر دارد که محشر بر پا خواهد شد آن وقتی که بر پامی ایستند سر در بدن ندارند و
از رگسای او جاری است و فاطمه چون آن بیثبات را مشاهده می نماید شهقه می زند که

دلیل موقف مضطرب می شوند و شرح این مطالب در محل خود بنیادنا الله تعالی
 مقصود منقسم در خصوصیت محل آن سرور است در بهشت و آن جانی است مخصوص که
 حضرت پیغمبر او را بآن خبر داده و فرمود از برای تو در بهشت در جانی است که رسیدن بآن
 منوط به شهادت است و آنحضرت زینت تمام بهشت است پس گویا که تمام بهشتهای
 و همه از برای اوست **عنوان دوم** در صفات و اخلاق و عبادات آن سرور است
 نه من حیث صفات الا ما میگوید که آن از چیز ادراک برتر است پس می گوئیم که یکی از آن صفات
 حمیده صفت غیبت دین است و عدم تجمل بارزله را ذل و او با شایسته میوهی است
 که ابن سعد عرض کرد در اینجانب که نازل شود بر حکم پسر زیاد و نیرید و از قتل خلاص شود
 حضرت فرمودند هرگز نخواهد شد که من دست ذلت بشمارم و مانند غلامان اقرار نکنم
 کنم خدا و رسول و اهل ایمان بآن راضی نیستند و هر کس بعد از آن جناب باین مقام رسید
 بنظر خود اقدار با آنحضرت نموده دیگر صفت شجاعت است و آنحضرت در این صفت مجتهد
 رسید که شجاعت حسینیه مثل سایر نمود و از حیدر صغیر این مقدار در چیز بروز نمود
 نرسید و دیگر صفت عبادت است که از وقتی که در شکم مادر بود تا در صدای تسبیح او را
 می شنید تا وقتی که سرش را بر تیر نهاده قرائت قرآن می نمود و این خاصیت علاوه
 است بر آنچه حضرت سجاد فرمود در ثواب شخصی که از اینجانب سؤال نمود که چرا اولاد
 ما جرات کم است فرمود عجب آن است که ما چگونه مغلوله شویم و حال آنکه آنحضرت هر
 هزار رکعت نمازی کرد صفت دیگر رعایت حقوق است بعد از رحمت سلیمی یکی از اولاد آن
 حضرت را سوره حمد تعلیم نمود پس آن حضرت هزار دینار و هزار عله با و عطا نمود
 و بان او را پر نمود از در و فرمود حق او زیاده بر این است صفت دیگر حیا است در
 وقت بر حال سائل از جهت ذل سؤال چنانچه معروف است که اعرابی سؤال
 نمود از اینجانب در ضمن چند شعر که بحسب الآن من رجاك من ترک من دون
 بايک الحلقه اه پس حضرت داخل خانه شدند و چهار هزار درهم در دای خود
 بستند و از شق باب با عرابی دادند و فرمودند خدا فانی الیک متعذر و اعظم بآ

عليك ذو شفقة لو كان في سمرنا القداة عصى امت سما طليک مندفقة لکتر
 ريب الزمان ذو غير والكف منى قليلة النفقة يعني بکیر این در اہمرا و از کی آن غدری
 خواہم و بر تو ہر نام اگر وسعتی در امر ما بود بیشتر از این ابر عطای ما بر تو ریزش می نمود لکن
 انشاء زمان حق ما را رعایت نمودند و دست من از مال دنیا تہی است و ایضا سائل را
 ہزار و ہزار یاد دہیم داد پس آن شخص پوہا را اصراف می نمود خازن او را گفت مگر چیزی
 بماند فروختہ گفت آری ابروی خود را حضرت فرمود راست گفتی باو بدہ ہزار ہزار و ہزار
 یکی بچہ سئوال و دوم بچہ ابرویت بچہ ششم آنکہ نزد ما آمدی و پیش دیگران نرفتی ایضا
 وقتی رفقہ بان حضرت داد حضرت فرمود حاجت تو رواست پیشانی آنکہ رفقہ خواندہ شود
 شخصی کہ چہ رفقہ را خواندہ این کلام را فرمودی فرمودند خداوند از من سئوال خواہد
 نمود کہ چرا او را با انتظار نگاہ داشتی تا رفقہ را بخوانی باری در این صفت حیا بمقامی بود
 کہ حیا می نمود از ذلت سئوال جاہلی کہ می خواست او را تعلیم مسئلہ دین نماید چنانچہ
 در روایت است کہ دید انجناب شخصی را از اعراب کہ وضو را درست نمی گرفت
 پس خواست تعلیم نماید بچو حیا کرد پس برادرش حضرت حسن گفت کہ مادر حضور او
 وضو می سازیم و از او سئوال می کنیم کہ کدام وضو بہتر است چون چنین کرد ندان اعراض
 متنبہ شد و عرض کرد شما ہر دو خوب وضو می گیرید و من جاہل بودم کہ نمی دانستم وضو
 صفت دیگر رفت آن حضرت بر این بہوم و غوم چنانچہ وقتی عبادت امامتہ ابن زید
 تشریف بردند و او در حالت احتضار بود پس ہی کشید و گفت و انما ہ حضرت فرمودند
 تو از چلیست گفت قرض دارم شصت ہزار حضرت فرمودند دین تو بزدہ من است
 گفت می خواہم بیون مرده باشم حضرت امر فرمود تا مال را حاضر نمودند و بطلب کاران
 او دادند پیش از آنکہ وفات نماید صفت دیگر صدقہ پنہانی دادند چنانچہ
 منقول است کہ بعد از شہادت در پشت کسرو را اثر پنہا دیدند از حضرت سجادؑ سئوال
 نمودید حضرت فرمود این اثر آن باری است کہ شبہا بدوش می گرفت و از برای
 ایام و بیوہ زنان میرد شاع گفته و ان ظلمة ظلمة ببقلة سرالی اہلہ لیلہ المکسور

یعنی آن پستی که شبها صدقات را بجهت فقر انقل می نمود چرا باید که از سم ستوران شکست
کرد و ویلا صفت دیگر شده عری که داشت در خلاص نمودن خلق از عذاب خدا و بان
سبب این بار کران شهادت را قبول نمود تا اینکه بمقامی رسید که شفاعت نمایا عاصیان
و در این امر چنان اتمام داشت که می خواست خلاصی دشمنانش را بهم رساند که آن شخص
آید بقصد قتل آنجناب حضرت در روی او خنجر زدند و او را موعظه فرمودند و هر گاه می دید
که تخلیص کلی ممکن نیست باز سعی می فرمود در تخفیف عذاب ایشان چنانچه بهر ثمة اینانی
مسلم بعد از آنکه دیده و غطر او اثر نکرد فرمود پس از این زمین بیرون رو گشتن را از پستی
و صدامی بارانشنوی و همچنین بحضرت فرمود چنانچه در محاشش بیاید انشاء الله صفت دیگر شده
خوفش از خداوند که معرفت و وضوحی گرفت رنگش متغیر می شد و بدنش بلرزه می آمد چون از
بیش سوال می نمودند فرمود شایسته است از برای شخصی که بحضور پادشاه قنای
می رود و اینکه رنگش زرد شود و بدنش بلرزد و مردم از شدت خوف آنجناب تعجب
می کردند حتی اینکه وقتی عرض کردند که چه قدر عظیم خوف تو از خداوند فرمود در قیامت این
نخواهد بود احدی که گشتانی که در دنیا از خداوند خائف باشند مؤلف کوید تا تل نمک
حضرت سید الشهداء در وقت اراده وضو بجهت عبادت خدا بدنش از ترس لرزان
رنگش زرد می شود و ما بکنا بان کسیره مشغول می شویم و اصلا و ایما و اضطراب نداریم پس
چگونه دعوی متابعت آنجناب می کنیم و در نزد افضل طاعات لرزان و ما در نزد
مخاصی خدا حق یہ بین تفاوت ره از کجاست تا کجا صفحی که از خصایص آنجناب مدحیه
است و راست از دوست و دشمن چنانچه او را در قرآن مجید فرموده است بجهت صفت
یکی اینکه اوست نفس مطمئنه دیگر اینکه او کفیل رحمة است و دیگر اینکه او از جمله افراد ال
است که خلوند واجب نموده است احسان یا ورا چنانچه در تفسیر بر دوایه وارد است
و دیگر ما دمن قتل مظلوما در تاویل آن حضرت است و همچنین ذبح عظیم و کبیر معص در
شان حادثه کربلاست و ایضا او را بچند اسم یا نموده است مانند فخر الزکوة
و مرجان و انبیا همه در احادیث ماثور است و نوشته شده است در عین عرش که

الحسین مصباح الهدی وسفینة النجاة ودر احادیث قدس سید مرجع انجذاب وارتداد
باینکه مبارک باد مولودی که بر او است صلوات و رحمت من و ایضا وارد است که
انجذاب نور اولیاء من است و حجة من است بر خلق و ذخیره است بجهة فاصیان دنیا
انشاء الله تفصیل بیاید و حضرت پیغمبر نیز انجذاب را مدح نموده بصفات عجیبه من جمله
روزی فرمود مر جابر تو ای زینته آسمان و زمین ای ابن کعب عرض کرد آیا غیر از تو
کسی زینته آسمان و زمین باشد فرمود قسم بخداوندی که مرا بر استی بر سالت فرستاده که
حسین ابن علی در تداوُل آسمانها بزرگتر است از آنچه در زمین است و بدرستی که خدا
بر این عرش نوشته است الحسین مصباح الهدی وسفینة النجاة پس گرفت دست
آن جناب را و فرمود ایها الناس این است حسین علی پس شناید او را و تفصیل
درید او را چنانچه او را خدا فضیلت داده است تا آخر حدیث مترجم گوید حذف متعلقه
عموم است پس از این حدیث ظاهری شود فضل بطریق عموم انتهی باری تمام ملائکه و
انبیاء و صلحا نیز انجذاب را مدح نموده اند و خصوص آن است که دوست و دشمن آنحضرت را
مدح کرده اند از انجمله معاویه در وصفش بیزید مدح از انجذاب کرده و ابن سعد در بعضی
اشعار او را مدح نموده و دشمنانش در وقتی که آن حضرت فضایل خود را تعداد می نمود
و از ایشان شهادت می طلبید همه اعتراف نمودند و شمر ملعون فریادی کرد که انه
لکنو کریم و کشته شدن بدست او عار نیست و سنان در وقتی که مشغول قتل آن حضرت
بود می گفت تو را می کشم و می دانم که پدر تو اشرف اولاد آدم است و آن ملعونی که بفرست
را بنزد او بن زیاد و در این اشعار را خواند اعطاء رکابی فضة و ذهباً انی قلت الید
الحجا قلت خیر الناس انما و ابا و خیر یم ان یسبون و ابا یعنی سنگین کن بار
شتران مرا از لقره و طلا زیرا که من بجهت رضای تو سید بزرگواری گشته ام بهتر از
همه مردم است از جهت پدر و مادر و حسب و نسب و نیز پدر مدح نمود انجذاب را زمانی
که بنده زوجه او در مجلس دام واد و شد بدو نجاد و سوار تر پس برخواست و
سر او را پوشانید و گفت برو برخسین گریه و نوحه کن که بزرگ قریش است و چون نیم

چنین گوید پس شما دوستان چرا باید از گریه و ناله ساکت باشید و برسید جوانان تنهایی
خاتم اینها که مذکور شد شمه از مباح و فضایل آن سرور بود که بیان شود و گویا آن خدا
که احصای فضایل کسی را نماند که بنحیب خدا در حق او فرمود و بعد از آنکه بسیار از برایش
گفت و او را تفصیل دید چنانچه خدایش تفصیل داده لیکن همین یک فضیلت خاصه
را بیان میکنم که مشتمل است بر جمیع صفات آن سرور موجب خزن و سرور و
اسف و فرح هر دو بوده است توضیح این امر عجیب آن است که چون آن حضرت سبب
خزن مؤمنین بوده است از اول خلقت تا روز بعثت بجهت اسبابی که ذکر شد و خدا
شد بلکه سبب خزن ایشان است که در آن خزن اندوه مقرر نشده پس خداوند او را سبب
فرح و سرور مؤمنین قرار داده باینکه تمام بهشتها و حورالعین را که دارالسرور و جوار
است از نور پاک انجناب خلق نموده چنانچه مرویست از آنس که گفت پیغمبر خدا
خداوند خلق فرمود و مرا علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از آنکه آدم را خلق نماید بنگاهی
که نه آسمان بود و نه زمین و نه ظلمت و نه نور و نه شمس و نه قمر و نه بهشت و نه دوزخ
عباس عرض کرد چگونه بود استدای خلق شما فرمود ای عم چون خداوند خواست که
ما را خلق نماید تکلم فرمود بکلمه پس از آن نوری آفرید پس بکلمه دیگر تکلم نمود پس از آن
آفرید روحی را پس مخلوط نمود نور را با روح پس مانج نفر از آن خلق کرد پس تسبیح
و تقدیس می نمودیم او را در وقتی که تسبیح و تقدیس نبود پس چون اراده نمود که خطا
را از ایشان نماید شکافت نور را پس خلق کرد از آن عرش را پس عرش از نور من است
و نور من از نور خداست و نور من افضل است از نور عرش پس شکافت نور بر او و علی را
و خلق نمود از او ملائکه را و علی افضل است از ملائکه پس شکافت نور و خترم فاطمه را و خلق
نمود از آن آسمان و زمین را پس آسمان و زمین از نور و خترم فاطمه است و نور و خترم
از نور خداست و خترم افضل است از آسمان و زمین پس شکافت نور فرزندانم حسن را
پس خلق نمود از آن شمس و قمر را پس حسن افضل است از شمس و قمر پس شکافت
نور فرزندانم حسین را پس خلق نمود از آن بهشت و حورالعین پس حسین افضل است

از بهشت و حورالعین تمام شد حدیث شریف پس حسین عزرن کل مؤمن است و سبب
فرج ایشان نیز خواهد بود و عجب آنست که آن سرور سبب عزرن بهشت و حورالعین هم بود
که آنها خود از اسباب فرج اند چنانچه وارد شده است در اخبار که بهشت گریه نمود بر
حال انجناب در وقتی که بر روی خاک افتاده و حورالعین لطیفه بر صورت زدند و ماتم در علم
علیین برپا شد و عجب تر آنست که آن حضرت سبب عزرن بهشت شد نیز سبب فرج آن
گروه چنانچه در خبری وارد است که بهشت خواست نمود از خداوند که او از نیت بدی خود بازگردد
و او از آن انزاجین پس بخود نازید چنانچه عروسان گشته اند شدت فرج غواکم در خصوصیت صفات
اخلاق و عباداتی که از ان جناب ظاهر شد در روزها شور که از آن جمله است جمع مابین
عبادات ظاهره و باطنیه و مکارم اخلاق و تحمل اقسام بلا و شکر بر آن و جمع جمیع عبادات
عبادات مخصوصی که در آن روز نمود و بان سبب مورد الطاف خاصه گردید و آن عبادات
است که جامع جمیع عبادات بود از بدنییه و اجبه و مندوبه ظاهره و باطنیه و قلبیه و جمیع
و مندوبه باکلی و اشرف افراد هر یک پس عبادات نمود انحضرت بحسب انحاء عبادات
از مفردات و مرکبات در آن روز و ظاهر نمود مکارم اخلاق و صفات حمیده و پسندیده
با سربا از مندوبه و متضاده علاوه بر آنکه تحمل گردید انواع اعظم ابتلا و اوصبر نمود با کل
انحاء صبر بلکه شکری نمود بر انبیا با شرف و جود شکر پس رسید بسبب این عبادات
بمقامی که جامع تمام فضل است و حاصل شد از برای او در باب خصوصیتی در عبادات که
از برایش شریکی نبوده و بهین سبب مخصوص گردید بختاب یا انبیا النقص المطلقه از
الی ربک و مختص شد برضا و گردید راضیه مرضیه و مخصوص شد بعبودیت مخصوصه
و بهشت خاص که فرمود فادخل فی جسدی و ادخلی جنتی حال تفصیل این عبادات
مخصوصه جامع را بیان نمائیم چون الله سبحانه پس می گوئیم که خداوند متعال تکلیف
نموده است بندگانش را از روی مصالح ایشان بتفاوت درجات و مقامات و احکام
پس از برای هر پیغمبری مشخصی و راهی مقرر نموده اند و از برای هر یک خصوصیتی و امتیازی
قرار داده و این شریعت سهله غرا را از برای پیغمبر مقرر داده و از برای خود آن سرور

انحصاری مقرر ساخته که از بیت تجاوز نمی شود و آن برای او صیاء انجذاب نیز احکامی مخصوص
قرار داده در آن محضه که دوازده مهر بر آن بوده از مهر طلا که شش نذیده و جبرئیل آن را
بسوی حضرت رسول آورد قبل از وفاتش و گفت این وصیت تو است بسوی خنجه اهل
بیت فرمود که بیت خنجه ایشان گفت علی ابن ابی طالب و اولاد او پس دایم بنمبران خنجه را
بامیر المؤمنین و امیر کرد که او را که یک محصر را باز کند و عمل نماید با آن پس آن حضرت
چنین نمود و دوا آن را بجنبت حسن و نیز یک مهر را باز کرد و عمل نمود با آن پس داد آن را
برادرش حضرت سید الشهدا پس کشود مهری را پس دید نوشته است پروین رو با
اصحاب خود بسوی شهادت و بمهر و شش نفس خود را از برای خدا پس چنین نمود آن مهر
و دوا آن را علی ابن الحسین پس کشود مهرش را دید نوشته است ساکت نشین در منزل
خود و جهاد خدا کن تا مرگت در رسد الحدیث و چون تکلیف حضرت حسین آن بود
که خود را بخدا فرستد در روز عاشورا پس آن جناب جمع نمود در آن روز بین حبس عباد
بدنی و قلبیه از فعلیه و ترکیبیه و اجبه و مندوبه تمام انواع و اصناف و اقسام و انجذاب
آن از مشترکات و مختصات تا اینکه معامله کلیه با خدا نمود و شتی کردید که خداوند با او
عطا نمود آنچه را که ممکن است بخلق داد و ده شود از عطا یا و الطاف جللیه و خفیه و تفصیل
این معامله و پان این عبادات جامعه موقوف است بر اینکه عبادات و اخلاقی را
یک یک خوانی نمائیم بترتیب کتب فقهیه پس ذکر کنیم کیفیت ادا نمودن آن جناب آن را
پس پان نمائیم بعضی از خصوصیات جمع و ترکیب آنها را کتاب العبادات
البدنیة الواجبه و در آن چند باب است باب الطهارة النظاهریة آن حضرت در شب
عاشورا غسل نمود با آن ابی که و لاشش علی اکبر آورد با آنیکه می دانست که با آن مضطرب
شد و آن انحصاری انجذاب بوده و اما طهارت باطنیه پس وضو گرفت با آن غمی
که از قلب مبارکش جاری شد و بعد غسل تربتی نمود بخونهای که از سر و اعضایش
جاری گردید و عاقبت غسل را تاسی نمود بخون حجر مبارکش و تیمم نمود با خاک کرم که طواف
صورت خود را با آن مالید و وقت که پیشانی مبارک را بر آن گذاشت تا تسبیح نماید

[illegible]

واجب است بجهت تجنیز اموات و تغیل و تکفین و خطوط و دفن و نماز برای آنان که شرب
در معرکه که همان نماز تنه و دفن با ثیاب در آن لازم است و مستحب است
تشیع آن جنازه و چهار گوشه اثر برداشتن و غیر این آداب و سنن که در کتب فقه
مشرع است و آنحضرت نسبت باصحابش از واجبات آن متکین نبود و شاید
واجب از نماز باجاء آورد و باشد و اما دفن پس بحسب بعض روایات از بر اطفال
رضعیش با شمشیر قبری خمر نموده و او را دفن کرد و شاید سرش چرخیده باشد
یکی آنکه از آن متکین شد و دوم اینکه از قطع راس او را بجات دهنده سیم آنیکه سه روز بر آن
خاک نماز چهارم آنیکه با مال سیم سببان نشود پنجم آنکه بدن او را بدین حالت مشابه
نمایند بی آنچه را متکین شد انجذاب نسبت باصحاب بجا آورد مثلاً اجساد ایشان را
جمع می نمود و بعضی را بهلوی بعضی می گذاشت و بعضی خود بنفس نفیس نقل می نمود و
تشیع می فرمود اگر دیگر حمل می کرد کتاب الزکوٰۃ و الصدقات انجذاب
نمود بدن و زکوٰۃ مال را نه همان عشر یا ربع بلکه تمام آنچه داشت و ادحتی آن بجا
آهنه که قیمتی نداشت و بجهت فک رقاب در شب عاشورا چرخه عظیم نمود که قیمت آنها
هزار دینار بود باب الجهاد هر چند همه ائمّه هدی حق جهاد را بجا آوردند چنانچه در
زیارت جامعه است اما آن حضرت در جهاد خصوصاً قی بود که احدی بان مکلف
نشده غیر از آن سرور و آن چند امر است یکی آنکه از شرایط جهاد در اسلام آن
بود که کفار از دین و برابر مسلمین زیاده نباشد پس واجب بود که یک نفر از ده نفر فرار
نکند و بعد از قوٰۃ اسلام و از دیاد شوکت آن تخفیف وارد شد و شرط شد که از ده
مقابل نباشد پس اگر کفار زیاده بود و مقابل باشند جهاد لازم نبود و بر آن جناب
لازم شد که یک تن در مقابل سی هزار نفر بلکه بیشتر باشد و جهاد نماید و دوم آنیکه جهاد
بر اطفال و شیوخ لازم نبوده و در این واقعه مشروع کرد و بیا برای طفل نمایند
قاسم و جلاله بن الحسن و طفل آن عجز و همچنین از برای شیخ لکیم بحسب ابن مطهر
آنیکه مظنه بلاکت نباشد و آن حضرت می دانست که کشته میشود و باصحاب خبر داد

که فردا تمام شما کشته می شوید و نجات نیابد مگر ولید علی و ایضا آن ستمکاران با انجناب
رفتاری نمودند که خداوند در جاد با کفار مقرر نموده بود و من جمله باید قتل در شهر حرم نباشد
و آنها با انحضرت در محرم که شهر حرام است قتل نمودند و انحضرت ناچار با آنها مقاتله
نمودند و دیگر آنکه طفل وزن را نباید کشت از کفار و از انجناب چند طفل بلکه شیرخوار شبیه کردند
یکی آن طفل که حضرت طلبید که او را بسوی تیری بجانب او انداختند و او را شیب
کردند و دیگری را نیز دایشان برد و از برایش آب طلیند و عوض آب تیر بر حلق و مش کردند
و دیگر آنکه هرگاه که فشرط مبارزت نماید بر او یک دفعه هجوم نمایند و ایشان شرط نمودند که
یک یک بمردان آورند و بعد مخالفت کردند و از هر طرف بر او هجوم نمودند و فرقه بالسف
و فرقه بامخ دیگر آنکه ابتدا بقتال بعد از ظهر باشند تا اینکه بمقاتله طولی نگذرد و شب
حایل شود تا اینکه بالتمام ستا صل نشوند و ایشان خلاف این معنی نمودند و از اول طلوع
مشغول قتل شدند دیگر آنکه سرکار فرار چون بریدند از معرکه و محل حرب بجائی نقل نکنند
و ایشان سر مبارک انجناب را بکوفه و شام با سراسحاب نقل نمودند دیگر آنکه کفار
اگر بزرگ قسید باشند و او را سلب نکنند چنانچه حضرت امیر در وقتی که عمر بن عبدود را
بقتل آورد و او تمام کفر بود و زره قیمتی علی در برداشت که بی نظیر بود حضرت متعرض
آن نکرد دیدند شخصی عرض کرد که چرا زره او را نبردید فرمود او بزرگ قوم است نخواستم
بهتک حرمتش کنم و خواهر عمر چون این حال را دید و فهمید که قاتل او جناب امیر است
فر خاک شد بدو چهره یکی آنکه دید که قاتلش بزرگ بوده و دیگر آنکه حرمت او را خطا
نموده پس لوکان قاتل عمر و غیر قاتله لکنت ابکی علیه افرالابد لکن قاتله من لا یتعاب
به و کان یدعی ابوه پخته البلد و ایضا اظهار سرور نمود گفت اشک من خشک
نشود اگر بر تو گریان شوم ای برادر سالهای دراز بزرگی گذران نمودی حال بهم بدست
گفوی گری می کشته شدی من نمیدانم که اگر قاتل برادرش پسر نرچران بود که بر مصیبت
ناجحت بداصل حرام زده بود و شمر ملعون آیا چیکرد و دیگر آنکه کافر را مثله نمودن مشروع
نیست یعنی نباید اعضای ایشان را قطع نمود حتی اینکه حضرت امیر المؤمنین نمی فرموده

از مشك كردن باین ملجم كه اشقيای اولین و آخرین بود و این امر نیز در پیش كفا روت
پرستان ثابت بوده در جا بهایت نسبت بمسلمین چنانچه ابوسفیان زمانی كه بر جبه
حضره عبور نمود آمد نزدش و سر نیزه را بر دوشش گذاشت و گفت بچش امی عاق و
چون دید كه انگشتانش را بریده و شكش را دریده و جگرش را برده اند فریاد كرد كه
اتباع محمد در قتلای شما مشك است شمس بخدا كه من امر بآن نمودم و بآن راضی
نبودم لکن پس زیاد ملعون با عظم از مشك فرمان داد و نوشت باین سجد كه چون
راكتی اسبها را بر سینه و پشت او بتاز هر چند بعد از كشتن ضرری بحال او ندارد و گون
كلامی گفته ام عمل شود دیگر آنكه چون زمان كفار را اسیر كنند نباید ایشان را بر كشته قوم
خود عبور دهند و در خیبر چون بلال صفيه را بر كشته خیبر بآن عبور داد و بدش بلز
در آمد و از انجده است حضرت رسولؐ بر حضرت بلال را عتاب فرمود لکن نسبت
بایسران آل محمد القفا نكردید و بر قتل بلكه سهامی ایشان را همراه ایشان داشتند
و همواره در پیش چشم ایشان بود تا و اردشام شدند و دیگر آنكه زمان اسیر از كفار
اگر از خاندان سلطنت باشند ایشان را در بازار بعرض بیع در نیاورند و در مجلس
بیاندارند و روهای ایشان را مكشوف نماید و در روایتی از حضرت باقرؑ دیده ام
كه چون صبا پا را واردشام نمود اهل شام با هم می گفتند كه ما ندیده ایم اسیرانی
كه از اینان خوشتر باشند و در مجلس یزید ملعون شخص شامی باو گفت امی یزیدین
جاریه را بمن بخش این فقره بدترو بلاتر است از پیرون آورد و در معرض بیع بآل
بمعروف و نهی از مشك شرط آن امن از ضرر است انجذاب با قطع بضر اقدام بر آن
نمود و آن از خصایص انجذرات است و از برای هدایت و ارشاد خصوصیات است چنانچه
در روی قاتل خود بنتم می نمود و او را موعظه می فرمود و سر مبارکش را بسبب ارشاد
باسلام نمود كتاب العبادات المستحبه باب سقي المياه آب دادن مستحب
نمود كه است حتی بكار و بهایم و واجب است در بعض اوقات و احوال آنرا در قیامت
پیش سایر اعمال بنحس می دهند و از انجذاب انواع آن بعمل آید چنانچه بدشمنانش

آب داد و سببان ایشان را بر آب نمود و بند و الحاح فرمود که آب و انواع استعمل
نمود و بجهت اطفال و عیالش حتی اینکه چاه کند بدست مبارک و سؤال نمود از اشرار و
خود بزبان مبارک تا اینکه خواشش نمود که قطره از آن را از برای طفلش بدهند بآب
الاطعام اطعام نمودن در وقت تنگی ستم و مسکین از فضل اعمال است و موجب خلاص
از عقبه دشوار و انجذاب از این غل متکین شد در روز عاشورا با اینکه روزی بود که بر
ایشان تنگ بود از هر جهت زیرا که طعام با لمه در نزد ایشان مفقود بود از این جهت
حضرت سجاده می فرمود که فرزند رسول خدا شهید گردید که سینه و تشنه ولی چون
تشنگی شدت زیاده بود که رذکر شده و انحضرت طلب آب نمود و طلب طعام کرد
چون در آن ذلتی است که اصحاب غیرت از آن تسبیح دارند بلکه اگر کسی بدون
سؤال هم میداد نمی گرفتند و از این جهت که چون اهل کوفه خواهر و با طفل ایسر می یافتند
ام کلثوم صیغه زد برایشان که صدقه بر ما حرام و می گرفتند از زبان اطفال و می انداختند
زیر که اطعام در این حال صدقه است که شتمل است بر امانت و ذلت و قبول از برای
شان حرام بوده هر چند بعنوان زکوة نباشد باب الملائفة مهربانی کردن باولا
و ارحام خصوصاً دختران بسیار فضیلت دارد و از انحضرت احسن و الطف آن بعمل
آمد نسبت بحضرت سکینه که او را پوشید و دست بر سرش کشید و او را تسلی داد و علی
این امر بر خزن و اندوه آن صغیره می افزود بآب رد العادیه و عانت اللہیف دفع دامن
از دست نمودن و بفرمان سلیمان رسیدن از صفات حسن و خصاله استحسنه است و آن
حضرت دفع دشمنان نمود از اهل بیت و عیال خود هر نحو که بود حتی اینکه فرمود ای قوم
بیایید و قصد من کنید و از حرم دست بردارید و بفرمان درسی بمقتاد و دو نفر از اصحاب
نمود رفت در وقتی که انجذاب را ندان می کردند و همچنین بیت و هفت نفر از اهل بیت علی
بعضی از اوقات نفی بحال آن شهیدان نداشت چنانچه در قضیه قاسم اتفاق افتاد
چنانچه بیاید در محاش نشاء الله این است که انحضرت فرمود که دشوار است بر عم تو که
بفرمان درسی بیاید و نفی بحال تو نداشته باشد باب ادخال سرور بر مؤمن و زیارت ایشان

که از افضل اعمال است و انجذاب کمال سعی را می نمود در مسرور نمودن و تسلی دادن زمان
و مردان اصحاب و اهل بیت ولی چون زمین که بلا زمین گرب و بلا است و روز عاشورا
روز تاسف و اندوه است بالذات سروری از برای ایشان گردید و زیارتش بعبودان
مختلف حاصل شد باب عیادت مریض که ثواب بسیار دارد و در خبر است که خداوند
در روز قیامت عتاب می نماید که چه ایماوت من نیامدی در روزی که مریض بودم
عرض می کند که تو منبری از مرض خداونداندا میرسد که فلان مؤمن مریض شد و تو عیادت
نکردی و از آن جناب عیادت مرضی و مجروحین حاصل شد و انواع لطف و مرحمت
می نمود حتی نسبت بآن عبد اسود و غلام ترکی و خواست عیادت کند از ولدش علی که
میر شد چون از شدت ادب انحضرت را ندانند و گویند که این نفس سلام نمود و چون انحضرت
پرسرور رسید وفات نمود و بود فریاد بر آورد که یا ربی قتلک پسر تو را کشتند بلی عیادت
نمود فرزندش حضرت سجاد را در وقتی که میخواست بمیدان رود از احوالش سؤال نمود
و عجب آنکه عاید صبح پیش از مریض وفات نمود و تفصیل این عیادت در عنوان شهادت
بیاید انشاء الله باب تلاوت ذکر و دعا و انجذاب در تلاوت کتاب خدا شب و روز
شوق بسیار داشت چنانچه شب عاشورا همت گرفت از دشمنان در تاخیر قتال بجهت آن
و در ان شب بسبب تلاوت و مناجات و عبادت سی نفر از لشکر ابن سعد هدایت یافتند
و بجانب انحضرت شتافتند و فیض شهادت بردند و انجذاب از آن وقتی که متعادل قوم
ایستاد تا وقتی که سحر مبارکش را بر نیزه کردند متصل مشغول بقرائت قرآن بوده و سرش
بر نیزه نوره کف تلاوت می نمود و در ذکر خدا مداومت داشت در جمیع حالات بلکه
جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکناتش از عصر تا سواها تا عصر عاشورا تا نماز ذکر خدا بود
فقد کریم شاق الهی بود تا اینکه ادای امانت نمود و هیچ کار از لوازم بشریه مشغول نگردد
حتی خوردن طعام و بارتصل زبانش بنگر خدا تر بود حتی وقتی که کامش از شدت تشنگی خشک
گردیده بود و در دعا از اول شب مشغول بود تا صبح و آن یکی از اسباب همت خواندن
بود ان شب را از دشمنان و در اول صبح این دعا را خواند

اللهم انت تقضى كل كرب ورجائي في كل شدة وانت في كل منزل وثقة وعدة كم من مضيق
من الفؤاد تنقل فيه الجحود ويخلف فيه الصيغ وبيش فيه القدر انزل ربك شكوتك اليك فخر جنة
آخردك ايش انوقتي بود که برخاک افتاده بود اللهم متعالی المکان اه وپیش از این تمایش
نمکورش که کتاب العبادات القلبية والصفات الحميدة بدانکه اینجا
در آن روز ظاهر شود اهلی مکارم اخلاق پس اولاً لازم است که اخلاق حمیده وصفاً
پسندیده را پیاپی بنماییم که خبری وارد است که انما از خصال انبیاء و رسل است و عدد آن
صفات دوازده است اول یقین است و حقیقت آن اعراض نفس است از دنیا و
کناره گرفتن از آن و این صفت در آنحضرت بروز نمود هنگامی که از مدینه بیرون آمد و
بر زمین کمر بلا رسید نوشت بسوی برادرش محمد بن الحنفیه و سایر بنی هاشم باین
مضمون که این کتابی است از حسین بن علی بسوی برادرش محمد بن علی و کسانی که
نزد او آیند از بنی هاشم اما بعد پس گویا دنیا هیچ نبوده و آخرت همیشه بوده و این
کلام در معنی دل بریدن از دنیا و دل بستن با آخرت است دوم صفت رضاء
و آن جناب در درجه اعلائی آن بود چنانچه به شکام خروج از که فرمود که گویا می نیم
اعضای خود را که در معرض آن است که هر کان صحرانرا پاره پاره نمایند در پایش
نواویس و کمر بلا و رضای خدا رضای مابلایت است سیم سخاوت است و آنجناب
در این صفت بمقامی بود که آنچه داشت از مال و غیر آن در راه الهی نبدل نمود چهارم
شجاعت است و آن بارش از پیغمبر خدا گرفته چنانچه در روایت وارد است
و از آنجناب در آنروز بروز نمود شجاعتی که ضرب المثل شدنی گویم از پدرش
شجاع تر بود لکن میگویم بروز نمود از پدرش و نه از دیکری آنچه از آن سرور ظاهر
شد چنانچه بعد از ابن عمار گوید که ندیدم در عمر خود کسی را که بیکه و تنها در میان
دشمنان بسیار باشد و حال اینکه اولاد و اقرباء و اصحابش را کشته باشند
و از ترس از آنجناب و بهین حالت حمله می نمود بر آن قوم که از سی هزار نفر زیادتر
بودند پس فرامی گرداند از پیش روی او و متفرق می شدند مانند مرغ و خود حمله

کردن بر این کثرت لشکر قوت قلب مخصوصی می خواهد که دلالت بر کمال شجاعت دارد
علاوه بر صفتش که باعث فرار آن جمعیت بوده و قمار و اطمینان قلب است و
آن حضرت هر چند امر بر او سخت تر می شد و قمار و اطمینانش زیاده تر می شد و ریش
می درخشد ششم رقت قلب است و این صفت در انجناب بمقام کمال بود که بر
همه اصحاب و اهل بیت رقت می نمودند و سعی در حمایت و رعایت ایشان می
فرمود و بهین سبب مصایبش زیاد می شد مثلاً چون دید برادرزاده اش قاسم
خیال مبارزت دارد و حال او را ملاحظه کردیم تمیز نشسته است و پنجاه سوی
مرکب روان قدر کرده که غش نمود پس چه حال داشت در وقتی که دید بر خاک
افتاده بایدن مجروح و اسیر ببردن مبارکش جولان می کنند نفتم صفت حلم است
و این صفت در انجناب بمقام کمال بود که باین همه مصیبت و اذیتها و قتل و مجروح
نفرین بر کسی ننمود مگر در وقتی که دل او را بست و ششم مجروح نمودند دیگر تحمل ننمود حتی
اینکه مالک ابن یسر ملعون شمشیری بحضرت زد و سب نمود او را و انجناب در وقت
زدن شمشیر او را نفرین نکرد و چون سب کرد حضرت او را نفرین ننموده چون اشخاص
بود و تحمل آن موجب ذلت است و انجناب ابی الفیثم بود و تحمل ذلت نمی شد چنانچه
فرمود الموت خیر من کوب العار هشتم حسن خلق است و انحضرت با شدت
مصیبت و تفرقه حواس با دوست و دشمن چنان اظهار ملاطفت و حسن خلق
می فرمود که مورد تحجب است نه مروت است و کامل آن از انحضرت ظاهر
انوقتی که تمام لشکر دشمن را اسیر آب کرد و راضی نشد که طایفه جن او را بیاورند
کنند و عجب آنست که هنگامیکه شمر لعین نیز دیک خیمه آمد که سخن گوید یکی از
اصحاب خواست تیری بجانب او اندازد حضرت مانع شدند و فرمودند من ابتدا
بقال نمی کنم و هم صفت غیرت است نسبت بنفس و اهل و عیال و در آن بعد
کمال بود اما نسبت بنفس پس از اقوال و افعال او معلوم است یکی از آنها که
دل را مجروح می نماید آنست که چون طاقت سواری از برای انجناب نماند بسبب

ضربت صالح ابن وهب از اب بر زمین آمد پس از شدت غیرت برنجو هست
باز صد ماتی بر او وارد شد که از ایستادن ضعیف گردید و بر زمین نشست باز
او را با آن حالت نکذاشتند و قسمی نمودند که گاهی می نشست و گاهی می افتاد و
همه خود داری بجهت آن بود که او را افتادند پسند و شهادت کنند و اما نسبت
ببعل پس بذل جبه نمود و حفظ ایشان بکندن خندق و آتش کردن در آن و
التماس کردن از دشمن که فرمود اقصه و فی نفسی و انتر کو احر می تا بجای که با کما
تشکی و قدرت بر آب ابر از دست ریخت با انیله نزدیک دبان رسانید
بود چون ملعونی ندا کرد که ای حسین آب می خوری و حال آنکه لشکر خیمه ریختند
یا زدهم صفت قناعت است و آن حضرت بجهت اتمام حجت قناعت نمود که دست
از او بردارند که بطرف سرحدی از حدود اسلام برود راضی نشدند باز قناعت
نمود از تمام دنیا بیک جانه گفته باز آنرا به بدنش نکذاشتند و از دهم صفت
صبر است و آن منایط امامت است و ثواب ایشان منوط بآن است چنانچه
کلام خدا شایع است که فرموده و جعلنا هم امته یبندون بامرنا لما صبروا
و فرموده و جزا هم با صبر و اجته و حسیرا و از حضرت صادق روایت شده
است که خداوند در شب معراج وحی نمود پیغمبر که من تو را امتحان نمایم به چیز
تا صبر تو معلوم شود عرض کرد تسلیم می نمایم امر تو را و استعانت بتو می جویم
صبر کردن وحی رسید که اول فقرای امت را بر خود ترجیح دهی عرض کرد قبول
دارم و صبر می کنم دوم آنکه متحمل اذیت و تکذیب شوی از قوم عرض کرد قبول
دارم و صبر میکنم سیم آنکه باید صبر نمایی بر مصیبتی که باهل پلست خواهد رسید اما
برادرت علی پس حق او را غصب می کنند و بر او ظلم و تعدی خواهند نمود
و دخترت را از ارث محروم می نمایند و او را اذیت می کنند و می زنند در حالی
که حاکمه باشد و در خانه او بقره داخل می شوند و مراعات عرش نمی کنند و پسر
حسن را بر زهر شهید می کنند و او را زخم میرنند و اسباب او را فارت می نمایند

و پسر حسین را می طلبند که او را یاری کنند پس او را بسختی می کشند و او را در باطن
 را بشد می کنند و عیالش را با سیر می برند عرض کرد تسلیم می نمایم و از تو طلب
 صبر میکنم مؤلف گوید حضرت بر همین امور صبر کرد لکن گریه بر حسین می نمود چون
 آن منافق صبر نیت بلکه لازمه شفقت و رقت است و شنیده نشده که آنحضرت
 وقتی مصیبت خود را با یکی از اهل بیت خود ذکر نموده باشد و گریه کند مگر چنین می گوید
 او را می دید یا بیاد می آورد ذکر بر او غالب می شد و بطاعت می فرمود و او را باز دار
 پس می پوشید و کوی او را گریه می کرد عرض می کردند چرا گریه می کنی می فرمود جای
 شبیره را می بوسم و اگر حسین را خوشحال می دید گریه می کرد و اگر محزون می دید گریه
 می کرد و اگر لباس نومی پوشید گریه می کرد و هم چنین امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و
 حسین می کردند و آنجناب وصیت نمود اهل بیت را در دو دایع آخرین که صبر کنید و
 صورت مخراشید و گریه بیان درید و او را بگویند لکن شمارا از گریه منع نمی کنیم
 دخترش سکنه را از گریه منع نمود در حال جانش چنانچه فرمود لا تجزین قلبی بک
 حسرة ما دام منی الروح فی جسمانی فاذا قفلت فاولی بالهدی تأمین یا خیرة
 النوانی و ملاحظه نما صبر آن حضرت را که ملائکه از آن تعجب نمودند در آن وقتی که
 جفاک کرده اند تمام اعضایش از صدمه تیر و سندان و شمشیر مجروح و پاره پاره
 سرش شکافته پیشانیش شکسته پلکش از تیر سوراخ سوراخ قلبش از تیر سه پلوی
 چاک یک تیر در جگرش نشسته و تیر دیگر خنجر را خسته تیر دیگر پلویش را شکافته
 زبانش از خشکی بکام چسبیده جگرش از خشکی تقیده لبهایش از خشکی خشک شده
 قلبش از برای اصحاب گشته شده و جلالی کشتن تا فیه دتش از ضربت زخم
 بن شرمیک قطع شده نیزه به پلویش جا گرفته سروریش از خون خضاب شده
 صدای استفاده عیال و اطفال از یک طرف و شامت و شتم دشمنان از طرف
 دیگر و کشتنهای اصحابش از یک طرف با وجود همه اینها ای کشتید و قطره اشکی بر
 و همی می گفت صبر علی قضاک لا معبود سواک یا خیاث المتعیشین این است که در

زیارت او وارد شده است و لقد عجت من صبرک لما کتبه السموات و از حضرت یحیی
مرویت که هر چند امر بر او شدت می کرد رخساره اش می درخید و اطمینانش بیشتر
شد تا اینکه بعضی از دشمنان بعضی می گفتند به بنیاد جیش را که چگونه از مرکب پاک
بی آن حضرت در کربلاش مرتبه گریه کرده و نکته اش شاید چند وجه باشد یکی آنکه
خود گریه بر مصائب اهل بیت از اعظم عبادات است و دیگر آنکه بجهت اضمحلال دین خدا
بوده سیم اینکه ایشان از لوازم بشریه خالی نبودند بهیچانچه گرسنگی و تشنگی و خشکی از برای
ایشان بود لابد در مصائب و کسوف خشکی نیز عارض ایشان می شد چنانچه حضرت پیغمبر
در فوت طحطاش بر ابریم گریان شده و فرمود دل می سوزد و اشک می ریزد و لیکن
گویم حرفی را که موجب غضب الهی باشد و آن حضرت نیز تاسی بجد بزرگوارش نموده و
ایا چه گونه ممکن است بشر را که به پسند خود را تنها و بی کس بعد از کثرت اصحاب
و برادران و اولاد در حالتی که مظلوم باشد و روی زمین را بر و تنگ گرفته باشند و
اطراف دشمنان بر او احاطه نموده باشند در میان عیال و اطفالی که همه گرسنه و
و تشنگی ناخوش و بی درخش و دیگری متحز و مهیا شده که ایشان را بگذارد و برود
بوسی مرکب و با نهامی گوید که میامی اسیری باشید و صبر کنید و صبر و جوع نکیند پس
می خوابد و آنه شود دختر صغیر و اش سر برهنه می آید و بجایه اش می چسبد و عرض
می کند اندکی توقف کن تا گوشه از تو بگیرم که این وداع اخراست پس دست و
پای او را بوسه پس بنشیند و او را بدامن خود بنشانند در چنین حالت گریان نشود
این بود که حضرت گریان شد و اشک خود را با استین پاک نمود و می فرمود
سیطول بعد می یا سکنه فاطمی منک البکاء اذا المحامد بانى این یک وقت بود
از اوقات گریه آنحضرت دوم آن وقت بود که آید نزد جد برادرش عباس در
بر خاک افتاده مشک سوراخ شده در یک طرف و دستهای قطع شده هر یک
در یک طرف پس گریه شدید می نمود سیم وقتی بود که قاسم اراده قتال نموده پس
او را در بغل کشید و تقدیر گریست که غش کرد چهارم وقتی بود که آمد نزد جد قاسم

و دید که از سم سببان یا مال شده پنجم وقتی که پسرش علی اکبر بمیدان رفت اشکش جاری شد
و محاسن شریفش را بر روی دست گرفت و سر با آسمان کند و مناجات نمود ششم وقتی
که تسلی میداد و خواهرش زینب را از گریه و غم در انحال گریه بر خودش غالب شد چو
قطره اشک از چشمش فرو ریخت باز خود را نگاه داشت و هرگاه تامل کنی در این حالات
مذکوره میدانی که عاده محال است که صاحب قلب رؤف مهربان گریان نشود در این
احوال خاتمه بدانکه عنوان سابق در خصایص صفات انجذاب بود در تمام ایام حیات
و این عنوان در خصایص خصایص آن بود که در روز عاشو را ظاهر شد و این خاتمه در بیان
خصایص خصایص خصایصی است که در روز عاشو را بروز نمود و حاصل آن دو صفت
عجیده است اول جمع صفات متضاده است و بیانش آن است که انجذاب
کماهی بجهت بعضی صدمات مضطرب می گردید و هر چند اضطرابش بیشتر بود و اطمینانش
و وقارشش زیاده می گردید پس جمع نموده بود بین اضطراب و وقار و ایضا انجذاب در
چند موضع گریان گردید چنانچه گذشت و مع ذلک بصور بود چنانچه ملائکه از صبرش
متعجب شدند پس جمع نمود باین گریه و اضطراب و ایضا که و شهلا در میان دشمنان
بسیار محصور گشته با وجود این دل از دست نداده بود و هر چند اصحاب و انصاریان
را گشته بودند و یاری برایش نکرده بودند خودش طلب خون نمود نموده از دشمنان
کتاب بسیاری نمود و با وجود تنهایی از شدت جلالت کو یا عکرو شکر فراوان
دارد که چون جمله برایشان می گرد فرار میکردند مانند کالو که کرک در ایشان افتد و ایضا
در میان اهل و عیال غریب پیکس بود و خودش از تنهایی استغاثه می نمود و باین
ناصری صحنی می فرمود با این حالت اغاثه ملهوفین می نمود و هر یک از اصحاب که برین
می افتادند و فریاد می کردند یا عجب الله ادر کنی انحضرت بیالین او میرفتند و ایضا
با اینکه شهداء جانهای خود را فدای او کردند انجذاب خود را فدای راه خدا نمود و بجهت
بدایت کمران و نجات عاصیان و ایضا با اینکه بر خاک افتاده بود و بی حال بود
سعی می نمود در خلاص اهل و عیال و با شدت عطش سعی می کرد در سیراب کردن

احتفال و مجالس حتی نسبت بدو انجذاب و ایضا با اینکه برهنه و عریان بود شعاع نورش
مانع انظار بود پس جمع نموده بود بین برهنگی و مستوری و ایضا با اینکه رخسار و پیشانی
نخاک و خون آلوده بود و چهره اش می درخشید و نورش می تابید و ایضا با اینکه
خودش بجایه و مأوی نداشت بجایه پچاره کان بود و تسلی از گریه میداد و خودش سبب
گریه بود چنانچه عبدالله و عبد الرحمن چون بخدمتش آمدند و استیذان جهاد نمودند
و بر حال زاهدان امام عالیقدر می گریستند حضرت فرمود چرا گریه میکنید من می دانم
که ساعت دیگر چشم شماروشن شود عرض کردند که برخود گریه نمی کنیم بلکه بر حال
شما گریه میکنیم و ایضا انجناب دیگران را از گریه ساکت می نمود و خودش گریان بود
چنانچه در شب عاشورا چون بعضی از اشارات او نمود که مشرب بمغارت از دنیا بود
و خواهرش زینب خاتون متفطن شده ناله کنان بنزدش آمد با سر برهنه و گفت
برادر این کلام کسی است که یقین بسته شدن نموده باشد حضرت فرمود ندیدی
ای خواهر چنین است صبر کن و حلم تو را شیطان نبرد پس گریه بر آنحضرت غالب شد
و گریست صلی الله علیه و آله دو م جمع مابین دو تکلیف متضاد است بحسب
ظاهر و پائش آن است که بچنانکه از برای حضرت پیغمبر احکام خاصه بود از تکلیف و
وضعی و از برای هر یک از ائمه نیز حکم مخصوصی بود در مقام امامت و سلوک با وجوب
که در آن صحیفه مهر شده ثبت بوده و هر یک عمل بتکلیف خود نمودند و اعراض بر ایشان
نبود و همچنین انجناب نیز مامور بود بهین قسم که عمل نمود پس نباید اعتراض نمود که چرا
اقدام کردند بر کاری که قطع داشتند در آن بضر و اتلاف نفوس زیرا که ایشان
رسیده بمقام کمال بسبب تسلیم و امر الهی و حضرت حسین مخصوص شد بانکه در تکلیف
خود جمع نمود بین تکلیف ظاهری که مواظب تکالیف سایر عباد است و بین تکلیف واهی
که خاص انجناب بود و این جسم مختص بانجناب است اما بتکلیف واقعی که عاقل
شد او را بر اقدام بقتل خود و اسبابش و تعرض اهل و اطفال بر اسیری و ذلت
با اینکه همه را میدانت پس و حبش آن است که نبی امیه مخصوص حاویه نجوی بامرد

رفقار نموده بودند که اغلب ایشان را دوست می داشتند و بر حق میدانستند و علی
و اولاد و شیعیه اش را برابر باطل میدانستند و سب انحضرت را شعار خود کرده بودند
بلکه خبر نماز جمعه قرار داده بودند و آن قدر تاکید در آن داشتند که بعض اتباع ایشان
روزی آنرا فراموش نمود و در سفر متذکر شد و آن محل آنرا قصاص نمود پس در آن مکان
مجددی بنا نمودند و آنرا مسجد ذکر نامیدند پس اگر آن حضرت با ایشان صلح می نمود یا بیعت
می کرد یا مله دین حق پا مال می شد و بسیاری از مردم مکان داشتند که کسی بانی یا
فخاقت ندارند و ایشان خلفای پنجمین و سیزدهمین پس چون انجناب با ایشان مقاتله نمود
و با انحضرت این گونه رفتار نمودند و با عیال و اطفال ستم بر آن حرکات کردند مردم
متنبه شدند و دانستند که ایشان سلاطین جور زنده خلفای رسول و کم کم حقیقت
شیعه بر مردم واضح گردید و اما تکلیف ظاهری پس انحضرت سعی تمام در حفظ و نگاه
عیال بنمید نمود از برای او ممکن نشد تمام دنیا را بر او سخت گرفتند زیرا که عید
بجامل مدینه نوشت که انحضرت را شهید کنند حضرت فرار نمود بلکه در حالتی که این
ایه تلاوت می نمود فاتح سرچ منها خالفا تیر قب پس بحرم خدا پناه برد که آن را خدا
ما من قرار داده است حتی از برای کفار و قاتل نفس محترمه و وحوش و طیور و اشجار
و نباتات باز خواستند که او را در آنجا قتل آورند پس از احرام حج عدول بمره
نمود محل گردید و تکلیف ظاهرش توجه بکوفه بود چون اهل آن تمام ماکامات و سعایض
پیشا بنجد متشن نوشتند که ما بهد سامع و مطیع امر تو ایم و حضرت مسلم هم نوشت
که مردم بیعت نمودند پس حجتی از برای انجناب نماند و چون بنزد ایشان آمد و نقص
بیعت نمودند تمکن از رجوع نگردید و اگر برمی گشت کجا میرفت بی هیچ مانعی از برای ایشان نبود
و اگر بیعت می کرد او را ندانست می گشتند و شاید بر این امور آن است که چون برادرش
محمد بن حنفیه بخدمتش عرض کرد که بوی یمن برو یا بسحر یا و کوهها فرار کن حضرت فرمود
اگر در سوراخ جانوری بروم هر آینه مرا پیرون آورند و بکشند و چون هرزدی عرض کرد
که یا بن رسول الله چرا حج را تمام نفسم مودی فرمودند اگر مانده بودم مرا می کشتند

و ابوهره از وی در منزل تخلیه عرض کرد چه از حرم خدا و حرم جدت مفارقت نمود
فرمودند ای اباهره بنی امیه ما لم را برودند صبر کردم و سب و شتم عرض نمودند صبر کردم
حال می خواهند خود را برین ندان فرار کردم و عمر و بن یوزان که شیخی بود از بنی عکرمه
با شخصت عرض کرد در بطن عقبه که گنج می روید فرمود بگو میروم عرض کرد تو را بخدا
قسم میدهم برگردد که میروی که بسوی شمشیر با و نیزه و اگر اهل کوفه امر را صاف نموده
بودند از برایت ضرری نداشت حضرت فرمودند رای صواب بر من مختفی نیست و لکن
حکم خدا بید مجربیت و ایشان لبسته دست از من برخوانند داشت تا اینکه این دل
خون شده را از شکم بیرون آورند و این کلام که فرمود حکم خدا باید مجری شود اشاره
بجلیف واقعی است و اینکه فرمود من آنخوانند گذاشت اشاره به حکم ظاهری و خصم را در آن
جباب است و اینکه فرمود این دل خون شده اشاره است بشدت مصیبت انحراف
در آن خاک که هنوز اول امر بوده و شاید بر آنکه گفتیم اگر بیعت می کرد باز و راضی گشتند آن
است که این زیاده و لعین نوشت که باید بر حکم من و حکم بنی نازل نشود و بیعت کند و شمر
لعین گفت حسین بیعت کند بعد راضی او را در حق او خواهیم دید و اگر خیال گشتنش را
نداشتند چنین نمی گفتند و انحضرت عرض ایشان دانست این بود که فرمود برای
شما اقرار نخواهم نمود مانند غلامان و دست ذلت بشما نخواهم داد بلی و الله فدایت شوم
گفته شدن بعزت در راه خدا بهتر است از بیعت کردن با آن لیسان و اگر قبیله
هم راضی می شدی البته دست بر نمی داشتند و بذلت و بخوار می تور می گشتند پس
خود را عزیز نمودی و دین و حکم خدا را بیاداشتی و بندهکان را نجات دادی صلی الله
علیک و علی الارواح التي هلت بفاکب و انما خت برحک عنوان چهارم
در خصوصیات الطاف الیه نسبت بانجناب و آن پنج قسم است اول در خصوص
تعبیر از آن الطاف شیرین و آن چند بجای است یکی آنکه در کامل الزیاده است معتبر
از حضرت صادق روایت نموده است که روزی پیغمبر خدا در منزل جناب فاطمه
تشریف داشتند و حسین بر دامن مبارکش بودند ناگاه انسرور گریان شد و بسجده

اقتاد بعد فرمود ای فاطمه حضرت علی علیه السلام را فرموده در منزل تو این ساعت در صورتی
که نیکوترین صورت است و فرمود ای محبت آید احیای را دوست میداری عرض کردم
بلی نور دیز من و ریحانه من میوه دل من است پس دست خود را بر سر حسین گذاشت
و گفت مبارک است این مولود بر او باد برکات و صلوات و رحمت و رضوان من
آگاه باش که اوست شهید شهیدان اولین و آخرین در دنیا و آخرت و اوست سید
جوانان بهشت و پدرش افضل است از او پس سلام مرا بیا و برسان و بشارت ده
اورا باینکه اوست سبب هدایت و راهنمای اولیاء و نگهبان خلق و خزانه علم من
و اوست جعفر من بر اهل آسمانها و اهل زمینها و بر جن و انس انتی و دور نیست که مراد
از ترقی کمال بطور معرفت باشد و از حسن صورت بروز صفت کمال و جمال و از
وضع یدافاضه رحمت خاصه باشد پس در این حدیث شریف چند خصوصیت
تعبیر است از لطف الهی نسبت با حضرت که اخص آن و افخر آن تعبیر بر وضع ید است
که گنایت از نهایت افاضه لطف است بخوی که فوق آن تصور نمی شود و در حدیث سید
المرآج تعبیر شده است از لطف خاص نسبت بحضرت رسول الله وضع ید بر پشت
انجانب و در اختلاف تعبیرین حکمی است مخصوص نه از باب فضیلت حسین است
و فی الحقیقه وضع بر ظهر نبی همان وضع راس حسین است مترجم گوید که بدین معنی بود
استعمال شده است و چون حضرت پیغمبر محل انقال نبوة است و محل انقال احتیاج
است بقوة طهر تعبیر بافاضه قوه با محل شده و حضرت حسین محل هدایت و ارشاد
عباد را قبول نمود بدادن سر مبارک در راه خدا پس آن محل شریف محتاج
بافاضه قوه از جانب خدا بوده و الله اعلم بکسراره دوم و سیم در جبر است که خدا
و تدبیرت خود قبض روح انجانب نمود و خودش بر او نماز کرد و اینها همه گنایت از
کمال لطف است که بیشتر از آن ممکن نیست و حاصلش آن است که خداوند عالم
عطا نمود بانجانب آنچه در غیر امکان است و ما هم امیدواریم که بسبب توسل بان
جناب مورد الطاف الهی شویم و امور دنیا و آخرت ما با صلاح آید قدم دوم خصوصیتی

است که خداوند در عیله نسبت بانجذاب نمود و از صفات کمالیه خود و آن نیست که از آن
صفات شریفه نمودند بر آن جناب مستر را داده و مخصوص آن سرور فرموده یکی آنکه
از جمله الهی آن است که تمام اشیا تسبیح الهی می نمایند و لکن ما نمی فهمیم حقیقت انرا
قرآن است و بمقتضای روایات تمام اشیا کریه بر مصیبت آنحضرت می نمایند
و لکن ما نمی فهمیم حقیقت آن کریه را مثلاً کریه آسمان بتعاطی خون بود و کریه زمین بان
که هر سنگی را که حرکت می دادند در زیرش بخون یا فتنه می شد و کریه ماهیان بخروج
از آب است و کریه هوا تا یکی آن است و کریه آفتاب و ماه کوف و خسوف است
و بگذرنا چنانچه در روایات وارد شده دوم آنیکه توحید الهی از جمله فطریات است
چنانچه فرموده فطره الله التي فطر الناس علیها حتی بت پرستان و زندیقان اقرار قلبی با
دارند هر چند بزبان انکار کنند و دل سوختن بر حضرت حسین نیز فطری است حتی
کسانیکه انجذاب را نمی شناسند کریه بر او می کنند و غرائش را بر پا میدارند مانند
بعضی از هندو ها که از دین اسلام پکانه اند بدانکه دشمنان آنحضرت در عین انظار عداوت
بر او کریان می شدند چنانچه ابن سعد در ساعتهی که امر بقتل او نمود کریان شده و آن ملعونی
که فاطمه دختر حضرت را برهنه می نمود کریه می کرد و بهم چنین قتل در بعض حالات کریه می
کردند و نیز در غصه در بعضی از شبها کریه می کرد بلی کسی که از کثرت شقاوت و بی رحمی
شنیده نشده که رفتی کرده باشد یا کریان شده باشد این زیاد لعین است لکن باز
حالتش اندک متغیر شد اوقتی که امر نمود بقتل حضرت سجاده و عمامه اش او را در بر گرفت و گفت
اگر او را میکشی مرا نیز با او بکش آن ملعون نظر تنیدی کرد و گاه متغیر کرد و دید و گفت
بگذر اید او را که من بکان دارم از این مرضی که دارد نجات نخواهد یافت سیم آنیکه در
صفات کمالیه الهی افضل تفصیل فی الحقیقه جاری نیست هر چند بحسب ظاهر جاری شود
چنانچه از جمیع فقرات دعای سحر معلوم میشود که اول عرض می کند اللهم انی
اسئلك من بئائک یا بهاء بعدی کوید و کل بهائک بهی و پنجمین باقی فقرات و در
جناب حسین هم مناسب این صفت موجود است که چون بخوابیم اعظم مصایبش را

پایان نمایم میفرماید که چه گوئیم چون هر یک را ملاحظه می کنیم می بینیم اعظم است پس
میتوان عرض کرد انی ابی من مصائبک لا عظمها و کل مصیبتک عظیمه چهارم اینکه خداوند
از برای عباد است خود که طرق رضوان و تقرب عباد است طرق بسیاری قرار داده
است تا اینکه فیض عام باشد بلکه از برای هر عملی در حال ضرورت بدنی مقرر فرموده است
حتی اینکه از برای نیت شهادت عمل را قرار داده و همچنین از برای حضرت حسین نیز نظیر
آن مقرر فرموده مثلاً از برای زیارت آنحضرت فضیلتی قرار داده و بدین آنست
که کسی را به نیابت بفرستد یا نزد زیارت کنند و از برای کربیه بر او فضلی قرار
داده بسیار بزرگ و اسباب آثر بسیار تا اینکه کسی محروم از فیض آن نشود پس مصائبش
مختلف قرار داده بجهت اختلاف قلوب در اسباب رقت مثلاً بعضی از قلوب رقت
می کند بر محض ملاحظه غمت اما اگر تصور کند غیب عشان را رقت می کند و بعضی بر
زخم تنها رقت نمی کند اما بر زخم روی زخم رقت میکند و بعضی برای آنهم رقت نمیکند اما بر
پامال نمودن بعد از آن رقت میکند و بکذا این است از برای مصیبتی اعلی و اشدش در
انجذاب بوده تا فیض کربیه به قلبی برسد بچشم همان قسم که خداوند را در صفات کماله
شیرینی نیست بچنین انجذاب را در خضایعی که دارد شیرینی نیست ششم بجهت محبت اهل
محبت مخصوصی است که شباهتی بجهت مخلوقین ندارد و بچنین محبت انجذاب در قلوب
شباهتی بسایر محبتها ندارد این که پنجم از آن تغییر نموده بجهت گمنامه در باطن بخوبین
در جواب شوالی که از آن سرور نمودند وقتی که اظهار لطف مخصوصی بانحضرت نمود چنانچه
از مقدار روایت شده که حضرت رسول روزی در طلب حسین پیران آمد پس یافت
ایشان را در بستانی که بر روی زمین خوابیده اند پس اول سر حسین برداشت و
او را حرکت می داد بهر بانی و زبان خود را بدان او می برد مگر تا اینکه پندار شد
مقدار عرض کرد که گمانه حسین بزرگتر است حضرت فرمودند که اند برای حسین بجهت
است گمنام در قلوب مؤمنین پس ظاهر شد خصوصیتی در محبت انجذاب که از برای
محبت پدر و جدش نیست هر چند ایشان افضل بوده اند و محبت ایشان باید بیشتر

باشد اما خصوصیت محبت حسینی در خلق با کثرت ندارد و آن چند وجه است یکی آنکه قلوب
 ایشان میل فطری بسوی او و زیارت او دارند و همچنین بزوار او بیشتر از میل حج و یا
 زیارت و زوار دوم آنیکه هر کس زیارت عراق می رود هرگاه از او سؤال
 نمایند کجا می روی یا کجا بودی گوید کربلا با آنیکه نجف و کاظمین و سمرین را می نیز می رود
 لکن مخصوص آنحضرت است سیم آنیکه اسم شریفش تاثیر خاصی دارد در قلوب چنانکه
 پدرش می فرمود یا عجمه کل مؤمن و خود شمس می گفت انا قاتل العبرة چهارم آنیکه
 دخول شهر آنحضرت یعنی محرم قلوب را محزون می نماید پنجم آنیکه از کثرت استماع بیضا
 طول نمی شوند پس اگر روزی هزار مرتبه ذکر آن را بشنویم تا چون بشنویم که آنجانب
 تشنه گشته شد یا غریب و تنها بود و استغاثه می نمود باز ناله ایشان بلند می شود قسم
 سوم در الطاف خاصه بآنس و راز تکلمات الهی از انجمله تکلماتی که با حضرت استغاثه
 نمود در ذکر مصائب آنجانب و تکلماتی که با کلیم نمود در این باب مکرر را و غیره از اینها
 چنانچه بیاید انشاء اید تعالی و از آن جمله تکلماتی که با خود آنجانب نموده و آن بسیار
 است منجمله در روایت آنس است که میگوید در خدمت حضرت حسین رفتم تا بترو
 قبر خدیجه پس آنحضرت گریه کرد و فرمود من برو انس گوید بکناری رفتم و مخفی شدم
 و او مشغول نماز گردید و طولی کشید پس شنیدم که میگوید یا رب یا رب انشعوا له
 فارحم عبید الیک ملجأ یا ذا العالی علیک معتمدی طوبی لمن کنش
 انت مولاه طوبی لمن کان فادما ارتقا شکوا الی ذی الجلال بلواه و عابه
 عله و لاسقم اکثر من حبه لمولاه اذا اشتکی بینه و غصه اجابه الیه ثم لباه
 اذا بنی بالظلام مبتهلا اکرمه الیه ثم ادناه پس جواب آمد لبیک عبید
 وانت فی کفنی و کما قلت قد علمناه صوتک تشانه ملک نکتی فحبک
 الصوت قد سمعناه دعاءک عندک یجول فی حجب غشیک المستقر قد سقرناه لو هیبت الیهم
 من حیوانه حون صریحنا انشعوا سلفی بلادیه لا رهیت لا تخف انی نا الله ارق بکسر راه
 اینست که هرگاه با دوازده در جوانب آن دعا

در جای او انسانی باشد بر آئینه از پست آن مقام غش خواهد کرد یا اینکه اشاره بخود آن
 جناب است و غشش آن است که از شدت خضوع بخود است که اگر با وی بوزیرین
 خواهد افتاد و دیگر ندای مخصوصی است که در روز عاشورا بانجناب رسید اشرف ندای
 ندای یا ایها النفس المطمئنة است قسم چهارم در بیان آنچه خداوند عطا نموده است
 بحضرت حسین از اشرف مخلوقات جناب پیغمبر و در آن چند امر است اول بیان آن
 عطیات بطریق تعداد جمالی دوم بیان تفصیل آنها سیم بیان حقوق آن عطایا اما امر
 اول پس می گوئیم که خداوند با وعطا نمود قلب پیغمبر را و روح و فواد و عقل و با صبر و
 و شانه و چشم و ما بین و چشم و قوت و کتف و ظهر و دامن و زبان و دست و انگشتان
 و سینه و لبان و کلام و فرزند او را دوم در بیان تفصیل آنها پس می گوئیم اما اعطاء
 قلب نبی بحضرت حسین کس دلیلش کلام آن جناب که می فرمود آه محبہ قلبی و ایضا
 آن علقه مخصوصی که بانجناب اظهار می نمود در حال ملاقاتش با دیگری اظهار می فرمود
 چنانچه گاهی که بان سبکینه و وقار نبوت در میان اصحاب نشسته بود هرگاه حسین
 می آمد انحضرت سخن را قطع می نمود و بر می خواست و استقبال می کرد و او را بدوش
 مبارک می گرفت و می آورد در دامن خود می نشاند و عجب تر آنکه هرگاه بر منبر در آنجا
 خطبه حضرت حسین وارد می شد آن حضرت خطبه را قطع می نمود و بر می آمد و او را
 استقبال می نمود و می فرمود و الله ندانستم که از منبر برآمده ام چنانچه عبد الله بن
 عمر روایت نموده است و این کلام کنایه است از شدت محبت و علاقه قلبیه و اعجاب
 آن روایتی است که ابن حابط در کتاب سنن و زنجیری در کتاب فایق نقل کرده
 که انحضرت روزی حسین را در میان کوچه دید که با اطفال بازی می کند پس حضرت
 بسوی او رفت و یک دست خود را بسوی او دراز نمود که او را بگیرد آن طفل از طرفی بصرف
 او را میگرد و انحضرت با او مضاحکه می نمود تا اینکه او را گرفت پس یک دست بریزد و
 و یک دست بر سرش گذاشت و او را بلند کرد و بان برد و بالش گذاشت و او را بلند
 پس فرمود اما من حسین و حسین منی خدا دوست دارد هر کس حسین را دوست دارد

حین بطی است از اسباط و بدانکه این محبت و علقه بحین سرایت بحین او نیز نمود
چنانچه آنحضرت خدا را شایسته میگرفت و میفرمود من چنین را دوست میدارم و بحین
او را نیز دوست میدارم و میفرمود خدا دوست دارد بحین حسین را و روزی از رفقا
طفلی را در کوچه دید پس نشست و او را گرفت و با او ملاحظت نمود شخصی از سبب آن
سؤال نمود فرمودند این طفل پسر من حسین را دوست میدارد زیرا که من پدرم خاک قدم
او را میگرفت و بصورت خود میمالید و جبرئیل مرا خبر داده که از انصار حسین خواهد بود
و که بلا و مانع امیدواریم که از بحین انتخاب باشیم تا اینکه پیغمبر ما دوست دارد و خدا
متعال نیز بسبب دعای آن سرور ما را دوست دارد پس از کنایان مادر گذرد
و اما اعطاء روح و قوای عقل و سرور پس میفرمود بحین روح من است و ثمر قوای
من و سبب سکون و طمانینه قلب من است و اما با صبر و قوت پس میفرمود هر وقت
نظر بآدمیکم کرد سنکلی من تمام میشود و اما اعطاء شامیه و عین پس میفرمود بحین
ریحانه من و نور دو چشم من است و اما پشت آن سرور پس مرکب انتخاب بود
نه یکدفعه بلکه هر رنجی که خارق عادت بوده چنانچه کای در سجده نماز جماعت بخوا
میشد بر پشت آن سرور پس طول میداد سجده را تا اینکه خود با اختیار بر برآید پس
اصحاب تعجب می نمودند از طول سجده و سؤال می کردند که آیا وحی نازل شد
می فرمودند نه لکن فرزندم بر پشت من سوار شده بود و اما کف آنحضرت پس محل
انتخاب بود او را با حشمت بدوش می گرفت و در کوچه و بازار می رفت و اصحاب
میخواستند بگیرند ایشانرا می فرمود خوب را گویی هستند و کای جبرئیل نیابت می
کرد و بدوش میگرفت او را و اما دامن آنحضرت پس محل نشستن انتخاب بود چنانچه
از اول ولادتش فرمود ای اسماء پیاور پسر مرا عرض کرد بنور پاکیزه اش
نخرد و ایم فرمود تو او را پاکیزه میکنی خدایش پاک و پاکیزه کرده و او را گفت
می نمود و با انگشت ابهام شیرش میداد و با او بازی می نمود و ذکر خواب
می خواند از برایش و بزبان اطفال با او سخن میگفت حتی اینکه بعض اصحاب

از روی تعجب ملائت کردند آن جناب را فرمود آنچه بر تو مخفی است یعنی افضل حسین
و محبت من نسبت با و بیشتر است انچه بر تو ظاهر شد و معلوم است که همین
اقوال و افعال ابراهیمی بوده حتی طول سجود و حمل بردوش و دیدن در کوچه با او
و استقبال و قطع خطبه و وجه آن بیاید نشاء الله و آلهای آن سرور پس همیشه
می بویسد انچه را با حضرت حسن و می بویند و بخود می چسبانید زمان دراز می
فرمود این دو پسر ریحانه من هستند و مشهور است که روزی دهمان حسن و کوا
حسین را بویسد پس حسین اظهار کرد و رت نمود و نبرد ما درش شکایت کرد و من
در اخبار این را ندیده ام انچه دیده ام آن است که حسین را کاهی در کلویش بوسه
میداد کاهی پیشانیش و کاهی تمام بدنش و کاهی شکمش را برهنه میکرد و بالای
تافش را می بوسید و کاهی دندانهایش را و کاهی لبهایش را و آن یک مجزه با هر
ایست از پیغمبر که سبب آن می فرمود که من موضع شمشیر را می بوسم و
گریه میکنم اما سبب بوسیدن دندانها و بالای ناف معلوم نبود تا اینکه بعد معلوم
یعنی چوب خیزران و تیر سه شعبه و باید دانست که تخصیص انتخاب باین احترامات
خاصه سببش چند چیز است یکی بیان مقام و مرتبه و بلندی درجه انتخاب دوم
مقابل کردن هر احترامی به تنگ حرمی که از آن حضرت نموده اند تا معلوم شود بزرگی
مصیبتش مثلا استقبال نمودن پیغمبر او را مقابل است با آن حالت که
مردم را رضی نمی شدند که با انتخاب هم منزل شوند در راه سفر که مبادا یارانش کنند
و اگر کسی را استقبال مینمود در راه که از او خبری برسد راه را حج می کرد و بطرف
دیگر میرفت چنانچه در قضیه زبیر و آن دو نفر اصدی مشهور است سیم می خواست
که داخل سرور در قلب انتخاب نماید تا خیر آن عزت و کرب او شود پس باید
باندازه آن مضایب و اهزان باشد تا بتواند چه آن مضایب پس شهادت و شان
تاسی بخیرت پیغمبر نمایند و جگر قلب و تفریح کرب او نمایند بگریه و سلام و اجابت
و دعوت آن سرور آن سیم در بیان مقامی بالاتر از آنچه ذکر شد و آن اینست که

خداوند عطا نمود بحیث خود سیمبر را و این نه مبالغه است بلکه مستند بکلام خود آن
حضرت است که میفرمود حسین منی و انامن حسین قسم بخورم در آنچه خداوند عطا نموده است
بحیث آنرا عظم مخلوقات که عرش است و از برای این عطا کیفیاتی است مثلاً
انجمله آنکه داده است بانجاب ظل عرش که مجلس آنحضرت است در روز
قیامت که بازوار و کریم کنند کانش می نشینند و صحبت میدارد پس حوربان
بهشت پیغام میدهند از برای ایشان که بنیاید بهشت که ما مشتاق شما ایم
پس با می کنند و سخن آنحضرت را بر بهشت ترجیح میدهند و داده است با و این
عرش را که محل اوست در عالم برزخ و نظری نماید محل شهادتش و بروار و کریم
کنند کانش و طلب مغفرت می نمایند از برای ایشان و از پدر و جدش خواش
می نماید که استغفار نمایند بجهت ایشان و داده است با و فوق عرش را که محل
حدیث گفتن زایراست با خدا چنانچه در فضل زیارتش واروده است پس
عرش محل حدیث زوار است ظالش از برای ایشان در وقتی که بان خودش صحبت
میدارند و فوقش از برای ایشان در وقتی که خدا با ایشان حدیث می گوید و داده
است با و اظله عرش را که در زیارت میفرماید غزوه آمد بجهت خون تو اظله عرش
و کریمت بر تو و داده با و نظری بعرشش داده از ملائکه محفلین و طائفین چنانچه
بیانش بیاید ان شاء الله و کیفیت اعلی از همه اینها است که همه عرش را با و عطا فرمود
چون از ازین عرش قرار داده با برادرش حسن و بر جزیری بنوینت خود مکل
پس اگر عرش سخن می گفت بر اینه می گفت من از حینم قسم ششم در بیان آنچه عطا نمود
است با و از احسن مخلوقات که بهشت است از انجمله درختی خاص بجهت او مقرر فرمود
و قصری مخصوص و از حورالعین قابل بجهت او قرار داده و همه را عطا دارا و کرده و حوری
مخصوصی از برای اش خلق نموده و باب مخصوصی که اسم آن باب است معین
فرموده آن بزرگتر از همه در پای بهشت است بلکه میگویم که تمام بهشت از اوست زیرا
که تمام از نور آن بزرگوار حسیلی شده پس اگر حکم کند خواهد گفت انامن حسین قسم نفهم

در بیان آنچه خداوند عطا نمود و است بآنجناب از باقی مخلوقات و اجمال آن در چند باب
است باب الملائکه باب الانبیاء باب از منته باب السماء باب هوای
باب الماء باب اشجار باب انهار باب بحار باب انس باب جن باب
باب بهائم باب البحال باب اوضاع نشانه ظاهریه باب السماء بدانکه خدا
عطا نمود بآنجناب از سموات خصوصیات چند بمحمله آن را محل صعود روح او قرار داد
در روز شهادت و کرامت بر آن سرور بخون و خاک سرخ و بر سرخی شفق و بکر بلا
عطا نمود از خصایص ظاهریه و مخویه افضل از آنچه بسما عطا نموده و بحین داد مطابق
آنچه بسموات سج و مافوق انباده بلکه بهتر از آن صفات مخویه و موجود است
ظاهریه من جمله آنکه آسمان معدن فیض الهی است و حین هم معدن فیوض ربانی
است بوجه اسهل و آیسر آسمان محل صعود دعا و استجاب آن است و حین
السمش سبب استجاب دعاست چنانچه از قضیه حضرت آدم و زکریا و غیر ایشان از
متوسلین بنحسه ظاهره ظاهر می شود آسمان بالا میرود بسوی او صدای مظلومین و از
کربلا بالا رفت صدای مظلومین نوحه خاص ملکیت زان تشنگان بنور یعقوب میر
فریاد العطش زیبا بان کربلا آسمان بالا میرود بسوی او ناله یتیمان و کریه ایشان
پس بلرزه می آید بسبب آن و از کربلا بلند شد ناله یتیمان و اسیران نوحه خاص
آسمان در آن براق که را کب نوحه بمقام قاب قوسین رسانید و کربلا در آن ذوالجنا
بود که را کب آن بمقام آما من جین رسید بسبب سقوط از نشستن آسمان معراج نیا
است و کربلا معراج ملائکه است آسمان در آن اوضاعی است که سبب اختلاف
هواست و کربلا در آن اوضاعی است که تاثیر در آسمان و عرش نمود آسمان و عرش
در آن پیچده صدای ملائکه تسبیح و تهلیل و تحمید و اصناف قاین و راکعین
و ساجدین و غیرهم و کربلا در آن پیچده بود صدای صیحه یکسان و ناله مظلومان و یتیمان
یتیمان و فریاد تشنگان یکی میگفت یا ابا و دیگری و انهار و دیگری و اولاده و دیگری
و اسیده و این ناله در پیش خدا افضل است در مقام عبودیت و تسلیم از تسبیح و تهلیل

طاکنه و ایضا آسمان مسجد طاکنه است از برای حضرت آدم و کربلا مصلاهی انبیاء و طاکنه
بر جسد حسین آسمان را خداوند سقف محفوظ قرار داده است و کربلا را سقف محفوظ قرار
از برای کسی که پناه برد آن آسمان را خداوند سقف مرفوع قرار داده و کربلا را قرار
سقفی که رافع است درجات متوسلین را از آسمان ظهور نازل نمود و حسین کسبی
که باران برکت او نازل می شود و در مقام استقاء باران بجهت او بارید و ارضی
را سیراب نمود و نازل شد بسبب او آتی که پاک میکند جمیع کناهان را و خاموش
نمیکند آتش جهنم را و آن عینیه از آبهای بهشت خواهد شد و آن اشک چشمی که ریختند
کلبان است آسمان محل از ذاق ظاهری عباد است و حسین معدن از ذاق مخوف
و ائمه ایشان است باز میگوئیم که در آسمان عرش بخیلم است و در کربلا زینت بهشت
است آسمان مسکن طاکنه است و کربلا محل آمد و شد طاکنه است آسمان در
بروج است و حسین نیز صاحب بروج است چنانچه در روایت است چون خودش
امام و پدرش و برادرش امام و اولادش ائمه شعبه اند آسمان در آن خانه است
موسوم بفراج که مطابق طاکنه است هر روزه بمقادیر هزار ملک بآن طواف می کنند
و دیگر نوبت بآنها میرسد و کربلا در آن ضریحی است که موکل است بآن بمقادیر
ملک که همیشه هستند و هر روزه بمقادیر هزار ملک دیگر در آنجا نازل میشوند و هستند
و دیگر نوبت بآنها میرسد آسمان محل بهشت است و کربلا محل زینت بهشت است
و قطعه بهشت است و محل کسی است که از نور او بهشت خلق شود و او سید جوانان
بهشت است آسمان در آن چیریل است و در کربلا محمد و جبریل است آسمان
محل است که پیغمبر در شب انجاء را سیر نمود و کربلا در روز سیر نمود در آسمان قمر
حضرت موسی است و در کربلا شجره موسی است در آسمان حضرت عیسی است
و در کربلا محل تولد عیسی است آسمان محل اقامت است که گاهی منکشف میشود و حسن اقامت
است که هر چند امر بر او شدت می نمود اشرقتش بیشتر می آسمان در او قمر است و
در کربلا قمر نبی با ششم حضرت عباس است که منخف شد در وقتی که دشمنان

خاک صفت جابل شنبین او وین اثبات امامت در میدان جنگ آسمان همان
کف الخصب است که سبب انتخابت دعا است و در کربلا سر خصب و صواب
و بدن خصب است که سبب انتخابت حالت آسمان مشتعل بر سببه یاره و کربلا مثل
است بر نجوم ال عجمه المطلب آسمان در آن هزار و بیت و پنج تاره روشن است
و خفیه از حصر بیرون است و حین در بدش چهار هزار از خم ظاهر بود از شمیر و نیزه
و تیر و خفیه غیر محصور است زخمش ز ستاره کان غزون بود آسمان در آن
و نبات النعل است که بلا محل قطب امامت و دخترانش دور نعلش او حیران مسر
گروانند آسمان در آن کوکب حامل راس النول است و در کربلا نول حامل
سط الرسول است در آن بیت المعمور است که مقابل خراج و کعبه است که هر روز
هفتاد هزار ملک بر آن طواف می کنند و نوبت دیگر با ایشان نمیرسد و از برای ایشان
نظر ملائکه طائفین است چنانکه گذشت و باید نشاء الله آسمان در آن مجره است
که گمشان باشد و در حین مجره است از اثر زحمات که اثرش تا محشر خواهد ماند بجهت
موقف شفاعت عاصیان **باب الارض بحین ان زمین قطعه داده که هر**
زمینهاست و از برای حین خصوصیات ارض را قرار داده من جمله در زمین معدن
طلا و نقره و جواهر است و حین معدن قعرهای بهشت است که از لؤلؤ و یاقوت و
طلا و نقره است زمین محل نبت هر گیاه و درخت زیبا است و حین نبت فیوضا
عامه آبی است زمین محل استراحت عباد و آسایش اجیاء و اموات است و حین
سبب استراحت دائمی است و کربلا محل آسایش اجیاء و اموات **باب هوا**
و فضا خداوند عطا نموده است با انتخاب از هوا و فضا ما بین حایر و آسمان را پس
از برای آن اوصافی قرار داد و یکی آنکه محل آید و شد ملائکه است و دوم معراجی
که اعمال زوار از آن بالا می رود و اسمجیل که ملکی است موکل به او هر روز در اینجا
حاضر میشود و ملائکه حایر جواب و سؤال می نماید و دوم از آن مقام علی با آسمان
بالا رفت که مثل و مانند داشت که شهادت انتخاب باشد سیم محل نزول رحمت

خاصی است که مثل ندارد چهارم صعود فیض است بجهت اهل آسمانها چونکه معراج
ظاهر است **باب الماء** چونکه انجذاب از آب مبلع منع کردند خداوند باطل
نمود چهار نوع آب یکی حوض کوثر راحی او قرار داد و اصحاب او را پیش از خروج
روحشان از آن سیراب نمود چنانچه علی اکبر وقتی که بر زمین افتاد فریاد کرد ای
این جدم من است که مرا سیراب نمود بجایم که هرگز بعد از آن تشنه نخواهم شد
حق کریم کننده کان او قرار داد که در روز عرش اکبر ایشان را از آن سیراب خواهد
نمود چنانچه در روایت مسیح است و این فایده در بسیاری از اعمال حسنه مملو
است لکن خصوصیت حیث است که کوثر فرخاک می شود باینکه کریم کننده کان
از آن نوشند دوم آب حیوان است در بهشت که با اشک کریم کننده کان او مزوج
می شود پس در حوضی طعمش می افزاید سیم اشک چشم است که خداوند حق او قرار داد
این است که او را تسبیح الدمع و قتل العبرة گویند و اثر اشک شریفش قرار داد
بلکه اثر هر چه شوب است با و اثر ذکر مصیبتش و اثر نظر بقبرش و اثر بوییدن
ترتیش چهارم بر آب سرد خوشکوار است که دوستان نوشند پس حق آن
جناب در آن هست که باید او را یاد کنند و بر قائلین او لعنت فرستند چنانچه
فرمود شیعی ماء شربتم عذب ماء فاذا کرونی و حضرت صادق فرمود که من
هرگز نیاشامیدم آب سردی مگر باینکه یاد کردم حسین را و حکمت در اینکه حقوق آن
جناب از جهت آب چهار نوع است شاید دو وجه باشد یکی آنکه او را از چهار حق که در
آب داشت منع نمودند اول از حق مشتری که با همه مردم در آن داشت چنانچه
بعده بنی آدم با هم شرب کنند در آب و گیاه اینست که جایز است آب خوردن نهلای
مملو که هر چند از آن از مالک نگیرند و شاید از همین جهت است استجاب آب داغ
بگناه هرگاه تشنه باشند چنانچه در روایتی وارد است دوم حق مشتری که با همه
حیوانات داشته چونکه هر ذی روحی راحی است در آب و از این جهت است که
واجب می شود تیمم هرگاه خوف عطش باشد بر حیوانات مملو که و غیر آنها سیم حق حاکم

که بر ایل کوفه داشت که بر مرتبه ایشان را سیراب نموده بود یک مرتبه در سال خشکی
برای ایشان طلب باران نمود و بیکرت انتخاب باران آمد و دفعه دیگر در صغین ابر
بضرب شمشیر از لشکر معاویه گرفت و دیگر در قافه سیه لشکر حر را آب داد و چهارم
حتی که آنحضرت در خصوص نه فرات داشت چون مر مادرش حضرت فاطمه بودند آن
جماعت مراعات هیچیک از این حقوق را ننموده حتی اینکه یک قطره بجهت طفل شی
خوارش خواش نمود و دیدند آن طفل را که از تشنگی کبابست پس باز اجابت نکرد
بعد از برای خودش یک قطره طلب نمودند و از آه طبع بودند و دیو و دیمه سیراب
می میکند خاتم زخم آب سلیمان که بلا وجه دوم اینکه تشنگی انسور در چهارم
تا سیر تمام نموده بود و لبهای مبارک که افسرده شده بود چنانچه در آخر امر بعد از ناسیه
از زندگانی فرمود انقوی قصرة من الماء فقد تفتت کبدی من انقاء تیم زبان آنحضرت
که مخرج شده بود از پس با طرف و بان ساشیده بود و چهارم چشمهای تقدسش که از
تشنگی تاریک گردیده بود چنانچه در حدیث مکالمه جبریل با حضرت آدم منقولست که
گفت اگر به منی ای آدم او را در حالتی که میکشید و اعطش و بحدی تشنگی حایل شده باشد
با بین او و آسمان مانند و دیس بسبب هر یک از این اعضاء اربعه یک نوع آداب
خداوند با و عطا نموده پس بلغ بهناشائیم نخل نوزید با شک دیده کان باب
اشجی را فضل درختان شجره مومئی است که ندای آبی آناه الله از آن شنیده و در بعضی
روایات و آمده است که محل قبر حسین است و افضل اشجار نخله حضرت عیسی است
و در روایت وارد است که در کربلا بود باب البیار حضرت چون شهید شد
ملک بجا رنداد و اهل دریاها را که در بر کنسید لباس عزن را که فرزند رسول شهید
شد باب اجمال مشرف جبال طور سینا است و آن محل قبر آنحضرت بمقتضا
روایات و همانست که وجودی که گشتی نوح که سبب نجات مؤمنین بود بر آن قرار
گرفت ای برادر هرگاه ملاحظه نمائی حالت ما را خواهی دید مصداق کلام امیر المؤمنین
که میفرمود ای دنیا حرکت میدهد بر شما را مانند حرکت دادن باد بای سخت کشتی زار

وسط موهجای دریای هر چه غرق شد دیگر غرض ندارد و هر یک نجات یافت باز در
معرض خطر است و ما نمیدانیم که اگر غرق شویم عاقبت ما آتش خواهد بود یا نه لکن اگر کشتی
با بر جودی و لایست چنین استقراریا بدایم نجات است **باب آتش و**
جحیم اما از آتش پس خداوند عطا نمود بآواصحابی را که خودش وصف نمود ایشان را
باینکه از برای احدى چنین اصحابی با وفا نبوده و از حالت آنها معلوم است و با عطا
نمود شیعیان خاصی که محبت فطری اضطرابی نسبت با و دارند و بی اختیار در غرای
او خود را هلاک می کنند و در بلاد یا چنین طایفه هستند که در عاشورا سینه زنان
میان آتش میروند و احساس الم نمی کنند و آماج پس جماعتی از ایشان بیاری
او آمدند وقتی که از مدینه پیرون آمد حضرت فرمود میعاد ما و شما در کربلا است و چون
نجد قش آمدند حضرت از آن جهاد با ایشان نداد و جماعتی از ایشان شب پانزدهم
بیارش پس دیدند که امر که شسته و جمع از ایشان کبری و نوحه مشغول بودند از مردان
و زنان در کربلا و مدینه و بصره و کوفه و بیت المقدس و در زیر دخت عویس و جمع از
ایشان خبر قتل انجناقت را با طراف و کتاف بردند و زنهائی ایشان شهدا در اطراف
جدا و نوحه می کردند اشعار ایشان در کتب مرثی مسطور است **باب الوحی**
و الطیور بعضی از وحش پیش از شهادتش بر او نوحه نمودند چنانچه در قضیه
با حضرت عیسی و شیر با انجناقت و کوفتند از حضرت اسمعیل و اسب حضرت ابراهیم
معروف است حدیث یازدهم و حشیان صحابه کردند نار ابوی لجناد شمر را کشته
بودند و کربیه می کردند تا صبح و آیه الطیور پس بعضی بر او نوحه می کردند و بعضی سایه
بر بدن او می افکندند و بعضی بمدینه آمدند و خبر شهادتش را رسانیدند بخبرش و
بابل مدینه بعضی بنزد سایر طیور رفته ایشان را اخبار نمودند **باب النحل و**
الابل مخصوص بود انجناقت با سبب پیغمبر که نامش مرتجز بود و شاید جهانت
که معروفند و با محتاج و آن مرکبی بود با و فادر تشنگی تاسی بصاحبش نمود و از آب
خوردن اقلع نمود و بعد از شهادت انجناقت فریاد می کرد الطیله الطیله من امته

قلت این بنت بنیاس بطرف خیمگاه روان شد و خبر شهادت آنحضرت را بپدر
رسانید و چون لشکر خواستند او را بیکرند جمعی را بکلاک نمود چنانچه در روایتی است
و مخصوص بود آنجناب بنا کرد که در صبح عاشورا بر آن سوار شد و خطبه خواند پس
پیاده شد و امر نمود عقبه ابن سمعان را که زانوی آنرا بست پس بعد از شهادت
آنحضرت آن قدر میخورد و از این زمین زد که بکلاک شد با آب آنجناب آنحضرت را بمحصول
از او ضلع و دیوبه و هر چند خداوند دنیا را از برای دوستانش نخواست لکن
مخصوص شد آنجناب بسبب اینکه او را از آب و طعام منع نمودند و جسدش
را آنجا که انداختند باینکه به خمر در عوض با آنجناب داده شد از جنس آنچه منع کرد
از آنحضرت یکی سقایه دوم طعام سیم عمارت دلمه اما سقایت پس ثواب
مخصوصی مقرر شد برای آب دادن در شب عاشورا و نزد قبرش چنانچه مروی است
که هر کس آب دهد شب عاشورا و نزد قبرش مثل آنست که لشکر آنحضرت را آب
داده باشد و از اینجا معلوم می شود که آب دادن که ابر آن از همه عبادات بزرگتر
است هرگاه در راه سید الشهدا باشد ثوابش مضاعف خواهد بود و اینست که
شیعیان در هر مقام که آب سپیل می کنند همه با هم آنجناب است بلکه گویا سپیل
آب مخصوص او شده است و اما اطعام در تعزیه پس امر آن واضح است که تقدیر
صرف می شود از نقد و در آن درایم عاشورا و غیر آن که اگر حساب کنند و بر ایام
توضیح نمایند شاید روزی یک کرد و بشود و اما عماره پس بمقتضای روایت حضرت
زینب خواهد بود این قبه عالی همیشه عمارت و زینش روز بروز زیاد خواهد شد
و می بینم که تعمیر بیت الله و سایر مشاهد تمام میشود و تعمیر حرم و صحن این جناب
تمام نمی شود بلکه از روزی که متوکل همین آنرا خراب نمود باز بنا کرد و همه
ساله خلفا و بنی عباس و سلاطین اتمام در تعمیر آن نمودند و می نمایند از بنائی و
نقاشی و آینه کاری و تذهیب و غیره آن و مؤلف از وقتی که پنج ساله بودم تا حال
که شصت ساله شدم ندیده ام روزی که در آن مشغول بنائی و تعمیر باشد و نشیند

ایضا و ظاهر اینست که تا قیامت چنین باشد مگر چه گوید خیر آنچه دیده ام و مشاهده
و توسیع صحن از طرف بالای سر و ساختن ایوان ناصری و سرداب کردن صحن و
سنگ کردن فرش آن و کاشی کردن دیوارهای صحن و سنگ کردن دیوار حرم و رف
و حال بهم مشغولند استی قسم به مقام احترامات خاصه از برای خیر بانی که متعلق به حضرت
است از زمان محل تا بعد از قیامت و آن چند امر است اول احترام حمل نجاب
نسبت به الله اش حضرت زمره که پیغمبر با و فرمود در پیشانی تو نوری می بینم و غریب
متولد می شود از تو حجت خدا بر خلق و دعا می خواند بر او مید مید یا اینکه به آب می خواند و بر
می پاشد و الله اش میفرمود در شبهای تار و اطلاق تاریک محتاج بچراغ نبودم و
صدای تسبیح و تقدیس از او در شکم می شنیدم و در خواب میدیدم که دو شخص نورانی دعا
می خوانند بر من دوم احترام خاصی که از برای تنبیت و ولادتش واقع شد و آن پنج قسم
از وحی بود یکی بسوی رضوان خازن بهشت که زینت کن بهشت را و مظهر کن آن را
بجست که امت مولودی که از برای محبت متولد شده و دیگری بسوی حورالعین که نخواست
را زینت و بید و زیارت یکدیگر بروید بجست که امت آن مولود و دیگری بسوی طاهره
که بر پایاست بطریق صف و مشغول تسبیح و تقدیس و تحمید و تمجید شود و بجهت کرامت
آن مولود و دیگری بسوی جبرئیل که برین روز پیغمبر را بهزار قیل که قبلی هزار هزار است
است که بر کعبان ابلق سوار باشند و بر سر ایشان قهبا باشد از در و یا قوت و
با ایشان باشند و عاینین که در دست ایشان حرها باشد از نور پس تنبیت گویند
محمد را باین مولود تامل کن در این کیفیت که چه قدر مشتعل بر انواع احترام است میم
و احترام خاص از برای اسم گذاشتن آنجناب که خطاب بجهت برسد که بعد از
تنبیت پیغمبر با و بگو نامش را حسین بگذا پس تسمیه آنجناب از جانب خدا
تعالی بوده و او را در کتاب با و صافی ذکر نموده و در سموات اسماء خاصه از برای
قرار داده چنانچه در آنجا است چهارم احترام تعزیه اش بود که فرمود بعد از آنکه
از تسمیه او را تعزیت بگو و بگو امت او می کشند او را پنجم حرام قباله آنجناب است

که خداوند مخصوص جریده که از همه جورها خوشتر بوده فرستاد با جمعی از حواریان قایم
باشند ششم احترام کاهواره اش بود که میرکت آن فطرس ملک تو بایش قبولی بخت
احترام تحریک کاهواره اش بود که بخت آن ملائکه و میکائیل موکل شدند و قهر می
کردند ششم احترام ذکر خوابش بود که جبرئیل بر آن موکل بود و می گفت آن فی الجته
نهر من لبن اه نعم احترام رضا عش بود که از زبان و انکشت ابهام پیغمبر شیر می نوشید
که اشرف بود از زیستان مادرش و در زیارت عذنبک ید الرحمة و رخصت من
مذی الا بیان و ربیت فی حجر الاسلام دهم احترام لباس اوست و آن لباس
بود که خداوند هدیه فرستاد و بخت انجناب و پیغمبر بر او پوشانید و فرمود این لباسی
است که بود آن از برای نازک بال جبرئیل است یا از دهم احترام قبر آن سرور است
که جمیع انبیاء از آدم تا قائم آنرا زیارت نمودند پیش از دفن صاحبش و آن
و دو از دهم احترام امک اوست چنانچه در قصیه بر آمو معروف است خواهد آمد ان شاء
سیر دهم احترام خون اوست که حضرت پیغمبر آنرا جمع نمود در شبته بنری که ملک از
آسمان آورده بود بخت آن چهار دهم احترام اشکی که بخت او رنجه می شود ملائکه
آنرا جمع می نمایند و می دهند بخازنان بهشت پس آنرا مزوج می کنند بآب حیات
پانزدهم احترام صورتی که اشک بر او جاری می شود در قیامت جاری و ذلت خواهد
دید شانزدهم احترام مجلس عز او سایر مجالس آن چنانچه بیاید نشاء الله مفید هم
احترام شفاعت او که علاوه بر شفاعت قیامت او را در روز اول تولدش شفیع
ملائکه قرار داد چنانچه در قصیه فطرس و در دایمل مشهور است به دهم احترام تربت
قبر اوست که از قبر الی بیت و پنج ذراع بلکه تا چهار فرسخ فضایل متفاوت و دارد و آنرا
خداوند متعال خستبار نمود از برای دفن انجناب از روزی که دحو الارض شد چنانچه
در روایت است و از برای آن تربت شریفه خصایصی است یکی آنکه از کعبه منظم
اشرف است چنانچه در خبر است بلکه بعضی گفته اند که از نجف هم اشرف است یعنی
ما عدا ی اصل هر قدامیر المؤمنین دوم آنکه این زمین را خداوند خلق نمود پیش از کعبه

بیست و چهار هزار سال و آنرا مبارک و پاکیزه کرد و چنانچه در روایات معتبره وارد است
 سیم اینکه این زمین همیشه مبارک و پاکیزه بود و خواهد بود با اینکه خداوند آنرا بهتر از
 زمینهای بهشت قرار دهد و بهترین منازل و مسکن اولیاء خدا در آن باشد چنانچه در
 روایت است چهارم اینکه الا ان این زمین از زمینهای بهشت است چنانچه در روایت
 است پنجم اینکه از حضرت سجاد مروی است که چون زلزله قیامت شود که بر باران
 کنند با تربت نورانی با صفای در بهترین ریاض بهشت گذارند که نور آن گایان
 باشد مانند ستاره و دشان که دیده کان را بزند و آن زمین نماند که منم آن زمین
 مبارک پاک و پاکیزه که در بر دیشتم حضرت سید الشهداء و سید شباب این بهشت
 را ششم تسبیح کردن با دانهائی تربت ثوابش مفقود برابر است بمقام کردن دانهائی
 ثواب تسبیح کردن دارد و ششم آنکه هر کس تسبیح از آن تربت در دست گیرند اول روز
 و بگوید اللهم فی صحبتی و اهلک و اهلک عدد ما اودیر به سحری پس تا شام از برکت
 ایشان ثواب تسبیح کردن نوشته می شود و همچنین اگر در وقت خواب بخوانند آن
 دعا را و تسبیح را در زیر سر گذارد و همین خاصیت را دارد و چنانچه در حدیث حضرت
 سجاد است هم آنکه سجده بر خاک مقدس حجابهای مشکانه را پاره می کند و مردم
 یا نفوذ و صعود و بساوت تسبیح است یا مراد حجابهای معاصی است که مانع اند
 از قبول اعمال چنانچه در روایت معاذ بن جبل است و ایضا سجده بر آن نورس
 از زمین تسبیح را و در آنجا منتهی است که آیا فضل در سجده بر خود آن خاک است یا اینکه
 شامل است الواحی را که از گل آن می سازند و آنرا هم می نامند ظاهر روایت
 معاویه ابن عمار است که روایت نموده است که از برای جناب صادق علیه السلام
 از تراب شریف که آنرا بر محل سجود خود فرش می نمود و بر آن سجده میکرد و تسبیح
 خود را خاک و گل هرام است و در روایتی است که آن مانند لحم خنزیر است که خاک
 قبر شریف بجهت استثناء بشریطی که در محاشش مذکور است و عمده آن شرایط نیست
 صادق است دعا خواندن و تسبیح کردن بر آن تا آنکه مساجد و شیاطین نرسد اثرش

ز این شود یا ز دهم نگاه داشتن آن خاک مظهر سبب امن از مخاوف است اگر باین
نیت بردارند و از دهم گذاشتن از خاک در متاع تجارت بسبب برکت آن می شود
چنانچه در روایات نیز دهم مستحب است که خاک فضل را با آن خاک بردارند تا ایست
این شود از صدقات چهار دهم هرگاه آنرا در قبر گذارند بسبب امان میت می شود
از عذاب چنانچه مروی است که زنی زنا می داد و اولادی که از آن حاصل می شد با
می سوزانید چون وفات نمود و او را دفن نمودند زمین او را پیرون می انداخت خند
دفعه مکرر کرد و انداخته تعلیم امام تربت در قبرش گذاردند زمین او را قبول کرد و چنانچه
مستحب است که خطوط میت را با آن تربت مخلوط کنند تا نزد دهم دفن در آن زمین
مقدس بسبب دخول بهشت است بدون حساب بحد هم چون ملائک بهشت بنویسند
نازل می شوند حور العین از ایشان خواهرش می کنند که از تربت طاهر و بجهت ایشان
بدیه میرند که بان قبرک شوند بحد هم از این تربت مبارک هر گلی برداشته بدیه از برای
پیغمبر رده و خود پیغمبر نیز از آن برداشت و خود حضرت هم از آن برداشت چنانچه
بیاید ان شاء الله نور دهم در این زمین مقدس دفن شده است پیش از شهادت آن
حضرت دو بیت نبی و دو بیت وصی و دو بیت سبط که همه شهید شدند چنانچه در
روایت معتبر است بستم بوییدن این خاک پاک سبب ریختن اشک است چنانچه
پیش از واقعه شهادت نسبت به پیغمبر و خود حضرت واقع شد چنانچه بیاید در باب
اسباب گریه بیت و یکم این تربت هر جا بود مبدل بخون گردید در حال شهادت
انجناب چنانچه از اخبار بسیار ظاهر میشود از آن جمله روایت ام سلمه است که
نسبی و شیعه روایت نموده اند که حضرت پیغمبر از آن تربت که خود برداشته بود
در شب معراج یا جبریل از برایش بدیه آورده بود و بامه سلمه داد و آن خاک غریب
بود و فرمود این را نگاه دار پس هر وقت مبدل شد بخون بدانکه فرزندم را شهید
کرده اند ام سلمه کوید پس آنرا در شیشه ضبط نمود و هر روز آنرا نظر می نمود و می گریست
پس چون روز عاشورا شد صبح نظر کردم همان خاک بود چون بعد از زوال

بوسی او بر کشتم دیدم مبدل بخون شده است پس فریاد ناله ام بلند شد علی گوید
شیشه را در پیش امه سله که خون در آن می جوشید پست و دوم داخل شد در آن
زمین سبب عزت است بالوجدان خصوصاً اگر نزدیک قبر مبارک شوند و نظر نمایند
فرزند علی اکبر که در پائین پای اوست چنانچه در روایت است و بهم این برت
رسیده است بدست بر ملک که بزیارت پیغمبر آمده بود بدست هر پیغمبری که بزیارت
گرا آمده اند اگر قبه بونیده و بیدن خود مالیده پس آن مقام همه انبیاء است تا روز
قیامت قسم ششم آخرات خاصه که مقرر شد پیغمبر انجذاب مقارن بشک حرمتی که از
آن نمودند یا از خود پاک یا از دیگری محال آن آن بشک نجوی که عزت آن احترام
غالب شد بر ذلت آن بشک چونکه خداوند متعال ذلت را از برای اولیای خود نگاه
تا اینکه سبب نفرت قلوب از ایشان نشود پس اگر ضعیف و حقیر بودند از شدت
استقامت طبع در چشمها بزرگ و عزیز بودند و از برای حضرت حسین در این باب
خصوصی است که اول کسیکه دوست میداشت کشته شدن آنحضرت را معاویه بود
و او امر کرد بنزد ربا احترام انجذاب در و جتنش که با و نموده بود نوشته بود که من
بر تو میترسم از حسین ابن علی پس اگر بر او ظفر نا فنی حق او را رعایت نما که او پاره
دل پیغمبر است مترجم گوید ظاهر این رسید که باین سبب مردم بر او شوریدند و
سلطنتش بانجام نرسد و ملاحظه ظاهر را هم نمودند اینکه منظورش ملاحظه خداوند
بود انتی و ایضا اول کسیکه نریدم کرد او را قبل آنحضرت حاکم مدینه بود و او
پناه میرم بخدا از اینکه شریک شوم در خون حسین و ابن سعد ملعون چون ما موشد
بحرب انصر و ابیاتی گفته مضمونش است که هر چه فکر می کنم خود را ایما بین دو
خطر می بینم که یا دست از ملک ری بردارم یا خون حسین را بریزم و کناه کا شوم
ملک ری که غمهای امان و آرزوی من و نور چشم من است و قتل حسین بسبب
وقوع در آتش جهنم است و شمر لعین احترام او نمودن و وقتی که لشکر را تخریص می کرد
بر حمله و میگفت حسین کفو گری می است و کشته شدن بدست او عار نیست و در

حال قبل آنحضرت نیز احترام نمود بچند کلام یکی گفت تو را می کشم و میدادم که خصم من
 خدا می علی اعلاست و آنحی که سربار کش را بسوی این زیاده عمل نمود احترام نمود که
 گفت اهلدار کا می فضیه و ذیبا انی قلت لیسید الجحی قلت خیر اناس لا و با
 پس انملعون امر نمود بقتلش و آن کسانیکه بر بدن مبارکش تا خند احترام نمودند
 بچند بیت که در نزد این زیاده اند نمودند و احترام نمود نیز در وقتی که سربار
 در پیش رویش گذاشته بود و اما احتراماتی که مقارن بتک واقع شد از غیر این
 پس چند مورد است از آنجمله چون ملعونی با جناب جبارت نمود و گفت یا حسین یا
 بالنار مقارن ابش بسر درآمد و پایش در رکاب بماند پس اسب او را برده
 بخندق التشن انداخت و از آنجا راه تشس جهنم گرفت و دیگری جبارت نمود
 ای حسین تو که ام حرمت از پیغمبر داری پس بتلاشد با نیکه تقضای حاجت رفت
 پس مار او را گزید و در غایط خود می غلطید تا بجهنم و اصل کردید دیگری با حضرت
 گفت نظر کن باب که از آن نخو ای چشیده تا از تشکی بپاک شوی حضرت فرمود
 خدا یا تو او را تشنه میران پس حالتی بر او دست داد که فریاد میکرد لعشش پس
 مشک آب می آشامید باز فریاد میکرد الحشش تا نیکه تشنه شده و از تشکی بر دستم
 نهم در احترام خاصی که بجهت طهام او بود که از بهشت چند مورد بجهت انتخاب تحفه
 آوردند جمله رطب و بهر و سیب بود بلکه هر طامی که بجهت پیغمبر علی و فاطمه و حسن علیهم
 السلام از بهشت آوردند سبب حمده اش استد های انتخاب بود بجهت او بود قسم دوم
 احترام خاصی که متعلق است بلباس انتخاب بدانکه خداوند منان حسین را انحصار
 نمود با نیکه چندین مرتبه از بهشت بجهت ایشان لباس بهدیه فرستاد و اختلاف یک
 آن لباسها که یکی سرخ و دیگری بنبر بود معروفست و است او واضح است و
 حسین مخصوص گردید بعلاوه بر آن لباس مخصوصی چنانچه ام سلمه روایت نموده
 که دیدم پیغمبر می پوشانید بقات حسین لباسی را که مانند انرا ندیده بودم و
 شایسته لباس و نیاند داشت عرض کردم این چیست فرمود این هدیه است

که خداوند از برای حسین فرستاده است که بود آن از پیرهای نازک بال جبرئیل
و بعد از شهادت و عاری کردن بدنش را از لباس خداوند با و پوشانید و در
بهشت بدست ملائکه چنانچه تفصیلش بیاید آن **عنوان** محم در بیان منظر آن
لطف خاصی که از آن تعبیر شده است باینکه خداوند دست بر سر حسین گذاشت
چنانچه با بقا اشاره شد و ظهور آن لطف در دو چیز است یکی در آنچه خود آنجانب
درید و آن مرتبه مخصوصی است از قرب الهی که ما را یاری می‌تقریر و تصور آن نیست
و از فروغ آن قرب قرار دادن امامت است در ذریه او دوم در آنچه بایر خلق
میرسد بواسطه او و آن بسیار است من جمله آنست که شفا در تربتش قرار داده و
اجابت دعا در تحت قبش مقرر فرموده و وعده و اعطاش آنست که او را سبب اعظم
از برای رحمت قرار داد چون آن غرض اصلی از خلق عالم است و چون بغیر رحمت
للعالمین قرار داده پس حسین را از او و او را از حسین قرار داد پس حسین را
محل وضع دست رحمت است و رحمت از اوست و دست رحمت او را خدا داده و
تربیت و دوام آن رحمت یافته و شیر زبان رحمت نوشیده و گوشت و خوش از
رحمت نمویافته و نور چشم رحمت و ریحانه رحمت است و مجلس او سینه رحمت و
مرکبش دوش رحمت است و معدن رحمت و مجمع اسباب و جامع وسایل و
نبع چشمه رحمت و مظهر مراتب رحمت و محرک مواد رحمت است و بر رحمت
بر او متحقق می‌شود استحقاق رحمت مکتوب و اوست رحمت موصوله و رحمت موصوله
پس ایاد در قلب تو نسبت با و رحمت هست که با و گیره کنی تا آنیکه رحمت کند تو را
که دکار رحمت و بتو گفته شود صلی الله علیه و آله رحمت و ارحم و این عنوان
از برای وسایل رحمت است که سبب آنجانب متحقق است اجمالاً و بیان بسیار
آن و عموم آن و معادل بودن آن با جمیع اعمال حسنه و اخلاقی نفسانه و قبل
شروع در مطلب دوم مقدمه ذکر کنیم اول ایحب الانسان ان تترك سدى مكان
كمن اى انسان که تو را به تعب آورده اند و با تو کاری ندارند و ممل خواهی رفت

خالق تو حکیم است و غنی و قادر بر هر کار رحمت و لغو نمیکند و تو را بخطابات توحیدیه بعد
از عدم موجود نمود پس ملتی خاک بوده ای پس لطفه گشته باز علقه و مضغه و عظام
شده ای پس گوشت بر آن پوشیده اید انسان شده و عقل بتو خلق گرفته و
ادراک و تمیز در تو حاصل شده و همه اینها بخطابات توحیدیه بود پس این بلوغ رسید
خطابات تکلیفیه تو متوجه شود با انواع متعدده مانند تکلیف با عقائدات حق و
بصفات حسنه و بفعل واجبات و مندوبات بدنی و مالی و تبرک صفات خبیثه
و افعال و اقوال محرمه و اموال غیر محمله و تکلیف تعلم این احکام با جهاد یا تعلیم
پس عمل با آنها و بعد از آن خطابات ارشادیه نیز متوجه شود از طاعات و
استیاق خیرات و طلب وسیله نجات و یافتن راه بسوی خدا و اجابت داعی الهی
و توشه گرفتن بسوی خدا و قرض دادن بخدا و تقوی از خدا و جهاد در راه خدا و مسأله
بسوی مغفرت خدا و نحو ذلک که همه اینها تا نگید آن تکالیف اصلیه هستند و بعد از تمام
این تکالیف و انقضای زمان مهلت با آن خطابات توحیدیه بسوی تو متوجه شود که
تخلف از آن ممکن نیست از انجمله روح تو مخاطب شود بمغایرت از بدن و بدن
مخاطب شود با فسادن از حرکت و قوای آن همه ساقط شوند پس چشمانت تاریک
گردد و گوش تو کمر شود و زبان تو لال گردد و هر چه در دست داری بندازی و
همه اینها بمنحصر خطاب الهی تحقق شود و تو را میرسد که اجابت داعی تنهایی پس
از اینها همه متوجه شود بتو خطاباتی چند از این خطابات تکلیفیه و حالت تو
نسبت بحالات امثال و معصیت آن خطابات مختلف باشد پس اولاً خطاب
رسد با جمیع روح با جدت پس بر خیز ای اندوخته بسوی حشر و نشر پس خطاب رسد
که بخوان نامه اعمال خود را پس بگری آن نامه را بدست راست یا چپ و پشت
پس بخوان آن را و بگوئی به پیشند اینکه نامه عمل من است که همه مشحون از حسنات
است یا بگوئی کاش بدستم نمی دادند نامه را و نمی دانستم که حساب من چیست
پس بعضی مخاطب شوند با اینکه ای بنده کائنات مطیع من خوشی بر شما نیست و هرگز

محزون نخواهید شد و بعضی مخاطب شوند که ای بندگان عاصی جدا شوید از نیکان باز
خطا باقی متوجه بلائیکه محشر شود نسبت بعضی و اداریه ایشانرا از برای سوال و بعضی که
بشارت دهید مؤمنین را بهشت و بعضی که بکیرید این عاصی را پس او را در غل کشید و
بجال او که نه اهل او بکار او می آیند و نه عشیروه او و بعضی اینکه بکیرید این عاصی را و بنیم
بندارید و بعضی اینکه بکیرید این را در غل کشید پس در میان زنجیری که بهشاد زرد
است او را مقید نمایند بنمیدانم مخفی این فقره شریفه را شاید مخفی انجمن باشد که انرا
در درون حلقه زنجیر قید نمایند مانند قید متعارف که بزنجیر بستن باشد و الله اعلم
و بعضی آنکه تهیته گویند این مؤمن را که سلام علیکم بستم فادخلوها خالدين و بعضی بگویند
بکیرید این کافر را و بکشید او را و بوسط جهنم پس بریزید با لامی سرش عذاب محم را و
از جمله خطابات تخریه است نسبت بتو و غیر تو یعنی اظهار عجز و ضعف تو بان می خود
مثل خطاب یا محشر انجن و الانس یعنی ای گروه جن و انس اگر می توانید از اقطار آسمان
و زمین فرار نمایند بکنید و از آن جمله خطابات تحکیمه یعنی سرزنش مثل اصولها فاصبر
اولا تصبر و اذق انک انت الضریز الکرم پس این خطابات از فروع خطاب تکلیفی
و ارشادیه است پس ملاحظه خود نمائید که داخل مطیعین آن تکالیف هستی یا نه اگر نیستی
پس میباید از برای این خطابات جان کداز مقدمه دوم بدانکه الان تودر
میان مصیبتهای بسیار گرفتاری از چند جهت یکی آنکه هر ساعتی در از و خو جالی هستی
و در معرض آفات و بلیات و امراض و طایات و صدمات و ربوبی مرکب میدوی
و در کشتی سواری که در شدت طوفان بگرداب افتاده نمیدانی کدام ساعت غرق
میشود از هر طرف دشمنی بتو احاطه نموده و اخلاط اربعه که ارکان بدن تو هستند تورا
در میان کرفه و لاد روزی باید که یکی از آنها کشته شوی دوم مصیبت است که هیچ فکر
آن نیستی و آن مصیبتی است که امیر المؤمنین هر وقت بنگران می افتاد ناله می کرد
مانند ما گزیده و گریه می کرد مانند زن بچه مرده و آن این است که سفر دوری و پیش
داریم که منزلهایش همه خوف و هولست و موردش عظیم است یا بهشت ابدی یا جهنم

مؤید و توشه کم است و پا برهنه و پیاده و دست خالی و راه پر خطر سیم آنکه بلا تو بزرگ
و حال تو خراب است یا تشامی بسیار می سوزی و خبر نداری و الا این قلب و این
وزبان و شکم و پای تو با آتش معاصی مشتعل است تویی که در معرکه کنان کشته شده
و اسیر نفس اماره و شیطان کشته اعضای تو بهشتل است با آتش از پشت و شکم قلب
و همه اعضای انسانی تو پاره پاره کشته صد هزار جراحت از معاصی تو بریده و آب
پای ضلالت و اندام هدایت تو را پامال نموده اند چهارم بلیه عظمی و مصیبت کبری
آن است که اگر در این دنیا بمانی تا سن سیری تو را ده باید تو ای تو از کار بفرستی
پس اگر فقیر باشی بلامی عظیم باشی سیری و غنی و اگر غنی باشی لدنی از عیش نبری و اهل
و اولاد از تو بری شوند و تنای مرگ تو کنند پس چون از دنیا بروی خواهی رفت
تجسیری که میان کرده از برای خوابگاه خود نه فرش و نه پیرایه از اعمال صالح پس اگر
در آنجا بمانی چکنی با بدن پوشیده و اعضای خاک شده و مصاحبت مورو مار و کرم
و عقرب و حنفیه تیرت کوید و چه خواهی کرد با فاش قبر و سوال نیکو و منکر و عذاب و نیرنج
آنتی و اگر بیرون آئی محشر چه خواهی کرد بآن عرصه گیر و دار که زیش آتش و سقش
آتش از تابش آفتاب و اطرافش همه آتش معاصی پس اگر بمانی در آنجا چگونه بمانی
و اگر بروی کجا بروی پس اگر بنی غفلت از کوش و دل برداشته شود و بدانی کرد
معرض چگونه مصایب هستی بر این سزاوار است که لباس پوشی و بر خاسته
تیشنی و از اهل و عیال و منصب و مال دست برداری امیر المؤمنین عیسی مودکم
برانی آنچه را که من می دانم از آنچه علم آن از شما مستور است یعنی از امر عاقبت
شما بر این پیر و نخواستند رفت به میان آنها و بحال خود گریه و زاری کنید و اموال
خود بی نگارسان و نایب خوابید گذاشت و بحال خود مشغول خوابید کردید و چون
ایقده حتما معلوم شد می گوئیم که جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهداء ائمه الهی
نمود خطایی را که از جناب الهی مخصوص او بود در آن صحیفه ختم نموده که جبرئیل آورد
و به پیغمبر داد پس پیغمبر آنرا بحضرت امیر المؤمنین داد و او با ما محسن داد و او

بجناب حسین و ادبش عمل نمود بخطای که مخصوص او بود و بسبب این امثال حاصل می
شود از برای متوسلین باجناب امثال جمیع خطابات ارشادیه و تکلیفیه و
کردید مصیبتی را که سبب آن عطا باشد باجناب اجری موجب است از برای
متممکن بان حضرت رفع جمیع مصیبتها که از فروع آن نجات از عقبات است و
در وقت امثال انتخاب خاص مخاطب بخطای شد که بسبب آن رفع میشود از
متوسلین با و خطابات تخریب و محکمه پس بسبب وسایل او حاصل می شود امر
بطاعات نماز و روزه و صدق و روح و عسره و جهاد و زیارت یعنی ثواب آنها
را با و میدهند بلکه ثواب اعلاای افراد آنها که مشور است صد و درش از تو بلکه
کاهی حاصل می شود بآن ثواب اعلاای افرادی که تصور نمی شود وقوع از تو مثل
روح و جهاد در رکاب حضرت پیغمبر بلکه کاهی حاصل از برای تو بحسب کمیت آن
ممکن نیست از تو واقع شود مانند هیچ مثلاً در میان وسایل آن حضرت چیزی هست که
بسبب آن ثواب صد هزار رح از برای تو نوشته میشود بلکه در یک زیارت بهر
قد می صد هزار رح ائت و از این بالاتر آنکه کاهی حاصل می شود تو را چیزی که ممکن
نیست وقوع آن فی نفسه مثلاً کشته شدن و بخون افشته شدن در راه خدا ممکن
نیست مگر یک دفعه و از جمله وسایل امری است که آن ثواب هزار مرتبه کشته
شدن در راه خدا تو میدهند پس باین امور جمیع مصیبتهای متحققه تو رفع می شود و
از تو دفع می شود بلیاتی که مترقب آنها هستی و عقبات بر تو سهل می گردد و از
هولها و ترسها امین می شوی در این راهی که پیش داری و امثال جمیع خطابات
ارشادیه و تکلیفیه می شود و آثار صفات محموده بتو داده میشود و آثار صفات مذمومه
از تو برداشته میشود و کنایان تو آفریده میگرد و در بای بهشت که بروی نمود
بسته گشوده میشود و در بای آتش که باز گرد بسته میگرد و آتشی که الان بر تو
احاطه نموده خاموش شود و بآن درجات و ارتقاع درجات بلکه رفع درجات
حاصل میگرد و بلکه مقامی که تصور آن نمی شود بتو میدهند و خوب است که اندکی

این مطالب را توضیح نمایم پس کوش خود را بدو دل خود را جمع کن و بشوین
کها ترا که الان خطابه‌های بسیار بتو متوجه است که باید از عهده آنها برائی پس از
خواب غفلت بیدار شو که چند روزی دیگر حالت قیامت صغری بتو متوجه است
که در آن خطابه‌ای که بسوی تو خواهد رسید که چه قدر سخت و از عاقبت حذر نما که
عنقریب قیامت کبری که محشر است برپا شود و خطابه‌های سخت بتو متوجه میشود که
چه قدر خوف و هول و عظیم و سخت است و بوسیله حسنی امثال جمیع خطابات شود
و همه امور سهل و آسان میگردد و بیان آن بیان سه کیفیت است اول تفصیل
کیفیت امثال خطابات و آن چند قسم است یکی خطاب بعبادت است که خداوند
محبود میفرماید یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم آه و مضمون این خطاب
بر زبان صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و اوصیاء ایشان و جمیع صلحا و ملائکه و علمای
و عرفاء و اهل همه ادیان جاری است پس ملاحظه نما خود را که آیا عبادت نموده خدا را
بنحویکه مطابق واقع باشد بطریق مل سابقه این ملت که خود را امتدین بان میخوانند
پس ملاحظه نما زمان عبادت را که آیا در تمام عمر یا یک سال یا یکجا یا یک روز یا
یک ساعت عبادت درست کرده پس بین که از کدام قسم عبادت هستی
یقین که از عبادت مکرمین نیستی و نه از عبادت مصطفین و نه فخلصین و نه از عبادتیکه شیطان
را برایشان تسلطی نیست و نه از عبادت مؤمنین و نه بتقین زیرا که صفات ایشان
در توفیق و نه از عبادت مسرفین نمیدین که مخاطبند بآن عظمت من رحمته الله باز ملاحظه
نما این عبادتی که میکنی نه از روی اخلاص است مانند عبادت احرار و نه از ترس
تار است مانند عبادت عبید و نه بجهت شوق بهشت است مانند احرار و
کاش با کتفامی نمودیم بهین عبادت نکردن و عبادت نیکو کردیم دشمن خدا را و
کاش اکتفاء بیک دشمن میکردیم و عبادت نیکو کردیم شیطان و بهوای نفس و دنیا
و در هم و غیر آنها را و کاش بیک قسم از عبادت انبیا را کتفامی نمودیم و جمیع
کردیم بین انواع عباداتی که تصور میشود نسبت باین دشمنان چون حال خود را

در قصور و تقصیر شناختی پس بدان که ممکن است تو را بسبب توسل بحسین داخل
شوی در جمیع اقسام عبادین و عبادت کنی جمیع اقسام عبادت بلکه عبادت لعل
عمر و ممکن است که جمیع مراتب عبودیت فائز شوی پس قدر این نعمت را بدان و پسان
آن پنجه مطلب است مطلب اول هرگاه زیارت کنی حسین حاصل شود از برای تو
مراتب عبادت مکرین که ملائکه اند چونکه مقتضای روایات از برای اثر نوشته میشود
صلوة ملائکه و تسبیح و تقدیس و عبادت ایشان تا روز قیامت بلکه ملائکه ثواب او
خواهند بود در زیارت تا روز قیامت و از این مطلب ظاهر میشود معنی پنجه وارد
شده است در بعض اخبار که هر کس زیارت کند حسین را از جمله عباد مکرین خواهد بود
مطلب دوم چون زیارت کنی آن امام شهید را حاصل میشود آن برای تو مراتب
عباد و مصطفین که انبیاء اند زیرا که از جمله ثوابهای زواران است که در درجات انبیا
و اوصیاء و بمنشین ایشان خواهند بود و در یک سفره با ایشان طعام خواهند خورد
و ایشان با او مصافحه کنند و صحبت نمایند و دعا و تحش نمایند و بر او سلام کنند
چنانچه در روایت است مطلب سوم بوسیله حضرت حسین حاصل شود مراتب
عباد صالحین و مخلصین و مؤمنین و متقین و زاهدین و خائفین و سایر عباد و ثواب
جمیع عبادات مقبوله از نماز و روزه و حج و جهاد و مرابطه و وقف و صدقه و ادا
و مستحبات و ثواب اعلا در جات نیت و ثواب عبادت تمام عمر بلکه تمام هر
چنانچه در اخبار است مطلب چهارم حاصل شود بوسیله انتخاب قابلیت شمول
نداء لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا زیرا که بسبب گریه و
زیارت آنحضرت حاصل میشود مغفرت همه گناهان نه گناهان گذشته تنها
بلکه گناهان آینده هم نه از خودت تنها بلکه گناهان والدین و دوستان نیز
آمرزیده میشود چنانچه معلوم میشود از روایات آتیة ان شاء الله خطاب دوم با اهل
الناس اتقوا ربکم و این مانند خطاب سابق خلاصه کلام جمیع انبیاء و مضمون
تمام کتابهای آسمانی است و آن چند قسم است تقوای عوام و تقوای خواص

و تقوای خاص الخاص و بوسایل حسنی ثمرات جمیع اقسام آن ثمرات حاصل شود
از اعطاء و اطعام و آب دادن و زکوة و صدقات و همه انواع معروف و احسان
بلکه بآن حاصل می شود چیزی که ممکن نیست بغير آن حاصل شود مثلاً وارد شد است
که هر کس در شب عاشورا بشنکان آب و در نزد قبر آنحضرت چنانست که همه لشکر
آنحضرت را آب داده باشد بلکه می توان گفت که اگر شخصی از دور تصور کند حال
آنحضرت را و دلش بوزن خود خواهد بود و قلبش منتهی بشهد آنحضرت پس آب بریزد
از اشک چشمش مثل آن است که آنحضرت را با عیال و اطفال و اصحاب آب
داده باشد خطاب چهارم و جاهد واقعی الدحق جهاده جهاد بر دو قسم است اکبر
اصغر در جهاد اکبر که با نفس مارده است قاتل و مقتول هر دو سید اند و در جهاد اصغر
با کفار مقتول شهید است و تودر جهاد اکبر قاصد و در جهاد اصغر داخل و لکن هر دو
را توانی حاصل کنی بوسایل حسنی و بوسایل بنجده مطلب است مطلب اول هر کاز در
کنی شهادت را در رکاب آنحضرت و بگوئی یا لقی کنی محکم ثواب شهید از برای
تو باشد مطلب دوم هرگاه دوست داری عمل شهداء را شریک ایشان خواهی بود
چنانچه جابر بن عبد الله انصاری را فرمود قسم بخدا که یا با شما شریکیم در عمل
مطلب سوم هرگاه زیارت کنی آنحضرت را شب عاشورا و شب را در آنجا صبح
آوری طاقات خواهی نمود خدا را در حالتی که بخون خود غلطیده باشی مانند شهیدی
که بلا مطلب چهارم این و سایل از جهاد بالاتر است زیرا که جهاد کما بی شهادت
حاصل شود و کما بی شود و در این و سایل جهاد و شهادت و بخون غلطیدن حاصل
کرد و مطلب پنجم بالاتر از همه آن است که در خون خود غلطیدن در راه خدا اگر حاصل
شود از برای کسی یک دفعه بیش نیست و این و سایل ثواب چند مرتبه در خون
غلطیدن محقق است خطاب پنجم ترو و وفایان خیر الزاد القوی و بهترین توشها
ان است که نیکو باشد و مسافر را تا منزل کفایت نماید و زیارت آنحضرت
خوب توشه است از برای این سفر در آن و در هر منزل بکار آید بلکه توشه توشها

نیت و بدو ستانت نیز میرسد چنانچه وارد است که برای می گویند بیکر دست کبریا
دوست داری و داخل بهشت نما خطاب هشتم و اقرضوا الله قرضاً حسناً و سایل
حیثی از زیارت و بکاء و غیر آنها قرض الحسنه است بر خدا و رسول و علی و فاطمه و
حسن و حسین عظیم السلام و خداوند در عوض هر یک از ضایع میضاعف کرامت
نماید که عدد آن معلوم نیت که از برای خدا خطاب بنظم استحبوا الله و الرسول و ائمه
و عامه لما یحکم اجابت نماید خدا و رسول را چون شما را بنحوانند بخیزی که سبب حیات
شماست و تحقیق حضرت رسول ما را خوانده است در وسایل حسین با موری که
سبب حیات حقیقت است چون محبت و نصرت و کرمه و زیارت انتخاب و
و غیر با خطاب هشتم و قدموا لانفسکم کاری کنید از پیش که بعد کار شما آید و
این وسایل شریفه هم تقدیم است از برای نفس و هم تاخیر یعنی ثمرش همیشه و درج
است و منقطع نمی شود بموت خطاب نهم و سارعوا الی مغفرت من ربکم سارعت
نمائند بسوی اسباب مغفرت خدا و کرمه بر آنحضرت سبب مغفرت است
بمحض گشتن اشک در چشم و زیارت انتخاب سبب است بجزو نیت و غم کردن
پس تمام سارعت در آن است خطاب دهم خطاب بدعا کردن است و دعوی
ربکم تضرعاً و خفیه و غیر آن از آیات و سبب وسایل حیثی میرسد شخص مجتهد
دعا بلکه بان فائز می شود بدعای پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه
و دعای ملائکه بلکه و خبری است که زایر قدم نمیکند از و بر چیزی مگر آنکه از برای او دعا
می کند بلکه خود آنحضرت خواہش می نماید از آباء خود دعا از برای زایر و کرمه
کننده اش و حضرت صادق در سجده دعا میفرمود از برای صورت هائی که مالیده
می شد بر قبر سید الشهدا و اشکهای که بر او ریخته می شود و صحیح که بلند می شود
بر او خطاب یازدهم کونوا انصارا للذی بوده باشید یاوران خدا یعنی یاوران
دین خدا و اولیاء خدا هر چند ولی خدا مظلوم غریب تر باشد تحقیق یاری
در ادا نظر است و حضرت صادق در باره جد بزرگوارش می فرمود با منی استضعف

الغریب بلانا صریح بیاید یاری کنیم این ولی خدا را که غریب و مظلوم بود و بگریه
کردن و اقامه عزاکرون و آرزوی نصر تش نمودن بلکه می توان گفت که سجد بر خاک
قبرش و تسبیح کردن با آن خاک ایضا داخل عنوان یاری کردن اولست چونکه
فضیلتی که در این سجد و تسبیح قرار یافته از جمله اعراض شهادت او است که خداوند
با و عطا نموده چنانچه بیاید آن خطاب دوازدهم ای حیو ادعی الله داعی بسوی خدا
پیغمبر است که بسوی اسلام دعوت نمود و بعد از او حسین است که دعوت بایمان
نمود علانیه و ظاهر کرد بطلان اعتقاد خلافت غاصبین را و جمیع وسایل مختصرت
اجابت دعوت اوست حتی اینکه استشفاء تربت انجناب نیز اجابت دعوت
اوست پس تامل کن تا بفهمی ترجمه کلام اعتقاد بان از فروع ولایت است که غرض اصلی
از دعوت انجناب بود و الله اعلم خطاب سیزدهم و آیتوا الیه الوسیله طلب
وسیله نماید بسوی خدا و حسین که از اعظم وسایل است و وسایل او بزرگ و بسیار و سهل
الحصول است خطاب چهاردهم بمن شاء اتخذ الی رب سبیلا حسین سبیل عظم
است و صراط اقوم راه راست واضح آسان نزدیک هو است و این مطالب که در
شد از باب نمونه بود و از آن می توان پی بری سایر خطابات و احکام و کیفیت
و امثال آنها بوسایل حسینه و در آن هیچ اغراقی و مبالغه نیست کیفیت دوم
در بیان تصویر اینکه آسان می شود و با مختصرت جریان خطابات تکوینیه که تمهید
می شوند بتو در قیامت صغری یعنی حالت موت و بزرخ پس می گوئیم کمی از وسایل
حسینه که بر می گردن و تغییر حالت شخص است در وقت یاد آوردن مصائب انجناب
سجد می که بر شخص کواری نشود خوردن و آشامیدن و از جمله خواص این وسیله آن
است که حضرت پیغمبر و ائمه حاضر می شوند در وقت احتضار این شخص و او را
بشارت میدهند و نتیجه می گویند که چنان از آن فرحناک میشود که آن فرح تا روز قیامت
در او باقی می ماند و باین سبب بر او سهل می شود جمیع شداید موت و بزرخ و غیر
ذالک از کیفیاتی که بیانش بیاید ان شاء الله کیفیت سوم کیفیت رفع خطابات

تحکیم و تجزیه است و خطابات افق و جبر و غل و زنجیر کردن و غیر آن بوسائل حسنی و
شدن بخطاب لطف و رحمت و بیانش آن است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که زیارت کند زوار او را در روز قیامت و بیکرد بازوی ایشان را از احوال و شدت
قیامت نجات دهد تا آنکه وارد بهشت شود و همین گفتنی شود بلکه آن بان آثار
اعمال مقبوله از برای او نوشته میشود و باو میرسد و بانجذاب اتشها خاموش می
شود و در بزرگ بهشت باز میشود که مسی است بیاب الحسین بلکه باو حاصل میشود
دخول در مراباب از ابواب بهشت و بسته میشود در باغی جنیم پس بیاید بسوی و
حسینی و بشارت باد شمارا که در آطلاوه بر آنچه بیان شد یک نعمت عظیم و مجسم
و بشارت تازه است و آن این است که در میان آن وسائل جزئی است که بالاتر
از همه وسائل و فایق است بر جمیع اعمال صاحب پنجدهست یکی آنکه نهایت ثمرات
اعمال صاحب خلاص شدن خود عامل است از جهنم و ثمر این وسائل خلاص کردن
دیگران هم هست دوم آنکه نهایت فایده اعمال صاحب داخل شدن عامل است
به بهشت و ثمر این وسائل داخل کردن دیگران نیز هست سیم نهایت منفعت آن
اعمال این است که از آب کوثر بنوشند و ثمره این وسائل سیراب کردن دیگران
نیز هست چهارم نهایت آن اعمال آن است که در دیوان حسانت نوشته شوند
و آن کتاب بدست راست داده شود و این وسائل آن است که نوشته می شود
در نامه اعمال تو عمل افضل مخلوقات یعنی اشرف انبیاء پنج نهایت فایده اعمال خیر
آن است که در قیامت تو پیغمبر حایل شوی و آن جناب در حق تو شفاعت
نماید و ثمره این وسائل آن است که از حضرت در قیامت خودش شخص از تو
می کند و بازوی تو را می گیرد و بهشت میرساند ششم نهایت ثمره اعمال نوری و
حورالعین است و گریه کنندگان حضرت حسین با آنجناب در ظل عرش
مشغول بصحبت می شوند پس حورالعین میفرستند نزد ایشان که ما مشتاق شما
هستیم تعجیل کنی ما را تا اقلع می کنند و صحبت انسور را ترجیح میدهند ششم

اینکه نیت ارتقا در درجات با اعمال آن است که درجه شخص بر بعضی مؤمنین پیفزاید
و بسبب وسیله انجذاب شخص بنشین پیغمبر و امیر المؤمنین می شود مشتمل نهایت
اعمال صالحه رضوان الهی است که از بهشت بهتر است و بسبب وسایل انجذاب
شخص میرسد به مقامی که فوق عرش هم صحبت الهی می شود چنانچه در روایت است
و آن کنایه از شدت قرب و لطف است هم نهایت خیزی که از برای تو حاصل
می شود از عمل خیر آن است که جمعی از انبیاء و شیعیان جنازه تو کنند و مرد صالحی متقی تو
را غسل دهد و از مال طلال تو را کفن کنند و عالم ظاهر و صلاحی بر تو نماز کند
و در ابواب جینی چیزی باقی است که سبب می شوند از برای آنکه روح الایمن
با ملائکه مقربین بر جنازه تو نماز کنند و بکفنهای بهشتی تو را کفن نمایند و بهنوط
بهشت بنهوط کنند هم نهایت اما را اعمال صالحه که بعد از موت تو میرسد باینجا
صالحات منقطع خواهد شد مانند اعمالی که بنیابت تو بکنند یا کسی از برای تو بدید
فرستد یا علمی با او لادی یا صدقه جاریه از برای تو مخلف شود آثار اینها غالباً
منقطع است نهایت صد سال یا هزار سال و بسبب وسایل جینی ثواب
تو در عمل و بدید فرستادن از برای تو ملائکه اند که انقطاعی از برای عمل ایشان
نیت و همیشه ثواب آن اعمال تو خواهد رسید یا در نهم نهایت ترقی در اعمال
خیر است که شخص در زمره عباد صالحین داخل می شود و بسبب این وسایل داخل
می شود شخص در زمره ملائکه مقربین بلکه در گروهین که سادات ملائکه مقربین هستند
چنانچه در روایات معتبر است و تفضیلش بیاید آنکه دوازدهم اجر هر عمل خیری
مقدار است متصور و محدود و اجر این وسایل از حیث تصور بالاتر است پس
در درجه است که اعلا می درجات است و بالاتر از آن درجه نیست غنونا
ششم در خصوصاتی که متعلق است بنحشوع از برای ذکر انجذاب و رقت و کبر
و اقامه عز و انشا در ثناء و در آن یک مقدمه و چند مقصد است اما مقدمه پس
بدانکه خشوع امری است محبوب و مرغوب درگاه اله چنانچه فرموده است الم

یا ایها الذین آمنوا ان تسخروا قلوبکم لعلکم تفرحون بعد از آنکه خداوند شما عقل و هوش را
و مشاهد آیات در انفس و افاق نموده آید بلکه در ذره و ورق و اسباب اعتبار را
شب و روز می پسندد در اشخاص که بغفلت مبتلا هستند و بعد از آنکه آیات قرآن
در شما خوانده شده که اگر سرگروه خوانده شود متلاشی خواهد شد و بعد از آنکه عمر کرده و بعد
کسانی که عمر کردند کسی که عمر خود را صرف طاعت الهی و تزکیه نفس نمود و بعد
از آنکه انبیاء و رسل آمدند و شما را تهدید و تحلیف کردند و مدت مدیدی است
که اسلام برپا شده و گوشها از آن پرگشته و شما همه ادعای انرا می کنید یا هنوز
وقت آن نرسیده که ولای شما خاشع شود در نزد خدا و بسبب آن از جنت
ممنوع شوید و چون در نماز بایستید و عظمت او را ملاحظه نمائید و خاشع گردید و عمر
گذشت و هنوز دو رکعت نماز با خشوع نکرده آید آیا وقت نشده است از برای
اشخاصی که دانسته اند که نافع و لمجای نیست مگر خدا اینکه خاشع شوند از برای ذکر
اولی نباشد از برای ایشان فکری و ذکر می مگر خدا یا وقت نشده است از برای
کسانی که عمر شریف را بغفلت گذرانید و اندوید و یاد خدا ساعتی نبوده اند اینکه
تنبیه شوند و بقیع عمر را تدارک کنند بخشوع قلب و غلبه خوف و اضطراب
شاید توبه ایشان باشد و درگاه اله را یابند و از جمله محجوبین از لقائشوند آیا وقت
آن نشده است که کسانی که موقوف شده اند بمعرفت او و علماء خدا اینکه قلب ایشان
خاشع شود در نزد کریم پس گریه کنند بر آنحضرت تا داخل جانشین ذکر الله
باشند زیرا که بخانکه ولایت ایشان ولایت خدا و عداوتشان عداوت خدا و
ایمانت او و زیارتشان زیارت او و معرفت ایشان معرفت او است پس
خشوع قلب در نزد ذکر ایشان همان خشوع قلب بذکر الله محبوب خواهد شد آیا
وقت این امر نرسیده خصوصاً در وقتی که محرم داخل شود و عاشورا برسد یعنی
پنجم همه مردم در جوش و غر و شند پس ای مؤمنین حال زمانیت که قلوب شما
خاشع شود بذکر حسین که راجع است بذکر خدا پس ذکر خدا کنید بذکر کثیر بذکر حسین

بنحویکه راجح بذکر خدا باشد چونکه تشویع بذکر حسین چند قسم است که بعضی از آن راجح است
 بذکر خدا و بمان است فرد کمال این مقصد اول در نشاء باطنی از برای گریه و سبب حصول
 آن بدانکه نشاء گریه کا سببی است که ملحوظ گریه کنند است و کا هی سببی است
 که ملحوظ نیست اما نوع اول که بسبب ملحوظ است پس هشت قسم است اول آن
 که بسبب علاقه قلبیه باشد با صاحب مصیبت و اعظم علاقه با علته و الدین است و از آن
 جهت است که خداوند منان حق و الدین را قرین حق خود ذکر فرموده است و پیش
 آن که ایشان بسبب اعدادی وجود صورت تو هستند پس چون حق علیه وجود
 باین مرتبه است پس علت ایجاد صوری و معنوی احق است باین حق پس و التیافی
 که نبی و وصی است اولی با حسانند و اقامه عز او گریه بر سید الشهداء احسان است بمعنی
 و امیر المؤمنین و فاطمه بلکه در بعض روایات تفسیر شده است و بالذین احسان کن
 و حسین پس گریه بر او احسان است بوالد اباء و سبب اینکه گریه احسان است
 این است که معنی احسان منفعت رسانیدن است بکسی و عهده نفع اعزاز و احترام است
 و گریه اعزاز اموال و مقبولین است و از این جهت حضرت امیر ایم دم دعا نمود و سؤال
 کرد از خدا و خدای را که بعد از مردن از پیش گریه کنه چون پیغمبر شنید گریه زنهای انصاف
 را بر شهدای احد فرمود عم حمزه پس گریه کنند نذر دهن انصار زنهای خود را امر
 نمودند که بر حمزه گریه و ندبه نمایند و حضرت پیغمبر در حق ایشان دعا فرمود نکته حمزه سید
 الشهداء را تجزیه نمودند از تشییع و نماز و دفن و سایر احترامات مگر بعین نوحه گریه داشت
 پس بر پیغمبر گریان و حضرت سید الشهداء حسین بی هیچ داشت مگر زنان نوحه کردند که
 ظالمان ایشان را از ندبه و گریه منع می نمودند پس بیابند ای دوستان گریه کنیم بر آن
 شهید غریب بخو گریه قریب حقیقی زیرا که کسی چنین گریه نمکد عاق و الدین و قاطع رحم
 خواهد بود قسم دوم علاقه شدت اتصال است نظر باینکه هرگاه عضوی از انسان
 مریض شود یا در دایت تمام بدن در رحمت و الم است و از این قسم است گریه حور
 العین بر انجذاب در بهشت که دار السور است زیرا که ایشان از نور انجذاب خلق

شده اند پس چگونه می شود که آنحضرت بر روی خاک کرم بابدن مجروح در زیر پای مرکب از
افتاده باشد و سرش بر سر نیزه و خوش بر زمین جاری دلش از تیر سوراخ و جگرش از
تشنه تشنه و قلبش از مفارقت اولاد و برادران و اصحاب سوختن مع ذلک حویر
در قفس ریشتی لعینش و سرور مشغول باشند و بعضی از اقسام گریه شیعیان از این قسم
است زیرا که در خبری از حضرت صادق منقول است که فرمودند شیعیان ما از دنیا
و از فاضل هینت ماخلق شده اند و به آب ولایت ما خمیر شده اند و راضی شدند باینکه
امم ایشان باشیم و ما هم راضی هستیم که ایشان شیعه ما هستند مصیبت ما مصیبت ایشان
است گریان می شوند بر صدمات ما و محزون می شوند بخرن ما و سرور می گردند بر سرور ما
و ما هم متالم شویم بتالم ایشان و مطلع هستیم بر احوال ایشان پس ایشان با ما خواهر
بود و از ما جدا نمی شوند ما هم از ایشان جدا نمی شویم پس فرمود خدا یا شیعیان ما از ما هست
و هر کس یا کند مصیبت ما را و گریان شود از برای ما خدا او را عذاب نخواست و فرمود
حدیث دیگر از امیر المؤمنین مروی است که فرمود بدرستی که خدای تعالی اختیار نمود
از برای ما شیعیانی که یاری می کنند و سرور می شوند بر سرور ما و محزون می گردند
بخرن ما و جان و مال خود را در راه ما میدهند ایشان ما هستند ما هم از ایشان هستیم و این
حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه مخلصین شیعه را خدا اختیار نموده است چنانچه
شهداء را اختیار نموده است پیش از شهادتشان و از برای شیعه علاماتی است
چنانچه همیشه استدلال نموده از محبت آن طفل که خاک پای حسین را بر چشم می مالید
بر اینکه او از انصار حضرت خواهد بود و در کتاب ما ترجمه گوید آنچه در حدیث است آنست
که حضرت از فضل آن طفل استدلال نمودند بر محبتش و اما نصرتش را پس مستند فرمود
باخبار جبرئیل چنانچه گذشت اتقی حال بیایند گریه کنیم بسبب این علاقه اگر خود را شیعه
نیشماریم زیرا که کسی که گریه نکند باین علقه از ایشان نخواهد بود و علقه سیم حقوق است
یعنی مصائب صاحب حق باشد بر گریه کننده حقوق بسیار است یکی حق ایجاد است
یعنی سبب وجود بودن مانند والدین و اجداد و انتخاب صاحب این حق است

بر ما زیرا که وجود ما و وجود آباء ما همه بواسطه انحضرت است که نور او با نور جسدش یکی است
دیگر حق اسلام و ایمان است و این ثابت است از برای هر مسلمی بر مسلمی بجهت مشارکت در
اسلام پس چگونه است حق کسیکه سبب شد از برای هدایت ما بایمان یعنی حسین که جان
خود را در راه دین خدا و ازیرا که اگر متنازه میگردون باین مصیبتها نمیداد دین شیعه ظاهر
نمی شد زیرا که بنی امیه کمال تسلط بر بلاد و عباد داشتند و تمام سعی می نمودند در حق
دین حق تا اینکه امر را بر اکثر مردم مشتبه نمودند و بنحویکه سبب حضرت امیر را از اجر انبیا
قرار دادند و در ذهن مردم داخل کردند که بنی امیه الله اسلام اند و از طفولیت اطفال
بر آن تربیت می نمودند و چنین می دانستند که هر کس فحاشی ایشاں کند در ضلالت
است و چون حضرت سید الشهدا را باین کیفیت عجب به شهید کردند و عیالش را که
عمرش بیست و نه ساله بود باین کیفیت اسیر نمودند مردم متنبه شدند و فهمیدند که اگر ایشاں
الله حق بودند چنین کاری نمی کردند بلکه فعل ایشاں موافق نیت بادرین و نه مبی و نه یان
طریق هدالت و نه با طریق سلاطین جور پس از آن اتفاقا دست برگشتند و ایشاں
تبری جستند و کم براه هدایت رفتند و نه سبب شیعہ ظاهر کردند بلکه اهل سنته هم
دانستند که ایشاں خلیفه نبودند بلکه حکام جور بودند و اکثر ایشاں لعنت برینید جایز
می دانند پس فی الحقیقه سبب هدایت بدین خدا حسین است حق و دیگر حق نمک و
طعام دادن او تو می دانی حیات هر چیزی بسبب انتخاب است و برکت او باران
می بارد و گیاه می روید که روزی عباد است پس تمام طعام و شراب تو برکت او
حق و دیگر حق حیات است و معلوم است که حیات حقیقی ابدی بلکه صوری ظاهری
همه بسبب انتخاب است که ما را هدایت نمود بولایت که سبب قبول اعمال است
حق و دیگر حق دوستی است و انتخاب کمال دوستی را بشیعیان دارد و در بین العرش
همواره نظرش بسوی زوار و کریمه کنسند کان است حق و دیگر حق زحمت است پس
هرگاه کسی از برای تو در دوسری بکشد یا زحمتی تحمل شود همیشه از او خجل هستی و در صدد
تلافی بر می آئی و تدارک زحمت او را می کنی پس چرا در تدارک زحمات و صدقات انتخاب

که از برای تو تحمل شده نیستی و نیندازم بچیز تدارک توانی کرد آیا این چند قطره اشک
نمانی میکند این حق عظیم را بی مکر انجذاب از کمال رحمت و لطف قبول نمایند پس از این
مقدار مضایقه نمایند و الا حقوق و بی وفا محسوب خواهد بود و قسم چهارم علقه بزرگی و
جلالت شان است زیرا که مصیبت بزرگان خصوصاً اگر منافی جلالت شان ایشان
باشد موجب رقت است هر چند اجنبی باشد بلکه کافر باشد و بر همین منہج جاری است
سیر پادشاهان با دشمنان خود چنانچه قضیه اسکندر با دارا معروف است و حکم
شارع نیز بر این جاری است و از این جهت حضرت پیغمبر جامه خود را از برای عیسی
ابن حاتم فرش نمود و با اینکه کافر بود و فرمود اگر ارام نمایند عزیز قومی را که ذلیل شده باشد
و بهین سبب حضرت امیر المؤمنین ثیاب عمرو بن عبدود را سلب نمود بلکه فرمود
او را هم نکوفت با اینکه مثل و مانند داشت و فرمود چون بزرگ قوم خود بود و خود خواستم
حرفش ننمایم و همچنین شارع مقدس حضرتی قرار داده است از برای دختران سلاطین
که هرگاه ایسر شوند ایشانرا تحیر می کند و در معرض سیح و شرا در دنیا و رندیس بیایند مانند
غلامان از برای سید و آقای خود بنالیم زیرا که بزرگ و جلیل بود و مهتک حرفش نمودند
بدنش را رعایان نمودند و عیالش را با سیری شهر شهر گردانیدند و در ایشان بکینری طمع
نمودند و کسی که چنین کرد نکند از انسانیت دور است قسم پنجم علقه محامد صفات است زیرا
که حسن صفات موجب رقت است بر صاحبش هر چند او را نشناسند بلکه شارع تعالی
امر نموده است با احترامش هر چند از کفار باشد چنانچه وحی رسید بموسی که یا مری
کمش زیرا که صاحب سخاوت است و یکی از کفار را ایسر نمودند و در معرض قتل آوردند
جبرئیل نازل شد که این شخص را کمش که صاحب سرفه است پس مصیبت صاحب
صفات حسنه تا اثر در قلوب میکند خصوصاً اگر بعد از انصاف باشد مثلاً کسی که در
سخاوت هزار بار عظیمه کرده است اگر محتاج شود که لقمه نانی خواهش کند البته دل بجا
او میوزد و کسی که صاحب شدت حیات است اگر در معرض هوان و ذلت بر آید محفل رقت
است و همچنین پس بسا و ملاحظه نمائیک یک از صفات حمیده و خصال پسندیده خیرت

حسین را و بین چگونگی بصد آنها با او رفتار نمودند با اینکه موجب رقت تو شود اول زمانی که
همواره بندگ خدا مشغول بود بلکه پیش از خلق آسمانها و زمینها تامل و تسبیح و تحمید و تکبیر
الهی کرده و ملائکه از او تعلم نموده اند و بعد در عالم نور و اشباح و اظله ذکر نمود و در شکم
تسبیح و تهلیل از او شنیده و از حال ولادت تا شهادت از ذکر نیا سوده بلکه بر سینه
تفاوت قرآن نموده آیا شایسته است که نریز غنیمت و این زیاد پلید با چوب خیز را نش
سیا زانو خنده و شهادت کنند در حضور عیالش دوم کسی که از شدت حیاضی خواست
بجابل بگوید جابل چنانچه وقتی دید عربی را و ضو می گیرد و درست نمی گیرد پس با برادرش
امام حسن بن توطه نمود و گفت که ما می خواهیم در حضور تو وضو بگیریم ملاحظه نمائید که ما یک
بهر وضو می گیریم پس آن عرب بعد از شام به وضوی ایشان عرض کرد که شما هر دو
یک وضو گرفتید من بجابل بودم آیا شایسته است که کافری با و بگوید که احمق حسین بن
تقیل نمودی با تش دنیا و طعونی با و بگوید ای حسین نماز تو قبول نیست سیم کسی حاتم
مندی را که رفته بختش عرض نموده بود و میفرماید فوراً حاجت تو رواست پس
با و بگویند میخواستی اولاً رفته او را بخوانی بعد بگوئی حاجت تو رواست فرمود خداوند
مؤاخذ می کند که چرا او را درین خوف و رجاء و حالت ذلت معطل نمودی تا رفته
را بخوانی آیا شایسته است که مقابل دشمنان باشد و از امور سهل آسانی بخواهد
اجابتش بختند حتی اینکه خواهش کند که ایشان اندکی کوشش بکنند او دهند با تمنایند
چهارم کسی که در وقت احتضار ساسانه ابن زید بیا لیل او رفت و او اظهار هم و غم نمود
بجبه شصت هزار در هم قرض پس آنحضرت به آنجا دیش را داد نمودند آیا شایسته است
که در وقت احتضارش ماه و ناله خواهش یک قطره آب نماید اجابتش بختند و
اسفاه علیه یک یا سیدی پنجم کسی که با عربی مادر خود چهار هزار دینار از پشت در میزد
و اظهار خجالت میکرد و از یکی آن معذرت می طلبید آیا شایسته است که با او معامله
کنند که عاقل نبود از اجابت سؤال دخترش که یک شربت آب از او طلب نمود
و پنجمین زوجه اش که از برای طفل صغیر قطره آب خواهش کرد و از اجابت برادر زاده اش

قاسم که خواش نمود که بر سرش حاضر شود آیا چه مقدار خجالت انجباب بود این بود که فرمود
یعنی علی علف چه بر عیونیت دشوار است که او را انجبابی و تو را اجابت نماید
یا اجابت کند و فایده بحال توند آشته باشد ششم کسی که در شبهای تاریک و در شبها که
طعام بجهت ارا مل و ایام بخانه ایشان حل می نمود بخوبی که اثر آن بر پشت مبارکش ظاهر بود
آیا شایسته است که طفل رضع خود را بالای دست بلند کند و بدشمن نشان دهد و بخون
یک قطره آب از برایش نماید اجابتش نکنند هفتم کسی که در لطف و مروت با خلق
بقسمی بود که وقتی عبور می کرد بر جمعی از فقره که نشسته بودند و پارهای نان در نزد خود
گذارده مشغول غذا خوردن بودند چون انجباب را دیدند دعوت بطعام نمودند و آخر
دور آن نشست و با ایشان مشغول غذا شد و فرمود خدا متکبر الی دوست نمیدارد
بعد فرمود سن شمارا اجابت نمودم شهام دعوت مرا اجابت نمایند عرض کردند حاضریم
پس ایشان را بمنزل آورد و بجا ری فرمود پیرون آور آنچه ذخیره کرده بودی پس حاضر
نمود طعام خوبی و نشست با ایشان در سفره هفتم و پنجمه دلخوشی ایشان آتیا شایسته
که مقدور او شود که عیال و اطفالش را خوشنود نماید بیک جرعه آب قسم ششم علقه
تبعیت است پس بیایند که بگویم تبعیت پیغمبر خدا که تاسی با انجباب لازم است
بلکه تبعیت جمیع انبیاء و اوصیاء بلکه تبعیت آسمان و زمین و وحوش و طیور و بهشت
و جهنم و جن و ملک و مایری و مالایری بلکه اشجار و احجار و بلکه آسمان چنانچه در قصصی بخمای
گشتی نوع واقع شد که خون گریست پس تو تبعیت اشک بیار آخر از رنگ و آهن سخت
تر نیست قلب تو بمقام علقه حبسیت است که موجب رقت است قطع نظر از سایر چیزها
مثلا اگر شنوی که مردی را بدون قصیر در صحرا با عیال و اطفال ضعیف و پسران جوان و برادران
و خواهران و اصحاب حبس نموده اند و با آن قسم که شنیده که با او معامله کردند البته
قلب بر حال او محترمی شود بلکه اگر شنوی که شخصی مقصری که حلال را حرام نموده و
بالعکس بلکه دشمنی که کافر بخدا بوده باین قسم با او رفتار نمودند بر او رقت می آید و آخر
می فرمود و ای بر شما ای جماعت آیا از من خونی طلب دارید یا مالی از شما بغصب که قسم

یا شریعت را تغییر داد و آدم جواب ندادند مولف گوید فدای تو شوم ای اقا اگر این کار را
را هم کرده بودی سزاوار نبود که باین قسم با تو رفتار نمایند پس بیایید رای شیعیان
باین عنوان ترجمانه کریم کریم زیرا که کسی که این گونه کریم کند از اصحاب رحم و مروت
نیت قسم هشتم علقه مجموع ماست یعنی کریم را برای مجموع صفاتی که ذکر شد پس بیایید
کن در ملاحظه که انتخاب هم والد حقیقی بود و هم اتصال با و داری و هم بزرگ است در آسمان
و زمین و صاحب همه حقوق است بر تو و صاحب صفات حمیده است تمام خلق بر او
گرمیسته اند و از جنس بشر بوده بی گناه و بی تقصیر مودود این صدمات و مصیبات
گردیده و اما نوع دوم که کریم بدون سبب ملحوظ است پس آن نیز چند قسم است
اول بر خضوع و خشوع و انکسار و هم و غم که از برای مردم حاصل می شود پس مرجع
تمام آنها رفته بر انحضرت است در باطن چنانچه در روایات است و تصدیق بان
تعبداً باید نمود قسم دوم رقت فطری است که در نصرت خلاق از دوست و دشمن
قرار داده شده لکن بروزش در دشمنان وقتی است که غفلت از دشمنی داشته باشد
مثل کریم نریزید و محابیه و در این قسم حاجت نیست که شما بگوئیم بیایید کریم
کنید بر فلان مصیبت و کذا و کذا بلکه میگوئیم قطع نظر از همه کرده بلکه فرض کن که حسین
را نمی شناسی و قرابت و حقوقی در کار نیست و از صفات حمیده و جلالت
شان و ثواب و اجر و تبعیت قطع نظر نمائ پس بین آیاتی اختیار باز اشک جاری
میشود یا نه قسم سوم فطری که بالاتر از سابق است که از برای دشمن حاصل می شود
حتی با التفات بغض و منع نفس از رقت و تشجیع بر صبر و مع ذلک غالب میشود
کریم بر ایشان مثل کریم ابن سعد و آنس بن زید و خوئی و کریم انلعوفی که تجارت
میرد زیور ابل بیت را و کریم همه لشکر بسبب بعضی از حالات که بدون اختیار
ایشان را بکریم می آورد با اینکه خود را نگاه میداشتند و ملتفت بعد اوت و بغض
خود بودند و منافعی عمل و شغل ایشان نبود و لکن غالب می شد بر ایشان و بر شقاوت
ایشان و حال اینکه در میان ایشان اولاد زنا و کافرو منافق هم بود و اگر بخوابی بداند

این حالت را که دشمن را با اتفاقات بدشمنی بگریه می اندازد پس کوش ده و خود را از گریه
کاهدار البته خواهی دید که چگونه منقلب می شوی و بی اختیار می نالی و هر چه خود را ضبط
کنی و تجد نمانی ممکن نشود تو را از انجمله بلا حفظ نما حالتش را در وقتی که در میدان ایستاد
بود و هزار و پانصد زخم در بدن داشت سرش شکافته و قلبش از تیر سه شعله سوراخ و
از برای بی کسی خیال شکسته و از تشنگی بی تاب و از مفارقت احباب کباب با
این احوال شمشیر بر کلویش بزنند و او طلب آب کنند نمند حال می توانی خود را از
گریه نگاهداری و این سعد در این حال شکش بر ریش بخش جاری گشت و از انجمله
که زمان و بچه کان و سربای بریده را بنزد تیرید بر و ندیس سر با در نزد او که داشتند
و زنان و دختران را در برابرش بسته نگاه داشتند بیستی که چون زید بدید رقت نمود
و گفت قیبح باد پسمرجان مقصد دوم در اسباب خارجی که باعث بر گریه است
و از خصایص آن جناب است و آن وجه سبب است اول دیدن شیخ و ظل آن
جناب در عالم شباح و اظلمه بلکه در عالم قدس و شاید آن قضیه آدم است در وقتی
که در یه خود را در عالم ند مشاهده نمود و قضیه که بلا دید و گریست و حضرت ابراهیم چون ملکوت
سموات و ارض را دید نظر کرد اشباح غصه طاهره را در زیر عرش از نظیر شبح عجمی
بگریه آقا و چنانچه در خبر است دوم شنیدن اسم انتخاب است که چنانکه خود فرمود
که ذکر نمی شوم در نزد مؤمن و مؤمنه مگر اینکه گریان و غمگین شود از برای من سیم ذکر آن
حضرت است چنانچه آدم و ذکر یاقه گفتند که در نزد ذکر حسین اشک من جاری
می شود و دلم می شکند چارم نظر با انتخاب است چنانچه جدهش پیغمبر در اول تولد
که او را دید گریست و بعد هم هر وقت نظر باومی کرد می گریست و پدرش امیر المؤمنین
نظر نمود با و و گریست و فرمود او سبب گریه بر مؤمن عرض کرد و اما من سبب گریه
فرمود بی ای فرزندیس میا شیدی دوستان و با نظر قلب با و نظر کشید و اگر شما نظر
نمی کنید او شما ناظر است چنانچه در خبر صحیح است که آنحضرت در بین عرش
و نظر می کند بجل شهادتش و بسوی زوار و گریه کننده گانش و عجب نیست که دوری و

دیوارها و خانها مانع ردید آن حین اندک لظرفه نباشد پنجم نظر تفرآن سرور است چنانچه
حضرت صادق فرمودند که حسین غریب است و در زمین غربت گریه می کند بر او کسی که
بزیارتش میرود و محزون است او کسی که بزیارت او میرود و دومی سوزد بحال او کسی که او را
ندیده و رقت میکند بر او کسی که نظر کند بقبر فرزندش که در پائین پای پدر مدفون
است ششم لمس بدن و تفصیل انتخاب چنانچه از برای جدش واقع بود که گاهی
کلوی مبارکش را می بوسید و گریه می کرد و گاهی بالای نافش را می بوسید و گریه میکرد
و گاهی پیشانی اش را و گاهی دندانهایش را و گاهی تمام بدنش را و گریه میکرد و عرض
میکرد پدر چه اگر گریه می کنی می فرمود می بوسم جای شمشیر را و گریه می کنم و اگر شوی
می نمود که چرا از بوسیدن دندانهای گریان شوی برای من می فرمود می بوسم محل جو خنجر
را و جانی را که ابن زیاد از دیدن آن پس گریه من از خنده او است و اگر سؤال
می نمود که چرا بالای ناف را می بوسیدی فرمود که محل تیرت شعله است و خواهرش زینب
نحو اتون وقتی خواست بوسه بدهد جدش را بوسه نشد زیرا که سر او را زخم و مجروح
بود از تیرها و نیزه ها و شمشیرها خصوصاً اگر مسئله با مال نمودن با چشم ستوران محقق
باشد و از زبان حال آن مخدیره گفته اند در آنوقت خاک عالم ب سرم کز اثر تیر
سنان جای یک بوسه من بر همه اعضای تونیت بلی آن کمره یک موضعی را از
بدن برادر را بوسه داد که پیغمبر نبوسیده بود و آن کلوی بریده شده و رگهای قطع
شده بود یعنی باطن محلی که پیغمبر ظاهرش را می بوسید و از این جهت در وقتی که صورت
خود را گذاشت بر کلوی برادر فریاد کرد یا جدا این است حسین تو که با بدن پاره پا
بر زمین افتاده سرش را از قفا بریده اند و من نمیدانم که آن مخدیره این مطلب را
از کجا فهمید و شاید چندی بعد که گفت یکی آنکه در آن وقت حاضر بود و مشاهده نموده
باشد و این خلاف ظاهر روایات است که حضرت او را امر نمود بمراجعت بسوی
خیمه دوم اینکه از مردم شنیده باشد که حاضر بودند و با هم می گفتند این هم صید است
سیم اینکه از مشاهد حالت جد مبارک استنباط نموده باشد چون ملاحظه نمود که او را

برودر انداخته اند پس دانست که همین وضع شیب شده است پس مصیبتش بسبب
این حالت و حالت سلب ثناب مطهرش عظیم تر شد از مصیبت اصل شهادت
این بود که استغاثه نمود بجز بزرگوارش بمقام انتاب چیزی بانجناب که همان از سباب
حزن و بگام می شود حتی مسامری که باسم انحضرت بود چنانچه وارد است که جبرئیل بخیا
چندی از برای کشتی نوح آورد و باسم بر سیمیری و پنج سیخ از برای مقدم کشتی آورد و باسم
خمس طاهر پس گرفت نوح هر یک سیخ را بدست خود که بگوید پس نوری از آن درخشد
جبرئیل گفت این بر اسم خاتم انبیاء است و همچنین باسم علی و فاطمه و حسن و حسین
سیخ پنجم را برداشت و بدست گرفت خون از او ظاهر شد و بدست نوح رسید جبرئیل گفت
این باسم حسین است پس هر گاه آهینی که نسبت بآن جناب داشته باشد خون
گریه کند پس دلهای جینی چسبند خون نشود و عجب آن است که اباب فرح و سرور
که بانجناب نسبت داده شده همه اسباب حزن و گریه می شوند چنانچه حوریه دختر
در بهشت گریان بود و عید انجناب و پوشیدن لباس نوا و مکی جعدش پیغمبری شد و یار
و فتن در جنگ و خوردنش طعام نیک را و مجلس و ولادتش و تنبش که همه اسباب
فرخند مکی جعدش و پدرش بودند و اند بهشت دخول ماه شهادتش که محرم است سبب
حزن و بگام تمام مرد و زن است نم و رود برین و فتنش باعث حزن و رقت است
چنانچه نسبت بحسین انبیاء واقع شد چون وارد است که همه بسیار زیارت نموده
آن مقام شریف را و کلمه اتلی زمین در تو دفن خواهد شد ما و یاران و برج امامت
و هر که ام که وارد شدند صدمه بریشان وارد شد و لتنگ و مغموم شدند پس از
خداوند سوال نمودند از سبب آن پس وحی رسید که این زمین گریه است که
آن حین شیب خواهد و این امر در ابل نیست هم محقق شد و رفیق که بگرماء وارد شدند
چنانکه مروی است ام کلثوم عرض کرد که ای برادر عجب زمین هولناکی است این
صحرای فرمودند که پدرم در این زمین خواب رفته پس پیدار شد گریان و فرمود
خواب دیدم که فرزندم حسین در دریای خون مضطرب است بعد فرمود یا ابا عبد الله

چگونه خواهی بود در وقتی که این حادثه واقع شود و اینجا دهم شنیدن اسم آن زمین را
چنانچه خود اینجا چون باین زمین وارد گردید از اسم آن سؤال کرد چنانچه اسم آن
او ذکر کردند هاقبت گفتند آنرا که بلای نامند پس اشک در چشم آنحضرت افتاد
گرفتند ای پناه بپرسم از کرب و بلا اینجاست محل خوابگاه شتران ما و افتادن بارهای
و ریخته شدن خونهای ما و بیخ شدن طفلهای ما و این زمین خون من و اصحاب من
می شود و عیال من بذلت اسیری بشلی می کردند بار بار یا رب بسند ازید که دیگر ما را اینجا
کوچ نخواهیم کرد یا زده ام آب سرد نوشیدن است و آن همیشه از اسباب گریخت
صداقت بود چنانچه داود در قی رویه روایت نموده که نزد اینجا بودم پس آب نوشید و گریان
گردید و فرمود که در حین عیش ما را منخص کرده هر وقت آب سرد می نوشتم یا می آوردم
و خود از سر و دست و پایی که فرموده اند شیخی ما شرتم خدب ما فاذا کروی ای شیخی
هر وقت آب خوشگوار بنوشید مرا یاد نماید و آرد دهم نوشیدن تربت مبارکش و آن
گرمایند پیغمبر خدا را چنانچه از حضرت امیر مرویت که داخل شدم بر پیغمبر و دیدم
از چشم مبارکش جاری است عرض کردم پدر و مادر مرا فدای تو باد یا رسول الله چرا اشک
پیغمبر می آید که کسی تو را نبخشم آورده فرمود نه لکن حال جبریل در نزد من بود بمن خبر داد
که حین رانند شطرات قبل آوردند و اگر خواسته باشی تربتش را بونانی پیآورم نفهم
آری پس دست خود را بردارد و قبضه خاک را در بین داد پس بی اختیار اشکم جاری گردید
بعین حضرت رضا چنانچه بکار روایت کرده که زیارت کربلا رفتم و از نزد سید مبارک
قدری کل سخن برداشتم و چون بخدمت حضرت رضا رسیدم آن گل را با و نمودم پس
گرفت آنرا و بوسید و گریست بخوبی که اشکش جاری شد و گفت ای تربت جدم حین
است نیز دهم شنیدن اسم شیدای یا غریبی یا مظلومی زیرا که آن مذکر آنحضرت است
چنانچه فرمود او سمعتم شیدای غریب فاند بونی چنانچه مصیبتهای آنحضرت در وقت
شنیدن یا تصور کردن آن بتفصیلاتی که در فصل بعد ذکر می شود آتش مقصد دوم در
کیفیت رفت و رجوع و گریه بر اینجا و آن چند قسم است اول گریه قلب است بهم

وغم و آن اول مراتب است و ثمره اش آن است که ثواب نفس کشیدن در محال ثواب
تسبیح است چنانچه در خبر است دوم احتراق قلب است و ثمره آن فرح است در حالت
اختصار چنان فرحی همواره در قلب ماند تا وقتی که بر جوش پیغمبر وارد شود چنانچه در روایات
است نیم گردیدن اشک است و چشم پیش از جاری شدن بر صورت چنانچه
حضرت صادق فرمود که گریه کننده را خداوند رحمت می کند پیش از آنکه اشک از
چشمش بیرون آید چارم بیرون آمدن اشک از چشم بر چند بقدر بال پشه باشد چنانچه در
خبر است که آن سبب غفران ذنوب است بر چند بقدر کف دریا باشد چنانچه در
اشک است از چشم و در آن خاصیتی است که فرمودند هرگاه یک قطره از آن در چشم بریزد و در آن
اثر انوارش نماید ششم جاری شدن آن بر صورت و ریش و سین و این گریه در
صادق است در وقتی که شخص می بیند از برایش پس فرمود هر آنکه ملائکه گریه کردند
چنانچه ما گریه کردیم بلکه پیشتر خداوند از برای تو تمام بهشت را واجب کردیم
صبح زدن و نوحه کردن و فریاد زدن و جان دادن است چنانچه حضرت صادق
در عا فرمود خداوند رحمت کن آن صبحه را که بخت با بلند می شود در خبر است که حضرت فاطمه
هر روز بر آن جناب شقه میزد تا اینکه پیغمبر او را ساکت می نماید و در خبر است از ابوذر
که گفت اگر بدانید که آن مصیبت چه قدر عظیم است بستمه انقدر گریه کنید تا آنکه جان
شما بدرود بستم عویل کردن است که نریزید قاتل آن جناب برو و خود بند آمد فرمود گفت
عویل کن ای همنام بر حسین که بزرگ قریش بود و این زیاد در قتلش تحمل نمود
چنانچه تفصیلش بیاید آنهم زدن بر سر و صورت است و آن عمل عباد الله بدین
عمر بود در وقتی که خبر شهادت حضرت یاور رسید و فریادی کرد که هیچ روزی مثل روز
حسین نیست تا آنکه نریزد او را ساکت نمود و هم تباهی است یعنی خود را بشیبه بکشد
نماید که از برایش بهشت خواهد بود یعنی هرگاه قلب قساوت داشته باشد و نوز
پس لا اقل سر را بریزد از دوا چهار آنکه در خون نماید و نمیدانم چگونه قساوتی است
که دل بر چنین مصیبتها نوزدونی شود که نشاء قساوت و و حیر باشد یکی داخل شدن

در تحصیل زیاده و قی مال دنیا است که موجب قساوت چنانچه در دعا اشاره بآن شده که
فرمودند بپناه بخدا از قلب قاسی و چشم خشک و شکمی که سیر نمی شود دوم بسیار تحکم
نمودن در امور بی فایده و چنانچه در خبر است و علاج قساوت قلب بدست کشیدن بر
سیرتیم است که علاوه بر ابرو او آن که در اوست سبب رفع قساوت قلب می شود
یا زدیم گریه کردن است بدون اشک بختی خشکی چشم از کثرت گریه و آن گریه این است
بود بعد از مراجعت بمدینه تا اینکه آن را علاج نمودند شرب سویق دو از دهم گریه است
که اثر آن در شخص ظاهر شود برک طعام و شراب چنانچه مسیح ابن عبد الملک خبر داد
حضرت صادق علیه السلام در این حالت از برای خودش در نزد ذکر حسین پس حضرت
و دعا در حقش فرمودند چنانچه در عنوان ششم بیاید ان شاء الله در بیان خواص گریه
چهارم در بیان مجالسی که منعقد شده است از برای ذکر مصیبتش و گریه بر او و آن
پنج نوع است یکی انچه منعقد شد پیش از خلقت آدم دوم انچه منعقد شد بعد خلقت
آدم و پیش از ولادت حسین سیم انچه منعقد شد بعد از ولادت و قبل از شهادت
چهارم انچه منعقد شد بعد شهادت در دنیا پنجم انچه منعقد می شود بعد از انقضاء دنیا
در روز قیامت اما نوع اول پس دو مجلس بود هر چند اطلاق مجلس بر این مجاز است
یکی در وقت تقدیر شهادت بود که امر شد بقلم بر لوح ثبت کنند پس قلم و لوح مخزون
شدند و دوم حول عرش بود در آن وقتی که خطاب بآنکه رسید که من خلق می کنم
در زمین خلیفه پس عرض کردند آیا قرار میدی که خون ریزی کند و بعضی تفصیل
وارد است که مقصود ملائکه قضیه که ملا بود و این کلام را از روی عز و حرمت
گفتند این خطاب آنکه من میدانم انچه را که شما نمیدانید و نوع دوم شانزد و مجلس است
اول عرفات بود در وقتی که آدم نظر نمود بسوی ساق عرش و اسماء خمس را دید
جبرئیل او را تلقین نمود که بگو یا احمد بحق محمد یا علی بحق علی یا فاطمه بحق فاطمه یا
محسن بحق الحسن و بحسین و منک الاحسان پس چون اسم حسین را ذکر نمود و شش
جاری نکرد دید و دلش شکست پس گفت ای برادر جبرئیل چرا در وقت ذکر این اسم

من میسکند و اشکم می ریزد پس جبرئیل بیان نمود مصیبت آنحضرت را و ملائکه که حاضر
 بودند با آدم استماع شدند و گریستند گفت ای آدم این فرزندت قبل از تو آید شد به
 مصیبتی که کوچک است همه مصیبتها در جنب آن آدم گفت چه چیز است آن مصیبت
 جبرئیل گفت گشتی شود باللب تشنه در حالتی که غریب و بیکیس و تنها باشد و هیچ
 معنی و ناصری نداشته باشد و اگر به پنی ای آدم در حالتی که میکوید و اعطشاه و اقله
 ماضی و نجوی که تشنگی حایل شود بین او و بین آسمان مانند دود و هیچ اورا اجابت
 نکند مگر ضرب شمشیر پس او را ذبح کنند مانند ذبح گوسفندی از قضا و سبب
 او را بخاریت بزند و سربا خود و اصحابش را در شهر با بگردانند با عیالش چنین گذشته
 در عالم الهی مجلس دوم در بشت مرثیه خوانی حوریه و مستمع پیغمبر خدا و جبرئیل چنانچه در
 بحار روایت شده است از حضرت خاتم انبیا که فرمود در شب معراج جبرئیل دست مرا
 گرفت و بهشت داخل نمود و من بسرو بودم پس دیدم درختی را از نور که در زیر
 آن دو ملک مشغول بودند بدست کردن زیور و حلقه تار و زقیا مت پس پیش رفتم دیدم
 یک نوع سیب که بزرگتر از آن ندیده بودم پس یک دانه از آنرا گرفتم و شکافتم
 ناگاه حوریه از آن ظاهر شد که مژگانش مانند اطراف بال نسرو پس گفتم تو از
 کیستی گریست و گفت من از فرزندان مظلوم تو حسین این هفتایستم مجلس سوم انبیا در
 بشت مرثیه خوان جبرئیل و مستمع پیغمبر و حورالعین بودند چنانچه روایت شده
 است که چون حضرت امام حسن عسکری بموت گردید و زهر در بدنش سرایت نمود
 و رنگش سبز شد حسین عرض کرد برادر چه می شود رنگ تو را که چنین سبز شد
 حضرت گریست و فرمود ای برادر حدیث جدم در حق من و تو درست است پس
 او را در فعل گرفت و هر دو گریستند ناگاه سوال نمود که چه بود است حدیث جدم
 فرمود خبر داد مرا که چون در شب معراج داخل بشت شدم دیدم دو قصر بسیار
 بلند نزدیک بهم یک شکل و اقصای یکی از نزدیکی سبز و دیگری از یاقوت سرخ
 است پس از جبرئیل سوال کردم که اینها از کیست گفت یکی از حسن و دیگری از

حین لقمه چرب و بیک رنگ نیت جبرئیل ساکت شد لقمه چرب را حکم نمی کنی گفت از
تو حیاتی کم پس لقمه تو را بحق قسم میدهم بگو گفت اما سبزی قصر حین پس بیت
که او را بر سر شهید می کنند و رنگش بنفشه و اما سرخی قصر حین پس بیت آن
است که او را می کشند و رنگش از خون سرخ میشود پس پیغمبر و جبرئیل هر دو گفتند
و صدای صیحه و شیون از حاضرین بلند شد مجلس چهارم مجلس حضرت آدم بود در
که بلا در وقتی که سیر اطراف زمین می نمود چون محل شهادت حسین رسید پاش
پیشی بر خورد و بر زمین افتاد و خون از پایش جاری شد پس سر با آسمان بلند
کرد و عرض کرد خداوند ای کاشی از من جدا شده پس مرا عاقب فرمودی و می
رسیده و لکن فرزندت حسین در این مکان کشته می شود پس خون تو جاری شد
مواقع خون او عرض کرد کیست قاتل انجناب و می آمد که نرید ملعون پس او را
کن چون او را لعن نمود و روانه شد بسوی محل عرفات مجلس پنجم شتی فوج است که چون
رسید محل شهادت آنحضرت و جایی که کشتی فوج اهل بیت طوفانی شد آن
کشتی بتلاطم افتاد و فوج از غرق ترسید مناجات کرد که خدایا همه دنیا را کستم
چنین حالتی دست نداد پس جبرئیل نازل شد و قضیه که ملارایان نمود پس فوج
و اصحاب کشتی گریستند و بر قاتلش لعن کردند و گذشتند مجلس ششم مجمع البحرین
بود که موسی با خضر ملاقات نموده پس حدیث نمودند از آل محمد و ابتلائی ایشان
تا اینکه بقضیه حسین رسیدند صدای ایشان بناله و گریه بلند شد چنانچه در حجره
مجلس بنفتم بساط سلیمان بود که چون با ششم و خدم و جن و انس و طیور از رویا
هو امجاد می منتقل سید الشهدا را بشاطرا سه دور پیچانید و بسوی زمین
آورد و سلیمان با دو را عاقب نمود بر این حرکت پس باد بیان نمود مصائب را و
گفت یا نبی الله اینچنین شهادت اوست تا آخر خبر مجلس ششم شاطی حرزان بود
از برای ابراهیم در وقتی که ملکوت آسمان و زمین را مشاهده نمود و شرح حسین دید
و گریست مجلس نهم مجلس دیگری بود از برای ابراهیم و انوقتی بود که خواست تهران

شکست پس گفت من چهارم یعنی از برای مصیبت سید الشهدا چنانچه در تفسیر است
درهم مجلس دیگری از برای ابراهیم بود در وقتیکه مأمور شد بدیج پسرش چنانچه در
رضامرویت که چون خداوند امر نمود ابراهیم را که دیج کند کوفته را در جای پیش
اسمعیل تنی نمود ابراهیم که کاشش فدایا مده بود و پسرش را بدست خود
میگردانید تا اینکه دلش شکسته میشد و بدرجه رفیع صبر و رضا فایز میکرد و پس
شد با و که ای ابراهیم کی محبوب ترین خلق است بنزد عرض کرد حبیب تو محمد وحی
رسید که ای واجب است بنزد تو یا نقت عرض کرد بلکه او واجب است بسوی من
نعم فرمود آیا فرزندان را بیشتر دوست میداری یا فرزند خود را عرض کرد فرزندان
او را فرمود آیا منبوح شدن فرزندان و تبعیستم دشمنان پشت دلت را میسوزاند
یا دیج ولدت بدت خودت در طاعت من عرض کرد دیج ولدا و بدت
دشمنان پشت دل مرا میسوزاند فرمود ای ابراهیم جمعی که گمان میکنند خود را از امت
خاتم انبیاء برانیده خواهند گشت فرزندانش حسین را بطیلم و عدوان مانند کوفته
و باین عمل مستحق غضب و نخط من میشوند پس ابراهیم جزم نمود و دلش شکست و
کریست پس وحی رسید که ای ابراهیم فدایا نمودم خرم تو را ابراهیم خیرعت بر حق
و واجب نمودم از برای تو درجات رفیع اهل مصایب را و این است تفسیر و فیه
بدیج عظیم مجلس یازدهم مجلس چهارم است از برای ابراهیم در وقتی که بکر بلا
عبور نمود پس اسبش بر در آمد و از اسب افتاد و سرش شکست پس عرض کرد
خدا یا چه امر از من صادر شد پس اسبش بسج در آمد و گفت یا خلیل الله خجالت من
اند تو بزرگ است بدانکه در این زمین کشته میشود بسط خاتم انبیاء و از این جهت
خون تو جاری شد در آن تا موافق شود با آن جناب مؤلف گوید شاید محل سقوط ابراهیم
همان محل سقوط حسین بود و با بسین فرق میان دو سقوط چه قدر است مترجم گوید
ابراهیم با بدن صحیح و سالم بر زمین افتاد و سرش زخم شد و برخواست و دوباره
سوار شد و بسوی مقصد خود رفت اما حسین بآب تشنه و شکسته و بدن مجروح

پاره پاره در میان دشمنان بر زمین افتاد و در آن حال دشمنان بر او احاطه نمودند
هر یک بزخم نشان و شمشیر و تیر و اذیت نمودند عاقبت بر جمعت تمام شهیدش
کردند و سرش را بر نیزه نموده بشهر ببردند و بدنش را در میان خاک و خون غل
و کفن گذاشتند و الهفاه علیک یا بن رسول الله انتی مجلس دوازدهم در وقتی که
کوفندگان خود را بشریحه فرات فرستاد پس نشان او را خبر داد که کوفندگان چند
روز است آب نیاشامند پس اسمعیل از خداوند سبب آنرا سؤال نمود و جوابی رسید
که از کوفندگان سؤال نمائید سؤال نمود که شما را چه میشود که آب نمی آشامید
گفتند بزبان فصیح ببار رسیده است که حین سبط محمد در اینجا گشته می شود بآب نش
پس آب نیاشامیم بحجت عزرا بر او سیردهم مجلس عیسی ابن مریم است در کربلا
و مرثیه خوانان اهل آن صحرا بودند و گریه کنند و عیسی و حواریون بودند چنانچه در
روایت ابن عباس خوانده اند آن مجلس چهاردهم در طور سینا بود مگر که در آنروز
و مستمع حضرت موسی کلیم الله بود از آنجمله در خبر است که شخصی از بنی اسرائیل دید
حضرت موسی را که تبجیل میرود و در نقش زرد و بدنش لرزانست و چشمش کمودی
رفته دانست از این حالت که بمناجات میرود عرض کرد یا بنی الله من گناه بزرگی
کرده ام خواهش دارم که از خدا سؤال کنی که از من درگذرد و عفو نماید چون موسی
بمقام مناجات رسید عرض کرد خداوند اتو عالمی پیش از تحکیم من فلان شخص که
بنده تو است گناهی کرده ملتزم عفو است خطاب رسید هر کس طلب مغفرت
از من نماید و را عفو می کنم مگر کشنده حسین را عرض کرد حسین کیست خطاب رسید
ایمان شخصی که ذکر او بر تو گذشت در جانب طور عرض کرد که او را میکشد فرمود
می کشد او را جماعت طاغی یا غی که خود را از امت جدا می شمارند در زمین کربلا
و اسب او فرامی کنند و شبیه می کشد و می کوید ای داد از امتی که فرزند پیغمبر
خود را می کشند پس او را بروی خاکها بپسند از ندی غسل و کفن و اسباب او
را بغارت ببرند و زنان او را بشهر بگردانند و یاران او را شهید نمایند و سرهای

ایشان را بر سر نیزه بکنند و در بلاد بگردانند ای موسی اطفال صغیر ایشان را از شکلی
 هلاک شوند و بزرگان در میان آفتاب پوست بدنشان بهم کشیده شود پس موسی بیت
 خطاب رسید ای موسی بدانکه هر کس گریه کند یا بگریاند یا خود را بشیبه بگریه کند
 نماید حرام کنم بدش را بر آتش مؤلف گوید خوش بجال جماعتی که بر ایمان ثابت بودند
 و با کلیم خدا مشافهت میکردند و حاجت خود را توسط آنجناب بموقف عرض الهی میرسانند
 و بسبب او طلب مغفرت می نمودند لکن با هم بحمد الله کلیم خدا داریم که صاحب مدد
 یسوا و عصا و سایر آیات او است و همیشه در مقام مناجات بر زمین عرش ایشان
 اند برای او طلب مغفرت می نمایند بدون سؤال ما و لکن کلیم ما رکنش نزد نیست
 و اعضایش لرزان نیست بلکه رکنش سرج و اعضایش مجروح و پاره پاره است
 مجلس پانزدهم بیت المقدس بود که ذکر خدا و مستمع و نوحه گرز گریا بود چنانچه از
 قائم مجمل الله فرجه و سلام الله علیه مروی است که زکریا سؤال نمود از باری تعالی
 که اسماء خمسہ طاہرہ را تعلیم او نماید پس جبرئیل بر او نازل گردید و او را تعلیم نمود
 پس زکریا هر وقت محمداً و علیاً و فاطمہ و حسن را ذکر می کرد بهم و عیش زایل می شد و چون
 اسم حنین را ذکر میکرد گریه در گلویش گیر میکرد و دلش لطیف می شد پس عرض کرد
 خدا یا چه میشود که چون آن چهار زیر کواری می نمایم از هم میگویم چون حسین را یاد میکنم
 اشکم میریزد و دلم میسوزد پس خداوند او را نصیب آن حضرت و فرمود که بعضی
 پس کاف اشاره است بکربلا و با هلاک عترت طاہرہ و یا بیزید غنید که قاتل حسین
 است و عین لعنش آنجناب و صا د بصبرش بر مصائب پس چون زکریا شنید
 این واقعه باید راه روز از مسجد پترون نیامد و مردم را از خود منع نمود و متصل گشت
 و ناله میکرد و عرض میکرد خدا یا ای بهترین خلق خود را بمصیبت فرزندش مبتلی می کنی
 یا چه جایزه این مصیبت بر تن علی و فاطمہ می پوشانی پس عرض کرد خدا یا فرزندی
 بمن غایت نما که چشم من باور روشن گردد و محبت او را در دل من زیاد کن پس
 مرا مبتلی نمایی بمصیبت او چنانچه حبیب خود را مبتلی خواهی کرد بمصیبت فرزندش پس

خداوند یحیی را با وعظا فرمود و او را بتلی کرد بمصیبت او و عمل یحیی ششاد بود چنانچه جل
حسین نیز ششاد بود و ترجم گوید در اینجا شبهه هست که مقتضای آنچه در توارخ ضبط
کرده اند حضرت یحیی بعد از ذکر یا در حیات بود و بعد در جبه شهادت رسید پس چگونه
بتلی شد بمصیبت او و جوابش آنست که مقتضای تشبیه بمصیبت خاتم انبیاء نیز همین
است زیرا که شهادت حسین هم مدتی بعد از وفات پیغمبر بوده و ششاد آن است
که حیات و حیات ایشان مساوی است و الله اعلم انتهى مجلس شانزدهم مجلس
عربی بن بریم که مرثیه خوان شیر بود و مستمع عسکری و حواریین و آن در وقت بود که بزرگ
گذشتند در ایام میاحت پس شیر غضبانی سر راه ایشان گرفت حبسی پیش
رفت و گفت ای شیر چرا راه را بر ما بسته عرض کرد که نمی گذارم عبور کنید از این
زمین مگر اینکه لغت کنید زیرا که کشنده فرزند پیغمبر خاتم لغنی محمد و فرزند ولی خدا
علی است نوع سیم مجالسی است که بجهت عزای او منعقد شد بعد از ولادت و
پیش از شهادت و آن سی مجلس است اول بالای اسماعیل نماز سدره المنتهی
بود که خداوند امر نمود جبرئیل را که با هزار قبیل از ملائکه که هر قبیلی هزار هزار ملکند که
نازل شوند بر پیغمبر و آنجناب را تنبیت گویند پس تسنیه گویند او را بشهادتش
دوم محرت فاطمه شیم محرات از واج پیغمبر مجلس چهارم مسجد پیغمبر و در اینجا مرثیه
خوان کاوی جبرئیل بود و کاوی پیغمبر و کاوی ملک قطر زمین و کاوی داو ازده
ملک که بصورت مختلف آمدند و مرثیه حضرت را گفتند و کاوی همه ملائکه چنانچه
در محرات که هیچ ملکی باقی نماند مگر اینکه آمد و تعزیت گفت آنحضرت را بفرزند
حسین و این مجالس در تحت ضبط و حصر نیامده و هر چه بنوا هم بعد در بیا و رم این
مجالس بنویسند از حیث احوال یا مکته و از مننه و غیر آن و می بینم ممکن نیست
زیرا که از تتبع اخبار چنین ظاهر می شود که از اول ولادت حسین بلکه از اول طش
تمام مجالس پیغمبر مجلس مرثیه آنسر و بود در شب و روز در مسجد و خانه و بساطین
و کوچه و بازار و سفر و حضر در خواب و بیداری کاوی خود بیان میفرمود از برای آنجا

وکاهی از ملائکه استماع می نمود و کاهی بنحو اطری آورد پس آن می کشید و کاهی تصور
 حالات او را می نمود پس کاهی می گفت گویا می بینم او را که استغاثه می و کسی یارش
 نمیکند و کاهی میفرمود گویا می بینم سیران را که بر شران سوارند و کاهی می گفت گویا
 می بینم که سر او را بدلیه برای بزیه میبرد پس هر کس نظر کند بان سر و فرشتا
 شود در میان زبان و قلبش خدا مخالفت اندازد و کاهی می فرمود صبر کن ای
 ابجد الله و کاهی قاتل انجناب را میدید پس حالش تغیر می شد و کاهی بنحضر
 باو کریه میکرد و کاهی او را میداشت و میکشید و کاهی او را میبوسید و میکشید
 و هر وقت بنزد او می آمد یا بنزد او می رفت می کشید و هر وقت لباس جدید بر او
 می پوشید میکشید و گداز سیرا حوالش از عهد و بازی و کمرشکی و تشنگی و کریه و
 خنده و غیر آن و تفصیل این مجالس آن است که چون خبر داد پیغمبر فاطمه را بولادت
 حسین خبر داد او را بشهادتش و کسیت و چون متولد گردید او را در پارچه پشمین سفید
 پیچید و نزد پیغمبر آوردند پس اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ
 او گفت پس او را در دامن محبت گذاشت و باو نظری نمود و می کشید و می فرمود
 از برای تو خبر بانخواه بود و خدا لعنت کند کشته تو را پس چون یک هفته از ولادت
 گذشت از برای او کوفته حقیقه کرد و سرش را تراشید و بوزن موی سرش نقره
 تصدق نمود و بر سرش خلوق مالید که نوعی از عطر است و بدامن خود گرفت پس
 کسیت و فرمود یا ابجد الله بر من بسیار دشوار است باز فرمود خدا یا از تو
 میخواهم در حسین آنچه را ابراهیم در ذریه خود طلب نمود خدا یا من دوست میدارم
 ایشان را و هر کس ایشان را دوست دارد چون یک سال از ولادت گذشت
 شروع نمودند ملائکه بنزول بر آنحضرت بجهت تعزیه پس اول امرد و از ده ملک نازل
 شدند بر صورت مختلفه که یکی از ایشان بر صورت نبی آدم بود و با لهای خود را پسین نمود
 تعزیه گفتند او را پس ملک قطره آمد و تعزیه گفت و بعد بتدریج آمدند تا اینکه نماند مگر آنیک
 نازل شد و تعزیه او را بحین تا آنیکه بنواست تعزیه فاتر شوند و باز ملائکه حل نموندند

از تربت آن زمین بجهت پیغمبر و اول کسی که آورد از آن تربت بجهت آنحضرت جبرئیل
حضرت امیر المؤمنین فرمود داخل شهر پیغمبر خدا در حالتی که اشک از چشمان او جاری
بود پس عرض کردم پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله چه میشود تو را که اشک
جاری است آیا کسی ترا بغضب آورده فرمودند نه و لکن جبرئیل مرا خبر داد که فرزندم
حسین را می کشند و از تربت دفنش بجهت من آورده چون بویدم اشکم بی اختیار
رنجست و اسم آن زمین کربلاست و چون دو سال از ولادتش گذشت حضرت پیغمبر
بفری رفت پس روزی در اثنا راه پستاد و گفت انا لله وانا الیه راجعون و گفتم
چون از سبش سؤال کردم فرمود جبرئیل مرا خبر داد از زنی که نزد شط فرات است
که آن را کربلا میگویند فرزندم حسین در آنجا شهید شود و کویا من نظر میکنم بجل شهادتش
و موضع دفنش و کویا نظر میکنم باسیران که بر چهار شتران سوارند و سوار فرزندم
حسین را ببدیه میبرند از برای بزیده چون پس قسم بخدا نظر میکنم کسی بسوی آن هر
پس خوشحال شود مگر اینکه خداوند در میان دل و زبانش مخالفت اندازد و او را غم
شدید نماید پس مراجعت خود از سفر با حزن و اندوه و بر منسجیر بالا رفت و حسین را
بهمراه خود با لایرو پس خطبه خواند و موعظه کرد پس دست راست را بر سرش
و دست چپ را بر سر حسین گذاشت و عرض کرد خدا یا محمد بنده و پیغمبر تو است
و این دو نفر از نیکان آخرت هستند و خیار عثیره من و بهتر ذریه من و کسانی که بعد
از خود در میان امت می گذارم و پدری هستی که جبرئیل مرا خبر داده که این پسر را بکشند
می کشند و این دیگری را بشمشیر شهید می کنند خدا یا شهادت را بر او مبارک
کرد و آن را و او را سید الشهداء قرار ده و برکت مده و قاتل او و خاذل او را شمشیر
با سفل در کعبه حجیم برسان را و کویا پس نامه و کبریة از این مسجد بلند شد حضرت فرمود
ایها الناس براو کبریة می کنید و او را یاری نمی کنید خدا یا قویا و او را بکش
پس فرمود ای مردم من دو چیز نفیس یا سنگین در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا
و دیگری حرمت خود را که میوه دل و ثمره فوادم استند و آن دو از هم جدا نشوند تا بر

حوض من وارد شوند آگاه باشید که از شما سوال نمی کنم مگر آنچه مرا خدا امر کرده است
و آن این است که سوال میکنم از شما مودت و دوستی ایشان را پس تبرید از
اینکه بنزد آید و حال اینست که بغیرت من از حق کرده باشید و با ایشان ظلم و تعدی کرده
باشید و بدانید که در روز قیامت سه علم از این امت بر من وارد میشوند اول علم
تاریخی است که ملائکه از آن بفرج می آیند پس یابستند نزد من و با ایشان بگویم شما
کیستید گویند ما اهل توحید هستیم از عرب و اسمم را فراموش کنند من بگویم ایشان
که منم احمد بن عرب و عجم پس بگویند که ما از امت تو هستیم بگویم چگونه رفتار نمود بعد
من با اهل بیت و عترت من و با کتاب خدا بگویند ما کتاب را پس ضایع نمودیم
و بان عمل نکردیم و اما عترت را پس خواستیم که از روی زمین براندازیم چون از ایشان
شنوم این سخن را اعراض کنم از ایشان پس باروی سیاه و جگر تشنه از حوض بر
گردند بعد علم دیگر وارد شود بر من سیاه تر از اولی پس بگویم شما چگونه رفتار نمودید
با کتاب الله و عترت من بگویند مخالفت نمودیم کتاب را و پراکنده کردیم عترت
را بگویم دور شوید از نزد من پس برگردند باروی سیاه و جگر تشنه پس وارد شوند
بر من علم نورانی با جمعی که نور از صورتهای ایشان ساطع است بگویم شما کیستید
بگویند ما اهل توحید و تقوی از امت محمد مصطفی و بقیه اهل حق هستیم که کتاب خدا
عمل نمودیم و ذریه پیغمبر دوست داشتیم و یاری کردیم و با دشمنان ایشان
جنگ نمودیم بگویم یسارت باد شما را که من بنی شما محمد تم و راست می گویند شما
چنین بوده اید و در دنیا پس از حوض خود ایشان را آب دهم و برگردند سیراب و
خوشحال و داخل بهشت گردند و در آنجا مخلد باشند تا تمام بنجر شریف و بعد از آن
بجمع حالات چنین اسباب عزت و کبری پیغمبر بود چنانچه هر وقت او را بدید
ببارک بر میداشت و سرش بردوش او تکیه می کرد بیاد می آورد سر او را برنیز
پس می گزیت و با صاحب می فرمود گویا می پنجم اسیران را بر شتران و سر خران
را بهدیه از برای نریذ می برند و چون بدان می نشاند نظر بصورت او می نمود و می

کریت و می فرمود یارب عباس کویا می بینم او را که ریشش را بخونش خضاب نموده
اند و هر چند طلب یاری کند کسی یا ریش نمی کند و چون در عید جامه جدیدی می پوشید
میگفت و کویا بیای می آورد که او را برهنه بر خاک می اندازند و چون برهنه می
باجه و پدر و مادر و برادر و طعام می خورد و پیغمبر خوشحال می شد اول پس بگریه می آمد و
کویا بیای می آورد و تشنگی خود و افشاش را که دنیا چشمشان از شدت عطش سیاه
میشود و همه متفرق و مشتت میشوند بعضی را می کشند و بعضی را اسیر نمایند و چون
کلوش را می بوسید می گریست و گاهی با امیر المومنین می گفت او را نگاه دار آنجا
تمام بدنش را می بوسید و می گریست عرض میکرد چرا گریه میکنی میفرمود موضع شمشیر
را می بوسم و گاهی لب و دندانهایش را می بوسید و کویا بیای می آورد و چون بنشیند
در مجلس نزدیک او می ایستاده و علیها خیاخچه زید بن ارقم در نزد این زیاد حاضر بود
چون این حرکت شنید را دید فریاد برآورد که چوبت را از این لبهای مبارک بردار
که قسم بآن خدائی که غیر از او خدائی نیست دیدم دندانهای پیغمبر را که بر این دندانها
گذاشته شده بود و آنرا می بوسید و روزی پیغمبر در مسجد نشسته بودند که جمعی
قریش وارد شدند و با ایشان بود ابن سعد ملعون پس تنگ پیغمبر تغیر شد و حالت
او که کون کردید صاحب غرض کرد و تورا چه میشود فرمود بیایم آوردم آنچه برای تو
من وارد میشود از کشتن و زدن و سب و شتم و پدرشانی و در بدری و اول سری
که بر من نرود میشود سر من زندهم حسین خواهد بود و چنین در تمام ازندگان در شب و روز
در سفر و حضر حال پیغمبر چنین بود بلکه در حالت احتضار حسین را بسینه چسبانید و عرض
انخست بر حسین جاری بود و میفرمود ما باینز چه کار است خدا برکت نه پذیرد او
او را اخت کند پس غش کرد و باز حال آمد پس حسین را می بوسید و اشکش می ریخت
و می گفت ما با کشتن کان تو در نزد خدا موقوفی خواهد بود و این مجلس تمام درین
بود مجلس ششم مجلس پیغمبر در کربلا بود که فرمود چون شب معراج بگردد ما رسیدم مصرع
حسین و اصابش را بمن نمودند مجلس ششم مجلس پیغمبر بود در مجمع مدینه و کربلا و

در وقتی بود که زمینها از برایش پست شد پس متقی انحضرت را دید و از خاکش گفت
و گویا همان خاک بود که بام سلمه داد و فرمود نگاه دار این خاک را پس هر وقت
مبدل بخون شود بدان که فرزندم حسین کشته شده و خود حضرت حسین از آن خاک
بام سلمه داد بهمن کیفیت چنانچه بیایدش، الله مجلس بیستم مجلس امیر المؤمنین بود
در مینه کوفه و غیر آنها و آنجا بمرثیه می فرمود از برای حسین در روی قبر و در مسجد
بغداد و این بسیار و گریه میکرد و حالات او را ذکر میکرد و نظم و نثر من جمله وقتی که با هر
شکافه در محراب افتاد بود فرمود یا ابا عبد الله تو شهید این امت خواهی بود پس
آنجا بدر این مجلس مرثیه خوان بود و مستمع حسین و اهل کوفه بودند و از
برای او چند مجلس دیگر بعد از آن بود که مرثیه خوان آنجا بستم و دخترش زینب
بود و آن وقتی بود که بر فراش خود افتاده پس خبر داد زینب را بانیکه گویا می فرم
تو را و زنان اهل بیت تو را که همه درین بلد اسیر باشند و ترسناک از انیکه مردم را
را بنحیر می بکنند و اما مجلس انحضرت در مینه پس هر وقت حسین را می دید
می گریست و میگفت ای سبب گریه من عرض می گویم منم ای پدر می فرمود بلی
مجلس بیستم چند مجلس از برای امیر المؤمنین بود در کربلا یکی آنچه مجازا از ابن عباس
روایت نموده که در رکاب آنجا بودم در زمانیکه بعضی میرفت چون فینوا
رسیدیم که نزدیک شط فرات است بعد از بلندی آمدند اگر دیا ابن عباس را این
مکان را می شناسی عرض کردم نمیشناسم فرمود اگر شناسی چنانچه من شناسم
از آن نمی گذشتی مگر آنکه میکردستی مانند من پس گریست گریه شدیدی تا انیکه محال
تر شد و اشک بر سینه اش جاری گردید ما هم با تبعیت کریم و می فرمود او
او و مرا چه می شد با آل ابوسفیان و آل عرب که از جنود شیطانند ای ابا عبد الله
صبر کن که سدرت از ایشان رسید آنچه تو میرسد پس آتی طلبید و وضو گرفت
و چندی نماز کرد باز آن کلام را عاده نمود پس اندکی نجاب رفت و بیدار شد
پس فرمود یا ابن عباس آیا خبر دهم بتو از خوابی که حال دیدم عرض کردم خیر است

انشاء الله بفرمائید دیدم کویا مردانی با علمهای سفید از آسمان برآمدند و شمشیرهای
سفید و درخشان و برکرا داشتند پس گرد این زمین خطی کشیدند پس دیدم کویا این
تخلها شاخهای ایشان بر زمین رسید و در میان خون شاور گشت و کویا فرزندم
حسین و میوه دلم و نور بصرم در آن غرق شده هر چند استخانه میکند کسی بفریادش
نمیرسد و کویا آن مردانی که از آسمان آمده بودند میگردند و میگفتند ای الیه
صبر کن که شما گشته خواهید شد بدست شرار مردم و اینک بدست مشتاقان
تو یا اباجد الله پس رو نمودند بسوی من و مرا تعزیت گفتند یا ابوالحسن بشادت
یا تو را که خداوند چشمت را با نور روشن خواهد نمود در روز قیامت پس بیدار شدم
و قمیخه که مرا خبر داد پیغمبر صادق ابوالقاسم که من بسوی اهل بی تو باین زمین
میرسم و اینکه در اینجا دفن میشود فرزندم حسین با هفت نفر از اولاد من و از اولاد
فاطمه و این زمین در آسمانها معروفست برین کرب و بلا چنانچه معروفست
برین حریم و بقعه بیت المقدس پس فرمود یا ابن عباس بین در این نواحی
شکل آهویی یا فی قسم بخدا که بمن دروغ نگفته اند و آنهار در دشته اند برنگ نعیم
ابن عباس کویا پس تفحص کردم و یافتم پس فریاد کردم یا امیرالمؤمنین این است
وصف فرمودید پس فرمود صدق الله و رسوله و برخاست و هروله نمود سمت
آن و برداشت و بویید و فرمود همان است بعینها آیا میدانی قضیه اینهارا چون
عسی ابن مریم با حواریین باین زمین گذشت دید در اینجا چند آهویی جمعند و گریه
میکند پس نشست عیسی و نشستند حواریین و مشغول گریه شدند پس عرض کردند
یا روح الله سبب گریه شما چیست فرمود این زمین کربلا است که در آن گشته خواهد
شد فرزند پیغمبر خدا احمد و فرزند بتول عذرا شبیه یارم مریم و در اینجا مدفون میگردد
طیبتی که از مشک معطر تر است زیرا که طیفینت انتخاب است و همین حالت است
طیبت انبیاء و اولاد انبیاء و این آهوان با هم سخن گفتند که در اینجا مانده ایم
بجهت شوق انتخاب و در امان هستیم پس جناب عیسی دست برد و این بعر را برابر

داشت و بویید و فرمود اینها باین خوش بوی شده بجه خوشبوی علف این صحراست
خدایا اینهارا باقی بدار تا اینکه پدرش بیاید و تعزیه او باشد این است که تا حال
مانده است و زنگش از طول مدت زرد شده و این زمین کرب و بلا است پس
با صدای بلند فرمود ای خدای عیسی این مریم مبارک مکن کشته کان او را و نه
کسانی که او را اعانت نمی کنند پس کریت مدت مدیدی تا اینکه برود و افشاد
و غش کرد با هم کریتیم چون بحال آمد برداشت چند لیره و در گوشه رد پایچید و بمن
فرمود تو نیز برو و پیوچ و بخاها چون دیدی که از آن خون تازه میجو شد و جانی
شود بد آنکه حسین شهید شده این عباس کوید برداشتم و بر حفظش مواظبت
نمودم بیشتر از مواظبت بر بعضی از واجبات الهی و باز نمی کردم آنرا از استین خود
پس روزی بخواب بودم ناگاه از خواب بیدار شدم دیدم از آن خون تازه جاری
است و اینتم از خون ملو شده پس شستم و کریتیم و با خود گفتم ^{ببین} کشته شده و البته
حق خبری بمن نداده که واقع شده باشد پس پیرون آمدم دیدم شهر مدینه را گویا بر
نازک فرو گرفته پس آفتاب ظاهر دیدم گویا منکسفاست و بر دیوار شهر کانه خون
تازه ریخته اند شنیدم صدای از زاویه خانه که شخصی مرثیه میخواند که مضمونش آن است که
صبر کنسیدای آل پیغمبر که کشته شد فرزند زهرای بتول و روح الامین نازل کرد
با کربیه واقفان پس کریت با صدای بلند و مثنی کریتیم و آن تاریخ را ضبط کردم
روز عاشورا بود پس این خبر را گفتم بکسانی که همراه آن جناب بودند پس گفتند قسم
بخدا که ما نیز شنیدیم صدای این نوحه گنسنده را در محره کرد و ندانستیم کیت و مکان
کردیم که شاید خبر باشد دویم هر ثمة این ابی سلم نقل کرده که با حضرت امیر از
صفین مراجعت نمودیم و بکر بلا نزول کردیم پس چون از نماز صبح فارغ شد قدری
از خاک برداشت و بویید و فرمود عجب خاکی بستی که از تو مشور خواهند شد
که بدون حساب بهشت خواهند رفت پس هر ثمة برکت نزد وجه اش و او شیعه بود
پس گفت که مولای تو چنین فرمود گفت امیر المومنین هر چه فرمود حق است پس چون

حضرت سید الشهداء بکربلا وارد شد بر شمه که بالشکر ابن سعد بود کلام حضرت امیر را
بیاد آورد پس سوار شد و فرود حضرت آمد و سلام کرد و حدیث حضرت امیر را نقل
نمود حضرت فرمودند حال خیال تو چیست با ما بستی یا بر ما گفت نه با شما ایم و بر شما ایم
اولاد کوچک در کوفه گذاشته و بر ایشان میترسم از پسر زیا حضرت فرمود پس بیرون
رو بجایی که مقتل ما مشاهد نکنی و صدای ما را نشنوی زیرا که بخدا قسم امروز اگر کسی شود
صدای استغاثه ما را و ما را اعانت نکند آتش در دشت جهنم خواهد افتاد و سیم انجیل حضرت
امام محمد باقر را روایت شده که حضرت امیر بکربلا میروید و نمودار و نظر از اصحابش پس شک
در چشمانش بگردش آمد و فرمود انچه حاصل خوابگاه شتران ایشان است و محل فرود
آوردن بار و مقام ریخته شدن نو خصلای ایشان است خوشحال بحال تو ای ظالم که
بر روی تو ریخته شود خون دوستان نهم مجالس حضرت زهرا در مدینه است و آنها
از کثرت بشمار نیاید زیرا که هر وقت که خبر این واقعه باو میرسد مجلس گریه و نوحه منعقدی
شد و هم مجلس ام امین بود در مدینه که مرثیه خوان ام امین بود و دست حضرت زینب
و مان در وقتی بود که آن حدیث مفصل شهادت را از برایش نقل کرد و آن همان حدیث
است که حضرت زینب از برای حضرت سجاد نقل کرد در قنکاه بجهت تسلیه و یازویم
مجلس امام حسن بود که مرثیه خوان او بود و دست حضرت حسین و اهل بیت بودند و آن
در وقتی بود که حضرت زهرا مرده بودند و اثران در تمام بدنش ظاهر گردیده بود و در حالت
اختضار بود که حضرت حسین نزد او آمد و او را بر گرفت و گریست فرمود چرا گریه می کنی یا
ابا عبد الله گفت بحال شما گریه میکنم حضرت فرمود هیچ روزی مانند روز تو نخواهد
بود بجوم آوردند بر تویی هزار نفر که همه ادعای کسند اسلام را و خود را از امت جدا
نشانند و اجتمع می کنند بر کشتن و ریختن خون و شک حرمت تو و اسیری عیال و اطفال
تو پس آسمان در حادثه خون و خاکستری بارید بلکه هر چیزی بر تو می گریه حتی وحشیان
حیوانات و پرندگان در یاد آورد هم مجلس پیغمبر خدا بود در نزد قبرش و آن وقتی بود که ولید
حضرت سید الشهداء طلب بیعت نمود از برای نریزید غنیمت پس حضرت شبی از شما با هم

جدش رفت و سلام کرد پس عرض کرد یا رسول الله منم حسین پسر فاطمه فرزند تو فرزند
فرزند تو که مرا با مانت در نزد امت گذاشتی پس شاید باش یا نبی الله که ایشان
مرا و گذاشتند و ضلح نمودند و حفظ نکردند و این است شکایت من بسوی تو از
ایشان تا اینکه تو را ملاقات نمایم پس مشغول نماز گردید و لیله شخصی را فرستاد و بفر
انجناب که ببیند آیا آنحضرت از مدینه رفته است یا نه پس خبرش دادند که آنجناب
در منزل نیست گفت آنحضرت حیث پیرون رفت و من بتلی بخون او نشدم و چون
صبح شد حضرت بمنزل برگشت پس شب دوم باز نزد ضریح جدش رفت
و چند رکعت نماز کرد پس عرض کرد خدایا این قبر پیغمبر تو است و من پسر و دختر پیغمبر
تو هستم و از برای من امری عارض شده است که تو بآن دانائی خدایا من معروف
را دوست میدارم و منکر را منکرم خدایا تو را قسم میدهم بحق صاحب این قبر که از
برای من اختیار کنی آنچه را رضای تو و رضای پیغمبر تو در آن است پس
گفتم متی تا اینکه نزدیک صبح سر را بر قبر گذاشت و بخواب رفت پس
دید پیغمبر خدا با ملائکه بیماری نزدش آمدند و او پسینه چسبید و میان چشمش
را بوسه داد و گفت ای حبیب من کو یامی بینم که در میان زودی بخون خود آغشته
شوی و تو را در زمین که بلا دبح نمایند در حالتی که تشنه باشی و تر آب نهند و
این صفت امید شفاعت از من دارند خدا بایشان نرساند ای حبیب من ای
حسین بدرستی که پدر و مادر و برادر و من آمدند و همه مشتاق تو هستیم و از برای
تو در بهشت جای است که با نهانی رسی مگر شهادت پس آنحضرت نظرمی نمود
بعدش عرض می کرد یا جداه مرا حاجت نیست بنیایس مرا با تو دیر فرمود و نپسود
البته باید برگردی و بدرجه شهادت برسی و ثواب عظیم آن فایز گردی تا اینکه
باید و برادر و عموهای خود محو و شوی در قیامت و با هم بهشت روید پس حضرت
از خواب بیدار شد و خواب خود را از برای اهل بیت و اقوام خود حکایت نموده
پس همه بناله آمدند و نبود آنروز در مشرق و مغرب عالم قومی که گریه و هم و غمش

بیشتر از اهل بیت باشد سیزدهم مجلس ام سلمه بود در خارج مدینه که حضرت غم خور
نمودند بخدمت حضرت ام عرض کرد ای فرزند مرا محزون کن بخروجت بسوی عراق
زیرا که از جدت شنیدم که فرمود فرزندم حسین در عراق کشته شود در زنی که آن
کبر لای نامند فرمود ای مادر من نیز این خبر را میدانم و البسته مرا خواهند کشت و صلا
چاره ندارد و میدانم روز شهادت خود را و می شناسم قاتل خود را و محل دفن خود
و می شناسم کانی که همراه من کشته میشوند از اهل بیت و اصحاب و اگر خواهی ای
مادر بتو نشان دهم آن موضع را پس اشاره کرد در منتهایست شد و کبر ملا ظاهر
کردید پس باو نشان داد دفن و محکم و متقل را پس گریست ام سلمه گریستن
شدیدی و تسلیم نمود بخدمت فرمود ای مادر خانم خواسته است که مرا کشته بیند و
عیال مرا اسیر و پریشان و در بدر بیند و اطفال مرا اندوخت و مظلوم با اسیر
و مغلوب بیند در حالتی که استغاثه کنند کسی یاری ایشان ننماید و در روایت
دیگر است که ام سلمه عرض کرد جدت خالی بمن عطا کرده که در شیشه است فرمود
و الله البتة من کشته خواهم شد هر چند بعراق نروم پس و تدری از خاک گفت
و ما داد و فرمود این را نیز در شیشه کن پس چون دیدی که مبدل بخون شود بیا نه
ان خاک که جدم بود داده پس بدان که مرا شهید کرده اند چاردهم مجلس عمرهای آن
حضرت در پرون مدینه بود که بخدمت آنحضرت آمدند و شوال نوحه و ندبه کشته
حضرت فرمودند شما را بخدمت میدهم که این سر را فاش نکنید که معصیت خدا
گشت پس نوحه و کبریه از برای کدام وقت بگذاریم امروز یا ندر روزی است که
پیغمبر خدا و علی و فاطمه و زقیه و ام کلثوم و زینب از دنیا رفتند ترا بخدا میگویم
که خود را بکشتن ندی و بعض از عمرهایش عرض کرد که من شنیدم جن را که بر تو
نوحه میکردند باز دهم مجلس آنحضرت بود در وقتی که از مدینه بیرون آمد پس چند
فوج از ملائکه با هر بان و زوش آمد و سلام کردند و گفتند ای حجه خدا بر خلق بعد از
جد و پدر و برادر بد رستی که خداوند یاری نمود جد تو را در چند موطن و حال یاری

لوقا آیدیم حضرت فرمود موعده ما و شما زمین شهادت من است چون در اینجا بریم بنزد من
آئید عرض کردند ای حجت خدا اگر من ما را بر چه بنحواهی که ما مطیع و متقادیم و اگر از من
غیر منی در رکاب تو خواهم بود پس فرمود رای بسوی من ندارند و از منی من نمی توان
نمود تا زمانی که محل بقعه خود برسم شاتردهم ایضاً مجلس انحضرت بود بعد از خروج جاز
از مدینه که چند فوج از مسلمین جن بختش آمدند و عرض کردند ای آقای ما یا ائمه
و یا واران تویم ستم بر چه بنحواهی ما را امر نما و اگر لغیرائی دشمنان تو را بپاک کنیم
حضرت فرمود خدا شما را از برای خیر و هدایا بخواند و اید قرانی که بر جدم نازل شود
که میفرماید خدایا بر جابا بشید مرکب شما میرسد بر چند در بر جای محکم باشد و ایضاً
فرمود اگر در سر خود بمانید باز بسته کافی که باید گشته شوند محل مدفن خود خواهند
شافت و اگر من در اینجا بمانم این خلق بد بخت بچهار امتحان می شوند و کی در قبر من
بگردند مدفن خواهند شد و حال آنکه آن محل را خداوند از برای من از روز و جو
الارض اختیار نموده و امن شیعیان من در دنیا و آخرت قرار داده و لکن شما در روز
شنبه عاشر انروز من آنجا که در آخر انروز مرا شهید میکنند و کسی از اهل بیت
من باقی نمی گذارند و سر مرا از برای پریده خواهند برد پس جماعت جن عرض کردند
ای حبیب خدا و پس حبیب خدا اگر ما مراعات امر شما ننموده باشیم و دشمنان
را بپاک می گردیم پیش از آنکه دست بر تو بیاورند فرمود و الله قدرت ما بر ایشان
بیشتر از شماست و لکن باید حجت بر این خلق تمام شود بنفختم مجلس بود و در مسجد کرام
که مرثیه خوان انحضرت بود و مستمع حاجیان بودند و انوقتی بود که غم بر سره خوان
نمود پس ایستاد و جنبه خواند که مضمونش آنست که حمد و ثنا مخصوص ذات الهی
و از همه امور بنویسیت و حول او است و صلوات و سلام بر خیمتبر و آل
او باد ثبت مردن بر او و آدم مانند قلاب بر گردن دختران و چه در ششام به
ملاقات که ششکان خود را اشتیاق یعقوب بیوسف و از برای من نصیحت
شده است مصرع که ملاقات خواهم نمود آنرا و گویا می بینم اعضا و جوارح خود را

در مرض پاره شدن از کرکان صحرا فبا بین نو او پس و کر بلا پس پستند ازین
شکتهای خالی و شکمهای کمرسته خود را و چاره نیست از روزی که قوت
شده است اعلم الهی راضی هستیم ابل بیت برضای خدا و صبری نمائیم بر بلای
او و بما عطا خواهد نمود و اجر صابرین را و از ستم خدا جدا نمیشود ابل بیت و بلکه
نزد او جمع خواهد شد در بهشت و چشم او بایشان روشن میگردد و در حق ایشان
وفا خواهد کرد و پس هر کس جان خود را در راه خدا میدهد و دل بر ملاقات خدا
گذاشته پس با ما بیاید که من صبح کوچ خواهم کرد بشاء الله مجددم مجلسی بود پس
که که محمد بن الحنفیه در شب خروج حضرت از کعبه بخدش آمد و عرض کرد ای برادر
تو میدانی که ابل کوفه پا در و برادرت خبر کردند و می ترسم که با تو نیز خلاف نمایند
و بنظر من بهتر آنست که در بین که مانی که اینجا محل امن است و کسی را بر تو دست
نخواهد بود فرمود برادر میترسم که نیز مرا بخدمت در اینجا بکش و حرمت محرم خداست
شود و عرض پس بسوی من برو یا بطرف صحرا که در اینجا با کسی را بر او دست تو قدرت
نیست فرمود در این بمن تامل خواهم کرد چون سخن شد حضرت امر بر حیل نمودند
و روانه شدند بخرمجد رسیدند و نام ناقه را گرفت و عرض کرد ای برادر یا و بعد
تفرقی تامل خواهم کرد پس چرا این تعجل حرکت نمودی فرمود چون تو رفتی پیغمبر خدا رفت
من آمد و فرمود یا حسین بیرون برو که خدا خواهد است است تو را کشته به پند و گفت
انا لله و انا الیه راجعون پس چرا این زمان را همراه میری و حال اینکه تو از برای
شهادت میروی فرمود جدم فرمود که انچه را بر که خدا خواهد است که ایشانرا
امیر خند پس محمد و ابل فرمود و بر گشت متبرجم گوید رضای خدا بگشته شدن
انجنا و بیسعی ابل بیتش ملازمه ندارد و ما رضای از قاتلین او و سپر کننده کان
ابل بیت او و بیانش از برای حوام مشکل است لکن من باب مثل میگویم هر دو
که مادر و باب فرزندش گفت که از تو راضی نشوم تا در رکاب فرزند پیغمبر گشت
نسوی و من ذالک بعمل قائمش راضی نبود فافهم نوزدهم مجلس دیگر بود در خارج

که که عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر نزد متش آمدند و خواہش تو فرمودند
حضرت فرمود کہ جدم را ام نموده است و من خولہم رفعت پس ابن عباس بیرون آمد
در حالتی کہ می گفت و احینہا پس عبد الله عمر نزد انجناب آمد و عرض کرد کہ
صلح نما با این جماعت کراہان و مباد اجنک کنی با ایشان کہ کشتہ خواہی شد فرمود
آیا میدانی کہ از بی اعتباری دنیا سیریحی را از برای زن زاینہ بہدیہ بردند و بی
اسرائیل در میان طلوع فجر و طلوع آفتاب بہقا و پیغمبری کشتند پس در بازاری
نشتند و بیع و شرا می کردند کہ گویا سیح علی قبیحی از ایشان صادر شد و خدا ایشان
را اجلت داد و بعد از ایشان انتقام کشیدای عبد الله از خدا ترس و دست از برای
من برندارستم منزل فرمیدہ بود کہ چون آنحضرت در مقام نزول نمودند صبح خواہش شد
بخدمتش آمدہ عرض کرد کہ دلش بہتہ قضای حاجت بصحرا فتم پس شنیدم کہ ہاتھی اشقی
میخواند کہ مضمونش آن است کہ ای چشم کریم کن بر جماعتی کہ مرا ایشان را می دانند
بسوی میعادشان حضرت فرمود ہر چہ خدا حکم فرمودہ الیہ خواہد شد ملت و ہم مجلس
تعلیہ بود چنانچہ عبد الله بن سلیمان و منذر بن شمعل کہ ہر دو از قبیلہ بنی اسد
روایت نمودہ اند کہ چون از حج خود فارغ شدیم از برای ما نمود کہ انیکہ با آنحضرت ملحق
شدیم تا بہ بینیم کار او بچہ خواہد کشید پس بسرعت می آمدیم تا انیکہ بان جناب رسیدیم
ماکہ دیدیم شخصی از طرف کوفہ می آید و چون نزدیک رسید و حسین را دید از راہ
منحرف شد پس حضرت توقیفی نمود کہ نہ میخواست از او خبری برسد باز اعراض فرمود
و روانہ شد پس ما بنزد آمد و قسم و سلام کردیم جواب داد کہ قسم از کدام قبیلہ
ہستی گفت از بنی اسد گفتیم تا نیز اسدی ہستیم تو کیستی گفت من بکر ابن فلانم
پس با ہم بیان نسب خود نمودیم آنجا کہ گفتیم ما را از احوال کوفہ گفت بلی از کوفہ
بیرون نیامدم کہ انیکہ دیدم سلم و ہانی را کشتہ بودند و لیسان بیای ایشان
بستہ در میان باز ابر می کشیدند پس بر کشتہ و بنزد حضرت و با انجناب روانہ
شدیم تا انیکہ شعبلیہ وارد شدیم پس شتابان بنزد او رفتیم و سلام کردیم جواب

فرمود پس عرض کردیم که در نزد ما خبری است اگر میفرمائی مخفی عرض کنیم و اگر نه علانیه بگویم
پس نظری بسوی ما کرد و نظری بسوی اصحاب نمود و بعد فرمود که من از ایشان چیزی را
مستور نمیکنم کفتم آن سواری را که از کوفه می آمد مشاهد نمودید فرمود بی نیواسم از او
سؤال نمایم کفتم ما خبر او را معلوم نمودیم و او مردی است از قبیله ما و صاحب عقل صادق
القول است گفت که از کوفه بیرون نیامدم مگر بعد از آنکه مسلم و بانی را کشته فرمود
آنا لله وانا الیه راجعون خدا رحمت کند ایشان را و مگر میگردان این کلام را پس عرض
کردیم تو را بچه از اینجا بر کوفه خود را و اهل بیت را تلف نمائ که در کوفه یاوری نداری بلکه
همه بادشمن تو خواهند بود پس نظری بسوی او را و عقل نمود و فرمود چه میگویند عرض
کردند نه والله بر نمیگردیم مگر اینکه خون مسلم را مطالبه نمایم یا با او محتی شویم پس حضرت
رو بای نمود و فرمود زندگانی بچه از اینجا نماند و دانستم که عازم است بر میسر
پس عرض کردیم خدا از برای تو خیر مقدر نماید فرمود خدا شمار رحمت کند پس اصحاب
عرض کردند که تمام شما در نزد اهل کوفه مانند مسلم نخواهد بود بلکه چون کوفه رسیدی
کوفه بیارتی مساحت خواهند نمود حضرت سکوت کرد و جوانی بایشان نداد و سید
ده کشته است که خبر مسلم در منزل زباله بانجباب رسید پس حضرت روانه شدند
و فرزدق شاعر بانجباب برخورد و عرض کرد چگونه اعتماد بر اهل کوفه مینمائی و جان
اینکه ایشان پس عمرت مسلم را بیا یا رانش کشتند حضرت کریت و فرمود خدا
رحمت کند مسلم را که بسوی بهشت جاودان روان شد و آنچه بر او بود بعل آورد
و بر ما باقی است پس اشعاری خواند که مضمونش آن است که اگر زندگانی دنیا
در نظر انبیا آن نفیس و مرغوب است پس در آخرت و ثواب خدا البته بالاتر
و بهتر است و اگر بدانی انسانی عاقبتش مرک خواهد بود پس کشته شدن در راه
خدا البته افضل است و اگر روزها بتقدیر خدا مقدر شده پس کمتر حرص کردن
در آن اجل است پس اگر ما نکند آشتی و کینه شتبی است پس چرا عاقل نخل در نزد
بیت و دوم مجلسی بود در بطن عقبه که عمر بن یوزوان بخدمتش رسید و عرض کرد

بجای میروی یا ایا عید الله فرمود بگوید میروم عرض کرد ترا انچه بگوید که نمیروی
بسوی نیرا و شمشیر باو اگر ابل کوفه امر را از برای تو مسلم کرده پیش از آنکه در
کوفه وارد شوی ضرری نداشت رفتن تو اما حال هیچ صلاح نیست فرمودی
بنده خدا از برای من مخفی نیست و لکن امر خدا واقع خواهد شد و بعد از این مجلس تا مجلس
سوم شروع نمود در مرثیه خوان از برای خودش پس اینها مرثیه حسین است از برای
حسین و هر مجلس از برای مصیبت مخصوصی است از مصیبتهای شان چنانچه در که مرثیه
گفت یعنی فرمود بآن شخص که واللهم او انکذا از ندامت آنیکه این پاره خون بسته را از
شکم من بیرون آورند و این کلام اشاره است باینیکه قلب مبارکش از شداید
دنیا خون شده و بیرون آوردنش اشاره است بآن تیر سه شعبه که قلبش زنده بود
را جاری نمودند پس دست مبارک را بر بر آن گرفت تا پری شد و بسر و صورت خود
میالید فدایت پدر ما درم آقا تو همه همه شیعیان را محرق نمودی باین کلام و کلام
ایشان را پاره کردی و اشک ایشان را جاری ساختی عجب عالم دردناکی است
بیت و محکم منزل بود در وقت بار کردن و بمنزل فرود آمدن از برای خود مرثیه
می فرمود و گریه میکرد از حضرت نجی و میگفت از پستی و بی اعتباری دنیا است
که میرنجی را از برای زن زانیه بهدیه بزد پس می گریست بیت و چهارم مجلس
خصوصی بود پیش از ورود دیگر بلا چون خیمهها را نصب میکردند تمام اولاد و
برادران و اهل بیتش را جمع کرد پس نظری بر ایشان نمود و ساعتی گریست
و گویا یاد نمود از آنچه بر ایشان وارد میشود و پستی ایشان را و اینکه از وطن
آواره شده اند و در هیچ مکانی حتی حرم خدا از برای ایشان ایمنی نیست و حال
آنکه آن امان است از برای کفار و حیوانات و نباتات و اشجار پس گریست
ساعتی و شکایت بخدا کرد و گفت خدایا ما عزت پیغمبر تو هستیم ما را در بدر کردند
و از وطن بیرون کردند و بنی امیه بر ما تعبدی نمودند مجلس بیست و پنجم عصر تا صبح
بود که در پیش خیمه خود نشسته بود و بر شمشیر تکیه نموده که اندکی خوابش را بود ناگاه

صدای لشکر بلند شد که بوجیمهای آمدند خواهرش زینب خاتون چون آن
صدای را شنید نزد برادر آمد عرض کرد ای برادر آیا نمی شنوی صدای لشکر را که
نزد یک بخیمه رسیده اند حضرت سسر بلند کرد و فرمود رسول خدا را الحاح در
خواب دیدم که میفرمود تو بسوی ما خواهی آمد پس زینب خاتون لطیفه چند
بصورت زد و فریاد و اوایله برکشید حضرت فرمود ویل بر تو نیست ای خواهر
ساکت شو خدا تو را رحمت کند و در روایت سید زینب است که فرمود
ای خواهر در این ساعت خواب دیدم جدم رسول خدا و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه
زهرآ و برادرم حسن مجتبی را که میفرمودند ای حسین تو باین زودی نزد ما خواهی
آمد و روایت دیگر فرمودند فرمودند ای فاطمه بر صورت زد و فریاد بر
کشید حضرت فرمود آرام گیر که دشمن بر اثبات نکند بیت و ششم مجلسی بود در
شب عاشورا که در خیمه نهان شده بود و ششمش را اصلاح می نمود و بر خود میزد
میکرد و بزمانه خطاب می نمود و اشعاری میخواند که مضمونش آن است ای زمانه من
بر تو باد چه قدر مردمان صالح یمنی و دوستان با وفار را بکشتن دادی و بیدل از
ایشان قناعت نمودی و منتی امور بسوی خداوند نخواهد بود و هر صاحب نفسی براه
من خواهد رفت ای خی راه موت حضرت سجاد میفرماید این اشعار را چند مرتبه تکرار
کرد پس مقصودش دانستم و گریه کلیم را گرفت و بی خود را نگاه داشتند و دانستم که بلا
نازل خواهد شد و اما عمه ام زینب پس چون شنید این ابیات از جنت غلبه گرفت
بر طایفه زنان طاقت تحمل نیاورده بی اختیار بر جفت و سرو پا برهنه نزد برادر
آمد ای وای کاشش مرده بودم برادر امروز مادر و پدرم و برادرم مردند ای جانم
کندشکان و پناه بازمانده کان حضرت نظری بنا و فرمود و فرمود ای خواهر تحمل تو را
شیطان نبرد و اشک از چشمش سرازیر شد و فرمود اگر مرا می کند استند خود را در
این مسلک نمی افکنم گفت ای برادر که بیچاره شده و مجنون گشته این دل مرا شسته
ی سوزاند و بر من دشوار تر است پس لطیفه سختی بصورت زده که بیان خود را چنان

نمود و غش کرده بر زمین افتاد پس حضرت برخواست و آب بصورتش ریخت و او را بشو
آورد و فرمود ای خواهر از خدا ترس و صبر داشته گیر و بدان که تمام اهل زمین
مرد و اهل آسمان باقی نخواهند ماند بلکه خود و همه خدا باقی نخواهند ماند تا بقدر آنچه خلق نموده اند
و برادر من بهترین اهلارض بود و مذبلکه من غیر خدا از دنیا رفت و هر مسلمی را بگویم
است ای خواهر تو را بخدا قسم میدهم که جامه خود را پاره ننما و صورت مخراش و دلا
مکویس او را آورد و بنزد خود نشاند بیست و هفتم مجلس او بود شب عاشورا
که اصحاب را در خیمه جمع کرد و خطبه خواند و در آن خطبه بیان نمود شهادت خود
و ایشان را و دوباره از ایشان بیعت گرفت برگشته شدن بلکه بعضی از ایشان
بیعت نمودند بر هزار مرتبه کشته شدن و سوختن و خاکستر شدن و اوان بیست و
هشتم مجلس او بود در میان چمکاه و قلکاه هر وقتی که دخترش سکنه نذر او آید و او را
نمود پس فرمود ای سکنه گریه تو بطل خواهد انجامید بعد از کشته شدن من حال
دل مرا سوزان بگیرد خود مادامیکه زنده ام در دنیا و روح در بدن من است
بیست و نهم مجلس مرثیه او بود در قلکاه و کاهی بجهت بعضی از اصحاب و کاهی بجهت
برادر عباس و کاهی بجهت پسرش علی اکبر و کاهی بجهت برادرزاده اش قاسم
و کاهی بجهت همه ایشان کاهی نشسته و کاهی ایستاده چنانچه تفصیل آن بیاید آنست
سی ام مجلس او بود در سحر شب عاشورا چنانچه در مناقب روایت کرده که چون
وقت سحر شد حضرت را اندکی خواب در بر بود پس پیدار شد و فرمود دیدم در
خواب که گویا سکه های چندی بر من حمله می کنند و مرا پاره می کنند و یک سکه
سفیدی و سیاه رنگ بر من بیشتر حمله می کرد و کمان دارم که قاتل من مرد
ابری باشد از این قوم و بعد از آن دیدم خود را رسول خدا را با جمعی از اصحابش
که می فرمود ای فرزند تو من شهید آل محمد و اهل آسمانها تقدوم تو متبشرون
فردا شب افغان خود را در نزد من قرار ده و تعجیل نما که اینک ملکی از آسمان نازل
شده و با او است شیشه سبزی از برای آنکه خون تو را در آن نگاه دارد این

است خوانی که دیده ام و شکی نیست که رحیل نزدیک شد حاتم آخر مجلس انوار
مجلسی بود که با تن پاره پاره بر روی خاک افتاده و نفسش با ضرر رسیده بحال خود
و اهل بیتش مرثیه میخواند و مستمع خدای متعال بود عرض میکرد اللهم تعالی
المکان عظیم الجبروت تا آخر فقرات که گذشت نوع چهارم مجلسی است که بعد از
شهادتش منعقد گردید و آن چند قسم است اول مجلس پیغمبر بود در مدینه که
او مرثیه خوان و مستمع ام سلمه چنانچه ابن عباس نقل کرده که روزی در منزل
خود خواب بودم ناگاه صدای صحه و ناله عظیمی شنیدم از خانه ام سلمه رویم پیغمبر
پس پیرون آمدم و قائم من دست مرا گرفت رفتم بخانه ام سلمه و اهل مدینه از زن
و مرد در خانه اومی آمدند پس چون رسیدیم آنجا گفتیم تورا چه میشود که این چنین فریاد
و ناله میکنی ای مادر مؤمنین جواب بمن نداد و روگردن بنهای باشمیه و گفت
ای دختران عبدالمطلب مرا یاری کنید و در گریه و توحه که آقای شهاب جوانان
ابلیس و بسط پیغمبر و ریحانه انصرو را شنید نمودند کفتم ای مادر مؤمنان از کجا و شما
این خبر را گفت پیغمبر خدا را حال در خواب دیدم کرد الموده و تخیر الحال عرض
کردم این چه حال است در جناب شما فرمود فرزندم حسین و اهل بیتش کشته شده
و حال از دفن ایشان فارغ شده ام مترجم گوید این خواب منافات ندارد با
آنچه مسلم است که دفن ایشان چند روز بعد از شهادت نبود زیرا که ممکن است
که ام سلمه در خواب دیده باشد و اقصی روز سیم شهادت را یا دهم انتهی و در روز
دیگر گفت خواب دیدم حضرت رسول را و حال آنکه سر و رو و محاسنش خال آلود
بود پس از سبب آن حالت سؤال نمودم فرمودم درم بجوم نمودند و فرزندم را در
این ساعت کشتند و من در آنجا حاضر بودم ام سلمه گوید پس بدخلم بلززه در آمد
و داخل بیت شدم و گویا عقل و هوش از سر من بدر رفت پس نظر کردم بان
خاک که جبرئیل از کربلا آورده بود و پیغمبر آن را بمن سپرد و فرمود این
در شیشه ضبط کن تا هر وقت مبدل بخون شود بدانکه حسین را کشته اند دیدم شیشه از

خون بجوش آمده ابن عباس کو دید پس ام سلمه از آن خون گرفت و بصورت خود پدید
و آن روز را با تمام مشغول ماتم و عزرا بود پس چون خبر از عراق رسید معلوم شد که بنامروز
حضرت را شهید کرده بودند مجلس دوم مجلس عامی بود که در تمام ماسوی برپا شد
از زمان و مکان و هر چه در آن است و مایری و مالایری از اصناف مخلوقات
از حجب و عرش و حمله آن و آسمانها و ملائکه و ستارها و عناصر اربعه و نباتات
و حیوانات و بهشت و خرنه آن و حور و غلمان و قصور و اشجار و انهار و ثماران و
جنم و خرنه و غیر ذالک و این مجلس خاصی بود در زمان مخصوصی که در آن حوالی
ماسوی منقلب شد در ماتم انجناب و حال هر چیزی متغیر گردید بحجب خود و شمس
هر کس صاحب چشم بود تا اثرش بگریه بود و تا اثر هوا بموج و ریختن خون سرخی
بود و آفتاب بآنکاف و سرخی و ملائکه باختلال صفوف ایشان و باز ماندن
از تسمیع و اشجار بنحیج و م و فضا بظلمه و زمین بتر لرز و کوهها باضطراب و ماسیان
پیرون آمدن از آب و دریا بموج زدن و مرغان هوا بسقوط و جن بنوجه کردن
در اطراف زمین و این مجلس عام مخصوصی وقتی بود معین چنانچه حضرت صادق
بیان نموده که ضرب شمشیر با نخضرست زدند و بر زمین افتاد و بسوی او شتافتند
که سر او را ببرند و بیان این است که در سه وقت شمشیر بر آن جناب بزدند یکی در
وقت سواری بود که یک ضربت بر او وارد شد و دیگری در وقتی که بر روی خاک
نشسته بود چند ضربت با وزند و دیگری در وقتی بود که بر روی خاک افتاده بود و بر
او چندین ضربت برنمخت شریفش زدند پس اراده قطع را کس نمودند این
حالی انقلاب واقع گردید و چندین صدا بلند شد یکی صدای خود آنسور و بود که
می فرمود آیارواست که مرا شسته بکشند و جد من محمد مصطفی است و دیگری ملک بود
که با مر خدا از بهان عرش ندانمود که ای امت تحیر کراه هرگز موفق نشوید بعد فطر
واضحی و دیگری ملک بود از بهشت برین که بالهای خود را بر دریا با کشود و ندانمود ای آل
دریا بالباس حزن و بر کنسید که فرزند پیغمبر را غرق نمودند و جبرئیل فریاد کرد و قد

قل بحسین بگر بلا وجه ملاکه نفریاد آمدند که الهما و سید یا شایسته است که چنین
رفتار کنند با حسین بگریه و پسر پیغمبر تو و زینب از خیمه بیرون آمدند و بقتلگاه
فریاد می کردند و انا و اسیده و ذوالجناح از قتلگاه بخیمگاه میدوید و صیحه میزد
الطیلمه الطیلمه از دست جماعتی که فرزند پیغمبر خود را کشتند پس در این حالت آن
انقلابات و تغییرات در تمام اجزاء عالم واقع شد یا شهادتستان متغیر الحال
نمی شود و نزدیک آن بلکه ابوذر گفت اگر بدانید که برای اهل عالم در آنوقت چه دست
میدهد هر آینه انقدر گریه کنید که بمیرید حال که از شمار مردن نخواسته اند پس
لا اقل ندبه و نوحه و صراخ و عجب و گریه و زاری و دلتسنگی و تباکی را از دست ندید
آه ثم آن مجلس سیم قتلگاه بود که زینب خوانون مرثیه میخواند و اهل بیت و لشکری
گریستند مجلس چهارم مجلس طیور بود و مرثیه خوان طایر افس بود و مجلس پنجم مجلس
و حوش بود در شب یازدهم محرم که همه گردنهای کشیده بودند بسوی جسد انور
تا صبح نوحه می کردند ششم مجلس مردان جن بود در اطراف جسد انتخاب بقیم
مجلس زنان جنبیه بود در اطراف جسد مبارکش ششم مجلس ان جنی بود در
شاهی و مستمع پنج نفر بودند از اهل کوفه که بجبت یاری آنحضرت آمدند و نرسیدند
نهم مجلس همه چشما بود در اماکن متعدده چنانچه تفصیل آنها بیاید آنهم مجلس
کوهای کوفه بود که ذکر زینب و ام کلثوم و فاطمه صغری و حضرت سجاده بودند
و گریه کنند اهل کوفه از رجال و نساء بودند که صدای گریه و ناله از ایشان
بود بعضی بسری میزدند و بعضی بسینه و خاک بر سر می ریختند و موهای خود را می کشیدند
و چنان روزی دیده نشده است یازدهم مجلس اهل بیت بود در همه احوال و
اماکن از کربلا تا شام و از آن تا مراجعت مدینه و بعد از آن تا زنده بودند مجلس
حضرت سجاده مدت چهل سال که متصل می گریست خصوصاً در وقت طعام خوردن
یا آب نوشیدن و می فرمود پسر پیغمبر گریه و تشنه گشته شد و از دهم مجلس
نزد بود که خود مرثیه کرد و رؤسای عسکرش ستم بودند و آن وقتی بود که بزرگان

بند گفت نوحه کن بر حسین پس فاطمه که بزرگ قریش است و پسر جانده در کشتن او پهل
نمود و تفصیلش بیاید سیر و بهم مجلس نیز بود در مسجد شام که مرثیه خوان حضرت
سجاده بود و مستمع اهل شام و نیز بودند آنجناب بر منبر برآمد و خطبه خواند مثل بر حمد و
ثناء الهی و صلوات بر جدهش حضرت رسالت پناه و جده یکرش امیر المؤمنین
پس شروع نمود بر مرثیه پدر بزرگوارش تا آنیکه فرمود منم پسر انجمنی که سرش از قفا
بریدند منم پسر انجمنی که عمامه و ردایش را از تنش بیرون آوردند پس صدای صیحه
و گریه از اهل شام و بنی امیه بلند شد و نیزید ترسید که فتنه بپاشد پس امر کرد که نوحه
اذان گوید پس هرگاه بنی امیه و اهل شام نوحه و زاری کنند از شنیدن آنیکه آنجناب را
سر از قفا بریدند و از او عمامه و رداء بردند پس شیعه چه باید بکنند اگر تصور کنند که
چگونه از ترس آنحضرت بردند و در چه حالت بود و کدام وقت بود چهاردهم مجلس نان
بود در خانه نیز یکدکه زینب و ام کلثوم و دختران حضرت مرثیه میخواندند و زوجه نیز بود
و دخترانش و زنان بنی امیه گریه و نوحه می نمودند و این وقتی بود که نیزید اذن داد و در
آنحضرت پس بفت و با فاطمه تفرغ نمودند و نزد مجلس سجاده بود در میان خارج مدینه بعد از
مرحمت اهل بیت بعد از آنکه خیمهها را بر سر پا کردند و اهل مدینه با استقبال آمدند
گرسنی از برای حضرت گذاشتند و آنجناب بر گریه نشست و اشک از چشمش
جاری بود و باد تمایل اشکها را پاک می نمود باز اشک حملت نمیداد و چون
اهل مدینه آنجناب را با آنحالت دیدند صدای صیحه و ضحی از ایشان بلند شد
که گویا تمام آن بقعه یک ضجه بود پس حضرت اشاره کرد که ساکت شوید
اندکی ساکت شدند پس فرمود حمد و ثنا مخصوص پروردگار عالم است که ملک
روز دین و آخرت بنده تمام خلایق است حمد می کنم او را بر شداید روزگار و صدمات
و هزناهای روز و سختی مصیبتهای پشمارا بهایا الناس بدانید که خداوند محمود و ماز
بتلی فرمود و امتحان نمود و مصیبتی بزرگ که رخنه عظمی در اسلام حادث کرده بجا
مردم جناب ابو عبد الله باخترش گشته و بخون آغشته شدند و اهل بیت و طوفاش

با سیری رفتند و سرهای ایشان بر سر نیزه در بلاد گردانیدند و این مصیبتی است که
مثل و مانند نخواهد داشت کدام مرد با غیرت بعد از ملاحظه این مصیبت مسرور
خواهد گشت و کدام چشم است که اشک جاری نشود بر آن سرور حال آنکه آسمانها
از برای او گریستند و دریا با موج آمدند و زمینها غور خشان و ما بیایان و ملائکه
مقربین و اهل سموات و ارضین بر حال آنجناب گریه کردند که ام دولست که
از برای او شکسته نشود و کدام کوش طاقت شنیدن آنرا دارد ای مردم عالم
بیت را در بدر کردند و از شهری شهری بردند مانند اسیران ترک و کابل بدون
آنکه از ماکنای صا در شده باشد یا رخنه در دین کرده باشیم و این امری است
که تا حال در دنیا اتفاق نیفتاده و الله اگر پیغمبر خدا وصیت میکردند ایشان را
که با قاتل نمایند و اذیت کنند بعوض آنچه در حق ما با ایشان سفارش
کرد بیشتر از آنچه کردند از برای ایشان میسر نمی شد پس هر چند این مصیبتها جان
کداز است ولی ما اهل بیت رضا و تسلیم هستیم امر را بجا و ندانند که داشتیم و او است
غیر و منتقم شان نزد هم مجلس ام کلثوم بود در وقتی که سواد پرنیبه ظاهر گردید و مرثیه
گفت و حضرت سجاد و سایر اهل بیت مستمع بودند و لا مدینه را خطاب نمود بعد
جدش و مادرش و برادرش را چنانچه بیاید اسفند هم مجلس ملائکه است که
هر روز در نزد قبر آنجناب منعقد میشود تا روز قیامت بکیفایتی که در عنوان
ملائکه ذکر خواهد شد بجد هم مجلسی است که هر روز از برای حضرت فاطمه
منعقد میشود در آسمانها تا روز قیامت حتی در عیدها و غیر آن و مجلس آن است
که آن کریمه هر روز نظری نماید بر صرخ فرزندش حسین پس فرماید می کشد که
تمام ارکان موجودات از آسمانها و زمینها و دریاها و ملائکه مضطرب میشوند تا
آنکه پیغمبر خدا نبند او می آید و او را ساکت می نماید پس عا در حق زوار فرزندش
می کند و نزد هم مجالس ائمه ظاهرین است از آنجمله مجلس حضرت صافق بود
و مرثیه کو جعفر ابن عثمان بود و مضمون اشعارش این است که البته زهر کس گریه

می کنند پس بر اسلام کریم که احکام آنرا ضایع نمودند در آنوقت که شمشیر و نیزه را از
خون حسین سیراب کردند و دیگری مجلس ضاوق بود ایضا که مرثیه خوان عبد
ابن غالب بوده و مضمونش آن است که کریم کنیز برای بدن انتخاب که برخاک
گرم عریان افتاده بود و باد باغجار و گرد بر آن می پاشیدند و دیگری باز مجلس
سرو بود که ابو هرون مکتوف را فرمود بهمان قسم که در نزد خود نوعی میخواندی بآتش
بنحوان پس اشعاری خواند که مضمونش آن است که تصور کن بدن حضرت حسین
را و باین ظاهر بگو پس حضرت کریمت باز فرمود بگو پس قصید دیگری شروع نمود
که مضمون مطلعش آن است که مریم برخیز و از برای اقامت نوعی و ندبه نما و بر حسین
کریم کن پس آنحضرت کریمت و صدای صیحه و ضجه و فریاد و ابدا از حرم مطهرش
بلند شد و دیگری مجلس حضرت رضا بود که مرثیه خوان و جعل خراعی بود و خود آن
حضرت متولی نظم مجلس گردید یعنی برخواست و ستری نصب نمود و زنان را در
پشت پرده نشاند و و جعل را فرمود بنحوان و فرمود هر کس چشمش گریان
شود در مصیبت چدم حسین با ما محشور خواهد شد و زی قیامت پس و جعل شروع
نمود بر مرثیه خواندن باین مضمون که ای فاطمه اگر خیال می نمودی حسین را افتاده و کشته
شده بآلب تشنه در کنار آب فرات بر آینه بر صورت میزدی و اشک جریه
حاری می نمودی تا آخر قصیده و حضرت میکریت و زنان صیحه میزدند و بیستم مجلس
طمانکه است هر روز غیر از آنچه اشاره شد چنانچه بیاید انشأ بیت و یکم مجلس
شیعیان است که بر پا خواهد بود تا روز قیامت و از خصایص آن است
که اولاً مورد کلال و طال نمی شود و عجبتر آن است که سال بسال در غرت
و رواج و بهار آن می افزاید حتی آنیکه بلدی نمانده است از بلدان حتی بلاد
مشافعان و مشافغان و کفار که در آن اقامه عزای حسین برپا نشود بلکه در این
سنوآت در بغداد و قسطنطنیه و مصر و شام علانیه مجلس برپا می شود و
نوعی عجم مجلس اهل محشر است که مرثیه خوان حضرت فاطمه است در حالتی که

پیر این حسین را در دست دارد و فریاد کند پس پیغمبر و ملائکه فریاد کنند و حاضر
مجلس مثال حضرت حسین باشد در حالتی که سر در بدن ندارد و جمیع انبیاء و
ملائکه و مؤمنین از خلق اولین و آخرین بگریه در آیند چنانچه تفصیلش بیاید ان شاء
پنجم در مصحف و کتبی که مشتمل بر مرثیه انجمن بوده است قبل از شهادتش یا بعد از آن
و آن ده عدد است اول لوح محفوظ است در وقتیکه قلم با مر خداوند ثبت نمود
در آن تقدیرات الهی را در امر حضرت حسین پس قلم جاری شد بر لعن قتل آن
حضرت قبل از اذن خدا انچه در روایات است دوم قرآن مجید که در آن یاقی
است که در عنوان مخصوص ذکر شده سوم تورات است در بعضی انصارش
چهارم کتاب ارمیا که پاسوقی از پیمان و ششم میگوید این مضمون را که شخص بر سر
در راه خدا فرج میشود و بدنش در آفتاب می افتد برین شمال نزدیک شط فرات
نهم کتاب انجمن ششم مصحف شریف و در هر دو چند جا اشاره به واقعه کرده اند
هفتم صحیفه خود آنحضرت که در آن ثبت بود که ای حسین خود را بفروش در راه خدا
و پیرون رو با جماعتی که شهادت ایشان در رکاب تو مقرر شده و جهاد کن بکشته
شوی ششم کتابی بود که در کلبه نصاری دیده شد پیش از بعثت پیغمبر کتبت
سصد سال و مضمونش آنست که آیا امیدوارند جماعتی که حسین را بکشند
اینکه شفاعت جدش در روز قیامت بر سنده و الله بر که شفیع از برای
نخواهد بود در روز قیامت در عذاب خواهند بود و همین مضمون نوشته شد
در دیوار دیر تعلیم آهن در راه شام نوقتی که موکلین سر را در انجا گذاشتند و
بدورش نشستند نهم درمی بود که از آسمان نثار شده بود و در
مسجد کوفه یافتند بر او این مضمون نقش بود که منم آندری که از آسمان مرا نثار
عروسی حضرت فاطمه کردند و رنگ من از نقره سفید تر بود ولی از اثر خون
چنین سرخ شده ام و همچنین بعضی سنگ ریزه های دیگر در چند موضع یافتند
که مشتمل بر مرثیه انجمن بود برنگی سرخ مانند خون دهم قلوب دوستان

و شیعیان خاص است که بچنانکه ایمان در آن نوشته شده عزرا و اندوه بر
آنحضرت نیز در آن نقش است و از این جهت بحضرت شاعر و محزون
میگوید مقصد ششم در خواص مجالس گریه انجذاب و آن بشت است اول
اینکه در آن اعیان اهل ایشان است و در خبر است که هر کس بنشیند در مجلسی که در آن
اعیان ارامنه است نمیرد دل او در روزی که دلهایم میزند دوم نفس در انحال و آب
تسلیم دارد سیم آن مجالس محبوب حضرت صادق است بمقتضای مطالب
پس محبوب خدا و رسول است چهارم محل نظر حضرت حسین است زیرا که
انجذاب در بین عرش است و نظری کند بسوی زمین که بلا و بنوا و بگریه
کننده کان تحم آنکه ملائکه مقربین در آن مجالس حاضر میشوند چنانچه روایت
شده است که روزی جعفر ابن عثمان بنجدت حضرت صادق مشرف شد
پس حضرت او را بنزد یک خود نشانید و فرمود ای جعفر شنیده ام که در مشیعت
شعر میگوئی و خوب میگوئی عرض کردی فدایت شوم فرمود بخوان پس خواند و آن
حضرت با اصحاب گریستند تا اینکه اشک بر صورت و محاسن شریفش
جاری گردید پس فرمود ای جعفر و الله ملائکه مقربین در اینجا حاضرند و میشوند اشک
تو را و گریه میکند چنانچه ما گریستیم بلکه بیشتر و خداوند واجب نمود از برای تو آن
تمام بشت را و گناهان تو را آمرزد ای جعفر آیا بیشتر بگویم عرض کرد بل
ای سید من فرمود بچکس نیست که ذکر کند حسین را پس گریه کند یا بگریه
مگر اینکه بشت از برای او واجب گردد و گناهانش آمرزد شود ششم مجلس
عراقه حضرت حسین زیرا که قبه انجذاب همان تنها بنیان مخصوص نیست
بلکه قبه اوجبارت است از خضوع و خشوع پس هر مجلسی که مشتمل باشد بر خضوع
و خشوع خصه صا از برای ذکر انجذاب همان قبه آنحضرت است و اجابت
عاداد آن خواهد بود بمقام معراج گریه کنندگان است زیرا که محل نزول
ملوات و رحمة مخصوصه الهی است بعفران و ثوب و رفیع درجات ایشان

بلکه اگر از برای یک نفر متحقق شود بکاء یا تبکی امید هست که رحمت تمام اهل مجلس
با را شامل شود هشتم آنکه آن نظیر مجاری است که اشرف و اقدم و افضل و اجل همه
مجلس بوده اند چنانچه بیانش بیاید آن مقصد هفتم در خواص گریه و آن هشت است
اول آنکه صلوات حضرت رسول است دوم مساعدت حضرت فاطمه است بر
که آنحضرت هر روز گریه می کند و حضرت صادق فرمود آیا دوست نیداری که آنحضرت
کسانی باشی که یا و روحین حضرت فاطمه باشند نیم اداء حق پیغمبر خدا و آنهم بدی
بان می شود بمقتضای انجا چهارم نصرت و یاری حسین در آن زیرا که یاری در
هر وقتی بحسب الوقت است پنجم در آن تاسی انبیاء و اولاد و جماد صالحین است
ششم اداء مزد و رسالت است که مودت ذی القربی است هفتم ترک انجاست
با حضرت هشتم تسلی است از جمیع گریها و مصیبتها چنانچه حضرت رضا به پسر
شلیب فرمود اگر گریه خواهی کرد بر چیزی پس گریه کن بر حسین ابن علی که او نوح
نمودند مانند کوفسند و گشتند با او سجده نظر از اهل بیتش را که در روی زمین شل
و مانند داشت و در این حدیث یک نکته که در خود انجاست نیز بحسب تعبیر فرموده و
در اهل بیت بقتل شاید سبب آن است که اهل بیت کشته شدند بسبب آن
جراحتی که بر ایشان وارد شد و بان حضرت هم بر چند جراحتی کاری زده
بودند که بمانند کانی بود در مقصود ایشان ولی الکفایان ننمودند بلکه او را زح
نمودند مانند کوفسند یعنی گرفتند و سرش را بریدن متبرحم گوید و شاید تشبیه نیز بکوفسند
از اینجه باشد که همچنانکه قصاب کوفسند را می کشد بدون خوف و ترس و کسی هم
او را ملامت نمیکند و عظمی در انظار ندارد و همین قسم بی خوف و مبالات بهاشر
و بحسب انسر و رشند اسفی علیک یا مظلوم مقصد هشتم در فضایل گریه یعنی اموریکه
بانهما زیادتی دارد و گریه بر سایر اعمال حسنه و آن پنج است اول این است که
جائز است صلوات فرستادن بر گریه کننده یعنی گویند یا و صلی الله علیک
چنانچه در خبر است که حضرت رسول فرمود لا و صلی الله علی ابائکین علی الحسین و مر

یا اخبار است یاد عا و بر تقدیر مطلوب حاصل است دوم آنکه گاهی فضیلت میرسد
با صعب اعمال که شخص ولد غیر خود را یا م خدا و تقرب بسوی او بدست خود قربانی
کند چنانچه از حدیث رضا ظاهر میشود که فرمودند چون ابراهیم گو سفند را بعوض
پسرش خدا نمود آرزو کرد که کاش پسرش را فسخ کرده بود تا آنیکه بار خدای تعالی
فائز می کرد پس خداوند با و می نمود قضیه هائیکه بلار ا پس جزع کرد و کمریت بر
آنحضرت پس وحی شد با و که این جزع را بعوض جزع تو بر اسمعیل قبول نمودم و
درجات را از برای تو قرار دادم ولی این مطلب هر کس نمیرسد مگر کسی که حسین
در نزد او عزیز باشد قسمی که در نزد ابراهیم بود زیرا که در این روایت اول از
ابراهیم سؤال شد که کیست محبوب تر پیش تو از جمیع خلق عرض کرد حبیب تو وحی
شد که آیا او محبوب تر است نزد تو یا نفس تو عرض کرد بلکه او پیش من اعز است
از نفسم فرمود آیا فرزند او محبوبتر است نزد تو یا نفس زند خودت عرض کرد فرزند او فرمود
آیا فسخ فرزند او بطریق ظلم و عدوان بردست دشمنان دل تو را بیشتر بدرد می
آورد یا فسخ خودت فرزندت را بدست خود در راه طاعت من عرض کرد
فسخ فرزند او پس واقع کرد بلار از برایش بیان شد و کمریت و آنوحی بسوی
او آمد که ذکر شد پس ای کسانیکه حسین در نزد شما محبوبتر از فرزند غیر است
و فسخ او مانند گو سفند دل شما را بیشتر از فسخ فرزند بدرد می آورد بشارت
با دشمار که از برای شما بر جزعی ثواب قربانی اول و لخواهد بود انثم نسیم آنکه حدی از
برای او نیست در جانب قلت و از برای ثوابش در جانب کثرت بخلاف سایر
اعمال چهارم و آن از عجایب است که اگر محقق هم نشود در خارج و لکن شبیه
آن واقع شود باز ثواب آن حاصل است یعنی اگر کمریه نباشد و همان تبائی باشد
یعنی خود را شبیه نماید بکمریه کننده یعنی سر را بر اندازد و صد اکتفا و اظهار
علامات رقت نماید ثواب آنرا دارد لکن باید تبائی هم نباشد نه بجهت ریا
چنانچه بعضی توهم کرده اند پنجم آنکه آن بالاتر است از جمیع اقام ایمان و اعمال

صالحه از جهات چندمی که بعضش گذشت و بعض آن بیاد نماند مقصد نهم در جواب
کریه از حیثیت اجر و ثواب و آن چند نوع است اول آنچه متعلق است نجات از
ابوال و عقاب و تفصیل این در چند مورد است یکی در وقت خروج روح و آن عقبه
بزرگی است که مشتمل بر بول شدید و رحمت بسیار حضرت امیر می فرمود که از
برای موت رختهاست که بوصف در نمی آید و بقول اهل دنیا تصور نمی شود و کبر
بر رسید الشهداء سبب نجات از آن است چنانچه حضرت صادق علیه السلام
عبد الملک فرمودند تو از اهل عراقی آیا زیارت حسین میروی عرض کردند دشمنان
ناصبی داریم میترسیم که خبر بوالی دهند و مرا عقوبت کنند پس من باب تقیه ترک کرده ام
فرمود آیا مصائب انجناب را یاد می کنی و خرج می نمائی عرض کرد بلی و الله بکریه
میکنم و اثر خزن در من ظاهر میشود و از طعام خوردن باز می مانم حضرت فرمود
اگاه باش که خواهی دید در وقت مردن پدران مرا که وصیت کنند ملک الموت
را در حق تو که سبب روشنی چشم تو باشد دوم مشاهد ملک الموت و در آن
بول عظیم است و خوف و وحش است از برای اهل معصیت ولی کریه بر حضرت
حسین سبب نجات از آن است چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود بعد از
کلام سابق که ملک الموت بر تو مهربان تر از مادر خواهد بود و معلوم است که مشاهد
مادر مهربان و حشمتی ندارد و سیم ترول بر قبر مصیبت بزرگ است و عقبه بول و حشمت
است این است که شرعاً مستحب است که میت را در سه دفعه نقل کنند تا اینکه
همیشه شود از برای آن و کریه بر آن حضرت سبب نجات از آنست چنانچه در روایات
بسیار وارد است که اگر کسی او خال سرور در قلب مؤمنی نماید خداوند از ان سرور
شخص خوش صورتی خلق کند پیش از میت بفرود و او را استقبال کند و گوید
تو را بشارت باد ای دوست خدا بکرامت الهی در ضوان او ایمن باش که من
مونس تو خواهم بود تا روز قیامت پس هرگاه کسی او خال سرور در قلب پیغمبر خدا
و ائمه هدی و فاطمه زهرا نماید بکریه بر حسین چنانچه خود فرمودند که این عمل احسان

با است وصله ماویاری ما است پس چگونه خواهد بود آن صورتی که از سر و رایشان
خلق شود و چگونه جمالی خواهد داشت آن مونس داعی چهارم مانند در قبر و بر
عذاب الیم و بلاهای عظیم است چنانچه حضرت امیر از زبان ایشان می فرماید که ایشان
در هر آن فریاد می کنند که ما را تنگی مقام تنگ آورده و خاکها در فرق ما ریخته
صورتهای ما را تغییر داده و صفا و بهای ما را بر بوده و حشت با بطول انجامیده
و کربیه بر حسین و این مقام نافع است زیرا که وارد است در حق کریمه کنند که
در وقت مردنش چنان فرخاگ شود که آن فرح در دلش باقی است تا روز قیامت
پنجم بیرون آمدن از قبر مصیبت عظمی و بلیه کبرئیتی که حضرت سجاد بتذکر آن می کریت
می فرمود کریمه می کنم از برای وقتی که از قبر بیرون می آیم در حالتی که بدنم عریان است
و قتل محاصری را بر دوش خود کشیده کا بی بر است و کا بی بچوب نظر می کنم و همس
در آنوقت کار خود مبتلی است بعضی خندان و خوشحال و بعضی کریان و گرفتار و وبال
و کربیه بر حسین بسبب ستر و غرت و سبکی بار است و در حق باکی وارد است
که چون از قبر بر آید هر روز از صورت او ظاهر باشد و ملائکه با استقبال او آیند و
بشارت دهند بشوای الهی ششم زلزله قیامت امر بزرگی است و دایمه
عظمی است و از برای آن چندین حالت و مقام و موقف است و شداید آن
بسیار و بحسب هر حالتی اسمی دارد مثل قیامت و عاصیه و ساعت و زلزله و
حاقه و قارعه و یوم الفصل و یوم الدین و یوم العرض الاکبر و یوم الفرج الاکبر و
یوم الحساب و ظامه کبری و صاخره و واقعه و یوم الفرار و یوم البكاء و یوم التنبأ
و یوم التغابن و یوم الازفة و یوم یون الناس کالفرش المبثوث و یوم الایام
حمیم حمیمه و خلاصی از هر یک از این مواضع محتاج است باعمال و صفات
و احوال و اخلاقی و مجاهدات سخت و دوان جان و مال و بیداری شهاده
عبادات بسیار و ترک راحت و زهد در دنیا و بی کربیه بر حضرت سید الشهدا و
جمیع این مواقف را سهل نماید چنانچه حضرت رسول فرمود بحضرت فاطمه علیها

از آنکه سوال نمود از پدر بزرگوارش که کی اقامه غزای فرزندم حسین را می نماید
فرمود جمعی از نیکان امت بعد فرمود و چون روز قیامت شود بیکرم دست گریه
کننده کان را و داخل بهشت نمایم و لبسته کسی که دستش بدست پیغمبر خدا
باشد از قدره و طامه و صافه و گریه و عز و فرح و غن و ثلثت فارغ
است به نعمت و وقت خواندن نامه اعمال و حساب بسیار نجات است چنانچه حضرت
امیر تصور آن می کردیت و نصف شب بصر اعی رفت و نوحه می کرد و می فرمود
آه از آن وقتی که بخوانم عمل کنایه را که من آنرا فراموش کرده ام و تو آنرا ضبط
نموده باشی پس بفرمائی بیکرید این را پس وای بحال کسی که او را بیکرند که نه
عشیره بکار او میجو رود و نه قبیله او را نجات میدهد پس بخود می پیچید یا نندار
گزیده می افتاد و غش می کرد و چون خوب خشک میکرد وید و گریه بر حضرت
حسین در این مقام نافع است زیرا که ایشان در سایه عرش خواهند بود در خدمت
حضرت حسین و مردم مشغول بحجاب هستند ششم عبور از پل صراط مشتمل
بر بول عظیم است و البته باید واقع شود و از ختمیات است بنص آیه قرآن مردم
با قسام مختلف خواهند بود بعضی مانند برق عبور کنند و جمعی بر رحمت ولی سالم
اند و جماعتی در وقت عبور با تش می افتند مانند پروانه با اینکه جناب پیغمبر در
انجا ایستاده و میفرماید خدا یا سالم بدار ولیکن میکرد انحضرت دست گریه کنند
کان حسین را و عبور میداد ایشانرا و نجات میداد از عقوبات چنانچه در اخبار
مقبیره وارد است تهم گرفتن شخص و بردنش بجهنم از اعظم احوال و اشدها
است و آن است فرج اکبر و گریه حسین دافع آن است و هم داخل شدن در
جهنم از اعظم ملمات و اشدها عقوبات است که آسمان و زمین را تاب آن
نیست و گریه بر امام شهید نجات میدهد از آنچه در جهنم است که یک قطره از آن
خاموش می نماید حرارت جهنم را و آن کثانه است شاید از آنکه گریه کننده کمر
مستحق وقوع در جهنم باشد لا بد از آن بیرون خواهد آمد نوع دوم در آنچه متعلق است

بتکفیر کنان و در روایات بسیار و است که یک قطره اشک کفاره شود و جمع
کنان را اگر چه بعد دستار کان و کف دریا باشد نوع سیم در آنچه متعلق است
بحسن حالات و کدام حالت بهتر است از حالتی که شخص برسد دعای پیغمبر خدا
التمه بدی و فاطمه زهرا بسبب خواش سید الشهداء از ایشان و این حالت
بسبب گریه بر انتخاب حاصل میشود نوع چهارم از جهت حصول اجر و در خبر است که
اجر هر قطره آنست که همیشه شخص در بهشت منزل داشته باشد نوع پنجم از جهت
درجات و سیج درجه در بهشت بالاتر از درجه خاتم انبیا و التمه بدی نیست در
خبر است که گریه کننده با ایشان خواهد بود و درجه ایشان مقصد دهم در خواص
چشمی که گریه کند بر حضرت حسین و آن پنج چیز است بمقتضای روایات اول
اینکه آن چشم از همه چشمها نزد خدا محبوب تر است دوم اینکه همه چشمها در روز
قیامت گریانند مگر چشمی که بر حسین گریه کرده باشد پس او سرور و خوشحال خواهد
بنجیم بهشت سیم آن چشم البته روشن گردد و بنظر کردن بسوی کوثر چهارم پنجم
مسوس ملائکه شود که اشک از آن پاک کنند و نگاه دارند مقصد یازدهم در
خواص اشکی که جاری می شود بر امام مظلوم و آن پنج چیز است اول اینکه آب
قطرات است نزد خدا و دوم اینکه یک قطره از آن اگر در چشم بفتد حرارتش را
خاموش کند سیم اینکه ملائکه آن اشکها می گیرند و در شیشه ضبط می کنند چهارم اینکه
آن اشک را تسلیم خزان بهشت نمایند پس مزوج می کنند آن را با آب حوّه
پس عذوبت آن هزارا برابر میشود پنجم از برای هر عمل ثواب محدودی است
مگر اشک که اجرش را نهایتی و حصری نیست مقصد دوازدهم در خاتمه مقصد
سابقه و دفع امتناع و حصول قاض و پیش می گوئیم چون شنیدی این کیفیات و
خواص عجیبه را تعجب کن و زیاد شمار این خواص و ثوابها را از برای این عمل
قلیل زیرا که فی حقیقه این همه ثواب نه بجهت یک قطره اشک است بلکه آنها
عطائی است از خداوند کریم بر حضرت سید الشهداء اگر است نمود و در مقابل

خداست که نمود و تو شنیده در حکایت طوک سابق که بعضی از ایشان در مقابل محنت
جزئی عطایای گلی می نمودند چنانچه مشهور است که اعرابی مدح نمود من این زانده
را بیک شعر که مضمونش آن است که ای جو دمن تو حاجت مرا بسع شریف او
برسان که واسطه دیگری ندارم پس او را طلبید و صد هزار درهم باو داد روز دیگر
دو سیت هزار درهم باو داد روز سیم چهار صد هزار داد چون روز چهارم بطلب
او فرستاد گفتند فرار کرده از ترس اینکه مبادا از او پس گیرند پس گفت من
که اگر مانده بود تمام خزینه را در عطای او می دادم پس هرگاه این بنده حقیر فقیر
محتاج عطا کند تمام خزینه اش بکسی که یک شعر مدح او کرده است لسانانه
قلباً پس چگونه خداوند غنی متعال که خزانه اش تمامی ندارد و کثرت عطا او را طول
نیکم عطا کنند بکسی که بذل نمود در راه رضای او جان و تن و دست و پا و سپرد
همه جوارح و اعضا و اولاد و عیال و اطفال و راحت و حیات خود را در عطا
که کروب و تشنه و متیج بود در امر عیال و اطفالش و زحمتهای هر طرف برو
وارد می شد از زبان و دندان و شمشیر و تیر و خنجر و سنگ و پتخنین نوشته اند
که معشوق بشام اموی که خالصه نام داشت عطا نمود علی و حلل و زینت خود را از
جواهر شاعری که بدل نمود حرفی از حروف بجا را پس بجا او مدح شد نقل است که
شاعری مدح کرد بشام را و صله باو ندادند پس برادر او را مار لقه ضاع شعری
علی بابکم کما ضاع در علی خالصه چون این خبر بخالصه رسید بطلب شاعر رفتاد
او فهمید که خیال عقوبت او را دارد پس مخفی رفت و دایره عین را تراشید و
سر عین را باقی گذاشت پس عین بدل شد بهمزه و بجاو بدل مدح کرد دید پس
چون بنزد خالصه رفت او را عتاب نمود که چرا مرا بجاو کردی جواب داد که مدح
کرده ام چون با ملاحظه دیدند مدح است پس تمام حلل خود را باو عطا کرد
پس هرگاه این زن ضعیف تمام اموال خود را بجهت تبدیل یک حرف عطا
کند پس خالق سموات و ارضین و اجداد و اجدادین چه خواهد بود در حق کیسب جمع

اعضاء وجودش را در راه او داد و بلکه اگر بحین عطا نماید هر چه در تصور کنی و ممکن است
که بدید محبت خود اید بود و اید اینها را نباید انکار نمود که در آن انکار نسبت حوادث
بخیل و دل جناب زمره از این انکار می شکند چنانچه ظاهراً شود که خوانی که است
کرده است آن را رسید علی الحسینی و مجلسی و غیره و مترجم گوید از منتخب طریحی منقول
است که از رسید علی حسینی حکایت شده است که گفت در مشهد مقدس در ضوی مجاور
بود با جمعی از مؤمنین تا اینکه روز عاشورا شد یکی از رفقا کتاب مقتل را گرفت بر ما
میخواند رسید باین خبر که از حضرت باقر و روایت شده است که فرمودند هر کس
چشم او بگریه بر مصیبت حسین اگر چه بقدر بال کمی باشد خداوند گناهان او را پاره
اگر چه بقدر کف دریا باشد شخصی در مجلس بود انکار این خبر کرد و گفت این با عقل
درست نیاید و بحث در میان بسیار شد و مفرق شدیم آن شخص در خواب دید
که قیامت قیام نموده و تشنگی بر او غالب شده هر طرف بطلب آب نظر نمود دید
حوضی است بسیار بزرگ از آب که از آب برف سرد تراست و در نزد آن
دو مرد و یک زن سیاه پوش حزن هستند پرسید که ایشان کیستند گفتند محمد
و علی و فاطمه هستند پس نزدیک حضرت فاطمه رفت و آب طلبید حضرت نظر
سندی باو نمود و فرمود تو منکر فضل گریه هستی و از خواب بیدار شد و از گفته خود
استغفار نمود انتی و در این انکار تنقیص مقام انجذاب و تقلیل اجر است زیرا که همه
این عطایا عطا بانسرو است مثلاً هرگاه قلب تو متاثر شود از تصور اینکه آن
حضرت را از وطن او اواره نمودند و اشک جاری شود پس آن اجر کیست و میرسد
فی الحقیقه اجر آن اشک نیست تا بنظر بسیار آید بلکه آن اجر کیفیت اواره کی
انسرو است و مخصوص او بوده است زیرا که او را از جمیع بلاد و اکنه منع
نمودند حتی اینکه مقرر نگذاشتند از برای سیر بریده اش ایما آن اجرها از برای
این کیفیت زیاد است و همچنین اگر متاثر شوی از برای عطش انجذاب و اشک
تو جاری شود آن نه اشکست و نه اجر عطش او تنها بلکه اجر کباب شدن جگر

انسر و راست و مجروح شدن زبانش و خشکیدن لب و دهنش و تاریکی
چشمش و سوختگی دلش از شهابت دشمنان و کفتن ایشان که آب نخواهی آشامید
تا اینکه از جیم بیاشامی پس اشک در جیم میفتد و سبب خواشانی آن شود
اجر آن سوختگی است نه اجر یک قطره اشک و چون قلبت متاثر شود از برای
زخمهای او پس اشک در چشمت دور زند اجر آن از برای تحمل آن زخمها است که
زخم بالای زخم بر آن بدن شریف وارد گردد زیرا که مدت که بهفت شهر
طول او باشد از پیش رو چهار هزار زخم تیر و بنقاد و اندی زخم شمشیر و شل آن زخم
تیره داشته باشد نمی شود مگر آنکه بعضی بالای بعضی وارد گردد پس خون باید که
بر آن بغوض اشک و هرگاه قلب متاثر شود بجهت کشته شدن انجذاب بطریق قتل
صرد و اشک جاری شود پس اجر آن نه بغض اشک است و نه بجهت قتل است و نه بجهت
فوج است بمانند فوج که سفند بلکه بجهت آن است که بضرب شمشیر او را فوج نمودند
و الهفاه علیک یا مظلوم چه قدر مصیبت تو عظیم است بر اهل آسمانها و زمینها
عنوان مهم در خصوصیات زیارت انجذاب که از اعظم وسائل حسیه است
و آنرا در دو دوازده باب بیان کنیم باب اول در فضایل خاصه آن و آن یازده جته
است اول جامعیت آن نسبت بسایر اعمال بدانکه خداوند حکیم علیم از روی
حکمت و مصلحت تکلیف نموده است بزرگان را با اعمال مخصوصه از واجبات
و مندوبات که هر یک را در حصول قرب آثار نیست مخصوصه مانند غذای بدن
از حیث طعم و خواص و هر یک اثری دیگری را ندارد و از این جته بعضی از فضلاء
گفته اند که شخص نباید اقتصار کند بر افضل عبادات مستحبی زیرا که خصوصیات دیگر
از وفات شود ولی این عمل زیارت جامع خواص جمیع عبادات است از وجه
و مندوبه قولیه و فعلیه بدین و قلبیه بر حسب مستطورات واجبات نمی شود بجهت مصالحی که
محل فکرنیت و بیان مطالب آنست که افضل اعمال نماز است که بخود دین
است و زیارت حاصل میشود از وجته اول اینکه مشتمل است بر نماز در نزد قبر

انسر و ر که ثواب آن مضاعف است بغیر نهایت دوم اینکه مقدار هزار ملک در
نزد آن قبر شریف قبول نمازند که ثواب نماز هر یک معادل است با نماز هزار مرتبه از غیر
او چنانچه در اخبار است و ثواب آن همه بجهت زوار است و اما زکوة پس در
هر زیارتی ثواب هزار زکوة قبول شده است و آنچه که فضل اعمال است حتی
نماز نیز که در آن نماز هم هست پس هر زیارت معادل عمره است بلکه حج یا دو یا
دو یا بیت یا بیت و دو یا هشتاد یا صد یا صد هزار بار و صبح هر قدر می حج و روزه
عمره چنانچه در روایات است و در خبر بشیر دمان است در فضل زیارت عرفه که
چون شخص غسل کند در کنار فرات و روانه شود بسوی شریف و عارف بحق انجذاب
باشد پس هر قدر می که بر می دارد و می گذارد صد حج مقبول و صد عمره مقبول خواهد
داشت و در بعض روایات است یک حج یا پیغمبر خدا یا دو یا ده یا سی یا پنجاه
یا صد و در بعضی ثواب حج خود رسول خدا چنانچه در روایت سابقه از عائشه در
آخرش مذکور است که ثواب نود حج از جمعی پیغمبر خدا با عمره اش برابر میدهند
و این اختلافات بحسب مراتب زوار است از جهت قوت ایمان شان و درجات
معرفت شان بحق ائمه هدی خصوصاً سید الشهدا و مقدار یقین شان بفضیلت آن
جناب و خصایص او که از انت خصوصیت قول جدش و آنا من حین و از
فروغت اینکه زیارت او معادل با حج پیغمبر است و شاید جیش آن باشد
که چون زائر از روی شوق و محبت انسر و محبت حضرت پیغمبر بسوی زیارت
رود پس بیت الله حقیقی را زیارت نموده است قلبی که مناسبت با قلب
پیغمبر خدا در محبت و ارتباط پس چون حاضر شود نزد قبر او یا نزد و در قلب خود را توجه
انجذاب نماید زیارت کند بادل شکسته پس گویا قلب پیغمبر توجه نموده است
بانجذاب و چون شنیدی که پیغمبر خدا بر آنحضرت رقت نمود در وقتی که پشت
انسر و سوار شد در حال سجود که او را از پشت بنیر نیارود بلکه صبر کرد تا خود بنیر
آید پس اگر تصور نمائی در وقت زیارتش که آنحضرت از ضربت نیر و صالح بنا

و بسبب مرفی بر زمین افتاد و جبران قلب اورا نمائی بسلام پس آن مانند آنست که
پیغمبر خدا قصد اورا نمود و باشد و چون آن سرور افضلست از بیت اللہ نمود
مقابل بجهت تسری که بر ما معلوم نیست از این جهت ثواب نود حج پیغمبر خواهد
و اما صدقه پس زیارت انجناب ثواب هزار صدقه مقبوله دارد و مقتضای
روایت صحیح و اما روزه پس در زیارت ثواب هزار روزه دارد است و اما آنجا
در بسیل اللہ پس زائر بمنزله کسی است که هزار نفر را بر اسب با زین و لجام سوار کند
و نفرستد بر آنچه او اما جهاد پس زیارت ثواب هزار شهید است از شهدای بدر
بلکه خودش شهید محصور خواهد شد و اما عقی پس در زیارت ثواب آزاد کردن
هزار بنده است در راه خدا اگر پیاده باشد بهر قدری که بردارد یا بگذارد ثواب
آزاد کردن یک بنده از اولاد اسمعیل خواهد داشت بمقتضای اخبار و اما ذکر
و تسبیح پس خداوند خلق می کند از عرق زوار بمقتاد هزار ملک که تسبیح و تقدیس خدا
کنند و در آنست ثواب ذکر از خدا از ملائکه مقربین و اما صلوة رحم و احسان مؤمنین
پس در زیارت صلوة رسول خداست که والد حقیقی است و احسان است با
حضرت و بعلی و فاطمه و حسن و حسین و اما اطعام یتام و مساکین پس زیارت
او بمنزله آب دادن است به تشنگان اهل پیش و اطعام است بایشان و
اما زیارت مؤمنین و اکرام ایشان پس زیارت انجناب زیارت سید مؤمنین
است و موجب اکرام و تعظیم است و اما قرض الحسنه پس قرض دادن بمؤمنین
قرض دادن بخداست پس چگونه است قرض دادن با نام مؤمنین که مضطر و غریب
و صغن بوده و همه خلق از او گرفتند حتی اینکه جسد شریفش را در بیابان
انداختند و کسی نزد او نمی رفت پس هرگاه تو قصد او نمائی و زیارتش کنی
البته قرض بزرگی است بر خدا که نمیدانم ثوابش را چند برابر خواهد داد اگر کسی که غنی
کرده است بکافی که با قرض الحسنه بدینند و اما عیادت مریض که اگر کسی
انرا ترک کند خداوند در محشر اورا عتاب نماید که ای بنده من چرا عیادت من

نیامدی در وقتی که مریض شدم پس زیارت انجناب چون تامل کنی عبادت است
نه از برای بیمار بقی یا در دوسر بلکه آن عبادت مجروح عطشان و کمرب و بطن
بلکه عبادت مقطع الاعضاء و مرضض الاعضاء است چنانچه منقولست که حضرت
زهراراد خود اب دیدند که باین مضمون نوحه می نمود ای دو چشم اشک بریزید
و جاری باشید و خشک نشوید از برای یقینی که در زمین کمر بلا سینه اش را نخورد
نمودند پس چون بقصد زیارتش رومی قصد عبادتش نما که ثواب پرستاری
مریض و عبادت فائز شوی و اما بجهت مؤمن غریک کجیم فیضتشی می منتهاست
پس زیارت انجناب در حکم تشیع جنازه انسرور و تغیل و تکفین ان بدن
مطهر است و دفن انجناب نور در قلب خود با اعتبار توجه قلبی بان قبر شریف و اما
ادخال سرور در قلب مؤمنین که از افضل اعمال است و سبب نجات از احوال
است پس در فضل زیارت وارد است که اگر میدانت زایر که چه سروری
داخل می شود بر رسول الله و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و ائمه هدی و جمیع شهداء
و چه قدر در حق او دعا خواهند کرد و چه ثوابها در دنیا و آخرت بجهت او مقرری
شود هر آینه دوست میداشت که همیشه خانه خود را در انجا قرار دهد یا اینکه
هرگز در خانه خود ننماید چه دوم در فضایی که از برای زایر است بحسب حالات
و آن شانزده فضیلت است یکی در حالت نیت رفتن زیارت چنانچه از
حضرت صادق مرویست که خداوند را ملائکه ایست که موکلند بقبر حسین پس چون
کسی قصد زیارت انظوم نماید خداوند کنایان او را با ایشان میدهد پس چون
یک کام برداشت همه آن کنایان را محو کنند پس یکام دوم حنات او را
مضاغف نماید و همچنین در کام سوم و چهارم و بگذرانا اینکه بهشت او را و آب
شود و چون بعد از نیت غسل کنند ادا دهد او را خاتم انبیاء که ای همان خدا باشد
با دتور که رفیق من خواهی بود در بهشت و ندانند او را علی که من ضامنم که حاجات
شمار او شود و از راست و چپ او باشند تا مراجعت نماید و دوم حالت مینا

گردن اسباب زیارت و آن سبب خوشحالی اهل آنها است نیم هرگاه چیزی
صرف نماید در همیا گردن اسباب زیارت پس بهر درمی بقدر کوه احد حنات
باو دهند و اضعاف او را باو رو کنند و بلاها از او دفع شود و در روایت ابن
سنان است که بهر دریم باو دهند هزار و هشتاد و هزار تاده مرتبه و رضای
خدا و دعای پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه هدی از برای او بهتر است چهارم چون
از نمزش پروان آید شش صد ملک از شششن جبهه بشایعت او آیند نجم چون
براه افتد بر هر چه قدم گذارد در حقش دعا کند و بهر گامی هزار حسنه برایش
نوشته شود و اگر در کشتی شود و کشتی مضطرب گردد و نارسد به خوش بجال شما که بشت
از برای شما است و اگر سوار باشد پس بهر گامی که هر کوبش بر دارد هزار حسنه از
برایش نوشته می شود ششم هرگاه آفتاب بر او تابد گناهانش را تمام کند
چنانچه آتش بهیضم میخورد و هفتم هرگاه از شدت گرمای حرکت عرق کند پس در فرار
گیرم روی است که بهر عرقی بمقتاد هزار ملک خلق می شود که از برای زوار مختصر
استغفار می نمایند تا روز قیامت هفتم چون از فرات غسل کند بجهت زیارت
بریزد گناهان ایشان و نداند که ایشان را خاتم انبیاء که بشارت باد شما را که
رفیق و یار او بود در بشت و امیر المؤمنین گوید که من ضامن قضا و حج و رفع
از شماستم در دنیا و آخرت چنانچه گذشت هم چون بر راه افتد بعد از غسل بنویسد
خدا از برایش بهر قدمی که بر دارد یکصد صد حج مقبول و صد عمره مقبول و صد
جهاد که در پیش روی پیغمبر خدا کرده باشد یا بدترین دشمنان او و هم چون ببرد
که بر لاری چند صنف از طلا نکه یا استقبال او آیند که از انجمله چهار هزار ملکند که
بیاری السیر و آمدند در روز عاشورا و ما مورشند که در همان زمین بمانند و از
انجمله بمقتاد هزار ملک و غیر آن که در عنوان طلا نکه مذکور شود یا در هم چون زیارت
کند حضرت را نظر کند باو و انجباب پیش کند و حقش و خواهش نماید از پدر و حش
که از برای طلب مغفرت نمایند پس طلا نکه از برایش دعا کنند و همه انبیا و مرسلین

و نوشته شود از برایش ثواب جمیع عبادات چنانچه گذشت و مناسبت نماید با او
ملائکه و مهری بر صورتش زنند از نور عرش که این است زایر قبر حسین فرزند خاتم النبیین
و سید الشهداء و آوردیم چون خواهد مراجعت نماید بوطنش متابعت کند او را چنانچه
از ملائکه خصوصاً جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و همان چهار هزار ملک و منقادند
که گذشت و با مخصوص دو ملک بنزد او آیند و با او گویند ای ولی خدا آمرزیده شدی
و تو از عذاب خدا و رسول و اهل بیت رسول هستی و الله اکثرش را بخشم خواهی دید
و تو را نخواهد خورد و منادی ندا کند که خوشحال باش که بشت از برای تو است
سیزدهم هرگاه وفات نماید بعد از زیارت الی کیسال یا دو سال آن ملائکه
خجازه اش حاضر شوند و از برایش طلب مغفرت نمایند و حضرت حسین او را
زیارت کند در حال موت یا در شب اول قبر پس ای کسانی که در قبر غیب و تنها
خواهید بود و بوخت آن مبتلا خواهید شد و کسی زیارت شما نخواهد آمد که با شما
مواجهه نماید بلکه اگر کسی زیارت شما نماید نزدیک قبر شما خواهد ایستاد بغاصله
دو دزدان خاک و گل پس هرگاه زیارت کنی حسین را البته انجناب در انحال غریب
تو آید بطریق مواجهه و بر تو سلام خواهد کرد پس آیا دیگر وحشتی و خوفی از برای تو
باقی خواهد ماند و هر چند بیشتر زیارت کرده باشی و شوقت با و زیاده باشد
مگر زیارت تو خواهد آمد و تو را انش خواهد داد چهاردهم هرگاه زایر در بین راه
بمیرد پس در جبر است از حضرت صادق که ملائکه تشیع خجازه او حاضر میشوند
و کفن و منوط از بشت از برای او می آورند و بر او نماز می گذارند و از ریحان
بشت در زیر او فرش می کنند و زمین از اطراف او در قبر کشاده می شود و از هر
سمت بقدر سه میل و دری از بشت بسوی قبرش می کشانند که از روح و جان
ان بر او داخل می شود تا مدون قیامت پانزدهم هرگاه در بین راه با او اتفاقی رسد
از جنس یا ضرب پس در خبر است از حضرت صادق که بحوض هر روزی
که حبس شود یا غمی یا ورسد فرجی در قیامت با او خواهد رسید راوی عرض کرد که

اگر بعد از مجلس اورا بر تنه بجهت قصد زیارت فرمود بچو ض هر زدن یک حوری
باو دهند و بچو ض هر درمی هزار هزار حسنه باو داده شود و هزار هزار گناه از او
محو گردد و هزار هزار درجه از برایش بلند شود و از کسانی باشد که در قیامت جمعت
با پیغمبر خدا باشند تا مردم از حساب فارغ شوند و حله عرش با او مصافحه نمایند و باو
گویند هر حاجت که میخواهی بخواه و ضارب او را بیاورند بمقام حساب و بدون
سؤال و جواب بازوی او را بگیرند و ببرند نزد ملکی پس شریقی از جمیم جنم و شریقی
از غلین باو دهند و او را بر کوههای آتش مقام دهند باو گویند بخش آنچه را از
برای خود میسر کردی بدست خود که همان خدا و رسول را زدی و اذیت نمودی
پس انصروب را بر تن در جنم آورند و بگویند نظر نما و بین زنده خود را و آنچه باو
رسیده است از عذاب الهی آیا سینهات شفا یافت و بقصاص خود رسیدی
میگوید حمد خدا را شانزدهم هر گاه در راه زیارت کشته شود پس در حدیث خیرت
صادق مروی است که فرمود باول قطره که از خوش ریخته شود جمیع گناهایش
آمرزیده شود و ملائکه طینت اصلیه تا اینکه پاک شود مانند طینت انبیا و از آنجا
با او مخلوط بوده است از طینت کفار و قلب او را بشویند تا اینکه شرف گردد و
مطلو شود از ایمان و ملاقات نماید خدا را پاک و پاکیزه از جمیع محاصی و صفات
رذیله و شفاعت او را قبول نمایند در حق اهل بیتش و هزار نفر از برادرانش و
ملائکه با جبرئیل و ملک الموت بر او نماز کنند و کفن و منوط او را از بهشت
بیاورند و قبر او را وسیع نمایند و چرخها در قبرش روشن کنند و درمی از
بهشت بوی او کشیند و ملائکه تخفها از بهشت بجهت او بیاورند و بعد از سجده روز اول
بخیر قدس بالا برند پس باو لبها خدا باشد تا نغمه صورت او را در مایه و بعد از نغمه
و دوم از قبر بیرون آید پس اول کسی که با او مصافحه کند پیغمبر خدا باشد و آنرا
و او صیاء و تبارکش فرمند و بگویند با ما باش پس او را بر چو ض بدارند
پس آب بیاشارد و بر که بخواهد بدین جمعه سوم آنکه زیارت انتخاب خالصی

کند شخص را از گناه خالص کردن مخصوصی که از آن تعمیر شده است در قرب چل
حدیث صحیح باین مضمون که خداوند می آموزد کنایان گذشته و آینده او را و در
احادیث دیگر است که می شود مانند که از مادرشولد شده یا مثل جامه حرکی که او
بشنود و پاک کنند و عجب آنست که در خبر است که این مطلب بهمان کام اول
حاصل می شود و بعد کماهای دیگر مقدس و مصفا می شود تا اینکه بر تبه لیاقت
سناجات الهی میرسد که خداوند باو میگوید ای بنده من سوال نمائ تا عطا کنم
و در روایتی مکی نیز او می آید بعد از نماز زیارت و میگوید خاتم انبیاء و توسلام رسانید
و می فرماید کنایان گذشته تو امرزیده شد پس عملی را از سیر که رتبه چهارم
انکه سبب خلاص دیگران هم می شود چنانچه سیف تمار از حضرت صادق علیه السلام
کرده که شفاعت زائر قبول می شود در حق صد نفر که همه مستحق جهم شده باشند و خبر
دیگر است که بایشان میگویند هر کس را بنحو اسید دست او را بگیرد و داخل
نمائید چه پیغمبر علی منقطع می شود هر چند ثوابش بماند که زیارت حسین که خودش
منقطع نخواهد شد تا روز قیامت چنانچه ضنوان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که چون شخص زیارت حسین بیرون رود بمقاد هزار ملک از اطرافش بشایعت آید
و همراه او باشند پس چون زیارت نمود ان سرور را منادی ندا کند که امرزیده شد
پس عملی از سیر گیر و چون مراجعت نماید بشایعت کنند او را تا منزل پس او را
وداع کنند و بعد همیشه زیارت او آیند تا وفات کند انگاه هر روز زیارت
حسین روند ثوابش از برای آن شخص باشد چه ششم آنکه شخص از آن سیر پیغمبری
که مستحیل است وقوع آن از شخص که حج یا پیغمبر خداست چنانچه در روایات
بسیار است که از انجمله است روایت موسی بن قاسم حضرمی که گفت چون حضرت
صادق علیه السلام در اول خلافت منصور بنجف آمد فرمود ای سوسی برو بنزد شاه را پس
نظر کن شخصی از جانب قادیسیه می آید باو بگوید که در اینجا یکی از اولاد رسول خدا
تو را می طلبد و او را همراه خود بنزد من آر گفت پس رفتم و ایستادم بر سر راه در

کردای سختی و متظر شدم تا اینکه خسته شدم و نزدیک بود که مخالفت آنجناب نمایم
و برگردم ناگاه دیدم کسی از دور پیداشد کویا مردی است که بر شتری سوار باشد
پس چون نزدیک آمد ابلاغ پیغام نمودم اطاعت نمود پیراهن روان شد چون
نزدیک رسیدیم شتر شتر خوا باید و شتر و حضرت آمدن بهم در خیمه ایستادیم
تشبیه کلام ایشانرا پس حضرت فرمود از کجای می آئی عرض کرد از اقصای بلادین
فرمود از فلان بلد عرض کرد بلبل فرمود از برای چه کار آمده باینجا عرض کرد از برای
زیارت حسین فرمود هیچ حاجتی نداشتی عز زیارت آنجناب عرض کرد بلبل
آمدم که زیارت کنم و او را نماز کنم نزد او و سلام کنم بر او و برگردم بنزد اهل خود فرمود
چیزی شنیدی در آن عرض کرد می شنم در آن برکت را در جان و مال و اهل و اولاد
و معاش و قضاء حاج خود فرمود آیا از فضیلت زیارت آنجناب از برای تو
بگویم عرض کرد بفرمای فرزند رسول فرمود بدینستیکه زیارت حسین بمساوی
است با یکسج مقبول با پنجاه خدا آنرا تعجب کرد فرمود ندانم بجز آنکه دو حج قبول
شده بار رسول خدا باز تعجب نمود حضرت زیاد فرمود تا اینکه رسید بسی حج قبول
شده با حضرت خاتم انبیاء چنانچه بنفسم اینکه شخص میرسد بخیزی که محالست که واقع شود
فی نفسه و آن این است که حج شخص خود حج پیغمبر شود و این معنی در زیارت وارد است
چنانچه در روایت عایشه سابقا مذکور گردید چنانچه ششم آنکه خداوند قسم یاد نموده است
که زائران آمدن کنند چنانچه از حضرت امام محمد باقر مرویست که فرمود چون حسین
در کربلا کشته شد در حالتی که تشنه و کمرب و مخزون بود پس خداوند قسم یاد
نمود که هر مکر و موی یا منجمی یا کائنات کاری یا تشنه یا صاحب درد می و مرضی توفیر
او رود و دعا کند و توسل جوید بآن بزرگوار البته غمش و کربش را زایل نماید
حاجتش را روا کند و کتبش را بیاورد و روزیش را زیاد نماید چنانچه نیمه صحت
مخصوصه است که در روایتی وارد شده که هرگاه زائر در آنجا شب را بیدار باشد
و روز را در رحمت باشد خداوند با و نظر نماید که بآن نظر بشت اعلی از برش

واجب شود و حقه دهم تا اثرات مخصوصه ایت که در زیارت است از آنجا که
عمر و رزق است و در زیارت عرفه وارد است که نسبت الطیفان قلب است
در عطا و حقه و این اثر بالاتر از همه آثار است زیرا که همه بر این توقف دارند از
انجمله آنکه جمیع بدیها و مرکهای بد را دفع می نماید و در زمان پیغمبر خدا داخل می نماید
چنانچه در پانزده حدیث مذکور است که پیغمبر ضامن است که هر کس زیارت
کند حسین را یا پدرش یا مادرش یا برادرش را انیکه روز قیامت او را زیارت
و از بولها و شداید آن خلاص نماید و او را جبهه یازدهم در فضایل عجیبه آن است از انجمله
انیکه زیارت آنحضرت الان افضل از زیارت ائمه و جانشان مثلاً هر کاه حضرت
صادق در حیات بود و تو زیارت او میرفتی و با او سخن می گفتی و او با تو سخن می گفت
بفضیلت زیارت حسین الان غیر از چنانچه ابن ابی العزور روایت نمود
که عرض کردم بحضرت صادق چون برای تشرفتم که شوق زیارت تو مرا باین در
و مشقت انداخت که بخدمت آمدم فرمود شکایت از خدا کن چرا ترفتی زیارت
کسی که حق او بر تو عظیم تر است از حق من را وی میگوید این کلام بر من سخت تر است
از آنکه فرمود شکایت خدا کن عرض کردم کیت که حق او عظیم تر است بر من از
حق شما فرمود حسین ابن علی هر کاه زیارت او رفته بودی و دعا می کردی و
شکایت حال خود می کردی بهتر بود و از انجمله آنکه حضرت باقر علیه السلام زیارت
زوار آنحضرت می رفتند چنانچه عمران روایت کرده که زیارت نمودم قبر
حسین و چون بر گشتم بمنزل حضرت باقر زنون تشریف آوردند با عمران علیه السلام
علی و فرمودند ای عمران هر کس زیارت کند قبور شهیدان آل محمد را آنجه تقرب
بخدا پیرون رود از کفایتان مثل روزی که از مادر متولد شده و از جمله عجایب
فخائش آنست که نظری رحمت الهی نسبت بزوا و خصوصیتی دارد و چنانچه در
خبر می فرماید بعد از ذکر نظری رحمت الهی در هر روز و خداوند با و نظر می آفرزد
زوا حسین را بخصوص با اهل بیتش و هر کرا شفاعت کند بر چند ستم

و از لطایف آن فضایل آنست که زوار را در دخول بهشت خصوصیتی است که باید
پیش از دیگران بهشت روز چهل سال هر چیزی بزرگ بود و از آنحضرت و
نظر باو میکند و امید خیر دارد و آن نظر بجهت برکت نظری که بقبر آنسروز نموده است
و از غائب فضایلش آنست که از اخبار بسیار ظاهر میشود که هنوز تمام فضایل
زیارت بیان نشده است از برای مردم چنانچه در خبر صحیح است که اگر مردم
بدانند فضل زیارت حسین را با تمام هر آینه خواهند مرد از شوق و در جگر
آنست که اگر بدانند فضل آنرا هر آینه بیایند بفرودش از بلاد بعیده چهار دست
و پاهایند راه رفتن اطفال باب دوم در فضیلت خاصی است از برای
زیارت که سزاوار است که شهادت کرد شود بجهت خصوصیتی که در آن است و پیش
محتاجست بتقدیم مقدمه پس بدانکه آنچه در ثواب اعمال حسنه مذکور میشود و
خواص آنها همه را بیان مقتضی است مثل خواص دویده و از برای هر یک
موانعی هم هست که مانع از تربت اثر و آن منافات با ثبوت مقتضی دارد
مثلا سرکه انگبین با نجا صیه قاطع صفر است لکن کاهی مانعی در بدن هست
مرضی یا غذائی که پیش خورده یا بعد بخورده پس قطع صفر نمیکند هر چند باز آن
قاطع صفر میکوبند و همچنین است خواص اعمال حسنه زیرا که در مقابل هر
خاصیتی مانعی هست که آن خاصیت را کاهی با الکلیه زایل میکند و کاهی ترا
کم میکند و باین جهت حالات مردم در خسر مختلف میشود پس بعضی اشخاص هستند
که از برای ایشان مقداری از ایمان و اعمال هست که در او احتضار از عذاب
آسوده هستند و بعضی بعد از عذاب احتضار خلاص میشوند و بعضی در برزخ قدری
معذب شده بعد بجات میایند و بعضی در اول محشر و بعضی در اثنای آن و بعضی
بعد از آن و بعضی بعد از دخول در جهنم و بعضی مغلومی مانند در آن بجهت زوال
ایمان نعوذ بالله منه و این حرف در جمیع اعمال و جنات جاری است
چون این مقدمه معلوم شد پس بدانکه از برای زیارت حسین فضیلت مخصوصی

است که از همه فضایل بالاتر است زیرا که اگر مانع از تاثیر آن در شخص باشد پس ممکن
نیست که جمیع آثار آن را رفع نماید بلکه لا اقل بقدر نجات باقی خواهد ماند زیرا که
آن بسیار و محال آن شمار است پس اگر مانعی از یکی پیدا شود مقتضی دیگر ظاهر
گردد و همچنین توضیح مطلب آن است که هر یک از اعمال حسنه ظهور اثر آن در مقام
خاصی است از نشانه برزخ یا آخرت پس هر گاه مانعی منع نماید از اثرش در محل
مقرر دیگر اثرش تمام میشود و در مقام دیگر ظاهر نمی شود اما زیارت حسین
پس باطل نمی شود اثر آن بالمره بلکه در محل دیگر ظاهر میشود چنانچه از مجموع روایات
معلوم میگردد بلکه در روایتی تصریح بان شده است و این مطلب جایز انصاف
و روقتی که زیارت اربعین آمد بیان نمود و تفصیل کیفیت آن چنین است که اگر از
برای زیارت آن ثمرات و فوائدی حاصل شود از دنیا پیرون رود مانند روزی که از
مادر متولد یا اینکه رسیده باشد با علای طین و کربسین پس همیشه که نعمت از آن
بالاتر نشود و اگر موافقی از کتب بان در او باشد که باین مراتب نرسد و با کناه از دنیا
رود پس امید هست که امور او در وقت مرگ یا اول برزخ اصلاح شود و برکت
زیارت انجذاب و اگر از آن هم تاخیر افتد بجهت بزرگی کنا بان پس امید هست
که آنحضرت زیارت او آیند در ایام برزخ بحسب استعداد و قابلیتش و اگر از
انهم محروم شود بجهت شدت موانع پس چون محشر کبری شود و پیغمبر خدا با جبرئیل
بتفتیش زواری آیند امید است که او را بعلا مت مهر پشانی شناخته خلاصش
نمایند و اگر این قابلیت هم رفته و آن علامت از ظلمت ذنوب محو شده است
پس باز امید نجات او چون نذارند بجانید شیعه آل محمد پس جماعتی برخیزند
که عدد ایشان را کسی نمیداند مگر خدا باز نذارند که بجا نهند زواری حسین ابن علی
پس جمعی برخیزند پس خطاب شود که بکثرت دست هر کس را که بخوابید و داغ داشت
نمایند پس هر نفری دست هر کس را بخوابید میگرد و حتی اینکه شخصی با و میگوید که من
یکروز میمیرم یا تو برخواستم بجهت تعظیم تو پس دست او را میگیرد و کسی مانع او نمی شود

و اگر این قابلیت در او نباشد و قابل هم نباشد که کسی دست او را بگیرد
پس باز امید خلاص او هست بنده دیگر که در حدیثی از حضرت صادق وارد است
که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که گنجینه زوار حسین ابن علی پس جماعت
بسیاری برخیزند که عدد ایشانرا کسی نداند مگر خدا پس خطاب بایشان که مقصود شما
از زیارت قبر حسین چه بود عرض کنند که بجهت محبت رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه
زهرا و ترجم بر آنحضرت که آن همه زحمت باورسید خطاب رسد که اینک محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین حاضرند پس با نهالختی شوی و داخل در زیر علم رسول
خدا شوی که در دست علی است پس میروند و در اطراف علم میباشند مؤلفی
که ای محشر کنایه کاران اگر از زوار حسین هستید و شمار آن قابلیت نیست
که پیغمبر جبرئیل بیانید و باز وی شمار را بیکرند یا شما دست کسی را بگیرد و بهشت
برید پس اجابت کنید این نداری و خود برخیزد و باین علم ملحق شوید هر چند در صف
آخر جایا بید و اگر این قابلیت هم در شما نباشد و از نقل کنایان نتوانید از جای
خود برخیزد پس باز نا امید نباشید از آثار زیارت آنجناب و منتظر خلاص باشید در
حالت دیگر که در محشر واقع شود که در آن امیدواری بزرگ است و بیان آن آنست
که در آن روز حضرت فاطمه بکفیت مخصوصی وارد محشر می شود که در برش حلقه گر است
است که از آب حیات لعل آمده و بر روی آن هزار حلقه بهشتی است که بر آنها خط
بسن نوشته و بالای سرش قبه ایست از نور الهی که ظاهرش از باطنش پدید آید و پایش
از ظاهرش هویدا است و بر سرش تاجی است از نور که به نقاد رکن دارد و هر
رکنی مرصع است بدرویا قوت و نور میدهد مانند ستاره درخشان و بر نافه سوار
است از ناقهای بهشت که پاهای آن از مردم سبز است و دمش از مشک اذفر
و چشمانش از یاقوت احم و همارش از مروارید ترک طول آن بیک فرنج است
و آن همارش بدست جبرئیل است و فریاد میکند پوشید چشمای خود را که اینک
دختر خاتم انبیا عور می نماید و سر آن ناقه بودی است از طلا که آن مکرر درشت

و با استقبالش می آیند از جانب بهشت و از ده هزار حور العین که از برای احدی تنه
نموده اند و نخواهند نمود و همه بر مرکوبهای بهشتی سوارند که با آنهاشان از یاقوت
و زمزم از مروارید و زین آنها از دروین پوش از سندس و رکاب از زبرجد
باشد و در دست هر حوریه مجر و است از نور و برفرق آنها تا جای جواهر است
پس با استقبال او آید مریم دختر عسرا با هفتاد هزار حوریه و خدیجه با هفتاد هزار
ملک که در دستان علمهای تجیه است و خوا و اسیه با هفتاد هزار حوریه پس از
از نور برایش نصب نماید که هفت پله دارد و ما بین پله تا پله دیگر صفوی از طلا
است و با آن کمره است رختهای خون آلود و پیر این غرقه بخون حسین پس عرض
کند خدایا می خواهم بینم حسن و حسین را پس صورتش را برای او حسین بجالتی که در
بدن ندارد و خون از رگهای او جاری است پس چون انحالست را به بلند نعره زد
و خود را از ناقه بریزد از دوش میسب و ملائکه همه نعره زنند و در خبرتی حسین خود را
در حالتی که سرش را در کف گرفته و چون فاطمه او را به بلند نعره زند که تمام این شهر
بگریه در آیند پس پیر این حسین را بر دست گیرد و عرض کند خدایا این پیر این
من است یعنی به بین که چگونه از ضرب شمشیر و نیزه و تیر و سوراخ سوراخ است یا
اینکه خدایا این پیر این را هم بر دوش گذاردند و او را جاری و بر روی زمین انداختند
پس خداوند عادل شتم اشقام کشد از کشندگان آنجناب و اولاد ایشان و اولاد
ایشان که راضی فعل پدران خود بودند و بقیام عذاب پس چندین مرتبه ایشان را
بکشند بعد از آنکه سیاهی از جنم بیرون آید و ایشان را بر چپند مانند مرغی که دانه
را بر می چیند و بر دایشان را بسوی جنم و بعد از این مقامات خصوصیتی از برای
آن کمره است در مقام شفاعت که محل حاجت ماست که ندای میر سیدی فاطمه
حاجت که داری بطلب عرض میکند که شیعیان خود را بخوانم خطاب میر سید که چشم
همه را عرض می کند شیعیان اولاد منم بخوانم خطاب میر سید که بخشیدم ایشان را عرض
میکند شیعه شیعیان خود را می خوانم میر سید که روانه شو پس هر که بتو پناه برده با تو

خواهد بود پس روانه شود بسوی بهشت و همه ایشان به همراه او بروند پس ای گروهی که
زیارت کرده و اید فرزندان کرمه را و یاری نمودید و او را در گریه اگر سینه از اول دست
تو را بخیزد و در وقت ندای اول برتجو استی پس در این شفاعت عظمی یا شیعه ترانسل
است و اگر نه شیعه شیعه خواهی بود و اگر آن هم نیستی پس پناه با و خواهی برد
و کدام پناه بهتر از زیارت فرزندان و گریه بر انجناب است پس کجا ندادم
که از این مقام محروم شوی و به راه آن کرمه روانه شوی و اگر از این حرمان هم
ترسانی بجهت کثرت معاصی و مایوس باشی از نجات در این حالت هم و احتمال می
که لابد تو را بجهنم خواهند برد پس باز مایوس مباش ای زایر که لابد آنحضرت
خواهد آمد و تو را از آتش نجات خواهد داد چنانچه در خبری فرموده است که هر کس مرا
زیارت کند البته او را زیارت خواهم کرد بعد از موت و اگر او را در آتش بایم
از آن پیرونش می آورم و این آخر درجات خلاص است از برای ادنی زوار که
کنایه ایشان بسیار عظیم باشد با سیم در بیان صفات خاصه که از برای زوار
حاصل میشود و آن بسیار است یکی آنکه خداوند ایشان مهابت می کند بر جمیع
ویر طایفه مقربین و می فرماید بیسند زوار حق را که بجانب او میروند یا شوق
و یک آنکه خداوند نظر رحمت بسوی ایشان نماید و بگوید حسین او بکر از جمله محبتین خداوند است
در عرش دیگر آنکه در علین نوشته میشود دیگر در بهشت در جوار رحمت خداوند است
خواهد بود و در یک نفره با ایشان طعام میخورد دیگر اگر شتی باشد مبدل میشود
و دیگر از گروین شمرده میشود دیگر آنکه از یاوران حضرت فاطمه است زیرا که
انجناب هر روز حضرت حسین را زیارت می نماید دیگر آنکه اعضای او از صورت
و چشم و قلب محل دعای حضرت صادق میشود زیرا که انجناب در سجده دعای
فرماید که خدایا رحم کن بر انصورتها که مالیده بر قبر حسین و در نماز آن چشمها که
از آنهامی ریزد و در رحم کن اندامها را که بر مای سوزد و در رحم کن آن نعره که بجهت ما بلند میشود
و دیگر آنکه زایر امانت حضرت صادق است که می فرمود خدا یا من آن بدنها را بخوا

امانت سپردم تا اینکه بمن رو نمائی و نزد حوض دیگر زائر آنحضرت زائر خدا و رسول
و دیگر آنکه هر کس در پشت درجه دارد زائر و میکند که کاش از زوار حسین بودم از بسکه
که امتهای مخصوصه مشاهده می نمایم در حق زوار باب چهارم در اجزای مخصوصی است
و صفت خاصی که بر زیارت آنجناب قیامند و شایسته است که علیحده ذکر
شود اما آخر خاص عجیب پس آن است که صدوق و سید ابن طاووس کفعمی و
مؤلف مزار کبیر بطریق معتبر روایت کرده اند که نویسنده کان اعمال حسنه
نوشتن جنات شیون بدیجته زوار از اولی که غم می کنند بر زیارت تا روز قیامت پس
آن از جمله اعمال صاحب مسمم است نه اینکه در حکم مستمر باشد مانند باقی صالحات
جاریه و از آن بالاترین باقیات صالحات و آنها همه علاوه است بر آن صفات
خاصه که حاصل می شود از برای زائر حتی نظر بخصوصیت متولی فیض روحش
و از عجایبی که عقل را حیران می نماید که در آن شانزده فضیلت که هر یک بالاتر از
صد فضیلت است و یکی از آنها آن است که هر کلمه از کلمات زیارت عطا
میشود با نصیبی از رحمت خدا و عجب تر آنکه آنها همه بعضی اجرو ثواب اوست و آن
زیارت شریفه ایست که حضرت صادق علیه السلام سؤال نمودند از شخصی که چند وقت
فیما بین مقام تو و قبر حسین علیه السلام عرض کرد فدایت شوم بیک روز و بعضی روز فرمود آما
بر زیارتش میروی عرض کرد بلی فرمود آما بشارت دهم تو را آما خوشحال گم تو
را بعضی ثواب آن عرض کرد بلی فدایت کردم فرمود بدانکه هرگاه شخص مشغول
کردن اسباب سفر زیارت می شود اهل آسمانها اظهار خوشحالی می نمایند پس چون
از سفرش بیرون آید نواره یا ساده موکل علیه السلام خدا با و چهار هزار طکره از ملائکه که صلوات
می فرستند بر او تا وقتی که برسد بآن محل شریف پس چون رسیدی بآن مقام کریم
پس بایست بر در و بگو این کلمات را که از برای تو است هر کلمه سیمای رحمت
خدا عرض کرد و حیث آن کلمات فرمود بگو اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَّعَلَىٰ آلِهِ وَاغْنِنِي عَنْ سَائِرِ الدُّنْيَا
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَّعَلَىٰ آلِهِ وَاغْنِنِي عَنْ سَائِرِ الدُّنْيَا

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَا رَتْ مُوسَى كَلِمَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَا رَتْ عِيسَى دُج
 اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَا رَتْ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَا رَتْ
 رَسُولُ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَا رَتْ الْحَسَنِ الرَضِيَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَا رَتْ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ الصِّدِّيقُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ الْبَاءُ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ
 عَلَى الْأَوْدَاجِ الَّتِي مَلَكَ لِفَنَّاكَ أَنْ مَلَكَ رَحْلَكَ السَّلَامُ عَلَى مَلَأَ تَكْبَرُ اللَّهُ الْحَبِيبِينَ يَا شَهِيدُ
 أَنْتَ قَدْ أَمِنْتَ الصَّلَاةَ وَآثَانَ الرُّكُوتِ وَأَمَرْتَ بِالْحَرَقِ وَهَمَيْتَ عَنِ الْفُتُورِ
 وَعَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصًا حَتَّى آثَانَ الْيَقِينِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
 پس روانه شو که از برای تو است بهر قدمی که بروی یا بگذاری مثل ثواب شریکی
 که در راه خدا بخون خود آغشته شده باشد چون بقر رسیدی دست خود را بر قبر
 گذار و بگو السلام علیک یا حجه الود فی سمانه وارضه پس مشغول نماز شیوی گذار
 برای تو است بهر رفتی که در نزد او بکنی ثواب هزار حج و هزار عمره و عشق و مهر اینند
 و هزار وقف در راه خدا با پیغمبر مسل پس چون خوابی مراجعت نمائی شنودی
 تر اندا کنده که اگر کلام او را بشنوی هرگز مغفرت نخواهی نمود میگوید خوشحال شوی
 بنده خدا که غنیمت بروی و سلامت شد و گنایان تو آمرزیده شد پس عمل
 از سر گیر و اگر در آن شب یا آن روز یا آن سال فتنه آید خود قبض روح
 او نماید و اگر بماند ملائکه فرود آیند همراه او باشند و از برایش استغفار نمایند و بر او
 صلوات فرستند تا منزلش رسد آنگاه عرض کند خداوند این بنده تو را بارت
 فرزند و خیر پیغمبرت رفته مراجعت نمود پس تکلیف ما چیست خطاب رسد که
 بایستید در خانه او و تسبیح و تقدیس کنید مرا و ثواب آنرا از برای او بنویسید
 تا روز وفاتش پس در انجام بمانند تا وقتی که اجل او برسد و وفات نماید پس به
 تجنیز او حاضر شوند و نماز بر او کنند پس عرض کنند خداوند دیگر تکلیف ما
 چیست خطاب رسد که در نزد قبر او بمانید و تسبیح و تقدیس کنید و ثواب آن را
 از برای او بنویسید تا روز قیامت و اما محنت مخصوصی که از برای زائر حاصل

میشود که شایسته است که آنرا مستحق ذکر نیست که کسی که زیارت حسین رود هر آینه خلاص
در عرش زیارت کرده است و این کنایت از نهایت قرب است بخدا و ترقی بدجای
کمال و از این بالاتر آنست که بان دریافته میشود خدا مرز این را بجهت آنیکه در خبر وارد
است که خداوند تعالی آنحضرت را در هر شب جمعه زیارت میکند پس اگر کسی زیارت
رفته باشد خداوند زیارت او رفته است معلوم است که زیارت خداوند کنایه است
از افاضه رحمت مخصوصه با نجاب پس اگر کسی آنرا ادراک نماید محروم از آن رحمت
نخواهد شد و لامحاله نصیبی از آن خواهد یافت و از زیارت او خداوند را کنایه است
از کمال قرب و چون این دو امر جمع شود حاصل میشود خصوصیتی از مراتب شمول خبر که
مافوق آن متصور نیست و در روایت دیگر است که هر کس بخواند که در قیامت نظر
نماید بوی خدا پس بسیار زیارت حسین برود پس اینها سه عبادت شدیدی
زیارت خداوند زیارت با خدا و نظر بوی خدا و آن کنایه از نهایت انجمن از برای
مخلوق تصور میشود از ترقی بوی درجات قرب و از این جهت از برای این صفت
باب مستغنی قرار دادم باب پنجم در احکام خاصی که از برای زیارت انجمن است
و آن بسیار است از آنجمله آنیکه هر علی که واجب یا مستحب در وقت خوف ساقط
میشود و لکن در این عمل چند روایت وارد است بر آنیکه ساقط نمی شود چنانکه در جای
و غیر آن با سائید معتبر از معاویه بن وهب روایت نموده است که حضرت
صادق فرمودند بمن که ای معاویه و امکذا از زیارت حسین را بجهت خوف زیرا که اگر
کسی ترک نماید آنرا حسرتنا پسند که آرزو کند کاش در انجا باشد و در خبر دیگر
از محمد بن مسلم مروی است که حضرت باقر فرمود که آیا نزد قبر حسین میروی
عرض کرد بلی با خوف و ترس فرمود هر چند خوف آن بیشتر باشد و آبش بیشتر است
و هر کس با ترس زیارت رود در روز قیامت ایمن گردد و آمرزیده شود و
پنجم خبر خدا زیارت او آید و از برای این دعا نماید و بر کرد بانعت و فضل خدا
و با ویدی نرسد و در روایت دیگر از ابن بکر منقول است که گفت عرض کردم

حضرت صادق که منیل بیاردم زیارت قرحیث پس چون پیرون می روم بوی
زیارت قلم ترسان است تا بر می گردم از ترس سلطان و عاملش فرمود ای
مکر ای دوست نینداری که خدا بند ترسناک در راه ما آید ای که ترسناک شود
در راه ما خداوند او را در سایه عرش خود جای دهد و با جستن هم صحبت شود در روز
و از فرخ روز قیامت این کرد در وقتی که همه در فرج بودند و آنکه او را قوت دهند و
تسکین قلب او نمایند زیارت باب ششم در شروط و آداب شرعی زیارت
اما شروط پس بموجب روایات بسیار عده اش خلوص نیت است که بجهت تقرب
الی الله باشد نه بجهت افتخار و ریا و سمعه یا بجهت صلح و پیغمبر خدا باشد یا بجهت ترحم بر رسید
المشده باشد که مقصودش هر طلب انتخاب باشد و همه راجع بقصد تقرب
است و تاثیرات مختلف می شود بقاوت مراتب معرفت بحق حضرت پس
معرفت بحق او لازم است و اما آداب پس در جمله کتب معتبره باسانید بسیار منقول
است از حضرت صادق که چون زیارت حضرت حسین باید مخزون و افسرده
و نجار آلود و کرسنه و تشنه باشی زیرا که انتخاب را کشتند در حالتی که مخزون
و افسرده و کرد آلود و کرسنه و تشنه بود و فرمودند که شنیده ام که جمعی چون زیارت
انتخاب میروند سفره بر میدارند و در آن حلوا و طعما می لذت میگردانند و اگر زیارت
قبور دستان خود را برون چین نمی کنند و در روایت دیگر است که شخصی فرمودند
آیا سفره همراه بر میداری عرض کرد بلی فرمود اگر زیارت قبر پدر و مادر خود را بخیز
نخواهید کرد عرض کرد پس چه چیز باید بخوریم فرمود نان با شیر یا دوغ و در کامل بنده
معتبر از مفصل روایت نموده که حضرت صادق فرمود که گاهی زیارت می روی
و آن بهتر است از اینکه نروید و اگر نریاید نروید بهتر است از اینکه بروید
عرض کردم که مرا شکستی باین کلام فرمود اگر یکی از شما زیارت قبر پدرش
رود البته مخزون و افسرده می رود و زیارت آنحضرت می رود با سفره می رود
یعنی با اسباب قیث و کیف و این زیارت محبوب نمی شود بلکه باید مخزون

و بخار آلوده بروید و از آنهم آداب غسل در آب فرات است و غیر آن چنانچه در کتب
زیارت جابر بیان شده باب هشتم در آنرا می که مترتب شود بر ترک زیارت آنحضرت
و آن بسیار است یکی آنکه در روایت جلیبی از حضرت صادق ع مروی است که هرگاه
با قدرت ترک نماید زیارت حسین را عاقبت رسول خدا و انبیا می شود دوم آنچه
در روایت عبد الرحمن ابن کثیر است از آنحضرت که فرمود اگر کسی هر ساله از ایام
و هر حج کند زیارت حسین نکند و باشد هر آینه ترک کرده است حتی از حقوق رسول
خدا را و در خبر دیگر است که اگر هزار حج کند و زیارت قبر حسین نبرد و حتی از حقوق
خدا را ترک نموده سیم آنچه در خبر محمد بن مسلم است از حضرت باقر که هر کس زیارت
قبر حسین را نکرده باشد ایمان و دینش ناقص است و باین مضمون روایات دیگری
وارد است چهارم آنیکه چنان نموده است بحضرت حسین چنانچه از حضرت امیر مثنوی
است که فرمودند پدرم فدای حسین باد که او را در ظرف کوفه بکشند و گویای پنجم و حسان
صحرا که گردنها بسوی او کشیده اند و بر او نوحه می کنند تا صبح و چون این امر
واقع شود پس مباد اجزا کنید یعنی ترک زیارتش و اخبار دیگر نیز هست پنجم آنکه در
روایت علی بن میمون صانع است از حضرت صادق که فرمود من رسیده است
که بعضی از شیعیان بر ایشان می گذرد یکسال و دو سال و بیشتر که زیارت
حسین نمیروند عرض کردم فدایت شوم ای چنین است من می شناسم جمع بسیاری
را که اینچنین هستند فرمود قبح آنکه ایشان خط خود را کم کرده اند و از ثواب خدا
کناره جسته اند و از جوار رحمت دور گشته اند و رفته اند عرض کردم اگر یکی از ایشان کسی
را بر زیارت نفرستند چگونه است ای آنکسایت می کند فرمود بلی لکن اگر خودش برود
بهتر است و اجرش عظیم تر است ششم آنیکه عمر را کم می کنند چنانچه در اخبار است
است و از بعض اخبار استفاده شود که ترک آن یکسال لابد از عمر را کم می کند هفتم آنکه
زیارت اگر داخل بهشت شود درجه او از همه مؤمنین است تر است و در خبر دیگر
همان اهل بهشت است و در خبر سابق فرمود که از جوار رحمت خدا دور خواهد بود ششم

ز شیعیان محبوب خواهد بود چنانچه در روایتی بآن تصریح شده است نه اگر از روی
نهان و اختفای باشد از اهل جهنم خواهد بود بلکه ظاهر خبر مطلق است و از این جهت
بعضی میل نموده اند بوجوب آن در همه سمریک مرتبه با استطاعت و قدرت بآیات
در زیاراتی که مخصوصند باوقات بدانکه زیارت حضرت حسین علی خیر است هر کس
می خواهد کم کند و هر کس خواهد بسیار کند و آن بر دو قسم است یکی مطلقه که در همه اوقات
وارد است و آن خواص و فضایل که ذکر شد بر آن ترتیب است و دوم مخصوصه
باوقات محینه که فضیلت آن زیادتر شود بر مطلقه بسبب خصوصیت اوقات
و آن قریب سی مخصوص است که از برای هر یکی اثر مخصوصی و فضیلت ظاهر است که
بیان خواهد شد آنکه اول در هر جمعه یک نیکه از برای کسی که یک روز یا بیشتر در روز
قبر مطهر پس اگر ترک کنند بخاک کرده اند یا نجاب و از خواص آن نفع آن خوب
اوست البته و در دل او حقی از دنیا خواهد ماند و سکن او در بهشت خواهد بود
حضرت حسین باشد چنانچه در روایت و او دین نرید از حضرت صادق علیه السلام
برای کسی که مرتبه چنانچه حضرت صادق فرموده اند که هر کس ای یک مرتبه زیارت کند
حسین پس از برای اوست ثواب صد هزار شهید و فرمود این از برای کسانی که
نزدیک باشند لابد منه است که اگر ترک کنند چنانچه حضرت کرده اند سیم در
سال دو مرتبه چنانچه از حضرت صادق مروی است که آن حتی است ثابت بر
کسانی که غنی هستند و در خبر دیگر مرتبه چهارم در هر سال سه مرتبه و آن این می
کند شخص را از فقر محجّم هر سال یک مرتبه و آن حق است بر فقیر که قادر است
بزیارت پس اگر ترک کند چنانچه خواهد بود چنانچه در زیارت خبر است ششم در هر سه
سال یک مرتبه از برای کسی که دور باشند پس اگر ترک کنند عاقبت پیغمبر خدا باشد
بنتم در هر عید چنانچه در بعض اخبار است و آن شامل شود نوروز و محبت و مولود
و غیر و غیر آنها را ششم مخصوصه امها است و باید برای را علاوه ذکر کنیم و از
برای هر یک فضایل بسیار است و لکن اقتصار میکنیم بذکر خصوصیه فضیلت

مخصوصه پس می گوئیم در ماه رجب چهار مخصوصه است شب اول و روز اول و
شب نیمه و روزان و بان کنا بان ریخته می شود مانند روزی که از مادر متولد شده
باشد و در اول رجب یک زیارتی است که خداوند بر خود واجب کرده است که
زائر را بیا مرزد و اگر عید شال منجست باشد آنم پنج می شود و در ماه شعبان سه مخصوصه است
روزیم و شب نیمه و روز نیمه و عده فضیلت آن تشریف بمصافحه صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر است که از ایشانست اولوا العزم پس هرگاه سه سال بی دربی شخص در
نیمه شعبان زیارت کند تاثیر خاصی در رفع کنا بان او خواهد داشت و از آنجمله
آن اینست که منادی ندا کند از اول شعبان و در ماه رمضان ده مخصوصه است یکی
مطلق ماه رمضان چنانچه ابن الفضل روایت کرده است که شنیدم از جعفر بن محمد گفتی
فرمود هر کس زیارت کند قبر حسین را در ماه رمضان و در بین راه بمیرد بمورد حساب
درخواهد آمد و گفته می شود با و که داخل شود در بهشت با امن و امان دوم و سیم و چهارم
شب اول و شب نیمه و شب آخر چنانچه در خبر معتبری از حضرت صادق علیه السلام
است و شش دیگر شبهای قدر و روزهای آن است چنانچه در اخبار بسیار وارد است
که چون شب قدر شود منادی از بطنان عرش ندا کند که خداوند آمرزید کسی را که زیارت
حسین کرده است و در شوال شب عید و روز عید است و خصوصیتش آمرزش کنا بان
گذشته و آینده است و در ذی الحجه شب مخصوصه یا ده مخصوصه است شب و روز
عرفه و تخمین عید و ایام تشریق یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و روز نزول
بلاتی و روز مبارکه و روز غدیر بنا بر خصوصیت زیارت در همه عیدها و خصوصیت
فضل عرفه آنست که خدا او را صدیق بنویسد و که و بی بخواند و ثوابش می رسد بفر
هزار حج با حضرت قائم و هزار هزار عمره و بار رسول خدا و عتیق هزار هزار بنده و سوار
کردن بر هزار هزار اسب در راه خدا و هر گاه می که بعد از غسل بردارد و بسوی زیارت
یک حج تمام و در بعضی روایات بهر تسبیح صد حج و خصوصیت زیارت عید
اضحی آن است که تا یکسال از همه شر و محفوظ گردد و کنا بان گذشته و آینده او نبرد

شود و در محرم شب عاشورا و روز آن و روز سیزدهم که روز دفن اوست علی احتمال و
خصوصیت فضل زیارت عاشورا آنست که شخص در زمره شهدا داخل میشود و محشور
می شود و بخواند و بخون حضرت هرگاه در شب عاشورا زیارت کند و در آنجا بماند و بقی
و اگر آب دیر ببرد در آنوقت چنان است که عسکر انحضرت را در شب عاشورا با
داد و داده باشد و در ماه صفر روزیستم که اربعین است مخصوصه است و خصوصیتش
آنست که از علایم ایمان است مسئله ای که ام یک از این خصوصها افضل است
چون فضیلت هر یک را شخص ملاحظه می کند که آن افضل است و چون همه را با هم
نمایند چون مختلف است آن خصوصیات نمی توان ترجیح داد و از بعضی روایات
ظاهر میشود افضل نیمه رجب و نیمه شعبان و شاید مراد از حیثیت خاصه باشد و
ملاحظه مجموع فضایل بعد نیست که رجحان یابد افضلیت عرفه و عاشورا و از خصوصیتی
که در عاشورا وارد است که شخص محشور میشود غرقه بخون انحضرت در زمره شهداء ظاهر
میشود افضلیت آن زیرا که این فضیلت بالاتر از جمیع فضیلتها است حتی از هر
هزار حج یا رسول خدا علاوه بر اینکه وارد شده است در آن که بمنزله زیارت خدا
است در عرش باب نهم در آنچه خداوند من باب لطف بدل قرار داده است
از برای زیارت حسین و آن چند قسم است یکی نایب گرفتن است که از بلد کسی یا
روانه کند یا در همان کربلا کسی را نایب خود قرار دهد که بحوض او زیارت کند پس
باجر خود می رسد هر چند اگر خودش برود اجر آن بیشتر است دوم روانه کردن
بزیارت است یعنی زاد و را حله کسی دهد و او را روانه نماید به بخوان نیابت پس
انهم ثواب زیارت دارد چنانچه از اخبار مستفاد میشود سیم زیارت کننده است
از دور که آن هم بدل است از زیارت نزدیک و اجر و ثواب و رافع عنوان خدا
است از برای غیر متمکن و رافع شده ان است از برای متمکن و از برای آن چند کیفیت
است یکی اینکه برود ببلای می بام بقصد زیارت پس لغت شود و بطرف راست
چپ و سمر خود را بسوی آسمان بلند کند پس رو کند بطرف قبر انحضرت و بگوید السلام

عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا بن رسول الله السلام عليك ورحمة الله وبركاته
 ووم انيكه بيا لارووب لا تر منزل خود بقصد زيارت پس دو ركعت نماز كن و اشار
 كند بسلام بسوی آنحضرت سيم انيكه غسل زيارت كند و پا كز ترين جامه خود را بپوشد
 و برود بكان بلندی يا بصحر او و بقبله كند پس متوجه قبر شود و بگوید السَّلَامُ عَلَيْكَ
 يَا مُوَلَّايَ وَابْنَ مُوَلَّايَ وَسَيِّدِي ابْنَ سَيِّدِي السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُوَلَّايَ يَا قَبِيلَ
 ابْنِ الْعَقِيلِ الشَّهِيدِ الشَّهِيدِ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ اَنَا
 ذَارِئُكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ بِقَلْبِي وَلِسَانِي وَجَوَارِحِي وَآثَارِئِكَ بِنَفْسِي
 وَالْمَشَاهِدِ فَعَلَيْكَ السَّلَامُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَارِئُكَ اَدَمَ صِفْوَةَ اللَّهِ وَذَا
 نُوحٍ نَبِيَّ اللَّهِ وَذَارِئُكَ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ اللَّهِ وَذَارِئُكَ مُوسَى كَلِمَ اللَّهِ وَ
 ذَارِئُكَ عِيسَى رُوحَ اللَّهِ وَكَتَبَهُ ذَارِئُكَ مُحَمَّدًا جَبِيئَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَبَنِيهِ وَرَسُولِهِ وَذَارِئُكَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ وَ
 خَلِيفَتَهُ وَذَارِئُكَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيَّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ
 وَجَدَّكَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابُ هَذِهِ السَّاعَةُ وَكُلُّ سَاعَةٍ اَنَا يَا سَيِّدِي مُتَقَرِّبٌ اِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ
 جَلَّ اِلَى جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ وَاِلَى اَبِيكَ اميرِ الْمُؤْمِنِينَ وَاِلَى اخِيكَ الْحَسَنِ اِلَيْكَ يَا
 مُوَلَّايَ عَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ وَرَحْمَتُهُ بِزِيَارَتِي لَكَ بِقَلْبِي وَلِسَانِي وَجَمِيعِ جَوَارِحِي
 فَكُنْ يَا سَيِّدِي شَفِيعِي لِقَبُولِ ذَلِكُمْ فَقَدْ اَنَا بِالْاِمْرَانَةِ مِنْ اَعْدَائِكَ وَاللَّعْنَةُ لَهُمْ
 وَعَلَيْهِمْ اَتَقَرَّبُ اِلَى اللَّهِ وَاَلَيْكُمْ اَجْمَعِينَ فَعَلَيْكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَرِضْوَانُهُ وَرَحْمَتُهُ
 پس آنكه می نحر و شولطرف دست چپ و روی قلب خود را متوجه نما بسوی قبر علی
 ابن الحسین که در نزد پای پدر بزرگوارش می باشد و سلام کند بر او پس دعا کن از
 برای آنچه خواهی از امر دین و دنیا می خود پس چهار ركعت نماز کن افضل شست
 است و اطش دو ركعت پس رو بقبله كن و متوجه قبر حضرت شو و بگو انا مودعك
 يَا مُوَلَّايَ وَابْنَ مُوَلَّايَ وَسَيِّدِي وَابْنَ سَيِّدِي وَمودعك يَا سَيِّدِي ابْنَ سَيِّدِي
 يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَمودعكم يَا سَادَاتِي يَا مَعْشَرَ الشَّاهِدِ اَعْمَ فَعَلَيْكُمْ

سَلَامُ اللَّهِ وَرَحْمَتُهُ وَدَعَاؤُهُ نَحْمُ زِيَارَتِ كَرُونِ زَوَارِ اسْتِ بَعْدَ اَز
مَرَجَحْتِ اِيْشَانِ بَا اسْتِقْبَالِ مُوَدُنِ اِيْشَانِ كِه بَا اَنْ هِم ثَوَابِ زِيَارَتِ اِنْجَنَابِ
حَاصِلِ شَوِوْ چنانچه در اجازت باب و هِم در خطا بانی که وارد است در زیارت
انجناب بآن خصوص که در زیارت سایر ائمه و انبیاء و ارویت و آن چند صنف
است یکی تخصیص انجناب است غالباً بصفت مصیبتش که در حال قتل بر او وارد
شده که دلیلش بر فضیلتی مخصوص از برای آنها دوم تخصیص انجناب است
باضافه مخصوصه بسوی خدا مثل ثار الله و قتل الله و ذبح الله سیم اینکه در وقت
سلام بر انجناب سلام بر همه انبیاء باید کرد با اسم و صفت و شاید مترش آن
است که انجناب منظر همه ایشان است چنانچه در عنوان انبیاء سپای ائمه
چهارم تخصیص انجناب است بتبلیات چنانچه در بعض زیارات ماثور است
که بعد از سلام می گویند لبیک داعی الله و باید هفت مرتبه لبیک گویند و
لبیک گفتن آنست که انجناب داعی ثانی است بسوی خدا بعد از جد نذر کوارش
که داعی اول بود که خلق را بسوی اسلام دعوت نمود و ظاهر نمود انزایاری خدا و
رعب در قلوب خلق و مدد ملائکه و شمشیر امیر المؤمنین و یاری اجض اصحاب حسین
و داعی دوم است که خلق را دعوت نمود و بایمان و امام حق و ائمه راشدین و ظاهر نمود
آثر اکتشاف شدن و مظلومیت و کیفیات مخصوصه که بر او جاری شده پس باید این
داعی را هم شخص لبیک بقول و بقل پس از این جمله مستحب شد تبلیه گفتن در
وقت زیارتش و اما استحباب هفت مرتبه گفتن پس از برای آن چند وجه است
یکی اینکه بلا حظه حالات مجیب باشد زیرا که اجابت باید بدین و دست دریا
و گوش و چشم و دل و میل و محبت باشد و هر طبعیه از برای یک اجابت است
چنانچه از قهره زیارت ظاهر می شود که بعد از هفت مرتبه لبیک را داعی الله
گفتن می گوید اگر بدن من ترا اجابت ننمود و وقتی که استغاثه می نمودی و در میان
من اجابت نمود در زمانی که طلب یاری می نمودی پس بدرستی که قلب من گوش

و چشم و میل و محبت من اجابت نمود ندی اجابت نموده است ترا قلب من محبت تو
و گوش من با استماع میبست تو و چشم من بگریه بر تو و محبت من باینکه لایحجاب
تو را دوست میدارم و میل من باینکه بسوی تو است و بدن من باینکه بسوی تو
می آید و زبان من باینکه بر تو سلام می نماید و جبهه دوم اینکے تلبیسات سبع اجابت
باشد از برای طلب یاری نمودن از حضرت هفت حالت یکی در مکة معظمه اوقتی که
اراده رحیل نمود پس خطبه خواند در مسجد الحرام و طلب یاری نمود باین مضمون که
هر کس جان خود را در راه خدا و یاری ما میدهد شوق ملاقات خدا را دارد پس ما من
از تحال نمایم که من صبحگاه روانه شوم دوم در خارج مکة که عبد الله بن عباس و
عبد الله بن جعفر و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر خدیجش آمدند که آنحضرت را
مانع شوند از توجه بعراق و حضرت هر که امر اقصی جواب داد و آخر فرمود که من با مومنین
بامری که ناچار باید آنرا بعل آورم بعبد ایشان را بسیار می خند و طلبید پس عبد الله بن
جعفر و و پس خود را همراه آنحضرت فرستاد و عرض کرد که من خود ملحق خواهم شد بشما و حضرت
بعبد الله بن عمر فرمود که از خدا ترس و یاری مرا ترک کن پس غدیری آورد و وداع نمود باین
حضرت و عرض کرد که بکش آن موضعی را که پیغمبر خدا همیشه می بوسید آنرا پس سینه مبارک
را کشود پس بوسید بالای قلب شریفش را و گوشت و وداع کرد و سیم در راه از مکة
تا که بلا هر کس را امید طلب یاری می نمود بجهت تمام محبت بر خلق کا هی بلسان خود
و کا هی با رسال رسول و چون مردم می دیدند قلت اتباعش را غدیری آورد و بعضی
تجارت و بعضی زراعت و بعضی با بتلای میال و بعضی و عده می دادند که ملحق خواهیم
شد و بعضی چون می فهمیدند که حضرت طلب یاری خواهد نمود از ایشان کنار می
جستند و در آن منزل که حضرت نزول می فرمود منزل نمی کردند چنانچه از جماعتی از افراد
و پیچیده متقول است که گفتند بعد از حج ملحق شدیم بحین و با آنجناب سیر می کردیم و بی
خوشی داشتیم که با او هم منزل شویم و چون بر آبی وارد میشدیم با بر غیر آن وارد میشدیم
و اگر لابدی شدیم که با او در یک منزل فرود آییم چون او در جانبی تازل می شد ما در

جانب دیگر منزل میگردیم که مبادا ماریا را بیاری خود طلبه مؤلف گوید که اگر تا کنی دین
حالت خوابی دانست که این از اعظم مصائب آنحضرت بوده و بالا تر از آن است
که جماعت مترو دین راه اندوخت بدو می کردند آنجا را از راه کنار می چسبند
بجانب دیگر تا اینکه مبادا تکلیف کنده ایشان را بنصرت خود و از این بالا ترک کلامی است
که عبد اللہ چنبر با آنجا غرض کرد چون حضرت بقصر بنی مقاتل رسید نظر نمود و دیدیم
بر سر پا است فرمود این خیمه از کیت گفتند از بعد الله است حضرت فرمود او را
بخوانید چون رسول حضرت نزد او آمد و گفت حسین بن علی ترا می طلبد گفت اما الله
از کوفه بیرون نیامدم که بچه اینک خوش نداشتم که در کوفه باشم و حسین را وارد شود و
نمیخاستم که من او را به پیغمبر و او را چون خبر با آنجا داد حضرت برخواست و نزد
او رفت و سلام کرد و نشست و او را بنصرت خود دعوت نمود باز همان کلام را
کرد و عذر آورد و حضرت فرمود ای مرد تو کنا بسیار کرده و خدا از تو مواخذه خواهد
نمود اگر تو به کنی در این ساعت و یاری من کن تا اینکه جدمن شفیع تو باشد و نزد خدا
گفت ای پسر پیغمبر خدا و الله اگر تریاری کنم اول کسی خواهم بود که پیش روی تو گشته بودم
و لکن از این بگذر و این اسب مرا بیکه که در دیدن بی نظیر است حضرت اعراض فرمود
و فرمودند حاجتی با و ندارم و لکن حال که مرا یاری نمی کنی پس بجائی برو که صدای ما را
نشوی و باد دشمن ما هم بمباش زیرا که اگر کسی صدای بی کسی ما را بشنود و ما را اجابت
نکند خدا او را برودر آتش جهنم اندازد پس برخواست و محل خود برگشت و عبد الله
بعد از شهادت آنجا پشیمان شد و اشعاری در اظهار انداخته و انشاد نمود و
کلمات آنجا در کسی اثر نکرد مگر در زبیر ابن العین که با او طایفه فراره و بچیره بود
در وقتی که هم سفر حضرت بودند ولی اجتناب می نمودند از بهم منزل شدن با آن
حضرت بلکه در جانب دیگر منزل می کردند آن جماعت نقل کرده اند که روزی نشسته
بودیم و مشغول طعام خوردن بودیم که ناگاه رسول حسین را برداشت و گفت ای زبیر
حسین ترا می طلبد پس هر یک از ما لقمه از دست انداختیم و متحیر نشستیم که گویا منبر

بالای سرانشته پس خیال زبیر که دایم نام داشت گفت سبحان الله پس
پس پیغمبر بطلب تو می فرستد و تو بنزد او میروی که کلام او را بشنوی و برگردی پس
زبیر برخواست و روانه شد و اندکی توقف کرد و بزودی خوشحال مر جعت نمود
و نور از صورتش میدرخشید پس امر کرد که خیمه و اسحال او را نقل کنند به سمت
حضرت و بعد از آن گفت ترا طلاق دادم یا بل خود لحق شوئی خواهی بسم
مکروهی تو برسد و من غم نمودم بر صحبت حسین تا جان خود را فدای او کنم پس
اموال او را با و داد و سپرد او را به بعضی از بنی النعمان که او را با و بپوشانند
پس برخواست و در روی او گریه کرد و وداع نمود و گفت خیر تو خواسته خواهی
دادم که در قیامت مرا در نزد رسول خدا فراموش نکنی پس زبیر آن جماعت
گفت که هر کدام که طالب رفاقت من نیستند اینک وداع آخرین
من است با او و لکن حدیثی از برای شما حکایت می کنم که ما بجماد رقیتم از راه
دریا و فتح نمودیم و غنایم بسیار بدست ما آمد پس علمای آن گفت آیا خوشحال
شدید یا بنی فحش و خیمت کشیم بی فرمود هرگاه دریا پسندید جوانان بهشت را
پس در پیش روی او جهاد کنند و بآن خوشحال تر باشند و من شمار آنجا پدرم
پس خدمت حضرت روانه شد و بود در صحبت تا بدرجه رفیع شهادت فائز
گردیدند یا لینی گشت معه فاوز فوزا عظیم چهارم طلب کردن یاری آنجناب
بود نوشتن خط بسوی اهل بصره بر مسالت ابورزین و مضمون آن خط بعد از
ابتدای بسم الله آن بود که این خطی است از حسین بن علی بسوی اشرف
و بزرگان بصره بدرستی که من می خوانم شمارا بسوی خدا و رسول چون در این ایام
ستیم پیغمبر از میان رفته است پس اگر اجابت نماید دعوت مرا و اطاعت
کنید امر ما هدایت یابید بسوی رشد خود و السلام چون خط آنجناب ایشان
رسید نیز بدین مسعود جماعت بنی تیم و بنی قحطه و بنی سعد را جمع کرد پس خطبه
خواند و ایشان را موعظه کرد پس گفت انیکه حسین پسر رسول خدا که صاحب

شرف و عقل و فضل و نجابت است و در علم و کمال ثانی و تالی ندارد و حجت خدا
 بسبب انجذاب بر شما تمام است شما در واقع جنگ حمل گناهکار شدید بخروج
 برایمیر المؤمنین پس آن گناه را بشوئید از خود بیاری کردن فرزند رسول خدا
 پس ایشان اجابت کردند و غم نمودند بخروج پس چون همیاشند خبر شهادت
 حضرت با ایشان رسید پنجم طلب یاری نمودن انجذاب بود نوشتن خدا بر
 اشرف کوفه باین مضمون بعد از نام خدا این نامه است از حنین ابن علی
 بسوی سلیمان مرد و سیتاب بن نجبه و رفاعت ابن شداد و عبدالله
 ابن وال و جماعت مؤمنین آباء بعد پس تحقیق دانسته اید که رسول خدا فرمود
 که هر کس به پند سلطان جور کننده که حلال شما حرام خدا را و بشکند عهد خدا
 و مخالفت نماید بنسبت رسول خدا را و عمل نماید در خلق خدا با اسم و عدوان
 پس کسی بر او انکار نکند بقول و نه بفضل بسته خداوند باید ایشان را با او سیر
 نمایند در افحاش و شامی دانند که این جماعت یعنی بنی امیه حبسیده اند بظلمت
 شیطان و اعراض نموده اند از طاعت خدا و علانیه کرده اند فساد را و اخل
 داشته اند و خدا را و مال مسلمین را بخود مخصوص کرده اند و احکام خدا را
 از حلال و حرام تغییر داده اند و تحقیق که من احکم بامر خلافت از همه کس بحجت
 قرابتی که با پیغمبر خدا دارم و خطوط و قاصدان از جانب شما بر من وارد شدند
 باینکه شما بیعت کرده اید که مرا و انکندارید و یاری کنید پس اگر وفا کنید بیعت
 خود البته بر شد خود رسیده اید و حال شما و اهل و اولاد شما حال من و
 عیال من خواهد بود و اگر ثابت نمانید و بیعت خود را بشکنید از شما بعد
 نباشد خانجه بیدر و برادر و پسرم مسلم کردید و متغور کسی است که شما متغور
 شود و اگر چنین کنید خط خود را ضایع کرده اید و از راه صواب گناه جسته اید
 و بخود ضرر زده اید و خدا از شما بی نیاز خواهد بود و السلام پس کتاب را پیچید
 و قصر ابن سهر صید او داد پس چون نزدیک کوفه رسید حصین ابن نمیر

که موکل راه بود متعوض او شد که او را تغلیث کند پس خط حضرت را سپرد و آن آورد
 و پاره پاره کرد حصین او را بنزد ابن زیاد ملعون فرستاد چون او را بنزدش برداشته
 گفت تو کیستی گفت مردی هستم از شیعیان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و فرزندش
 حسین گفت چرا کاغذ را پاره کردی گفت تا اینکه مطلع نشوی بر مضمون آن گفت از
 کی بود بسوی کی گفت حسین بن علی بسوی جماعتی از اهل کوفه که اسامی ایشان را نمیدانم
 پس آن لعین غضبناک شد و گفت والد دست از تو برنمیدارم تا خبر دهی مرا با اسامی
 ایشان یا اینکه بر بنبر روی و لعن کنی حسین و پدر و برادرش را و الا ترا پاره پاره خواهم
 کرد گفت اما آن جماعت پس اسامی ایشان را ننخواهم گفت و بنبر را قبول دارم پس
 بر بنبر بالا رفت و حمد و ستایش الهی و ذرود بر حضرت رسالت پناهی و امیر المؤمنین
 و اولادش فرستاد و لعن نمود ابن زیاد و پدرش و طاغیان بنی امیه را جمیعاً پس
 گفت ای مردم من رسول حنیفم بسوی شما و او را در فلان منزل گذاشتم پس بشتابید بسوی
 آنجا بپس این زیاد لعین حکم کرد که او را بادت بسته از بالای قصر نیز افتد
 و استخوانهایش خورد کرد پس عبد الملک بن عمیر او را بخرج نمود بعضی او را مات
 کردند گفت خواستم راحت شود ششم طلب یاری نمودن آنحضرت بود و از دشمنان
 خودش بجهت تمام محبت پس او را طلب یاری نمود از حرو و لشکرش در وقتی که مانع
 شدند آنجا را از برگشتن و ثانیاً از ابن سعد در شب ششم اما اول پس چون حراً
 اصحابش بخدمت حضرت رسیدند و ایشان را آب داد و با آنجا بپوشانیدند
 تا اینکه وقت نماز ظهر رسید حضرت امر فرمودند بجمع بن مسروق اذان گفت پس
 حضرت با از او روزه پرون آمد و حمد و ثنای خدا را بجای آورد پس فرمود ای مردم
 من بسوی شما نیامدم مگر آنکه بعد از خطوط و رسل شما بنزد من آمده که بیا بسوی ما که
 ما امانی نداریم شاید خدا امر ما را بتو جمع کند بر هدایت و حق حال اگر بهای خیال
 هست پس تجدید بیعت و عهد خود را بنمائید تا مطمئن شوم و اگر از لای خود برگشتید
 و از آمدن من گریز دارید پس می کردم بسوی مقامی که از آنجا آمده ام پس همه

ساکت شدند و هیچ سخن نکفتند پس بمؤذن فرمود اقامه بکوه نگاه بحر فرمود اگر میخواهی
 با اصحاب خود نماز بکنی از عرض کرد بلکه بهم باشما نماز می کنم پس حضرت نماز کرد و بخیمه
 مراجعت نمود و عصر با اصحابش بمجلس خود رفت و عصر خیمه خود بود با پانصد نفر از
 اصحابش و باقی در اقباب هر یک بسایه آب خود پناه بردند و چون وقت عصر رسید
 حضرت امر فرمود که میسای رفتن شوید و بمؤذن فرمود که اذان عصر را بگوید و نماز
 خواند پس رو کرد با جماعت و حمد و ثنای الهی بجای آورد پس فرمود ای جماعت
 اگر از خدا ترسید و حق را بمجلس واکندارید برضای خدا نزدیکتر خواهید بود و ما این
 بلیت محمدی اولی بستم بولایت امر از این اشخاصی که مدعی آن هستند که ایلایت آنرا
 ندارند و در میان شما بطلم و تعدی رفتاری نمیکنند و اگر از ولایت ما امتناع
 دارید بر جمالت خود اقرار می نمائید و رای شما بغیر از آن قسمی است که خطوط شما بضمین
 بر می گردم بسوی محل خود پس عرض کرد که بخدا قسم نمیدانم که چه بوده است این خطوط
 که می فرمائی پس حضرت امر فرمودند بعضی از اصحاب که آن دو خرج را پیرون آورد
 پس پیرون آورد و هر دو خرج که مملو بودند از خطوط ایل کوفه و پیش حضرت
 ریختند عرض کرد که ما از این اشخاصی نیستیم که خطی نوشته باشیم و ما موریم که چون
 بخداست بر سیم جدا نخواهیم تا ترا بنزد این زیاده بریم در کوفه حضرت فرمود مرکب تو بود
 است از این خیال و اما طلب یاری نمودن انجناب از ابن سعد پس تفصیلش
 آن است که حضرت رسولی نزد او فرستاد که من می خواهم با تو سخن گویم پس مرا
 ملاقات نمایم این دو لشکر پس ابن سعد ملعون با بیعت نفر پیرون آمد و حضرت
 بهم با بیعت نفر تشریف بردند چون بهم رسیدند حضرت امر فرمود با اصحاب خود که
 دور شوند و مانند انجناب برادرش عباس و پسرش علی اکبر و ابن سعد نیز صحابا
 خود را دور نمود باقی ماند پسرش حفص و غلامش پس حضرت فرمود ای بر تو ای
 پسر سعد از خدایم تری که محاد تو بسوی او است و با من مقاتله می کنی و حال آنکه
 میدانی پسر کیستم بکنار این قوم را و با من باش که آن از برای تو در پیش خدا بهتر است

آن ملعون گفت می ترسم خانه ام را در کوفه خراب کنند حضرت فرمود من آنرا از
برای تو بنامی کنم عرض کردم می ترسم زهره را بیک نزد حضرت فرمود من عوض آن تو
می دهم از مال خود در حجاز گفت بر خیال خود می ترسم حضرت سکوت فرمود توبه ای با
نمادند و اعراض نمودند و فرمودند چه می شود ترا خدا در فراشت ذبح نماید و بزودی
و تو را نیامزد در محشر و قسم بخدا که من امید دارم که از کندم عراقی بخوری که از یک
این سعد از روی استهزاء گفت در جو کفایت است از کندم لعنة الله علیه بضم
طلب یاری نمودن آنجناب بود از آنکه کرد او را سی هزار نفر گرفته بودند و حامل شدند
میان آنحضرت و میان آب پس جیب این مظاهر نیز آنحضرت آمد و عرض کرد
که در این نزدیکی طائفه بنی اسد منزل دارند از آن میند میبرد و ما ایشان را بسیار
تو طلبیم شاید فایده بجبهه دفع دشمنان داشته باشند حضرت اذنش دادند پس
جیب در دل شب بنزد ایشان رفت و گفت من از برای شما خیر دنیا و آخرت
آورده ام که بیا شد فرزند پیغمبر را یاری کنسید با جماعتی از مؤمنین که هر یک بهتر
از هزار مرد هستند و در جان فشان از برای آنحضرت بی اختیارند و انیک عمر بن
سعد ملعون او را محاصره نموده و شاقوم و عثیر و من بستید نصیحت مرا قبول کنید
تا شرف دنیا و آخرت فایز گردید و اعلی علین پس شخصی که او را بعد از این شیری
گفتند برخاست و گفت من کسی هستم که اجابت می نمایم ترا و بر جزی انشا نمود و بعد
از او جماعتی برخاستند تا بنود نفر رسیدند پس بیرون آمدند بقصد یاری آنجناب و
یک نفر از آن قوم نیز در آن سعد شتافت و این خبر را با و دادند پس آن ملعون
از رزق را با چهار صد سوار بطرف ایشان روانه نمود و در نزد خوات بهم رسیدند و با هم
مقاتله سختی نمودند پس جیب صحنه دراز رزق که ترا با ما چه کار است برگردد و بگذارد بیک
این شقاوت را تحمل شود آن شقی قبول نکرد بنی اسد دیدند که طاقت مقاومت
ندارند با ایشان فرار کردند و بعثیر و خود برگشتند و از ترس این سعد همان شب
از آن محل کوچ نمودند پس جیب برگشت بخیمت حضرت و این واقعه بموقف غنا

را سید خیرت فرمودند لآ حول ولا قوه الا بالله و این خبر استنصاری بود که از آن
جواب واقع شد و دیگر مایوس از یار و یاور و دانست که دیگر کسی بیاری او نخواهد
آمد و دانست که آن جهادی که غرض از آن فتح و غلبه بر دشمنان است از او سخط
گردید و باقی ماند جهاد مخصوصی که غرض از آن محض شستن است پس اصحاب
جمع کردند و خطبه خواند با آنکه رویا پس فرمود می پسندامی را که واقع شد
و دنیا بست کرده است و معروف تمام شده است تا آخر خطبه که مضمونش آن
است که دیگر من امید یاور ندارم و مایوس شده ام از مردم و سعت خود را از
شما برداشتم بیچیک از شما مکلف نیستم بجهاد با من پس هر کس خوشدل
است بکشته شدن با من پس بیاید بر این مضمی بخت کند و الا سر خود گیر و دورا
شب بهر جا خواهد بود که این قوم مقصودی بجز من ندارند پس اصحاب هر یک
سخنی گفتند که بیاید آن در غنوان شهدا و بخت نمودند باین مضمی و بعد
اینکه بلیات سبعة اجابت با شدند از برای استغاثای انجام بکشته
امور مخصوصه نمود و کسی اجابتش نکرد یکی استغاثه نمود بجهت طلب آب از برای
اہل بیت و اصحاب دوم استغاثه طلب آب از برای زنان و اطفال بود
که فرمود اینان را کنایه نیست و با شما قتال نمی کنند سوم طلب آب نمود
برای طفل شیر خوا که فرمود آیا کسی نیست که یک شربت آب از برای
این طفل بیاورد بعد قناعت نمود باینکه خود ایشان او را آب دهند چهارم
استغاثه بحسب لشکر نمود که ای شیعه آل ابوسفیان مرا قصد کنید و از حرم
من دست بردارید پنجم باز استغاثه بشکر نمود که یک ساعت از نوبت خمام
مامل کنید بعد از گشتم هر چه خوا بید بکشد ششم استغاثه نمود در وقتی که بر زمین
افتاد و شنید شمر لعین فریاد میکند آتش بیاورید تا خیمه بار ابوزرعم حضرت
فریاد کرد ای پسر ذوالجوشن تو آتش می طلبی که حرم مرا بسوزانی بمقم استغاثه نمود
در آخر نفس از برای یک قطره آب پس سربار کش را بریزند درین زمین استغاثه

پس چون کسی انجناب را اجابت نکرد در این استغاثات سبعة مناسب است
که دوستان او بعد از آنها بسبب بگویند تا فائز شوند ثواب اغاثه حضرت
در آن احوال اگر در دل تصور نمایند وجه چهارم و آن وجه عجیبی است که نسبت
سبعة اجابت باشد از برای هفت استغاثه که از انجناب واقع گردید بجهت
خودش و اعراض مردم از یاریش و بی اعتنائی ایشان با او و غریب بودن و شهادت
بودنش بدون اینکه طلب چیزی از کسی کند و اینست که نامید حضرت آنرا بوجه
و از برای آن تاثیر آب مخصوصه بود که هر یک تاثیر خاصی و تحریک مخصوصی داشتند
که بآن انقلاب مخصوصی و تغییر اوضاعی حاصل شد پس کوش خود را بکشا
که صدای استغاثها هنوز بکوشش و دستانش میرسد پس باید کوشش دانه
و اجابت نمایند استغاثه اولی در وقتی که دو لشکر بهم مقابل شدند خداوند نصر و
ظفر را نازل نمود تا اینکه رسید بالای سر حضرت حین و او را خیر کرد پس اقتیلا
نمود لقاء الهی را و لکن بجهت اتمام حجت استغاثه کرد پس این استغاثه تاثیر خاصی
نمود در غم اصحاب در قتال علاوه بر غمی که داشتند و حالت ایشان متقلب شد
بنحویکه بی اختیار خود را بدم شمشیر و تیر میدادند و هر یک بر دیگری پشی می گرفتند
پس شما نیز در قلبیه تاسی نمائید با ایشان و بگوئید ای مولای ما اگر بدن ما اجابت
تو نمود ما نند شهداء در انوقتی که طلب یاوری نمودی و زبان ما لبیک بگفت
در انوقت پس تحقیق که قلب ما ترا اجابت نموده بدوستی عمل ایشان و حشم ما
بگریه بر تو تا آخر آنچه در زیارت است استغاثه دوم انوقتی بود که جنک در یو
و امر سخت شد بر انجناب و زنان مضطرب شدند بصدای بلند فریاد نمود که
ایا کسی هست که از ما دفع نماید شر دشمنان را پس آن ندا تاثیر کرد در زنان
که همراه انجناب بودند و ایشان را بیجان آورد که دست از اولاد و ازواج
برداشتند بلکه بعضی خود را بکشتن دادند چنانچه بیادانش در عنوان شهداء
پس هرگاه این استغاثه زنان عجز را بجرکت آورد و لبیک گفتند ببدل اولاد

عزیز خود پس سزاوارست که دوستان در نزد تصور آن بحرکت آیند و اجابت
کنند آن نذر را بتلبیه و بگویند بلیک داعی الله تا آخر زیارت استغاثه نیم در
وقتی که اولاد و اصحابش همه را کشتند و یک و تنها ماند پس از خیمه بیرون آمد بوم
ملاقات خدا و در مقابل قوم ایستاد در حالتی که سوار بر اسب بود پس نظری بطرف
راست نمود احدی را ندید و نظری بچاقب چپ کرد کسی را ندید و دید که اهل بیت
و اصحابش همه بر خاک افتاده اند و عیال و اطفالش همه پسکن مانده و فریاد بر کشید
که آیا کسی نیست که بغریاد ما رسد محض رضای خدا آیا کسی نیست که اعانت کند
ما را در راه خدا پس اثر نمود این استغاثه در زنان و صبر و شکیبائی را از ایشان برد و آنچه
که تمامی یک دفعه فریاد ناله و گریه بر آوردند که صدای ایشان در میان میدان بگوش آن
جناب رسید پس برگشت بخیمه و فرمود آرام گیرید و دشمنان را بر من شهادت ندید
گیرید بسیار در پیش دارید پس شایسته است که دوستان نیز در نزد این تصویر این
استغاثه اجابت نمایند بغریاد و ناله و صیحه و بگویند بلیک داعی الله الخ که انجناب
از ایشان خوشنودخواهد شد استغاثه چهارم در وقتی بود که برخاکش انداخته و این
استغاثه اثر نمود در حضرت زین العابدین که با اینکه مریض بود و نمی توانست حرکت
کند و بر او جهاد لازم نبود مع ذالک از این استغاثه بحرکت آمد و عصائی بدست
گرفت و شمشیرش بر زمین کشید و می شد و از خیمها بیرون آمد ام کلثوم از عجبش
بیرون آمد و فریاد می کرد ای پسر برادر بر کرد می گفت ای عمه بگذار در پیش روی
پسر رسول خدا جنگ کنم پس حضرت فرمود ای ام کلثوم نگاه دار او را در خیمه تا
اینکه زمین از نسل آل محمد خالی نشود پس او را بر کرد و اندید پس شمانیر تلبیه بگویند این
استغاثه را و تجلی کنید که مصیبت های پی در پی و هر دو کردید و صدای استغاثه نیم بگوش
رسید و آن وقتی بود که با بدن زخم دار بر روی خاک گرم افتاده بود و این صدا اثر
نمود در اطفال حرم پس دو طفل از خیمها بیرون آمدند یکی طفلی بود که دو گوشواره
گوش داشت بیرون آمد با ترس و بیم و بر است و چپ نظری کرد و چون قدری از

از خیمه دور شد ملعونی او را ضربتی زد و شهید نمود در حالتی که مادرش باو نظری
کرد و هیچ نمی گفت گمانه مبهوش شده بود و دیگری عجب الدن این جن بود که یازده
سال از عمرش گذشته بود چون عمویش بآن حال دید از خیمه بیرون دوید پس
حضرت فریاد کرد ای خواهر او را نکا بدار چون خواست او را بیکر گفت والد از
عموم جدا نمی شود و آمد نزد حضرت و موافقه نمود از او تا اینکه دهنش را قطع کردند
و او را گشتند استخاضه ششم انوقتی بود که میباشند از برای قتلش و این استخاضه
اثر نمود در خواهرش زینب و او را از خیمه بیرون آورد و بسوی قلعه سوار پاک
برهنه روان گردید و از ابن سعد طلب یاری می نمود و میفرمود ای پسر سعد یا
سزاوار است که ابو عجب الدن شهید شود و تو بسوی او نظر کنی و ابن سعد از این
حالت بگریه درآمد بخو یک اشکش جاری دوروی خود را بر گردانید استخاضه ششم
در حالت شهادت بود و آن از همه عظیم تر بود که در جمیع موجودات اثر نمود
و همه را ب حرکت آورد و لرز لرز در اقطار عالم افکند و بر ثابت و ساکنی را از محل
خود حرکت داد حتی عرش عظیم و زیر و بالای آن و بهشت و جهنم و آنچه دیده می
شود و آنچه دیده نمی شود چنانچه بیان تفصیل خصوصیات آن در عنوان شهادت
اشاره شده شرح آن تحریر و تقریر و تصویر نیاید پس چون اثر تصور نمودی اجمالاً
پس اقتدا کن بسایر خلایق و بسبب هفتم را بگو و بگو اگر بد نام تو را اجابت نمود
در آن زمان پس الان اجابت می نمایم بقلب و گوش و چشم و دست و اعضا
و جوارح و ناله و فریاد و فغان و شیون و گریه و نعره و تمام اعضای وجود و حال
خود و چون این هفت اجابت و بسبب از تو صادر شود بعوض هر یک یک
خواهی شنید و بعوض هر اجابتی اجابت خود را از برای تو نیز هفت حالت خواهد
بود که در آن احوال هر چند استخاضه می نمائی کسی بغیر یاد تو نخواهد رسید مگر حسین اگر
او را اجابت کرده باشی ترا اجابت می نمایند و از آن مملکه ترا خلاص می
کنند پس یک استخاضه تو در حالت احتضار است انوقتی که نفس بخج و رسد و یا یا

جانی و نداننی خویشان و دوستان و اولاد و ابل و عیال و اطهار با یکدیگر تو یاری نون
کرد پس اگر اجابت دعوت داعی الله نموده باشی امید است که انجذاب نزد
حاضر شود و تو را امین کند بلکه در جواب تو بسیک گوید استغاثه دوم تو در وقتی
است که از قبر بیرون آئی عریان و ذلیل بار معاصی را بدوش کشیده و بنظر حسرت ترا
ست و چون نظری کنی کسی را نمی بینی که با و پناه بری پس اگر اجابت این غریب را
کرده باشی امید که چون نظر کنی انجذاب را در پیش روی خود بینی یا پستی که او خود
در شخص تو است یا پستی جدش را که با جبریل در شخص تو هستند که دست ترا بگیرند
پس دیگر محتاج نشوی که بپایین و یا در نظر نمائی استغاثه سوم تو آن وقتی است که از شدت
عطش در روزی که پنجاه هزار سال است فریادی بر آوری و امشب در تمام آن روز
بر سر مردم می تابد و فریاد برسی نیست پس اگر دعوت ساقی حوض را بسیک گفته
در وقت تصور حالت تشنگی پس لابد ترا اجابت خواهد نمود و تو را آبی و دیگر
تشنه نشوی استغاثه چهارم تو آن وقتی است که خصمان تو بر د و رتوا حاطه کنند و حقون
خود را مطالبه نمایند و تو فرار نمائی از ایشان بلکه از پدر و مادر و برادر فرار کنی و
مایوس از همه شوی و در کار خود متحیر بمانی پس اگر اجابت این داعی الی الله نموده
باشی امید است که بفریاد تو رسد و اصلاح امر تو نماید و خصمهای تو را راضی کند
استغاثه پنجم تو در وقتی است که امر الهی رسد که ای مجرمین جدا شوید و متنازه گردید
از متقین پس شاید در آنوقت نور محمد حسینی مانع شود از ظلمت میامی مجرمین اگر
اجابت دعوت نموده باشند استغاثه ششم آن وقتی است که امر از مصدر قهر صادر
شود بانداختن و راتش بسوی طائفه که پسند ازید یا با تش که یکسر پس زبان لا
شود از استغاثه کردن پس اگر اجابت نموده باشی استغاثه آنحضرت را امید است
که در آنوقت اجابت نماید بجهان توجه قلبی چون زبانت جاری بمان نکرد استغاثه
بنفتم هرگاه داخل شوی در جهنم و الیخا و بالید پس کای استغاثه نمائی بخزانه و کای طایفه
و کای بنسکین که در آنجا افتاده اند و بسچیک بتوقفی ندهد بلکه سبب زیادتى افتد

کرد و با اینکه استخاره بخیزد از برای تخفیف یک روز است و با کمال از برای مردن
است و بنظر من از برای اینکه یک کاری از برای تو بکنند بر چند برداشتن
یک ساعت از عذاب یا یک نوع از آن باشد لکن چون حضرت حسین و عده فرمود
است که زیارت زوارش بیاید اگر تاخیر اندازد تا آن زمان بجهت بعضی از
حکمتها و اثرها نیکی قابل تفسیر و تبدیل نیست پس لابد در اینجا زیارت خواهد
کرد و آتش بمقدم شرفیش خاموش گردد و همه غذاها از برابر تو برداشته شود
و تو را با خود ببرد بوی بهشت و خبر سرشت الله صنف پنجم آن خطابهائی که مخصوص
بحیث است در وقت زیارت کردن آنست که سلام می کنند بر هر یک از
اعضای آن جناب جدا جدا گاهی بر سر مطرش و گاهی بر صورت منورش
و گاهی بر لبان اطرش و گاهی بر دندان و گاهی بر محاسن شرفیش و گاهی بر
خنون و گاهی بر سینه و گاهی بر پشت و گاهی بر قلب و گاهی بر چکرش و از
خصوصیات این خصوصیت آنست که سلام بر هر جزئی بوجود آمده می شود
مثلاً در سلام بر سر منورش گاهی می گویند سلام بر آن سری که بر نیزه بلند کردند
و گاهی آن سری که بر نیزه نصب نمودند و گاهی آن سری که از قفا بریدند و گاهی آن سری که
بر مجلس گذاشتند و گاهی آن سری که اوختند و در سلام بر کتبی مبارکش گاهی
می گویند کتبی که آنرا سحر کردند و گاهی کتبی که آنرا بریدند و گاهی کتبی که آنرا با
شمیر زدند و در سلام بر جسدش گاهی می گویند آن جسدی که خال افتاده بود
و گاهی آن جسدی که غرقه بخون نمودند و گاهی آن جسدی که برهنه نمودند و گاهی
آن جسدی که زخمی نهایت داشت و گاهی آن جسدی که پاره پاره نمودند و گاهی
آن جسدی که با مال سم آسپا کردند و از خصوصیات این خصوصیت آنست
که هر یک از خصوصیات نیز بر وجوبی بوده است مثلاً چون گویند سلام بر آن
سری که اوختند گاهی گویند اوختند بر درخت و گاهی بر در و ازه شام
و گاهی بر در دارالاماره نرید و چون گویند سلام بر آن سری که بر زمین گذاشتند

کابری گویند که اشتد پیش روی نیرود کابری در مقابل ابن زیاد و کابری در تنور خلی و کابری
 در دیرتر سایان و کابری در تو بره اسب و ستر این سلاهما آن است که بر یک این
 مصیبتا تسلیم خاصی بوده است از انجباب مر امر الهی را که از برای دیگری اتفاق
 نقض از انبیا و اولیاء پس شایسته آن است که خداوند در مقابل آن رحمت
 مخصوصی قرار دهد و مقصود از سلام آنست که خداوند تسلیم نماید با انجباب انچه را که
 او مقرر فرموده که آنرا حرم امن خود قرار دیند از برای کسی که با او تسلیم نماید و تمسک
 گردد و او را شیخ خود قرار دهد و باور بطله داشته باشد و همین یکی آن معافی سلام
 کردن آنست بر انبیا و اوصیاء و در این وضع سلام کردن امیدواری نرنگی
 است که هرگاه باین کیفیت سلام کنیم بر آن اعضاء شریفه و گریه کنیم بر هر یک امید
 است که بآن خاموش شود بر سلامی انشی که بر اعضاء خود از محاصری روشن
 کرده ایم و سرپای خود را در آن غرق نمودیم باب یازدهم در خصوصیات در زواری
 انجباب بوده است قبل از شهادت و بعد از شهادت پیش از دفن پس در انجا
 دو مطلب است مطلب اول در زواری که قبل از شهادت بوده اند
 و آن چند قسم است اول ملائکه چنانچه در روایتی از حضرت صادق علیه السلام است
 که ملائکه زیارت نمودند کربلا را هزار سال پیش از آنکه جدم حسین در آن ساکن
 شود و دوم انبیا و چنانچه در حدیث صحیح است که هیچ نبی نبود مگر آنکه زیارت نمود
 است کربلا را پیش از آنکه آن ماه در خشان برج امامت در آن مدفون گردد
 سیم گشتی نوح و بنی اسرائیل که در انجا بودند و آن آمدند و کوفتند ان اسمعیل
 و ابوهان که با مسیح تکلم نمودند اینها همه زیارت کرده اند کربلا را بطریق خاصی
 که پیش از گذر چهارم اصحاب آنحضرت که در رکابش شهید شدند در خالتی
 که میاگردیدند از برای شهادت پس هر یک بنحو خاصی زیارت نمودند بعضی
 و بعضی پیاده می آمدند در حضور مبارک و می گفتند السلام علیک یا ابا عبد الله
 السلام علیک یا بن رسول الله حضرت می فرمودند و علیک السلام بروکم اللهم

از عقب می ریم و سترین زیارت کردن آن بود که میخواستند ادراک نمایند
زیارت انجابر ادریحات خود علاوه بر فیض شهادت و از برای بعضی از شهداء
خصوصیتی بود در آن زیارت مانند عجب الله و جده الرحمن که دو برابر بودند
طایفه غفار آمدند بخدمت انجناب و دور پستاند و سلام کردند حضرت فرمودند
نزدیک بیاید پس نزدیک آمدند و عرض کردند السلام علیک ایدیم که در پیش روی
تو کشته شویم و گریه شدید کردند حضرت فرمود علیک السلام و رحمة الله وبرکاته
ای پسران برادر من چرا گریه میکنید امیدوارم که بعد از ساعتی چشمهای شما
روشن شود عرض کردند هایت ثویم قسم بخدا بحال خود گریه نمیکنیم بلکه بحال تو
گریه می کنیم که دشمن بر تو احاطه کرده و ما چاره نمی توانیم نمود حضرت فرمودند که خدا
شمار اجزای خیر و بسبب دل سوزی و مواساتی که با من نموده اید و مانند جناب
علی اکبر که بعد از آنکه بر زمین افتاد متوجه پدر گردید و زیارت نمود که یا ابا علی
منی السلام و در این زیارت خصوصیتی بود از جهت وقت و از جهت کیفیت و از
جهت جواب اما وقت پس آنرا تا خیر انداخت تا آنحال که پیش آن بود که سایر
شهداء چون اراده مبارزت می نمودند می آمدند نزد حضرت و انجناب نشسته بود
یا ایستاده بود پیش خیمها و ایشان بجنب عادت رسمیه سلام میکردند تا اینکه جواب
زیارت فائز شوند و اما علی اکبر پس چون اراده مبارزت نمود حضرت همراه
او شدند و بجای خود نماز کردند تا او سلام کند و اما کیفیت پس بلفظ علیک السلام
سلام کرد و پیش آنت که آن سلام سلام و داع بودند سلام تحیه و اما خصوصیت
جواب پس آنت که حضرت جواب این سلام را نخواست بدو جهت اول اینکه
این سلام تحیه نبود که جوابش لازم باشد دوم اینکه در وقت سماع این سلام
حالتی با انجناب دست داد که جمیع قوای او از کار افتاد و احوالش متغیر شد
و همین قدر فرمود لهی پس تو را گشتند چنانچه تفصیل آن بیاید انشالله مطلب دوم
در زوار انحضرت بعد از شهادت و قبل از دفن پس می گوئیم اول کسی که زیارت

انجابرانمود خدای متعال بود باین معنی که الطاف خاصه بسیاری متوجه بجانب او
نمود و بعد رسول خدا بود که نزدش آمدن آن جام که پسرش علی اکبر خبر داده
سیرایش نمود و چون رسول خدا آمد بود نریارتش پس لابد علی و فاطمه و حسن و
همراه او بوده اند بعد ملائکه نصیر نریارتش آمدند چنانچه در عنوان ملائکه ذکر شد بعد
از الجحاح و طیور و وحوش و خیابان نریارتش آمدند و از آنس اول کسی که نریا
حضرت سجاد بود با جناب زینب و سایر اهل بیت ایستاد و یازد و طفل صغیر که
از اهل بیت که همه ایشان با آداب زیارت آمدند یعنی خیار آلوده و کبر بنه و نشسته
و محزون و گریان و نالان و پابرشته بلکه سمر برهنه یعنی بی چادر و بعضی غل کرده
و ریسمان بپا زو و بی بعضی از آداب زیارت از ایشان فوت شد که غسل
بهرات باشد و وضو از برای زیارت لکن بدلتش تیمم با خون طیب آن سید
نمودند و صورت و دستهای خود را بآن مسح کردند پس شروع نمودند در زیارت
بهمان قسم که وارد است در کیفیت زیارت از ابتدا کردن بسلام بر پیغمبر و
علی و فاطمه و بعد سلام بر انجناب و اصل زیارت از حضرت زینب بود و
باقی اهل بیت با او می خواندند و از جناب سجاد عمارتی در این وقت نقل شد
و وجش شاید آن باشد که آنحضرت با آنکه طویل بود و غل جامه بکردن مبارکش
نماده بودند و نگذاشتند که از شتر بریزد چنان حالتی از برایش دست داده
که میخواست روح از بدن شریفش مفارقت نماید چنانچه عمه اش دریافت و او
را تسلی داد چنانچه تفصیلش بیاید پس از این جهت زیارت بطریق متعارف بجا
نیامد و این عمل مخصوص اهل بیت گردید لکن دشمنان نکذاشتند زیارت را
تمام کنند بلکه شتران را حاضر نمودند و ایشان را بقهر از آن اجساد ظاهر جدا کرد
و ایشان را بالای شتران سوار نمودند بسوی کوفه روان کردند باب دوازدهم
در زواری که بعد از دفن نریارت آمدند و آن چند نوع است بعضی ستم آلوده
قیامت هر شب و هر روز مشغول زیارت هستند و آن ملائکه است مخصوصی که

گذشت و بعضی در وقت همین همیشه زیارت می کنند مانند انبیاء و اوصیاء که در
هر شب جمعه زیارتش می نمایند بلکه خداوند متعال در هر شب جمعه افاضه رحمت
خاصه بر او می فرماید و بعد از انبیاء در شب نیمه شعبان و در شب قدر زیارتش را می
آیند هر سال و جبرئیل و میکائیل در اوقات مخصوصه زیارتش می کنند و اول کسی
که در این نشانه زیارتش آمد سید الساجدین بود که بعد از سه روز بدفن او حاضر
شد با جماعت بنی اسبب تفصیلی که بیاید آن کس قبر را تسویه نمود و زیارت کرد و پدر
بزرگوارش را با سلام مخصوصی و بعد از آن جناب طواف و عشا کرد که در اطراف
کرب و بلا بودند و زیارتش آمدند حتی اینکه در روایتی است که در عرض یکسال بیست
صد هزار زن زیارتش آمدند و بعد از چند روز حقیقه این عمر سهی زیارتش آمد
و اشعاری در مرثیه اش انشا کرد و اول شاعری بود که مرثیه گفت از برای آنجناب
چنانچه بعضی گفته اند و اول کسی که بلا و بعید زیارتش آمد جابر بن عبد الله
انشاء کرد که از برای زیارتش کیفیت مخصوصی است که بیاید آن و بعد از آن از هر
جانب شیعیان زیارت می آمدند در زمان بنی امیه و ایشان منع می کردند و می
گشتند و بردار می کردند و دست و پایی بریدند فایده نمی کردند تا اینکه نوبت متوکل
عباسی رسید و آن ملعون ناصبی بود و عداوت بسیار با حضرت فاطمه داشت
پس منع شد و زیارت آنجناب نمود چون دید اثری ندارد امر کرد که قبر مبارک را
خراب کنند و اثرش را محو نمایند و شتم کنند و آب بر آن بندند و از خصایص
آنحضرت آنست که بمن ملعون عاقبت امر تهمیه قمر مظهر نمود و منادی گذاشت
که هر کس زیارت رود در خص است و تفصیل این قضیه که در اخبار را ثور است
که متوکل از خلفای بنی عباس بسیار عداوت و بغض نسبت بآبلیت داشت
داشت پس امر نمود که قمر مظهر را خراب کنند و آب از هر حلقه بر او جاری نمایند
تا اثری از آن نماند و تهدید شد و نمود بر کسی که زیارت روند و اشخاصی را
معین کرد بر سر راهها و امر کرد که هر کس بیاید که قصد زیارت می روند او را

بگفتند ما اینکه نور خدا را که خاموش نمایم و این خبر رسید شخصی از اهل خیر و صالحی که
او را زید مجنون می گفتند و لکن مروی بود یا عقل و ذریک و دانا و او را مجنون می
خواندند در مقام محابه بر همه کس غالب می شد و همیشه مخالفین را از انهم کرم کرد و از
جواب عاجز نمی شد از این جهت او را مجنون خواندند چون شنید که قبر آنحضرت را ختم
کردند بسیار بر او کران آمد و مصیبتش تازه شد و در آنوقت در مصر سکن داشت
پس متحیرانه از مصر روانه شد و کوفه آمد و در آنوقت بعلول در کوفه بود و روزی
مجنون او را ملاقات کرد و بر او سلام کرد بعلول پرسید که از کجا مرا شناختی و چنان
اینکه ندیده بودی گفت عالم ارواح را ارتباطی است بعلول گفت ای زید
خیال از وطن حرکت کرده و بدین دیار آمده گفت شنیدم این ملعون
را کشته است بشم کردن قبر حسین و قتل زوارش پس عیش من که ریشه
از شدت حزن و الم بی اختیار پیرون آدم بعلول گفت من نیز باین احوال
پس پیا بر ویم بکربلا تا به پنجم چه می کنند پس دست یکدیگر را گرفته روانه
شدند چون قبر حضرت رسیدند دیدند بحال خود باقی است هر چند بنیان
آنرا خراب کرده اند ولیکن هر چه می خواهند آب بر او جاری کنند آب متحیر
شود بدو قبر بقدرت خدا و یک قطره بقبر شریف نمیرسد و چون آب نزد
قبر میرسد زمین قبر بلند می شود باذن خدا پس تعجب نمود زید و گفت ای بعلول
بین که می خواهند نور خدا را خاموش کنند و خدا البته نور خود را تمام
نمود هر چند شش کس گمراه است داشته باشند باری متوکل پست سال اسیر
داشت بر محو قبر آنحضرت و از برایش ممکن نشد پس چون مباشر آن عمل این
حالت را دید گفت ایمان آوردم بخدا و رسول و ائمه می گیرم در صحرای مصر
گردان می کردم و من حال پست سال است که آیات الهی را مشاهده می
کنم و کرامت اهل بیت رسول را چشم می بینم و منتهی شوم پس کا و با
کشود و روانه شد بسوی زید مجنون و گفت ای شیخ از کجای می آئی گفت از مصر

گفت چرا اینجا آمدی آیا از کشتن منتر سی زید کریت و گفت شنیدم این قبر را شخم می کنند
پس از شدت حزن و الم فی اختیار آدمی آن شخص بر قدمهای زید افتاد و بوسید و گفت
پدر و مادر من فدای تو باد که تو چون با نچا آمدی نور ایمان بر قلب من تابید و ایمان
بخدا و رسول آوردم من بیست سال است که مشغول شخم کردن اینجا هستم و هر چه
می خواهم آب بر این قبر به بندم ممکن نمی شود و من خواب بودم حال بمرت قدم تو
پیدا شد من پس زید کریت و اشعاری اش نمود که مضمونش آن است که اگر نبی
حضرت حسین را با ظلم شهید کردند پس نبی عباس نیز قبر اینجا برام می کنند چون
ایشان با خناب نرسیده و تحسود دارند که چرا اورا نکشته اند پس می خواهند که صدمه
بجسد شریفش نزنند پس آن شخص کریت و گفت ای زید مرا از خواب غفلت بیدار
کردی و الان بیروم ببرد متوکل و او را بصورت حال اعلام می نمایم می خواهد مرا
بکشد یا را بکند زید گفت من هم با تو می آیم و یاری تو میکنم پس روانه شدند چون نزد
متوکل رسیدند آن شخص پیشفت و خبر داد و او را بآنچه در این مدت مشاهده نموده بود
از گرامت قبر و متوکل در غضب شد و حکم بقتلش نمود و امر کرد که بر ساقی
بپای او بستند و او را در بازار با کشیدند پس برداشتند تا عسرت دیگران
کرد و کسی جرأت نکند که ذکر خیر از ابل بیت نماید زیرا چون این چنین دید بسیار
افسوده و محزون شد و کریت و صبر کرد تا چند او را از دار بریزد و او را در غل
انداختند زید رفت و جنازه او را برداشت و بتدریج جله برد و او را غسل داد
و کفن نمود و نماز کرد و دفن نمود و سه روز در نزد قبرش تلاوت قرآن نمود
روزی نشسته بود دید که صدای صحیح و نوحه بلند شد و زنان بسیار گریه
کنان و موی کنان با گریان پاره و مردان نعره زنان و مضطرب احوال
جنازه را برخواستند می آوردند و علمهای بسیار در پیش روی آن برداشته مردم
فوج فوج در اطراف آن دستفراوانه کرده اند از کثرت اثر و بام زید گویا
حاکم کردم که متوکل مرده است از شخصی سؤال نمودم که این جنازه از کجاست

گفت یکی از کثیران سیاه متوکل است که امش در یکانه است متوکل محبت بسیاری
 باو داشته پس قبر تازه بجته او حفر نمودند و متوکل و یحجان و مشک و غیره در آن ریختند
 و قبّه بزرگی بر روی آن بنا نمودند و زیارتش باین حالت لطمه بر صورت
 زد و جامهای خود را درید و خاک بر سر ریخت و فریاد نمود و او مله و اسفاده اما
 حسین را در میان آنها و یکس بالبتشنه شهید می کنند و خیال و اطفالش را
 اسیر میکنند و کسی بر او کر نمی کند و او را می غل و کفن بعد از سه روز دفن کنند
 پس قبرش را شخم می کنند و حال اینکه فرزند پیغمبر خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و
 برای این کثیر سیاه این شان و مرتبه قرار داده اند پس انقدر گریه و ناله کردند
 تا غش کرد و بر زمین افتاد مردم بدو رش جمع شدند و جالتش رقت کردند
 چون از غش بجال آمد اشعاری انشاء کرد که مضمونش است ایاق حسین ابن
 حاتم را شخم می کنند و قبور او را دوزخ را تعمیر می نمایند امید است که دنیا را
 انقلابی دیت دهد و حق بصاحبش برگردد و خدا لعنت کند ابل فساد را و کسی
 که دنیا را بر آخرت ترجیح داده اند و باو مطمئن شده اند پس نوشت این اشعار را
 در ورقه و داد بعضی از اصحاب متوکل چون آنرا خواند غضب کرد و امر با حضا
 نمود و در مجلس کلماتی از موعظه و سرزنش باو گفت که غنط او زیاد شده و امر
 بتکش نمود چون آنرا در پیش رویش داشتند پرسید چه گوئی در حق او ترا ب
 گفت بخدا قسم که تو خود او را می شناسی و فضل و شرف و حب و نسب او
 بر تو مخفی نیست و کسی آنرا فضل او را نمی کند مگر کافر و دشمن نمیدارد او را مگر
 منافق و شرع نمود بد که مناقب آنجناب متوکل را بجلس او کرد چون شب شد
 و متوکل خواب رفت با تخی او را ندانند که دو سربانی باو زد که برخیز زید را بیاکن
 و الا بلا کبی شوی الان پس برخو است و زید را از حبس بیرون آورد و باو
 خلعت داد و گفت هر حاجت که داری بخواه گفت حاجتم آنست که تیمی کنی قبر
 حسین را و منع را از زوار رفع نمائی پس او را مرخص کرد و بیرون آمد و در بلاد

می کردید و ندانمی کرد که هر کس می خواهد زیارت کند حسین را بگوید که در اسرار و امان است
عنوان هشتم در خصایص انتخاب که متعلق بقرآن مجید و در آن پنج مقصد است
مقصد اول انتخاب خود کلام الله مناطق و وجودش مانند وجود کلام الله است
و همین کلام است و از هم جدا نمی شوند و هر دو و دلیلی پیغمبرند در میان امت
ولی مخصوص است خباب حسین در مقام و دلیله نمادان یا نیکه او را با خود
بسیار برد و فرمود ای مردم این است حسین ابن علی پس او را بشناسید و بر همه
کس تفصیل دهید پس عرض کرد خدایا او را بتو می سپارم و بنیکان است خود
پس انتخاب و دلیله پیغمبر خداست در نزد تمام امت حتی کسانی که در آن زمان
نبوده اند بلکه در نزد ما نیز امانت است پس نیک ملاحظه نمایند خود را در خط این
امانت ای امت پیغمبر مقصد دوم در مشارکت و موافقت انتخاب با قرآن
در جمیع صفات و خصایص و فضایل پس بشنوا و لا هر یک از آن اوصاف را
و بعد موافقت موافقت آن ثوبا انتخاب پس می گویم قرآن سبب هدایت
مردمان و معجزه خاتم پیغمبران و موجب اقیانوس حق از باطل است و حسین را
سبب هدایت بصوی ایمان و اتحی از آیات رحمن و موجب اقیانوس حق از باطل
است و قرآن در لیل القدر نازل گردید و شب ولادت حسین مانند شب
قدر مائیکه نازل شد نزد ما بر الهی و روح الامین سلام تهیت از جانب خدا
آورد قرآن شفاعت کننده است از برای کسانی که تلاوت آن را نمایند و
مداومت کنند و حسین شفیع است گفتمی را که زیارت او را و ندید بر او گیر
کنند قرآن معجزه است بفساحت و اسلوب معانی و حسین معجزه است
بسرش و بدنش و خوش و خاکش چنانچه از هر یک کرامتی ظاهر گردید که در
مقامش مذکور است قرآن همیشه تازه است و کهنه نمی شود و طلال نمی آید و هر
مکرر کنند حسین و کرم صیبتش همیشه تازه است و طلال نیاید و قرآن تلاوتش
عبادت و شندش عبادت و نظر سوی آن عبادت است و حسرت هر شمر

گفتن از برای او عبادت است و شنیدنش عبادت و نشستن در مجلس عزایش و
حزن بر او و گریه بر او و گریه بگریه کننده گانش همه عبادت است
و زیارتش از نزدیک و دور زیارت زوارش و آرزوی شهادت در یکایش
همه عبادت است قرآن احکام چندی دارد چون وجوب احترام و ترک
بجران و عدم مس بدون طهارت و اینکه او را در معرض سج و شتر آورد نباید
و حسین کثیر احکامی است موافق آن و لکن بآن عمل ننمودند بلکه تنگ حرقش
و او را بخاک و خون آلودند و دین خود را بقتل او فروختند و در عوض در اجماع
محدوده گرفتند و بخيال حکومت ملک ری که نصیب ایشان نخرید این امر
بزرگ را ترک کرد و دیدند قرآن کلام الله صامت است و حسین کلام الله
ناطق قرآن کریم و شریف و مجید است و حسین کریم و شریف و مجید و شهید
قرآن مشتمل است بر قصص و احوال انبیاء و پیان انجرب ایشان وارد گردیده
صدقات و حسین آیت آن قصص و حالات است بالعیان قرآن آیاتش
بجای ظاهرش هزار و شصت و شش آیه است و حسین زخمهای بدنش
نیز له آیت است و بقولی چهار هزار بوده و اگر زخم بزرگ نیز بشمارند و زخمهای
مربکان را نیز ملاحظه نمایند بهمان عدد آیات قرآنی رسید قرآن مشتمل است
بر سبط در صد و چهارده موضع و حسین صد و چهارده زخم شمیر داشت قرآن
مشتمل است بر اجزاء و سوره و سطور و کلمات و حروف و نقاط و اعراب و
حسین بر بدنش بود سطرها از شمیر و کلمات از اثر نیر و نقاط از اثر تیر و قرآن
چهار قسم است طول یعنی سوره بای طولانی چون بقره و آل عمران و متین که هر یک
صد آیه هستند و قمر یا و متانی که از آنها کوتاه ترند و مفصل که بعد از سوره محمدانه
بنابر قولی و حسین نیز چهار قسمت شد سرش نیز با ششام رفت و جسد
که باقیم بر خاک بود و خوش بر بال مرغان و شمش بر باله و صغار مفصل اجزاء
بدنش متفرق در صحرا قرآن سی هزار است که هر یک را دو نصف نموده است

پاره کویند و نیند انهم در بیان تبیین این وصف چه گویم مترجم گوید مراد آنست که بدن
انجناب انقدر پاره پاره بود که بحجاب نمی آمد اسفی علیک یا ابا عبد الله قرآن خواند
بچند قسم یاد نموده است که بقدر سی و دو و سی و سه و چهار و پنجم و ششم آنها چنین صادق است
مثلاً قرآن مبارک است چنانچه فرموده است و بذا ذکر مبارک و خداوند موضع
تکلم باموسی را شجره مبارک که نامیده و شجره زیتونه را در آیه نور مبارک که نامیده و عیسی
را مبارک خوانده و آب باران مبارک نامیده و شب قدر را مبارک خوانده
و حسین در وحی بلا واسطه مبارک نامیده شد در آن حدیث عجیبی که سابقاً ذکر شد که
فرمود مبارک است این مولود بر او باد صلوات و برکات و رحمت من قرآن
شفا و رحمت است برای مؤمنین و حسین شفا است از امراض باطنه و تربش
شفا است از امراض ظاهره و او رحمت است از برای مؤمنین که بیشتر نوری
ایشان با جناب است قرآن نور است و حسین نور است قرآن روح است
و حسین ریحانه رسول خداست و راحت است از برای خلائق قرآن حکیم است که بجا
میکند قلوب را بهدایت و حسین حکیم است که معاجزه کردیمی را بهدایت و عیسی
معاجزه نمود ثغافت قرآن بشیر و نذیر و کتاب مبین است و حسین بشیر و نذیر و
امام مبین است که جدا نمود حق را از باطل قرآن ذکر است از برای مؤمنین
و حسین ذکر بود از برای پیغمبر خدا در تمام عمرش و از برای مؤمنین نیز قرآن در
او است آیه الکرسی و آیه نور و در حسین است کرسی که محدن علم الهی است و در او
آیه نوری است که خاموش نگردید در ظلمت شب و نه در خاک و خون قرآن شعل
است بر آیات شفا و آیات رجا و آیات رحمت و حسین در او است آیات و
صفاتی از برای شفا و اسبابی از برای رجا و هلهای نامیده از برای رحمت قرآن
از برای آنست چهارده تنزل از اول وجودش تا وقتی که در بهشت مستقر گردید
و بیانش آنست که قرآن شخص جیبی است که از برای او نطق است و منازلی است
که از آن نزول نموده و از برای شفاعت و خصومت و اولی تنزلش در لوح بود و

دوم قلب اسرافیل که ناظر لوح است سیم قلب میکائیل که از اسرافیل تقی می نماید
چهارم قلب جبرئیل که از میکائیل می گیرد پنجم پیت الممهور در شب قدر ششم نزولش
بتمام یک دفعه بر قلب پیغمبر در شب اول رمضان از برای اینکه خودش بدانند
نه از برای تلاوت بر مردم بنفتم نزولش بر آنجناب از برای تلاوت بر مردم در
اول بعثت ششم نزولش در هر شب قدر بر امام عصر بنم نزلش در کوه شهادت ششم
در زبانهای دهم نزلش در کاغذ باد و آرد دهم نزلش در دلهای سیزدهم نزلش در
محشر که بصورت بسیار خوبی وارد می شود چهاردهم نزلش در بهشت و از برای
در جاتی است که گفته می شود بقاری بخوان و بالا رود و آنها چنانچه این منازل را
مجموع اخبار مستفاد می شود و تفصیل آن مقام دیگر می خواهد و برخی از انرا در کتاب فضیله
الجنات ایراد نموده اند و از برای حسین نیز چهارده منزل است در فضایل و جهاد
منزل در مصائب که توفیق الهی بیان هر دو را می نمایم اما منازل فضایلش
اول منزل خلقتش بود که قبل از امر خلق خلایق نوری بود مشتق از نور جبرئیل
انباء دوم نزلش در عرش بود بچندین حالت که همی بعرضش طواف می نمود
و کاهی درین عرش و کاهی بالای آن و کاهی حامل آن و کاهی پیش روی آن و
کاهی در ظل آن و کاهی گوشوار و زینت آن سیم نزلش در بهشت بچندین کیفیت
کاهی درختی بوده در آن و کاهی ثمره درخت و کاهی گوشواره حضرت زهراء و کاهی
زینت بهشت و گوشواره بهشت و زینت ارکان بهشت چهارم نوری بود در صلب
طاهره پنجم نوری بود در احرام مطهره خصوصاً در وقتی که نوبت غسل بحضرت زهراء
رسید که میفرمود چون حامله شدم بچین محتاج بچرخ نبودم در شبهای تاریک
ششم در دست لعلی حوریه که قابله آنجناب بود بنفتم در بدن پیغمبر و از برای
آنجناب در این منزل چند مجلس بود کاهی بر گردن و کاهی شانه و کاهی دامن
و کاهی سینه و کاهی پشت و از برای هر یک کیفیتی بوده که در مجلس مذکور شد
چنانچه از برای اعضای پیغمبر برجسته حسین منازلی بود و منزل زبانش دهان حسین

بود که او را شیر می داد و نمل را بهاش خلق آن سرور بود که غذا بکامش می نهاد و نمل
بهای پیغمبر گاهی بر پیشانی حسین بود و گاهی بر کلویش و اینها غالب اوقات
بود و گاهی بالای نافش نمل هشتم سینه حضرت زهرا آنم در دست حضرت
امیر مرد و وقتی که او را بلند می کرد و نگاه میداشت تا حضرت رسول جمیع اعضا
او را می بوسید و می کریت عرض می کرد ای پدر چرا گریه می کنی می فرمود می بوسم
موضع شمشیر را در هم دوش و کردن جبرئیل بود که مکر انتخاب را بدوش می
گرفت بلکه گاهی خواهرش می نمود از پیغمبر که او را با دوتا بدوش می کرد یا در هم
نمبر رسول خدا بود و آنحضرت کسی را نمیزنید بغیر از امیر المؤمنین که بجهت نصب
خلافت در روز غدیر با خود بنمبر برد و فرمود هر کس من مولای دیم علی مولای
او است لکن حسین را بنمبر برد نیز خودش انید یا برد اما من خود و فرمود
مردم این است حسین ابن علی پس او را بشناسید و بر همه کس تقضیل و سبب خاتم
خدایش تقضیل داده پس خبر داد مردم را بقتلش و لغزین کرد بر قاتل خائن
پس او را سپرد به پست از موجودین و غیر ایشان حتی بشما هم سپرده است
چنانچه از عموم کلامش مستفاد می شود پس مردم گریستند حضرت فرمود آیا
گریه می کنید بر او و او را یاری نمی کنید مؤلف گوید شما هم آیا این حدیث را می شنوید
و گریه میکنید و آرام گرفته اید و از دهم سینه پیغمبر در وقت اختصار نیز دهم قلب
پیغمبر بود چنانچه همیشه میفرمود که حسین را در قلب من موقی است که از برای احدی
نیت و حالت اختصارش هم در ذکر انتخاب بود و می فرمود نیز در با من چه کار است
خدا او را مبارک نکند و در ذکر او بود تا روح شریفش از جسد مطهرش مفارقت نمود
چهار دهم قلوب مؤمنین است که از برای انتخاب در آن قلوب محبت خصوصی
است که حضرت پیغمبر از آن تعبیر فرمود باینکه آن محبت کنون است در بیان
ایشان پس هرگاه شخص مؤمن نگذاید قلب خود را نخواهد گفت صدق رسول الله و آن
منازل مصائبش که مصائب منازل است پس آن نیز چاره داده است اول نمل

صلی که مدینه طیبه بود و او را الهی نمودند بجای بسیار بر او صعب بود پس شکایت
نمودند نمود و عرض خدا با ما اعتراض تنبیه تو هستیم که ما را از وطن بیرون کردند و
شکایت پیغمبر کرد آنوقت که بنزد قبرش آمد از برای وداع و گفت منم حسین پسر فاطمه
تو مرا هست و الگذاشتند و ضایع نمودند و دم منزلش در که معظمه که محل امن بوده از برای
هر چیزی از انسان و حیوان و مرغ و وحش و درخت و علف و این حرم اما آن مقام
خوف انجناب کردید که خواستند او را در انجا بقتل رسانند پس از انجا کوچ کرد و بیستمین
که کوفه که در محلی میرسد او را تخوف می کردند از رفتن کوفه و از برای او اقلیای می کردند
چهارم که بلا بود که در آن مقام شایسته اقامت و وطن و فرمود بار بار فرود
آورد که دیگر از انجا کوچ نمودیم که در کربلا بود که هر وقت از قتال خسته می شد
آن می کرد می ایستاد و می فرمود لا حول و لا قوة الا بالله ششم مصرعش بود که در علم الهی از
برایش اعتبار شده و در ظاهر آن باقی ماندند و از چهار روز و بعد بیطن آن زمین
قرار گرفت که قبر معظم انجناب است بمقام منزل سربارکش بود شب یازدهم محرم
در خانه خولی زیر اجانه یا شور در روی خاکستر چنانچه در السنه مشهور است که نور
نازل شد در تنور ششم منزل آن سر مجلس این زیاد در میان طبق پیش روی آن
لحین و او اظهار خوشحالی می نمود و تبسم می کرد و شاید این تبسم اعظم است از زدن
بخیزران و زدن بر بنی و چشمان شریف انجناب آه نم منزلش کوفه بالای درخت
دهم منزلش در این کوفه و شام و کابهی بالای نیزه و کابهی در میان صندوق و در
هر شهر و بلد از آن سر مشهور علامتی است یا زدهم منزلش در دیر راهیب و در این منزل
او را اگر نم نمودند و با شک و کافور او را مطیب کردند و تحیت و سلام گفته و جوی
شنیده چنانچه تفصیل در مقام خود مذکور است و دوازدهم منزلش در شام مجلس یزیدیه
در میان طشت طلا که پیش روی او گذاشته بودند و همه مصیبتها بر انجناب در این
مجلس جمع بود که از بیت مصیبت تجاوز است که بعضی در آن مجلس حادث شد
و بعضی در انجا ناه که دید سیزدهم منزل او که بر در خانه نیریزان نمودند و هفدهم

نیز تخیل این امانت نشد و با سربسته پیرون آمد و فریاد کرد ای زبیر این سربسته فاطمه
 است که بر در خانه من او بخت زبیر بخو است و او را پوشانید و بجرم خود بر گردانید
 و گفت ای همدنو که کن بر سر زنده رسول خدا و بزرگ قریش پس امر کرد دسر را بنویس
 او نه چهاردهم منزلش بر در دروازه شام که آنرا بر اینجا او بخت بود و این امانت
 انقدر بزرگ بود که صبر بامت حضرت سجاد تخیل آن نکردید و فریاد زد ای زبیر
 حیانی کنی که سرفزند فاطمه را بر در دروازه بلد تو او بخت و حال آنکه او و پیغمبر
 است پس در این مقام صبر نکرد با اینک چون دید سر را در طشت نزد زبیر که نشاند
 و با چوب خیزران اشاره بلب و دندان او می کرد صبر کرد و سخن نکفت و از برای
 جناب حسین بعد از این منازل چون قرآن کریم منزلی است مخصوص در مدینه
 و محشر بیست مخصوصی تا وقتی که منتهی شود منزل مخصوص در بشت در آن درجه
 که حدش فرمود میسر سی با آنها که بشهادت و اعلائی آنها آن است که در حدیث
 اشاره شده بآن که لحقی شد بخاتم انبیا است در منزل و درجه او چنانچه تفصیل آن
 در مجلس مذکور است مقصد سوم در آیاتی که در مرثیه انجذاب نازل شد و آنچه
 آیه است اول در بیان محل و ولادت او است آیه و وصینا الانسان بوالدیه
 احساناً حلقه آمده که با و وضعه که با و فصاله ثلثون شهراً تا آخر آیه که در سوره احقاف
 است در کامل و بهار بسند های معتبر روایت شده که چون فاطمه طاهره بحین حامله
 شد نازل گردید جبرئیل و عرض کرد ای محمد خدایت سلام میرساند و تو را بش
 میدهد بمولودی که از فاطمه متولد میگردد و اوست او را می کشد عرض کرد و مراحت
 نیت بمولودی که امت او را بکشند پس جبرئیل عروج نمود و نزول کرد و همان
 سخن را گفته و همان جواب شنید باز عروج و نزول نمود و گفت خداوند تو را
 بشارت می دهد باینکه امانت و ولایت و وصایت در ذریه او خواهد بود پیغمبر
 راضی شدم پس حضرت بفاطمه پیغام داد کلیات جبرئیل را که اول کشف بود
 حضرت فاطمه همان جواب پیغمبر را داد بعد آن سخن آخر را که شنید راضی گردید

لیکن در محل و وضع با کرب است بود یعنی مخزون بود از برای کشته شدنش و مدت حمل
 و رضاعتش سی ماه و از جمله دعایش این بود که اصلح لی فی ذریتی و اگر می فرمود و
 اصلح لی ذریتی تمام ذریه او امام می شدند و آنحضرت از بیسج زنی شیر خورد و لیکن
 او را نجده است پیغمبر می آوردند پس ابهام خود را بد بان او می گذاشت پس می گید
 با کج کفایتش تا دو روز یا سه روز از غذا پس روئید گوشت او از گوشت رسول
 خدا و خورش از خون آنجناب و بیسج مولودی در شش ماه متولد شد که مانند
 بکر یکی بن زکریا و حسین این علی و بدانکه معنی کربا آنست که اشاره شد یعنی باغزن
 و تاسف و این قسم بود حمل آنجناب و وضع او و پرستاری او و شیر دادن
 او و تربیت او و بازی او و احوال سرور بر او از جدش یا پدرش یا برادرش
 یا مادرش و همه ایشان در وقت وفات خود بر آنجناب مخزون بودند و چون
 در وقت مفارقتش از قلمگاه با کرب است و خزن بود چگونه کرب است و خرنی که به
 میان نمی آید بلکه باند به و نوحه و افتخار بود که تمام دوست و دشمن از آن بگریه
 درآمدند آیه دوم در میان خسرو و آنحضرت از مدینه و آن این آیه است
 اِذْ لِلَّذِیْنَ بَقَا تَلَوْنَ بِالْأَنفِمْ خَلَوْا وَاَنْ اَللهُ عَلٰی نَصْرِہُمْ لَقَدِیْرٌ الَّذِیْنَ اَخْرَجْنَا
 مِنْ دِیَارِہِمْ بِغَیْرِ حَقِّ الْاِیْمَانِ یَقُولُوْنَ اِنَّا کُلُّنَا لَمِنْ عِبَادِہِ فَجَعَلْنَا بَیْنَہُمْ وَبَیْنَہُمْ
 السَّلَامَ مَقُولُست که این آیه نازل گردید در شان علی و جعفر و حمزه و جاری شد
 در حسین بن علی یعنی اینکه علی و جعفر و حمزه را از دیار خود پیرون نمودند و ایشانرا
 و ایشانرا کشتند بی گناه و بدون حق که موجب قتل ایشان باشد بلکه بجهت اقرار به جید
 الهی و این حالت جاری گردید در حسین بن جو خاصه زیرا که آنجناب را پیرون نمودند
 از دیار ایشان بلکه از جمیع دیار با و از برای ایشان در هیچ مکانی امان نبود حتی اینکه فرمود
 اگر در سوراخ جانوران داخل شوم مرا پیرون خواهند آورد و مرا خواهند کشت پس
 او را کشتند کشتن مخصوصی و ظلم بر او نمودند و بر او لاد و اطفال و عیالش را غنیمت
 و در آنجناب ظاهر گردید قدرت بنصرت و یارایش بدست حجتہ متظہر علی السلام

آیہ سوم در بیان کمی بارانش نازل کرده اَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ
 وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَكَفَّ عَنْهُمْ وَلَهُمْ الْقِتَالُ إِذَا فُرِيقٌ مِنْهُمْ تَحَارَرُوا
 النَّاسَ كَخَشِيَةِ اللَّهِ فَأَسَدُّ خَشْيَةٍ وَقَاؤُهُ وَتُبَّ لَهُمْ كَتَبْتُ عَلَيْهِمْ
 الْقِتَالُ لَوْلَا أَخْتُنَا إِلَى آخِلٍ قَرِيبٍ در روایت است از حسن ابن زیاد عطار که
 حضرت صادق سوال نمود از این آیہ شریفه فرمود صد در آن در صلح حضرت امام
 حسن است و ذیلش در حرب امام حسین و خداوند نوشته بود بر انجناب قتال
 و بر تمام اہل زمین کہ با انجناب باشند علی ابن بساط کوید بعضی از حضرت باقر و
 کرده اند کہ فرمود اگر تمام اہل زمین در رکاب انجناب قتال می کردند البتہ ہمہ کشته
 می شدند و در تفسیر عیاشی روایت کرده است از ادريس مولای عبد اللہ بن جعفر
 از حضرت صادق و در تفسیر این آیہ شریفه کہ فرمود کُفُّوا أَيْدِيَكُمْ یعنی یا حضرت امام حسن
 و کتب علیهم القتال یعنی یا حضرت امام حسین و الی آخِلٍ قَرِيبٍ یعنی وقت خروج
 قائم عجل اللہ فرجہ آیہ چهارم در محل بیان شهادتش و مکان و حالات آن آیہ
 کہ بعضی چنانچہ مروی است در حکایت حضرت زکریا و تفصیلش گذشت در غنای
 مجالس آیہ پنجم یا ایہا النّفس المطمئنۃ ارجعی الی ربک راضیہ مرضیہ از حضرت
 صادق مروی است کہ مراد در این آیہ حسین است کہ او بوده است صاحب
 نفس مطمئنہ راضیہ مرضیہ مؤلف گوید بیان این مطلب آنست کہ ہر کس
 شناخت خدا را و دانست عظمت و شان او را دوست خواهد داشت او را
 و چون دوست دارد او را راضی خواهد بود بہرچہ از جانب او وارد گردد و
 اصلاً اگر اہمی و ترزلی در وجودش حاصل نشود بلکہ در وقت نزول اشد
 مصائب طمانینہ و رضایش شدید تر می شود و مصداق این مطلب کمال طو
 رسید در حضرت حسین چنانچہ از عناوین سابقہ و لاحقہ معلوم کرد آیہ ششم
 وَ مَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَهُ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ مِنْهُ حَقٌّ
 مَرُوي است کہ مراد حضرت حسین است کہ او را الظلم شہد کردند و ولی او

حضرت قائم است مؤلف گوید ظاهر آیه شریفه حکمی است عام از برای همه مردم
یعنی کسی را که بظلم بکشند پس از برای ولی او است شرعاً حق قصاص و قتلش
و اسراف نیکو بکشتن غیر او و بنا بر این معنی از برای ولی حضرت حسین
که قصاص نماند از قاتلش و لکن باید دید که قاتل انجذاب نیرید بوده یا
پسریا دیاپسر سعد یا شمر یا سنان یا صالح ابن وهب که نیرد بر آنحضرت
زود که از اسب بر زمین افتاد یا آن ملعونی که تیر سه شعبه بقلب مبارکش زد
پس فرمود بسیم الله و بالله یا غیر ایشان و تحقیق آنست که از برای آنحضرت
صد هزار قاتل بوده بالاستقلال حقیقه پس یک قاتل بالاستقلال نیرید است
چنانچه در اخبار با انبیاء ذکر شده است و دیگری ابن زیاد است چنانچه نیرد
گفت قتله بن مرجانة و دیگری عسمر بن سعد بود که چون اصحاب پیغمبر را
میدیدند در کودکی می گفتند این قاتل حسین است و دیگری شمر و دیگری سنان و غولی
زنده تیر سه شعبه و تشکی و غیرت و کربیه و حقیقت امر آنست که خود فرموده
قتلت کمر و یا یعنی کربت و حزن مرا کشته و از این جهت او را صاحب کمر طار
نامند پس بین لفظ اشاره است بسبب قتل آن بزرگوار بازمی گویم که از برای
کشته شدن مظلوم ما چند معنی است که همه منطبق است بر انجذاب بطریق حقیقه
یک معنی اینکه کشته شده باشد در حالتی که مظلوم باشد یعنی تعدی بر او نموده
باشد و ملک و مال و اولاد و اصحابش را برده باشند بلکه همه اعضا و اجزا
اش از ظاهریه و باطنیه بضر و تیغ و نیرد و تشکی از دستش گرفته باشند
و حقیقت این صفت در انجذاب بوده که از طعن سیوف و رماح تمام جوارح
و اعضای او غیر کشته بود حتی کلوی مبارکش و بر مال و عیال و اطفالش
دست تعدی شودند و او را از بلاد او آواره نموده تنها و پیکس بر خاک انداختند
و در این حالت او را کشته پس کسی که مصداق کلی این صفت است همان
حین تنها است و از این جهت لفظ مظلوم که وصف است علم شده است از

برای او این است که در دعا و اوراد است انشک دم المظلوم و در حدیث است
که تنگ کن ز بارت مظلوم را راوی عرض کرد که کیست مظلوم فرمود که نمیدانی که
او است حسین شهید کربلا معنی دوم مظلوم بودن در اصل کشتن است یعنی او را
کشتند بدون حق شرعی که موجب ابا قحط قتل او باشد مانند قصاص با حد یا افلا
و آخر افراد این معنی حسین است چنانچه خود فرمود و ای بر شما از من چه طلب
دارید یا کسی را از شما کشته ام پس می خواهید قصاص کنید یا مالی از شما گرفتار
یا شریعتی را تبدیل کرده ام معنی سوم مظلوم بودن در کیفیت قتل است چونکه
خداوند احسان را در هر معافی بیکوشم رده است حتی در کشتن قربانی مستحب است
که کار در آن ترکند و او را بزرگواری نمایند و در پیش روی ابناء جنس نکشند و دست
و پایش نه بندند و او را مثل شکنند یعنی اعضایش را جدا نکنند پیش از خروج
روحش و او را آب دهند و هیچ یک از این احسانها را در کشتن آنحضرت
مراعات ننموده اند بلکه در کیفیت آن ظلم کردند معنی چهارم مظلومیت بعد از
کشتن است بسبب لباس و قطع اعضا و پامال کردن و انداختن بر روی
خاکهای کفن و دفن و این هم منحصرا بجناب است حتی اینکه آن جامه کهنه پاره
را هم بر بدنش گذاشتند معنی پنجم مظلومیت بحسب انجا مذکور است و همه
در بجناب جمع بودند در غیر او ایة تقم در بیان انتقام از کشته کان او در روز
قیامت و این آیه است و اذ الموءودة سلت بائی ذنب قلت آنحضرت
صادق مروی است که این آیه در شان حسین نازل شد مؤلفا گوید چنانچه
این آیه شریفه در سیاق و قایع عظیمه قیامت مانند تکیه بر شمس و انکسار نجوم
و تیر جبال واقع شده باید مراد از این سؤال طلب بزرگی باشد که سبب
انقلاب اهل محشر شود که شامل جمیع ایشان با و موجب خوف تمام خلایق
کرد و سؤال از موءوده جا بلیت که دختران زنده در خاک دفن می کردند با
اینکه کهنای و تقصیری نداشته و ایشان را باین کیفیت می کشتند یعنی زنده دفن

میگردند هر چند امر عظیمی است لکن سؤال اینست که او را چه عظمی نمودند و بر او سخت
 گرفتند و او را باین کیفیت که سابق اشاره شد کشتند با اصحاب و اولاد و اطفا
 البته اعظم است و شاید این وجه باشد در آنچه فرمود حضرت صادق علیه السلام
 آیه در حسین نازل شده و تحقیقش آنست که حقیقت موؤده حسین است با حیات
 و اطفاش روز عاشورا پیش از شهادت شان زیرا که زحمت موؤده پس
 نمودن زیر خاک و جس نفس ایشان است با تشنگی و تشنگی مکان و خوف مرگ
 و همه ایشان از صبح تا عصر متصف باین اوصاف بودند و هیچ استراحت
 نداشتند پس ایشانند موؤده که سؤال می شود از ایشان که چگونه کشته شدند
 و چه گناه باین کیفیت کشته شدند و چه گناه اطفاشان باین کیفیت کشته شدند
 آیه ششم و فدیته بجز عظیم در خبر است که مراد بجز عظیم حسین است و او را
 نباید آنکه مفدی بایدا عظم از فدایا شد زیرا که باین سببیه است نه تفدی و معنی
 آنست که ما فدای نمودیم او را یا آنچه فدای نمودیم بسبب بجز عظیمی که مقدر بوده در
 صلب او یا اینکه مراد این باشد که مبدل شد خدا شدن او در راه خدا انقدری
 بزرگتر از او این مرتبه عظمی که فدای راه خدا شدن باشد از برای حسین حاصل
 شد مقصد چهارم در بیان ثبوت خصایص سوره حمد و بسم الله از برای جناب
 حسین پس می گویم سوره حمد ام الکتاب و حسین ابوالاثمه الاطیاب است
 سوره حمد کنز طاعت است و حسین اباب شفاعت است سوره حمد
 و اقیه است و حسین وافی با سبب مغفرت است سوره حمد شافی است
 و حسین ترش شفا است و خولش شفا و چه چنانچه در قصه دختر یهودی معروف
 است و اشکی که بر او ریخته می شود شفا است که خاموش می کند آتشهای مطنی
 و ظاهری را که اگر قطره از آن در چشم افتد حرارت او را خاموش می کند چنانچه
 در حدیث است سوره حمد کافی است و حسین مجتبی است کافی است سوره
 حمد معادل قرآن است و حسین شریک قرآن و معادل قرآن است در

ودیه گذاشتن پیغمبر سوره حمد سبع المثانی است چون گفت آیه است و دو
دفعه نازل شده و حسین از برای او خصوصیتی است که انجذاب و دوبرتنال
شده است از آسمان و دوبرتنه صعود نموده پس روحش نزول نموده وقت
ولادتش و وقت وفاتش مانند باقی ائمه و انبیاء و جنه انجذابا بالا بردند
فروید آوردند و این از خصایص انجذاب بود چنانچه در روایت است که
چون آنحضرت را شهید نمودند و سربارکش را بینه کردند و بکوفه بردند
نازل شدند و آن جسد شریف را با همان حالت با آسمان خیم بردند و با صو
حلی در انجا نگاه داشتند و اهل آسمانها با و نظر نمودند که بخون آلوده است پس
بر قاشق لعنت کردند انگاه بر گردانیدند و او را بجلش در کربلا و در این امور
حکمتهای خفیه است که فهم ما بکنه او نمیرسد و خدا عالم است بآن سوره حمد
کسی او را بخواند و مؤمن باشد بظواهر و باطن آن خداوند او را عطا کند هر چه
حسنه که افضل باشد از تمام دنیا و حسین هر کس او را ذکر نماید و گریه کند عطا
کند خدا با و بهر اشکی حسنه که بیشتر از دنیا و ما فیها و هر کس او را زیارت کند
خداوند او را بهر چیزی که افضل است از تمام دنیا بسم الله عنوان هر سوره حمد
آن است و حسین عنوان شهداء و سید ایشان است بسم الله در صد و
چهارده موضع از قرآن و حسین صد و چهارده چیز دارد که همه اسباب غفرند
بسم الله مذکور می گردد در وقت فوج و نحر بجهت تکلیف شرعی و حسین مذکور می شود
در وقت فوج و نحر و قتل بجهت استیذان قتل و نحر او از هر قتل و نحری چنانچه در
حدیث نبوی مذکور است مقصد پنجم در جمیع صفاتی که متعلق است از قرآن
با انجذاب در قرآن آیاتی است که از برای آنها اسماء و صفات و خواصی
مانند آیه الکرسی و آیه نور و آیه تطهیر و آیات شفاء و آیات سجده و حسین در
او است کرسی رفیع که شامل است همه آسمانها و زمینها را یعنی عالم او در او
است دو آیه یکی از سربارکش که تجلی نمود از برای جماعتی در راه شام و از

برای زید بن ارقم در وقتی که آن سسر را از مقابل غره اش عبور دادند پس دید
شعاع او را که از روزه داخل گردیده و تعجب کرد چون نظر کرد دید آن نور
از سر انور انحضرت است و سوره که تلاوت می فرماید و یکی از بدن
اطهرش که آنروز از اربع از طایفه نبی اسد و شب دید وقتی که آمد تماشای
کشتگان می گوید دیدم در میان آن بختی را که می درخشید مانند آفتاب و
دیدم شیری را که می آید در نزد آنجد می نشیند و در آنجانب است آیات شفا
از برای امراض باطنیه در مجتث و از امراض ظاهریه در تربش و در جسد
انحضرت آیات اربعه بوده است که مانند آیات سجد شایسته است
از برای تصور آنها شخص بر زمین بفتد و خود را بجاگ آلوده سازد و یکی از تر
عه شعبه که بر قلب شریفش رسیده و از پشتش سر بر دارد و دوم اثر نیز
صالح ابن وهب مزی بود که بر تهی گاهش رسیده و از اسب در غلطه دوم
اثر شمشیر مالک ابن یسر بود که بر فرق مبارکش رسیده و عامه و کلاهش را
پرا ز خون نمود چهارم اثر شمشیری بود که بر کلو می طهرش رسیده و سر را از بدن
جدا نمود ولی اثر آن از جانب قفا وارد گردید و اینها آیاتی است که لازم می
کنند بر دوستان انجمن است که در وقت تصور یا استماع آن ارکان وجودشان
تمیز نزل شود و قاتشان خم گردد و بر زمین بفتند و خاک بر سر کنند مقصد
ششم در بیان یک یک از سوره قرانی و آنچه از آن متعلق است بحضرت سید
الهداء باشد را به یا بمناسبت یا بحجب باطن پس می گویم که سوره فاتحه
و مقصد سابق بیان شد سوره بقره در آن است اول مراتب انجمن است که
ایه اتجمل فیها من یقصد فیها ویسک الهداء باشد چنانچه در حدیث است که
ملاحظه نمودند ملائکه واقعه انجمن را در کربلا و دانستند از اجته امور که
ایشان را ولالت کرد و بر آن پس چنین نخی گفتند سوره آل عمران در وقتی
که علی اکبر بسوی اعداء روانه حضرت این ایه را تلاوت کرد آن الله مصطفی

اودم و فوحا و آل ابراهيم و آل عمران علی العالمین سوره نساء مشتمل است بر
آیات دوم از آیات مرثی انحضرت یعنی و المستضعفین من الرجال و النساء
و الولدان لا یستطیعون حمله و لا یتحملون سبیلاً اخر افراد اشخاص اصحاب
و عیال و اطفال انجناب است سوره مائده از برای انجناب مائده بود
مطابق مائده طعام و آن از آب کوش بود که بجهت انحضرت و اصحابش نازل گردید
بدون اینکه عرض کنند مانند حواریین انزل علینا مائده بلکه تمام تشنگی و
گر تشنگی و زخم و زحمت و کشته شدن را بر خود قبول نموده بودند و پیرایشان کو ارا
بود بیشتر از کواری هر طعام و شرابی و سوره اعراف انحضرت خود اعراف
است بنا بر بعض تفاسیر و از جمله رجالی است که بر اعرافند بنا بر تفسیر دیگره و از برای
حیدر معرفت مخصوصی است بپای زوارش زیرا که از برای ایشان علامت
مخصوصی است در روز قیامت چنانچه در خواص زیارت ذکر شد سوره انفعا
حق انجناب و امه طاهرین است و ایشانرا منع نمودند از آن بلکه انجناب را
از حق مشترک با بین جسمی مردم منع کردند بلکه از حق با بین جمیع حیوانات
منع کردند که آب پاشد که هر صاحب روحی در آن حق دارد حتی کفار و
حیوانات سوره براءه هر چه در این سوره از آیات جهاد است تمام مطبق
است بر جهاد اصحابش و در آیت ایه اشتری یعنی ان الله اشتری من
المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنته و هر کسی در این بازار معامله کرده و لیکن آن
انجناب در آن معامله مخصوصی است که تسلیم شمن و تسلیم ثمن و نقل متاع وکیل
و وزن و خط و بدل آن همه یک نحو خصوصیتی داشته که از ملاحظه مجموع خصایص
ظاهر میشود سوره یونس از برای حسین از یونس صوره و صفت و سیرتی بوده در
وقتی که بر روی خاک بایدن مجروح افتاد ولی بعوض شجره یقین شمشیرا و نیزه
و بال مرغها بوده سوره هود انجناب از این سوره آیات مخصوصه تلاوت
نمود انوقتی که در میان میدان ایستاده و خطبه خواند این آیه را تلاوت کرد

انی اشهد الله واشهد انی برنی مما شرکون تا آخر سوره یوسف و در بعضی روایات
است از طرق عامه که این سوره نازل گردید بنحویست تا تسلیه باشد از برای آواز
آنچه جاری می شود در حسین سوره رعد در حدیث است که هیچ ابری نیست که بر باران
و رعد داشته باشد مگر اینکه لغت می نماید قاتل حسین را سوره ابراهیم در این
است قضیه ساکن نمودن ابراهیم ذریه خود را در وادی بی ذرع و منطبق است
بر آن کیفیت ساکن نمودن حسین ذریه خود را در کربلا و مطابق است حکم
گردن ابراهیم با ایشان و وداع نمودن او تا حکم حسین و وداع او بابل است
که شک را بگریه می آورد سوره اسری از برای حسین معراج مخصوص بود
در کربلا از آنرا رواست اینکه کربلا معراج ملائکه شده است و بنحویست شب
باین ندین مرور نمود چنانچه در خبر است سوره کف سر حضرت زمانی که بر نیزه
بود از این سوره آیاتی تلاوت نمود چنانچه زید ابن ارقم شنید در کوفه این آیه را
ام حبیب ان اصحاب الکبف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و جماعتی در ششم
شنیدند این آیه را انهم قتیلة انما ابرهم و اذنا هم هدی و از برای آنها حکمتی
است که ایشان بان البصرند سوره مریم در حدیث زکریا است که که حصص
اشاره است بکربلا و هلاک عترت از ظلم نیرید در حالت عطش با صبر و در
حدیث دیگر است که مراد از مکانا قصیا و قضیه ولادت مریم زین کربلا است
که حضرت مریم از دمشق بطی الارض در آنجا آمده وضع حمل نموده و همان شب
مراجعت کرد سوره طه در این سوره مناسباتی هست با خاک انجناب موسی
از طور ناردید و با بلش گفت صبر کن سید تا از برای شما جوده بیاورم که
گرم شوید و حسین از کربلا نور دید و با بلش فرمود بامن بیایید که خداوند خواست
است شما را اینر پیسند و در سوره ی بعد از طه ایضا این مناسبات
خصوصه است چنانچه بعضی از آیات سوره قصص را در وقت خروج ازین
تلاوت نمود و بعضی آیات را وقت دخول که بعضی آیات از سوره

مؤمن را در وقت مبارک تلاوت فرمود و چون مقصود بیان نموده بود
تطبیق پس همین اکتفا کنیم از تفصیل و اشاره نماییم بعضی از مناسبات عمومی
پس می گوئیم که آن سوره که در اول آنها حروف مقطعه است مانند طه همین
و جو آیم و یسین و ص و آل و آل و ق و ن از برای صور اینها در نفس تاثیراتی
است و در آنها اشاراتی است بمطالب من حیث الحد و تاثیراتی در آن
حروف است و اشاراتی با سماء الله و رموزی است که معرفش مخصوص
پیغمبر و ائمه است و حین درجند انجذاب حروف مقطعه بوده است از اثر
شمسیر که از برای آنها ریاضیاتی بوده است فرادی و ثنائی و ثلاثی و رباعی و صما
و از برای هر یک هیئت مخصوصی بود و در آنها رمزی است از عالم تسلیم و
رضا و دانست آن رمز را همان کسی که از رموز حروف مقطعه قرانی مطلع
و از این جهت می بوسید انما وضع را و می گزیند سوره بانی که در او ایل
آنها تسلیح است مناسبت آنها با صفاتی که در انجذاب بوده است فی
الجملة بیان شد در عنوان احقرامات الهیه سوره المدثر باطن این سوره از
انجذاب است چنانچه از معنی ظاهرش هم بیرون نیت و پیغمبر که در اثر
از اوست و او از مدثر است سوره منزل او است بخون خود که در ظلمت شب
ضلالت بیا خواست و ظلمت را منکشف نمود و حق را واضح کرد و صاحبش
منزل بود ند بخون خود مانند اصحاب پیغمبر که در حق ایشان فرمود در روز احد
ایشان را با خونها و رختهای خونین بهم پیچیده و دفن کنید که من برایشان شایم
ولیکن از برای اصحاب حین رختی بانی نکذاشتند بلکه با همان خونهای
گشتند سوره بانی که مبتد و نذ بتم در باطن منطبق اند بر حسین و حالات او و
شهادتش و روح و جسد و قلبش و بر اصحابش و حالات ایشان مثلا و
الصفات صفا و الزاجرات زجر افاضات ذکرا منطبق است بر حسین و
عکسش که صف کشیدند در جاد و در وقت حمایت از او و در وقت نماز

که صف بستند عقب انجناب و در وقتی که اجساد ایشان بر خاک افتاده بود
صف بستند بودند و سرهای ایشان بر نیزه صف بستند بود حتی اینکه در دفن هم
صف بستند از چون که همه را در یک خفیه دفن کردند و الفجر و لیل عشر و شفع
و الوتر و الیل از ايسر انجناب فجر است بنور هدایت و شبهای مصیبتش
لیالی عشر است و خودش یا برادرش شفع است و خودش در وقتی که شهادت
کردید و تراست و لکن و ترمو تو رو نفس مطمئنه که در آخر سوره است روح انجناب
است چنانچه تفسیر شده است در اخبار اهل بیت و الطور و کتاب مسطور فی
نشور و البیت المعمور و السقف المرفوع و البحر المسجور طور محل شهادت آن
جناب است هم بنظر و هم بخبر و کتاب مسطور بدن شریف بود و بیت معمور
سر مطرش و بحر مسجور زمین گریلا و میدان بلا است و النجم اذا هوی مطابق
با وقوع انحضرت بر خاک و الفجر نور صورت انجناب یا نور ایمان که با و
ظاهر گردید و السماء ذات البروج فی الحقیقه انحضرت است زیرا که او است
آسمان امامت که از برای آن نه برج است بلکه سیزده برج است و السماء و
الطارق حیث آن نجم ثاقب است که نور او جمیع ظلمات ارضیه را سوراخ
و مرتفع ساخت و الشمس و ضیحا شمس صورت انجناب است که با اینکه
بخون و خاک آغشته بود باز نور او ظاهر بود و می درخشید و جسد شریفش در
شهادت نور میداد مانند آفتاب و المسمات لما لک است که بجهت امور آن حضرت
نازل شدند و التارعات فرقا ارواح مطهره انجناب و اصحاب اطیابش
بستند و العاديات اسبهای ایشان است که در میدان شهادت جولان
نمودند و قیامت تمامش منطبق است بر قیامت اهل بیت که در روز
عاشور ابر پا گردید آن بود واقعه عظیمه و حاقه و طاغته گری که برتری
داشت بر هر مصیبتی و آن بود قارعه که قلوب ابرار و فجار را در هم شکست
و زمین متنزل کردید و انست غاشیه یا شنیده اند قصه آنرا از اسماء

انشقت اذ السماء انفطرت و زمانی که فرق مبارکش را شکافتند و آتش
لورت منطبق است بر روز عاشورا که هم آفتاب در ظاهر مشکف شد و هم قمر
برج امامت و از برای هر یک از این مطالب مذکوره تفصیلی است که در
کتاب روضات الجنات ذکر کرده ام سوره فت در از برای حضرت حسین
ثابت شده است فضایل شب قدر چنانچه در خصائص از منہ بیاید آتش سوره
اخلاص و انجذاب ظاهر ساخت توجید خدا را و مخصوص گردید توجید علام
قلیبه که قطع علایق کرده بوده بالحکیمه از جمیع ماسوی الله سوره هجر انجذاب
اظهار نمود انکار را بر اهل نفاق و از ایشان بیزار می جست سوره مؤمنین
در روایات خاصه و عامه وارد است که این دو سوره نازل شد بجهت حسین
عنوان نهم در خصائص انجذاب نسبت بیلیت الله اکرام و در آن چند
مطلب است اول اینکه انجذاب است بیلت الله حقیقه بدانکه خداوند
متعال اجل است از اینکه در مکان باشد یا اینکه خانه و مسکنی داشته باشد
چون جسم و جسمانی نیست و اینکه بعضی ائمه را خانه خود نامیده بجهت شرف
مخصوصی است از جهت اینکه محل عبادت اوست یا محل کثرت عبادت
یا محلی است که عباد ما مورد توجه بهمت او یا اینکه محاذی محل عبادت
است یا محل نزول فیض است یا اینکه وصول بآن صعب است پس
قصد قربت در آن بخلوص قرب است و همه این صفات در مکه معظمه
جمع است و بعضی آنها در سایر احوال موجود است و اینها بیلت الله ظاهر
بستند و اما بیلت الله واقعی پس آنست که در حدیث قدسی وارد است
که می فرماید کنجایش ندارد مرا آسمان و زمین و لکن کنجایش دارد مرا قلب
بنده مؤمن و خداوند وحی نمود بسوی داود که از برای من خانه خالی نمائ
در آن ساکن شوم عرض کرد خداوند اتوا جلی از اینکه در مسکن سکنی نمائی
وحی رسید که قلب خود را از برای من فارغ نمائ پس هر قلبی که بنا شد در او

مجتبی غیر از محبت خدا نیست و آن قلب حقیقی و آن قلب مؤمن کامل است که
از همه تعلقات و در آن فکر و ذکر نیست مگر از خدا و گاهی می رسد که نمی بیند
و نمی شنود مگر از خدا چنانچه در حدیث قدسی است حتی اکنون سمعه و بصره
بنابر بعضی از معانی و چون این مطلب معلوم شد ظاهر می شود که بیت الله
بزرگ حقیقی همان قلب حسین است که فارغ بود از برای خدا بفرایح حقیقی
بخویم که باقی نمانده بود در آن علاقه از غیر خدا حتی علایقی که منافات با علاقه
مع الله ندارد داشته اند و قطع علاقه نمودن از شیئی بجهت خدا دلیل است بر اشتیاق
علاقه الهی خصوصاً اگر علاقه شدید باشد و قطع جمیع علایق دلیل انحصار علاقه
الهی است و تمام شرایع مبنی بر همین است و تدبیر بدین مقدار قطع علاقه
از ماسوی الله است در راه رضای خدا و درجات ایمان متخلف می شود با خلا
علاقه شده و وضعاً و مقدار قطع آنها را تا کیفیت چون این مطلب ظاهر شد
پس بدانکه جناب حسین هنگامی که متوجه او شد امر الهی که در صحیفه امامت
ثبت گردیده بود باینکه خود را بفروشد در راه خدا همان قصد نمود امتثال امر
امر را پس از اول خروج از مدینه الی ترویل بکر بلا قصدش امتثال امر خدا بود
بلکه قصد نمود جمیع مصائبی که بر او وارد گردید همه بعنوان تقرب بسوی خدا
پس همه آنها بابت قربت و توطین نفس بر او وارد شد حتی پاره پاره
شدن اعضا را از اول امر غایت داشت چنانچه از مکه ظاهر می شود و کشته
شدن اصحاب و اولاد و اهل بیت را در غایت داشت از مدینه چنانچه
صورت واقعه را بآدم سلمه نمود پس انجناب فارغ نمود تمام قلب خود را
از تعلق بوطن بلکه جمیع اماکن و مساکن و از تعلق باموال حتی لباس و
سلطه و راحت و ریاست و عیال و اطفال و اولاد و اخوان و عشیره
و اصحاب پس همه را پیش انداخت و فارغ نمود قلب را از تعلق بمساع دنیا
حتی آب بلکه یک قطره آن بختصر می دهند بلکه گذشت از سرو بدن و اعضاء

آن از اتحان و گوشت و خون و صورت و سیئت و ترکیب آن حتی آنکه
گذشت از صورت قلب صنوبری و از مجته آن که خون قلب است در وقتی
که تیر سه شعبه زهر آلود بر آن وارد شد و خون از وجاری کردید پس می گرفت
آن خون را بر سر و محاسن خود می مالید چنانچه در زیارت است که انجناب
مجتبه خود را در راه رضای تو داد پس چون انجناب قلب ظاهری خود را با مجته
اش و جمیع علایقش داد پس خالص کردید قلب مخوش از برای خدا و فارغ
کردید از جمیع ماسوا پس کردید بلیت اللہ حقیقی تحقیقی و نبود در آن غیر از خدا پس
مردم است که حج کنند این بیت اللہ بشرط استطاعت و از این تحقیق ظاهر
کردید ستر انچه وارد شده است در خبر که هر کس حسین را زیارت کند چنانست که
خدا را در عرش زیارت نموده مقصد دوم چون آن بیت اللہ حقیقی تعظیم نمود بیت
القدس ظاهری را بنحو مخصوصی پس خداوند هم از برای این خصایص کعبه را قرار داد با علما
تفصیلش آنست که آنحضرت روز جمعه شعبان وارد مکه کردید و در آنجا بود تا منوم
حج پس از برای حج یا عسره متمتع پس خبر رسید باو که تیرید پلیدی نفر از شیطان
بنی امیه را فرستاده است که انجناب را بحمله شهید کنند و لشکری با عمر ابن سعد
الحاص روانه کرده که آنحضرت را علانیه بکشد پس حضرت امر اش را بعمر
منفرد تبدیل نموده در روز تروییه یا عرفة غم خسرو ج نمود محمد بن حنفیه چون
خبر شنید شبانگاه بخدش مشرف کردید و عرض کرد ای برادر خدرو سوگوار
کوفه بر شما مخفی نیست و تحقیق که دانسته رفتار ایشان را با برادر و پدر بزرگوار
و حی ترسم که با تو نیز خدرو مکر کنند و وفا بوعده خود ننمایند و اگر در آنجا بمانی
معرضه و محترم خواهی بود و دست تعدی بدامن جلال تو نرسد حضرت فرمود کی
ترسم که تیرید پلیدی در آنجا مرا بحمله بکشد و باین سبب احترام خانه کعبه شکسته برود
عرض کرد پس برو بظرف بمن یا بعض نواحی صحرا که در آنجا امن خواهی بود فرمود
تا ملی در این امر می کنم پس در وقت صبح حضرت امر بر حیل نمود چون شنید بخدست

آمد و نام ناقه را گرفت و عرض کرد شما و ده نمودی که در این امر تامل فرمائی
پس چرا باین تعجل روانه می شوی فرمود چون تو رفتی رسول خدا بنزد من آمد
و فرمود برو که خدا خواسته است ترا کشته بینند محمد را تبرج ع نمود و عرض
کرد پس چرا این زمان را همراه خود میبری و حال آنکه از برای شهادت
میروی فرمود خدا خواسته که ایشان را اسیر بینند و باز فرمود ای برادر
اگر در سور یاخ جانوری از جانوران زمین داخل شوم هر آینه مرا سپرون
میاورند و می کشند و بعد عبد الدین زیر و عبد الدین عباس و عبد الله
بن عمر بخدش آمدند و هر یک سخنی از منع گفتند حضرت جواب فرمود بن
زیر را باینکه میخواهم حرمت خانه خدا بسبب من شکسته شود و ابن عمر را باین
بی اعتباری دنیا و فقیه قتل بحی و کشته شدن انبیاء بنی اسرائیل و ابن
عباس را جواب داد باینکه حضرت پیغمبر مرا می کرده است که باید طاعت
نمایم پس همه ایشان تسلیم نمودند و وداع کردند و گریستند و ابن عمر خواهرش نمود که
بیوسه موضعی را که پیغمبر مکرر بوسید پس حضرت ناف میا پاک را کشود و بعد افتد
بوسید و گریست و حضرت بطرف عراق روان شد مؤلف گوید که ملاحظه نما این امام
بزرگوار را که چگونه مراعات نمود احترام کعبه را و راضی شد که آن صدمات
بر او وارد شود ولی نزدیک خانه خدا نباشد که موجب هتک آن شود و بسبب این
که آن امام محترم از کعبه نمود خداوند جمیع خصایص و کرامات کعبه را از برای
او قرار داد پس خوب است که آن فضایل و کرامات را بشماریم و اشاره بچند
نمایم و آن در بادی نظر پنجاه فضیلت است اول کعبه اول خانه ایت که از برای
مردم قرار داده شده و حین چون از پیغمبر است و پیغمبر اول مخلوقات است
و نو حین بانور جدش و پدرش و مادرش و برادرش پیش از خلقت زمین و آسمان
بوده پس اول پتی است که قرار داده از برای مردم و از برای ملائکه و از برای
جمیع مخلوقات دوم آنکه در کعبه است که افضل مواضع است و حین در کعبه

است که بمقتضای حدیث مغافرت اشرف از کما است سوم بنای خلیل حدیث
وحین گوشت و خونش از گوشت و خون حبیب خداست که اشرف اخیل
است و چهارم مبارک است بزوار و مجاورین و حسین صاحب برکات
الهی است که فیضهای الهی بسبب او بر خلایق میریزد پس جمعی اسباب
در رکابش بهشت رفتند و گوی که بر او مستحق می شوند و برخی با قنات
غزایش و جماعتی بگریانیدن برو و طایفه تنباکی و فرقہ بیاد آوردن از او
در وقت آب خوردن و بعضی بزیارتش یا با عانت زوارش یا دفن شدن
در تربتش و بخوانینها از برکاتی که بسبب انتخاب بر مردم فالین می شود پنجم
سبب هدایت خلق است و حسین ایضا سبب هدایت است بلکه او
جان خود را فدای دین کرد اما اینکه سبب قتل او ظاهر شد حقیقت دین
شیعه چنانچه در زیارت اربعین حضرت صادق می فرماید در حق انتخاب که
حق خود را در راه خدا داد اما اینکه خلاص نمایندگان را از کراهی و حیرت
ششم حرم کعبه را از چهار طرف محترم قرار داد و حرام نمود صید آن را و
بریدن درخت و گیاه آن را و لقطه اش را که بخت پیدا کردن صاحبش و ازین
مدفن آنحضرت احترامی است از چهار طرف که تربتش را محترم نمود و خوردن
آنرا بخت شفاعتجو نیز کرد و حرمش تا یک فرسخ است یا چهار فرسخ یا پنج فرسخ
علی اختلاف الاخبار و بعضی جمع کرده اند بتفاوت مراتب فضیلت و کلمات
علماء مختلف است در تحدید نسبت بموضع جواز اکل بعضی تربت حرم مطلق
تجویر کرده اند و بعضی تربت خود قبر و نواحی قریبه بان را که عرفا خاک قبر گویند و
این لحاظ است و از بعض روایات ظاهری می شود تحدید بیک میل یا چهار
میل یا بنقد ذراع و از برای خوردن تربت آداب و شرایطی است که در
مجلس مذکور است و از کثرت آن آداب بعضی را کماکان شده است که آن
بان در کمال صحت است و گویا شرطیه فیمیده است و اظهار است که آنهم

از آداب است نه شرایط مقتضای محل امن و امان است و هر کس پناه برد
خون او محفوظ می شود و قاتلش جایز نیست و حسین نیز امن است و حلال
نیست خون کسی که با و پناه برد لکن نبی امیه هم بتک حرمت خانه را کردند و
هم بتک حرمت انجناب را نمودند و کسانی را که با و پناه بردند خون می بخشید
حتی دو طفل صغیر را که یکی در دستش بود و از برایش طلب آب نمود می بخشید
زند و دیگری بالای سینه اش دستش را قطع کردند پس استغاثه بعموش کردند
حضرت او را بسینه گرفت پس تیری با و زدند و او را کشتند بالای سینه اش
و کبوتران برج امامت را که بر او احاطه نموده بودند متفرق کردند یعنی دخترش
سکینه را از روی سینه اش کشیدند و برنجیر بستند و بر جهاز شران سوار کردند
بشتم کعبه قبله حبیب خدا بوده در نمازش که اشرف حالات و افضل عبادت
است و محل توجه وجه انجناب است و حسین محبه قلب پیغمبر و ثمره فواد انور و
ریحانه انجناب بلکه نفس انحضرت بود چنانچه فرمود حسین نمی توانم حسین
بلکه قبله وجه قلب پیغمبر بود که همیشه قلبش متوجه بوی او و در یاد او بود حتی در اثنا
خطبه یا در اثناء نماز که او را بر دوش مبارک سوار نموده بودند گفتم طواف کعبه رکنی
است از ارکان اسلام بشو است طاعت و کسی ترک آن نماید رکنی از ارکان
اسلامش ناقص است و زیارت حسین رکنی است از ارکان ایمان و در
حدیث است که تارک زیارت انجناب ناقص الایمان است و قاطع حرمت
رسول خداست و عاق انجناب است و شیعه نیست و اگر در بشت رود
همان خواهد بود و تارک حق است از حقوق خدا اگر چه هزار حج کرده باشد و محروم
است از خیر و در خبر است که کسی یک سال یا دو سال بر او بگذرد و زیارت
نرود خط خود را کم کرده و از خدا کناره جسته و از جوار پیغمبر دور شده و بهم کعبه
مقناطیس قلوب است که همه دلها بسوی آن مایلند و بان مشتاقان در دور
نزد یک و حسین مقناطیس قلوب شیعیانست که تمام امیل حاصل است

بوی انجناب و محبت او ممتاز است از محبت سایر ائمه بالوجدان و از انجا
هم متفاد می شود چنانچه در بکار و غیر آن روایت کرده است از مقدار این بود
کندی که حضرت رسول پرون تشریف برد و طلب حسین بن که از خانه بیرون
رفته بودند و من در خدمت آن حضرت بودم پس دیدم افقی را که بر روی زمین
بود چون احساس قدم انجناب نمود بر خواست دیدم قاش از نخل بلند
تراست و از شتر نخیم تراست وارد باننش آتش بیرون می آمد پس مرا و ائمه
ر بود و ترسیدم پس چون نظرش بحضرت رسول افتاد بار یک وضعیف
گردید و میماند ریسمانی شد پس غمگین خدا ملطفت بمن شد و فرمود می دانی این
افقی چه می گوید عرض کردم خدا و رسول بهتر می دانند فرمود می گوید عهد خدا که
مرا باقی گذاشت تا اینکه کجا بهمان فرزندان رسول خدا شدم پس در میان
رطهار و ان شد ناگاه دیدم در انجا درختی است که پیش ندیده بودم و بعد از
آن روز هم ندیدم و اندرخت سایه انداخته بود بر حسین بن پس حضرت رسول
نشست در میان ایشان و سر حسن را برداشت و بر ران مبارک گذاشت
بعد سر حسین را برداشت و بر ران چپ خود گذاشت انگاه زبان مبارک را
در دبان حسین بر وحین بیدار شد و عرض کرد یا ابد و باره خواب رفت
و بحین حسن بیدار شد و یا ابد گفت و خواب رفت عرض کردم گویا حسین
بزرگتر است حضرت فرمود بدرستی که از برای حسین بن محبت مکنونه است
پس چون بیدار شدند ایشان را بدوش مبارک برداشت تا آخر حدیث
بسیار مفصل است یا زویم و در انجا مقام ابراهیم که اثر قدم ابراهیم بر سنگ
باقی است و حسین بن مقام حبیب خداست که در انجا مبارکش در چند عضو او
اثر نموده و آن پیشانی و کتوی مبارکش بود که از اثر بوسه پیغمبر همیشه می
درخشد و اگر مقام بدن طیل در نزد بیت است پس تحقیق که مقام حسین
کشف پیغمبر و پشت و سینه آن سرور بوده و اگر کسی متبع در اخبار و آثار نماید خواهد

وید که پنجه گاهی انجذاب را بر دوش مبارک می گرفت و راه رفت و گاهی که
خواهیده بود بالای سینه می نشاند و در سجده بر پشت مبارک سواری شد پس
سجده را طول می داد تا او میل خود فرو آید و از اینها معلوم می شود چه قدر محبت
و علاقه داشته است بحین که احدی را با احدی چنین محبت و علاقه اتفاق افتاد
و خواهد افتاد و از دهم از برای کعبه که امت ظاهره قرار داده که کبوتران از مالک
آن عبور نمی کنند و بر دیوار آن نمی نشینند مترجم گوید حقیر هنگامی که مشرف
به بیت الله چند روز مواظب این مطلب بودم و در مطاف شسته نظیر کبوتران
داشتیم میدیدم در حالت شدت طیران چون بخاذمی و دیوار بیت می رسیدند
منصرف می شدند و بطرف دیگری فرستند و از بالای خانه عبور نمی کردند ولی
این حکم مخصوص کبوترانست نه مطلق طيور چنانچه مؤلف فرموده انتهی و از
برای چنین تیر که امت ظاهره بود که آب قبرش بستند قبر مبنی شد و آب
یا و احاطه نمی کرد و گاه با بطرف قبر مبنی رفتند و وقتی که موکل بیت
بیت سال امر نمود بحرث آن قبر شریف و محو آثارش حتی اینکه حکم کردند
قبر منور را پس دیدند جسد شریف را گانه در ان ساعت دفن شده پس آن را بجای
گذاشتند و آب بر آن بستند پیش زلفت و گاه از آب سوی او حرکت دادند
پیش نمی رفتند و می دیدند جماعتی را که تیر سوی ایشان می اندازند و اگر اینها
تیری بسمت آن جماعت می انداختند تیر بر می گشت و بصاحبش می خورد ولی
طیور بر بدن شریفش واقع گردیدند انهم بجهت شرفش بودند تفصیلش آنست که در
روایت وارد است که چون انجذاب را شنید کردند و بدنش را بر روی
خاک گذاشته رفتند مرغ سفیدی نبرد آن جسد شریف آمد و پروبال خود
را بخون انجذاب آلود و پرواز کرد پس دیدم مرغان چند می در سایه درختان
بلخ و بستان آسوده اند گفت ای مرغان شایسته است که شما بعیش مشغول
باشید و حسین در زمین کربلا بر روی خاکهای کرم افتاده باشد و خون از رگهای

اوروان است و سرش را بر نیزه نموده عیالش را اسیر کرد اند و در شهر
می گردانند آن مرغان پرواز کردند و بگردانند و دیدند آن بدن بی سر را که
و کفن بر خاک افتاده باد با گرد و خاک بر آن ریخته اند و هیچ کس زیارتش نمی
آید مگر وحوش صحرا و نوحه گری ندارد مگر جنیان و تمام عرصه صحرا از
نور آن بدن روشن است پس نوحه و ناله آغاز نمودند و خود را با آن خون
مطهر لودند و هر یک بطرفی پرواز نمودند از آنجمله مرغی بسوی مدینه طبعی یافت
و بر قبر حضرت رسول طواف نمود در حالتی که خون از پرهای او می چکید
و فریادی کرد آگاه باشید حسین را در کربلا کشته و در سجده نمودند و مرغان بدو
او جمع شدند و دختر بودیه ببرکت آن خون مطهر که از بالش می چکید شفا یافت
و بطور خاکی که کنایه از اسبان مخالفین است بر آن بدن شریف تاختند
نحوه که زبان را یاری تقریر نه عقرت بنات الاعوجیه بل درت یاست
بها و اذیطنع اعوج اسمی بود است و اولاد آن بنات الاعوجیه
می نامیده اند و بعضی آن بیت آن است که بریده بادی آن اسبان آید
دانستند که حرمت بزرگی با ایشان هتک شده و چه عیال شنیع را با ایشان
مرکب گردیدند پس در هم کعبه را مطاف خلایق قرار داده و ثواب طواف
بسیار است نسبت بشو طوا و کامها و فضیلت زیارت حسین بر آن چندین
صنف است چنانچه در عنوان زیارت ذکر شد چهاردهم کعبه را مطاف
طائمه قرار داد چنانچه در خبر است که جبرئیل بامر رب جلیل کعبه را بنا نمود
و قبل از آن خیمه از بهشت نازل گردیده بود و نصب شده بود بر قواعدی
که طائمه بنا نموده بودند پیش از خلق آدم در مقابل ضراع که در مقابل بیت
المحور است و او محاذی عرش است و بهشاد هزار ملک حرمته آن خیمه
می نمود پس چون جبرئیل بنای بیت نمود آن طائمه بزرور آن طواف نمودند
و آدم و حوا نیز طواف کردند هفت شوط و حسین نیز مطاف طائمه بود در وقتی

که نور بود و شفیع ملائکه بود چنانچه از قضیه صریح صائیل و در دایره اهل ظاهر می شود که حضرت
 رسول حسین علیه السلام بروی دست گرفت و در حق ایشان دعا کرد و فطرس کا هواره
 او پناه جست و جبرئیل و میکائیل خدمتش در محدوم مکافات فطرس است
 که سلام و صلوات زوارش را با و میرساند و قبر انجذاب مطاف ملائکه محل
 زیارت ایشان است و در این محل چند صنف مستند یکی آن چهار هزار ملکند
 که زو لیده و بخار آلوده در اطراف قبرش همیشه مشغول گریه هستند و با استقبال
 زوار می روند و عبادت ایشان و تشییع خااره ایشان می کنند و ایشان
 همان ملائکه اند که در روز عاشورا بجهت زیارتش آمدند و وقتی رسیدند که آنحضرت
 شهید شده بودند پس مأمور گشتند که به آنجا بمانند و گریه کنند تا زمان رجعت
 از یاوران او باشند و اسم رئیس ایشان منصور است و دیگر بقدر هزار
 ملکند که موکلند بقبر انجذاب و بر او صلوات می فرستند از روز شهادتش تا زمان
 قیام حضرت قائم عجل الله فرجه و دیگر چهار هزار ملکند که وقت طلوع فجر نازل
 می شوند و گریه می کنند تا وقت زوال پس صعود می کنند و چهار هزار دیگر نازل
 میشوند و گریه می کنند تا طلوع فجر و دیگر ملائکه شب و روزند و ملائکه حفظ اعمال است
 چون نازل میشوند بر زمین بسوی جای میروند و با ملائکه آنجا مصافحه می کنند و با یکی
 خود را بر زوار می مالند و دعا در حق ایشان می کنند با پیغمبر و علی و فاطمه و
 حسن و ائمه چنانچه در اخبار وارد است و دیگر پنجاه هزار ملکند خا آنحضرت
 صادق علیه السلام می است که ایشان مرور کردند با انجذاب در وقتی که مشرف
 بر شهادت بود پس با آسمان عروج نمودند خطاب الهی بایشان رسید که شما
 گذشته ای را فرزند حبیب من و او را می گشتند شما یا ریش نکر دید پس بروید و
 نزد قبر او را گشای خوریده و بخار آلوده تا روز قیامت و دیگر آنچه در خبر امین
 است از حضرت پیغمبر که فرمود احاطه می نمایند با و از هر آسمانی صد هزار ملک
 در هر شبانه روز و بر او صلوات می فرستند و تشییع خدای نمایند و استغفار

می کنند از برای زوارش و می نویسند اسمهای کسانی را که بجهت تقرب بخدا و رسول
بزیارت می آیند و اسماء ابا و ایشان و عثایر و بلادشان را و هر می زنده پیشانی
ایشان از نور عرش خدا که این است زیار قبر بهترین شهداء و فرزند بهترین انبیا
پس چون روز قیامت شود نوری از آن مهر ساطع گردد که چشمها را خیره نماید
و بان شناخته شوند چنانچه در همین خبر است که جبرئیل بحضرت رسول گفت که
گویای منم تو را ای محمد که در میان او میکائیل باشی و علی در پیش روی ما
باشید و با ما باشند ملائکه بسیاری که عدد ایشان بشمار روزناید پس بر چنین کسانی
که اثر آن مهر در صورت ایشان است از میان خلائق تا آنکه از احوال روز
قیامت و شایان نجات یابند و دیگر در وقت هر نماز بمشاهد هزار ملک
نازل می شوند تا قیامت نوبت ایشان نمی شود چنانچه در کامل الزیارة اخیر
صادق نقل نموده اند و ما نزد هم کعبه از آسمان نازل نموده است چنانچه در خبر
از حضرت صادق که خداوند نازل نمود کعبه را از آسمان و از برای این چهار
درب بود و در هر دری قندیلی از طلا و نخته بود مؤلف گوید اگر شرف کعبه
آنست که از آسمان نازل شده پس حسین اشرف است که نوری بوده است
پیش از خلق آسمانها بلکه لوح و کرسی از نور او خلق شده و بعد قتل او جیش را
بانحو نهایش با آسمان بردند و با صورت علی در آسمان پنجم پدید داشتند که بر اقا
اثر ضربت ابن ملجم ملعون و ملائکه آسمانها در انجا جمع شدند و ایشان نظری
نمودند و در روایتی است که حسین در همین عرش است و نظری کند محل
شهادت و دفن و بنوار و کبریہ کنندگان نش چنانچه در خواص کبریہ ذکر کردیم
شما نزد هم کعبه معظم و مجلل بوده است در جاہلیت و اسلام بلکه از زمان آدم
تا حال همیشه خلائق آن را احترام می کرده اند و بزیارتش می رفته اند حتی اهل فخر
و شرک و حسین معظم و محترم بود حتی در نزد دشمنانش چنانچه در خبر است که
مجتبای حسین در همه قلوب هست حتی منافقین و کفار و این معنی ظاهری است

از اخبار حکم نمود آنحضرت بآب و بکر در طه لیتش و از تکلم با معاویه و در شتی
کردنش با او و با عمرو عاص و احترام ایشان آنجانب را و وصیت کردن معاویه
نیز بپر عایت حرمت آنجانب و مکالمه عتبه با آن حضرت در مسئله حیت
بایزید و جوانی که بدوان داد چون او را امر بقتل آنحضرت نمود و پیاده شدن
سعد و قاص یا جمیع حاج و در وقتی که آنحضرت پیاده راه می رفتند در سفر که و
این حرمت باقی بود تا روز عاشورا که ابن سعد ملعون حرمت آنجانب را
ضایع نمود و وقتی که آن مظلوم از اسب بر زمین افتاد آن ملعون سوار شد و
امر نموده نفر سوار شوند و اسب بر بدن شریفش تبازند بمقدّم کعبه باقی است
ما و امی که آسمان و زمین باقی است و آن از اعلام دین است و قبر حسین
نیز چنین است چنانچه از روایت ام ایمن ظاهر می شود یحیی هم جایز است
از برای مسافر که نماز را تمام بخواند در مسجد الحرام که محیط است بکعبه تا بر
اظهر و اشهر و این حکم در حایرین نیز جاری است و در تحذیر حایر خلافت
ابن ادیس گفته است که مراد مقدار نیست که سوره شهادت و مسجد بر آن احاطه
نه سوره بله دلیلش آنست که حایر معنی زمین پستی است که آب در آنجا نماند
و این قول مختار شیخ مفید است در ارشاد زیرا که همه اصحاب را در حایر
دانسته بجز حضرت عباس و دلیل دیگرش احتیاط است چون این قدر را
مورد اجماع دانسته و شهید گفت است که در همین موضع بود که آب بکروان
ایستاد و پیش نرفت در زمان متوکل و بعضی گفته اند حایر مقام سخن است
و بعضی اقتضای نموده اند بر همان زیر بقیه منوره و بعضی حرم و رواق و قلعه
داخل دانسته اند و هر قوم مجلسی را که گفته که ظاهر در نزد من آنست که مجموع
صحیح قدیم از حایر است نه آنچه زیاده شده است در زمان صفویه و استدلال
کرده است باخباری که مضمون آنها آنست که چون داخل حایر شوئی بیت
و کعبه و دعائی را ذکر کرده پس قدری راه برو و بایست و هفت تکبیر بگوئی

بایست مقابل قبر و بگو باز قدری راه برو و بگو پس دستهارا بلند کن و بکنار
بر قبر چون از آنها مستفاد می شود حایر و سست دارد و این قول قوت دارد
و احوط اقتضای بر حرم مطهر است نوزدهم کعبه طواف گاه تمام انبیاء است
از آدم تا خاتم چنانچه از اخبار متواتره مستفاد می شود و این سخن از برای
حسین نیز ثابت است بم نسبت بجد شریفش و بم نسبت بسرمبارک
و بم نسبت بقبر مطهرش بلکه در خبر است که اگر کسی در شب نیمه شعبان
آنحضرت را زیارت کند مصافحه نمایند با او صد و بیست چهار هزار پیغمبر
و از کعب الاخبار مروی است که هیچ پیغمبر نبوده است مگر اینکه زیارت
کرده است زمین کربلا را و گفته است که در تو مدفون خواهد شد و بر جانات
و تفصیل آن را محل علاحه است بمیت خداوند زینت داده است کعبه
را بحجر الاسود که یا قوتی بوده است که از بهشت نزول کرده و از شیر سفید
تر بوده اگر اثر مس کفار و فساق سیاه شد و حسین زینت بهشت است
بلکه زینت عرش است چنانچه در حدیث است از جناب پیغمبر که بهشت
سؤال نمود از خداوند که او را زینت دهد پس وحی رسید که زینت دادم
ارکان توراجح و حسین پس بهشت از خوشحالی بخود بالید مانند عروس
و بسیار مسرور شد و در خبر دیگر است که چون روز قیامت شود عرش
خدا را با تمام زینتها زینت کنند پس پیاورند و منبر که بلندی هر یک
صدیل باشد و بکنارند در بین و بسیار عرش و حسین بر آن منبر
بر آیند و خداوند عرش خود را بایشان زینت دهد مانند کوشوار که در
کوش زمان موجب زینت ایشان باشد و از جمله فضایل حجر الاسود آن
است که می شاق خلایق با و سپرده شده زیرا که او اول ملکی بود که
اقرار نمود با آنچه خداوند از خلایق می شاق آنرا گرفت و محبت او بخدا و
ال او از همه کس بیشتر بود پس خداوند او را جوهری کرد و بسوی آدم فرستاد

و موسی آدم بود و چون آدم بکمال آن جوهر را بر گردن خود گرفته بود و خنی
نیست بر کسی که آن میثاق که شرافت حجر الاسود بآن است اقرار بخدا
و پیغمبر و علی و حسن و حسین و ائمه بوده است پس شرافت بسبب حسین
است بیست و یکم از برای طواف کعبه لازم است نماز کردن در نزد مقام
ابراهیم بجهت احترام خانه خدا و حبیب خدا و رکعت نماز شکر نمود در وقت
که متولد گردید و آن نافله مغرب مقرر شد و همچنین در وقت تولد امام حسن
و این سنت جاری شد تا روز قیامت پس هر کس نافله مغرب می کند
کانه من باب شکر وجود ایشان و احترام ایشان است و در روایت دیگر
است بسند معتبر از حضرت باقر که در شب معراج نمازهای یومیه ده رکعت
ده رکعت مقرر گردید که هر نمازی دو رکعت بود و چون حسین متولد شدند
حضرت رسول بهفت رکعت من باب شکر اضافه نمود پس خداوندیم
امضا کرد و نماز بهفده رکعت مقرر شد بیست و دوم کعبه نور میدادند تا
آفتاب و ماه تازیانی که قایل با پس را گشت پس کعبه باین حالت شد
که هست چنانچه در روایت حضرت صادق است و در روایت دیگر
در موضع کعبه یا قوت سرخی بود که نور آن می تابید تا حدود حریم مؤلف
گوید که اگر کعبه نورانی بود و حال نورش بر طرف شده پس بدرستی که
حسین نورانی بود که صورت و پیشانی او می درخشید و بهین حال
بود تا وقت شهادتش چنانچه هلال بن نافع می گوید که در عسکرم بن سعد
بودم تا که شخصی فریاد کرد که بشارت تورا ای امیر اینک شمر حسین را
گشت پس باین صفین رفتم دیدم آنحضرت مشغول جان دادن است
پس قمی بخدا هرگز ندیده ام کشته بخون آغشته که حسین نورانی باشد و نور
صورتش شریفش را مشغول نمود از فکر گشتنش و در آن وقت طلب آب
می نمود و اگر نور کعبه از اثر نور یا قوت بوده که تا حدود حریم می تابید پس

بدرستیکم تمام صحرائی که بلای درخشید از نور بجلی الهی که بر تهره مبارکه واقع
شد زیرا که اگر کربلا همان وادی امین است و بقعه مبارکه که موسی در آن
نور الهی را مشاهده نمود و آن نور با فاق آسمان و اقطار عالم رسید و نور
بدن انجمن اجداد شهادت می درخشید مانند آفتاب چنانچه در روایات
مذکور است بیت و سیم که ام القری است و حسین ابوالاُمّة النجّات
و این فضیلت را خداوند پاکرامت فرمود در عوض شهادت چنانچه در
روایات وارد است بیت و چهارم که سید بیوت است و حسین
جوانان بهشت است و همه اهل بهشت جویند و این خبر بطریق شیعه و سنی
متواتر است حتی عمر ابن الخطاب او را از پیغمبر روایت کرده ببيت و پنجم
با اینکه وادی بی فرع است از اطراف و جوانب هر چیزی با نجا نقل می شود
بدعاء ابراهیم و از برای حسین ثمرات بهشتی نقل می شود چنانچه در روایات
متعدد و رسیده است از انجمن در بهار روایت نموده است از ابن شاذان
از دادان از جناب سلمان که گفت بخدمت حضرت رسول مشرف
شدم و سلام کردم چون بخدمت حضرت فاطمه رسیدم فرمود ای سلمان
حسن و حسین از شدت گرسنگی گریه می کنند دست ایشان را بگیر و
ببر نزد جده شان پس دست ایشان را گرفتم و بتر پیغمبر بردم فرمود چه
می شود شمار ای حسین من عرض کردند که سینه بستیم و بطعام میل داریم
حضرت دعا نمود که خدا یا طعام ده ایشان را و سه مرتبه مکرر کرد پس
دیدم که یک دانه به بدست پیغمبر آمد که بقدر یک کوزه بزرگی بود از
کوزه های که در بلد بصری سازند و از برف سفید تر بود پس حضرت آن
را با انگشت ابهام و دو نیمه کرد و نیمه بحسن و نیمه بحسین عطا نمود من آن
نظر می کردم و میل داشتم که از آنها بخورم حضرت ای سلمان شاید میل
داری بخوردن آن عرض کردم ای فرمود این طعام بهشت است و کسی

از آن نمی خورد مگر بعد از فراغ از حساب و از انجمله حدیث رطب است
که حضرت حسین میل بان نمود پس طبعی از بلور حاضر شد که در آن رطب
بهشتی بود و بر روی آن پارچه اندسندس بنز بود و این حدیث بسیار
مفصل است و در بحار و جلاء مذکور است و از انجمله حدیثی است که در بحار
روایت نموده از حین بصری و ام سلمه که حنینش وارد شدند بر رسول
خدا و جبرئیل در نزد آنحضرت بود پس ایشان در اطراف او گردیدند بجان تنگ
و حیه کلبی است جبرئیل دست خود را حرکت داد مانند کسی که از کسی چیزی ببرد
پس سینه و بی و اناری آورد و بایشان داد و روی ایشان از خوشحالی
برافروخت و دویدند نزد خدا خود حضرت از ایشان گرفت و بوشد و فرمود
بروید نزد پدر و مادر خود پس رفتند و بچیک از آن خوردند تا اینکه غمیز
نزد ایشان رفت و همه با هم خوردند و هر چند از آن می خوردند بحال خود خود
می نمود و همین حالت بود تا زمانیکه حضرت فاطمه وفات نمود حسین فرمود
که انا رفقو شد و چون بایر المؤمنین شهید گشت به مفقود گشت و سبب
بحال خود بود تا وقتی که آب را بروی ماستند پس چون تشنگی بر غالب
می شد او را بومی کردم اندکی تشنگی من ساکن می شد عاقبت چون تشنگی من
بنهایت رسید ندان بران شدم و یقین بهلاک نمودم حضرت سجاد می فرمود
که این سخن را از پدر بر گوارم شنیدم یک ساعت قبل از شهادتش و چون
شهید گردید بومی سبب از محل شهادتش استشام می شد ولی خودش
نیافتند و این را آنچه در آن محل باقی است و هر کس از زوار بخوابد استشام
را بچ آنرا نماید در وقت سحر بزیارت رود که اگر از مخلصین باشد آنرا خواهد
استشام نمود ببت و ششم از جمله احترامات کعبه آن است که حضرت اسماعیل
موکل بر زینت آن و پوشانیدن جامه بر آن بوده پس طواف عرب بپای
و تحف می آوردند و مادر اسماعیل و زوجه اش جامه می ساختند و بخانه می پوشانیدند

و بعد حضرت سلیمان جامه بجهت کعبه فرستاد و همچنین سایر ملوک و حسین خدوند
جامه از برایش فرستاد و حضرت پیغمبر را و پوشانید چنانچه ام سلمه روایت
کرده که دیدم حضرت رسول خدا جامه بر حسین می پوشانید چنانچه ام سلمه روایت
نیت سؤال کردم که این حدیث فرمود این هدیه ایست که خداوند از برای
حسین فرستاده است و پودش از پیرهای نازک بال جبرئیل است و گاهی
خود آنحضرت از مادرش جامه بجهت عید طلب نمود پس رضوان جامه هدیه
آورد بجهت او و حضرت حسن و فاطمه برایشان پوشید چنانچه مشهور است و گاهی
از جدش طلب نمود بجهت عید و خداوند هدیه فرستاد و جبرئیل او را سرخ رنگ
نمود بخوابش انتخاب و گریست چنانچه حدیث آن نیز معروفست و گاهی آنقدر
طلب نمود اما جامه کهنه از برای عید و زینت بلکه از برای آنکه چون او را
شید نمایند و لباسهای نور ابریزند طمع در این جامه کنند و بدینش عریان
نماند پس خواهرش زینب جامه کهنه آورد و حضرت چند موضع آنرا پاره
نمود و خونهای حضرت آن جامه را رنگین کرد بهمان رنگ که جبرئیل جامه
در عید رنگین نمود و جامه های کربلا او را خالی کرد و نیزه و تیر و شمشیر پاره بارش
نمود مع ذلک استحقاق بن خویه او را پیرون آورد و بدن شریفش را عریان
بر روی خاک گذاشت آه بیت و همقم اصحاب فیل چون اراده خراب
کردن کعبه نمودند با پل سنگ ریزهای جهنم را بر فرق ایشان می زدند
که از در ایشان پیرون می رفت و چون اصحاب کلب و خنجر یعنی بنی امیه را
نمودند تخریب خاندان رسالت را بکشتن حسین خداوند هر چند زمان قلیلی
ایشان را هملت داد بجهت مصالح چندمی ولیکن بعد برایشان فرستاد جماعتی
را که یک یک را گرفته با انواع غذا بهامغذ نمودند دست و پا بریدند
و باتش سوزانیدند و بروغن زیت جوشانیدند و کشتند و بعد جسدش را
سوزانیدند مانند بن زیاد خودش باتش سوخت مانند اهلش بن نیت

و از حاجب این زیاده منقول است که گاهی صورت آنملعون با آتش مشتعل
می شد پس آن را خواصش می کردند و نیرید شب را مست خوابید صبح دیدند
که مرده است و رویش سیاه شده و اسبابی که از حضرت با عارت برده
همه آتش گرفته مانند گوشت شتران انجذاب و عطریاتی که برده بودند از غلظت
و غیره چنانچه در مقامش مفصل است بیت و ششم نظر نمودن بکعبه از برای
کسانی که عارف بحق الله هدی باشند سبب مغفرت است و موجب تقویت
هموم دنیا و آخرت است و همچنین نظریه سومی حسین از اعظم عبادات بوده و
پیغمبر خدا نظر سومی او می نمود و گاهی که کر سنه می کرد دید می فرمود بروم نظرت
و حسین گفتم تا کر سنه کی من زایل شود و حضرت امیر ثمم عهده نظر بانجذاب می
کرد و لکن بجز نظر با و سبب غلبه غزن و گریه ایشان بود و نظریه سومی قبران
جذاب عبادات است و اثرش نیز غلبه رقت و حزن است بر ناظر خصوصا
اگر نظر نماید بقبر فرزندش علی که نزد پای پدر مدفون است البته محزون خواهد
چنانچه همه اینها مروتی است بیت و نهم درج و ارادت است که هر درهم که در
راه او صرف کنند هزار درهم محسوب می شود و ابن سنان از حضرت
صادق سؤال نمود که در بهی که در راه حج صرف می شود هزار درهم است پس
در بهی که در راه زیارت پدرت حسین صرف شود چه قدر است فرمود حساب
می شود هر درهم هزار هزار درهم تا ده مرتبه هزار مکرر کرد و رفع شود
از برای او درجات بهین عدد و رضای الهی از برای او بهتر است سنی ام
خداوند که را خلق نمود و او را حرم خود قرار داد پیش از حوالا ارض
ولکن در روایت است از علی بن الحسین که خداوند قرار داد زمین کر بلارا
حرم امن و مبارک پیش از آنکه کعبه را خلق کند و آنرا حرم قرار دهد بیت و
چهار هزار سال و چون زلزله روز قیامت شود ویران شده شود این زمین
با تربیت نورانی صافی و گذاشت شود در بهترین مواضع بهشت که ساکن او

نشوند کمزربین و مرسلین یا فرمود مگر انبیاء الوالحرم و آن زمین نور می دهد در
میان ریاض بهشت مانند ستاره روشن در میان ستارها که نور آن
را خیره می کند و آن زمین ندای کند منم آن زمین مقدس پاکیزه که در دهم
شده او سید جوانان بهشت را سی و یکم که سخن گفت و تفاخر نمود بکرامتهای
خدا و گفت گیت مانند من و حال اینکه خانه خدا بر روی من بنا شده و مردم
از اطراف بجانب من می آیند و از برای که بلا برتری است بر او چنانچه مروی است
که چون که تفاخر نمود و وحی شد بسوی او که بجای خود باش که فضل خانه که سبب
فضل تو است در جنب فضل که بلا می آید سوزنی که در دریا فرو برند پس چنانچه
آب از دریا بر می دارد و اگر خاک که بلا نبود ترا فضیلت نمیداد و اگر آن شخص
که در اینجا مدفون نبود ترا و خانه را خلق نمی کردم پس بجای خود باش و تواضع
و خشوع نما و تکیه کن بر که بلا و الا ترا بجهنم خواهیم انداخت باز می گوئیم که که بلا نیز
تکلم نمود و منافعه کرد در این نشانه و خداوند بر او روز نکند و یک منافعت
در بهشت خواهد کرد اما منافعتش در این عالم پس وقتی بود که خطاب رسید که سخن
گو و فضایل خود را ذکر کن پس گفت منم زمین خدا که مبارک و پاکیزه هستم خال
آب شفاست و فخر نمی کنم بلکه خاضع و ذلیل هستم از برای خداوندی که مژدین
قرار داده و فخر میکنم بر زمینهای دیگر بلکه این کلام امن باب شکر الهی و انمودم
پس خداوند او را گرامی داشت بحیثی و اصحابش بسبب تواضع و شکرش پس
حضرت صادق که هر کس تواضع کند از برای خداوند تعالی بلندش نماید و پس
بلندی کند پستش سازد و اما منافعه اش در بهشت پس در وقتی است که
انرا بهترین روضهای بهشت و اعلی درجات آن قرار دهند و اندکند که منم
خدا که پاکیزه و پاک و مبارک بودم که در برداشتم سید شهداء و سید جوانان
بهشت را سی و دوم خانه بیت عتیق است یعنی سالم شد از طوفان باطوف
بآن شده است از قدیم الایام و حسین نیز بیت العتیق است که حایریش از

طوفان سالم شد و از جریان آب سالم و احوالش از قدیم الایام پیش از خلق آسمان
و زمین بود و از آتش آزار است و سبب ازادی ازان است سی و سوم در
کعبه حطیم است که سبب محو ذنوب عباد است و سبب حسین همه کتابان گشته
و آئینه آفریده می شود و شخص شود مانند روزی که از مادر متولد شده سی و چهارم
در کعبه مستجار است که پناه بان یسیرند از غدا و حسین از روز تولدش متجا
بود از برای ملائکه و از برای غلایق تا روز قیامت سی و پنجم حجر اسمعیل در متصل
است بکعبه و در انت قمر اسمعیل و دخترانش و در باین رکن و مقام قبر شریف
پیغمبر است که همه از کمر سنگی مرده اند چنانچه در اخبار را ثور است و حسین قبر
علی ابن الحسین متصل است با و و قبر بنقاد و دو صدیق در پائین پای او است
که همه تشنه گشته شدند و در یک خمره مدفون گشتند و حایر بایشان محیط است
و در انجا دو بیت نبی و دو بیت وصی مدفون اند چنانچه در روایات صحیح
سی و ششم در اطراف کعبه چند مقام معظم محترم است مانند منی و مشعر و عرف
و صفا و مروه و در اطراف قر حسین نیز چند مقام معظم است مانند قلکاه
حضرت و محل قتل شهداء و علی اکبر چون سبب شرافت گمنی بواسطه آن است
که محلی است که ابراهیم اسمعیل را خوا بانید بجهت کشتن و محل شهادت حسین و علی
و عبداللہ و عباس و قاسم ازان اشرف است و اگر شرافت منی بسبب
این است که محل فرج اضیحه و هدی است پس محل ذبح قربانیهای الهی که پیغمبر
فرمود در حق ایشان که سادات شهدای امت هستند اشرف از منی خواهد
بود و شرف مشعر احرام بجهت آنست که ابراهیم در انجا خواب دید که مامور است
بذبح فرزندش و مکانی که حضرت حسین در بیداری فرزندش را در آن کشته دید
اقضل خواهد بود سی و هفتم خداوند مقرر فرمود که حضرت ابراهیم مؤذن دعا
بسوی خانه باشد پس انجا بر مقام برآمد و ندا کرد که یا بسوی حج و موی
و داعی بسوی حسین چسبید خداست یا مرآتی که فرمود قل لا اسئلكم علیه

الا المودة في القربى پس انجناب بر تمبر برآمد و مکر فرمود ای مردم من دو چیز تفضل
 یا سکنین در میان شما می گذارم کتاب خدا و عترت من و ندانم دوسوی یا بی
 حسین و محبت او چندین مرتبه چنانچه حذیفه ابن الیمان روایت نموده که گفت
 شنیدم حضرت رسول را که می فرمود در حالتی که دست حسین را گرفته بود
 ایها الناس این است حسین ابن علی پس او را بشناسید بخدا قسم که او در بهشت
 است و دوستان او در بهشتند و دوستان دوستان او در بهشتند و خود
 انجناب نیز چندین مرتبه ندانم و دعوت کرد مردم را بسوی یاری خود در نیت
 و مکمل و ما پنهما و در کربلا بطریق خطبه و استنصار و استغاثه و داعیه پس اجابتش
 نمودند پیاده و سواره و یارانش نمودند کسانی که ادراک فیض صحبتش را نمودند
 مانند شیعیان که از رومی کنند شهادت در رکابش را و بعض زوار و کیر
 کنندگان سی و ششم از احترامات کعبه معظمه فرستادن بدی است بسوی او
 از کوفه و شمر و تقی و حسین از آن عظیم تر است که خداوند امر نمود اهل کربلا
 که بچه خود را بخت انجناب ببرد پیش از آنکه اشک اندید و جاری شود چنانچه
 مروی است که روزی اعرابی بچه آهویی بدیده از برای پیغمبر خدا آورد و عرض
 کرد که این را صید کرده ام و از برای فرزند تو حسن و حسین آورده ام حضرت
 قبول فرمود و دوعای خیر در حق او نمود و چون امام حسن و انجبا حاضر بودند حضرت
 اثر ابا و عطا کرد پس ساعتی بعد حسین آمد و دید برادرش بچه آهویی دارد و با او
 بازی می نماید عرض کرد یا جدا بیاورم بچه آهوی دادی و بمن ندادی و مکرر
 کرد این سخن را و پیغمبر خدا او را تسلی می داد و با او ماطفت می نمود تا آنکه
 نزدیک شد بکریه افتد ناگاه صدای ناله ای از در مسجد بلند شد دیدند آهویی
 با بچه اش داخل مسجد شد و از عقب ایشان گریه می کرد که ایشان را می راند
 بسوی پیغمبر تا اینکه بخدمت آنحضرت رسانید پس آهوی سخن در آمد و عرض کرد
 یا رسول الله دو بچه داشتم یکی را صیاد صید نمود و بخدمت رسانید و دیگری از

برای من باقی بود و بان دلجو شش بودم و الان او را شیر می‌دمم تا که صد
شنیدم که شخصی میگفت بشتاب ای آهو و بچه خود را بپنجمین شهر برسان سرعت
زیرا که حسین در نزد آنجناب ایستاده و نزدیک است بگریه افتد و تمام ملائکه سر
خود را بلند کرده اند از محل عبادت خود و اگر حسین گریه کند ملائکه مقربین بگریه
می‌افتد و صدائی شنیدم که ای آهو بشتاب پیش از آنکه اشک بر صورت
حسین جاری گردد و الا این کرک بر تو مسلط می‌گنم که تو را با بچه ات بخورد
پس اینک بچه ام را بخدمت آوردم از راه بسیار دور و زمین در زیر پای من
په پیچیده می‌شد تا اینکه نزدی بخدمت رسیدم و حمد می‌گفتم خدا را که پیش از
جاری شدن اشک بر صورت حسین او را رسانیدم پس صدای تجسس و تحلیل
از اصحاب بلند شد و حضرت از برای آهو دعای خیر و برکت نمود و حسین
بچه آهو را گرفت و نزد مادرش برد و همه سرور شدند سی و نهم خداوند مقرر
نموده است از برای حج بهترین ماههای حرام را و آنرا مخصوص حج گردانیده
علاوه بر آنکه ایام سال را عمره قرار داد و از برای زیارت حسین نیز همان
وقت را معین نمود بلکه ابتدا نظر بر و از آنجناب می‌نماید پکشی از آنکه نظر
بایل عرفات کند علاوه بر اوقات شریفه که از برای زیارت بانخصوص
مقرر نموده با اینکه زیارت مطلقه را هم در تمام اوقات سال قرار داده
چند نماز در مسجد الحرام مساوی صد هزار نماز است بمقتضای اخبار و در مسجد
که نماز در مسجد مدینه بهتر از هزار نماز است و در مسجد الحرام هزار مقابل است
پس هزار هزار میشود و شعیب اغرقونی روایت کرده است از حضرت صادق
که فرمود ای شعیب بچاکس نماز نمی‌کند نزد حسین مگر اینکه قبول میشود از او
و از برای تو است هر گزعتی که در نزد آنجناب بجا آوری ثواب هزار حج و هزار عمره
و عقیق هزار بنده و هزار وقف در سبیل خدا بانی هر سل چهل و یکم خداوند مقرر
کرده است بر قاصد کعبه که احرام به بندد و ترک مال و علاقه دنیا نماید از زن

و عطریات و زینت و سرمه و سایه و لباس و مستحباب است از برای زیارت حسین
که بخمار آلوده و کمر نهفته و از عطریات و لذایذ اجتناب کند چهل و دوم
محل تولد رسول خدا و علی مرتضی است و مدفن حسین محل زیارت رسول خدا
امیر المؤمنین است در غالب اوقات سال چهل سوّم مکمبده ظهور اسلام
و جدا شدن مسلمین از مشرکین و کربلا مکمبده ظهور ایمان است و اقراق شیطان
از مخالفان این است که آنرا بقیّة الاسلام نامیده اند چهل و چهارم شمرده شده
در اخبار از برای مکّه صد و بیست رحمت خاصه و از برای وسایل حسینی
شمرده شده است زیاده از صد و بیست هزار رحمت خاصه چهل و پنجم
محل است که پیغمبر خدیجه مرتبه از آن بمعراج رفت از خانه امّانی یا از شعبه
مدفن حسین معراج پیغمبر بوده که در شب معراج با نجاری رسیده از انجاء عروج فرمود
و آن زمین معراج حسین است در روز عاشورا و معراج ملائکه است چهل و
ششم مکّه محلی است که حضرت خلیل مأمور شد که ذریه و عیال خود را تنها در آنجا
بگذارد و برود و حسین نیز مأمور شد که عیال خود را در کربلا حیران و تشنه و گرسنه
و بی کس بگذارد و هر دو لکن خلیل مأمور در حق عیالش که خداوند قلوب خلائق را
مایل نماید بسوی ایشان و اثرات بایشان روزی کند و حسین عیال خود
را در این زمین گذاشت و فرمود همسایه ای سیری باشد و صبر کنید بر هر بلا که بر
شما وارد میشود چهل و هفتم خداوند مأمور شد اشرف مخلوقات را باینکه از کان کعبه
بیرون رود دست بآنها باند و این از همه فضایل کعبه بالاتر است و نظیر آن اند
برای مولای مظلوم ثابت است زیرا که پیغمبر او را در بر می گرفت و جمیع خلایق
او را می بویید خصوصاً زیر کلو و قلب و جبین و لبهای آنجانب را و همچنین که
اسلام پیغمبر رکن عراقی و شامی را با النصوص اسرار و حکمتها داشته و همچنین که
تفصیل و استقامت پیغمبر اعضا و جوارح حسین را اسرار چندی است و از برای تکبیر
تفصیل مواضع مخصوصه نیز اسرار و معجزات و اخبارات بوده اما اسرار

تقبیل کلوی مبارکش پس معلوم است و اما پیشانی پس شاید بجهت آنست که
موضع سنگی بود که پیشانی شیرش شکست و خون بر صورت انورش جاری
گردید یا موضع تیر است که بان پیشانی زدند یا چون موضع سجود بوده و آن
انجمن پیشانی محل ظهور مؤمن است چنانچه در روایت است و حین در این
مقام خصوصیتی داشته که سجده اش بجهت مخصوص بیانش آنست که حالت
سجود خودش از جمله حالات تقرب بخداست صورتها و معنای در آیات و
اخبار دلالت بر آن است و در خبر است از اقرب حالات عبادت بخداست
سجود است و از برای حین سجود خاصی بود در وقتی که در درجات قرب
الهی ترقی می نمود از وقتی که از وطن خارج شد تا زمانی که بحالت سجود پیشانی
مبارک بر خاک گذاشت بقصد سجود و دیگر سر بلند نکرد مگر بر سر نیزه چنانچه
از عبارات مذکور من القاء استفاد میشود پس از این جهت رسول آن پیشانی
مبارک را کمر می بوسید و اما بوسیدن قلب منورش پس ترش آنست موضع
تیر سه شعبه زهر آلوده که فی الحقیقه همان تیر سبب قتل انجمن شد و اما بوسیدن
لب و دندان او پس یکی از اسرار او ظاهر شد در وقتی که تیرید این رقم گفت
ای پسر زیاد بر دار چوب خود را از این دو لب مبارک که من بچشم خود دیدم
که رسول خدا کمر می بوسید این لبها را چهل و هشتم کعبه هرگز بدون طواف کنند
نیت نه در شب و نه در روز حین تیر از روز شهادتش تا حال بدون روایت
از بشر یا ملائکه و یا چو شیاجن از اهل دنیا یا از عوالم دیگر چنانچه در روایات
منقول است چهل و نهم خداوند امتحان نموده است اهل عالم را بجهت مبارک
چنانچه حضرت امیر فرمود در خطبه اش آن را قرار داد در میان زمینهای کلان
تنگی استغفار که در اطرافش کوههای سخت و رطوبتهای سیست و آبهای پیا
کم و قریبای دور از هم است بجهت امتحان عباد و اما بیت حقیقی یعنی حین پس
محک امتحان عالمیان شد در وقتی که استغاثه نمود و زمانی که از همه جانک

تر بود با حاطه و ششیرهای کشیده و نیزهای بلند شده و تیرهای پران و سنگهای
اطرافش اعضای مضطرب و رویهای زرد و چشمهای کور شده و ناله‌ها و
و گشتهای بخون آغشته پس همه مردم را امتحان نمود و امر فرمود بپارشی و
اینکه دعوت او را اجابت نمایند تفصیلی که گفتش مذکور شد در باب
زیارت پنجاهم خداوند تبارک و تعالی است طاعتی که در این باب میباشد
بزرگ‌ترین عطا بش و از تبارک زیارت حسین با قدرت تعبیر شده است باینکه
غیر مؤمن است یا ناقص الایمان است یا اینکه شیعه نیست و عاقل و رزق
خداست باینکه زیارت آنحضرت از جمله استجابت است و حج از جمله و جانا
است مطلب سوم در بیان تیرا اینکه میزان ثواب زیارت آنحضرت را قوا
حج بیت الله نموده اند بدانکه از برای حضرت حسین در فعل حج بدخلیت خاصی
بوده است که خودش بیت الله است و از برای خدا چند حج مخصوص نمود
که از سابقین و نه از لاحقین را چنین جمعی واقع نیست و از برای هر یک از
جمله‌های آنجناب ترکیب مخصوصی و مناسبی خاصه بوده است و از برای
این بیت الله حقیقی صاحبان مخصوصی است که از برای هر یک مناسب
خاصی بوده و ایشان حرف صنف اول انبیاء و ملائکه دوم شهداء اسم
اهل بیت آنجناب چهارم شیعیان شری پس در اینجا چند مقصد است اول
در حج خود آنحضرت بدانکه آنجناب هشت تن حج نمود نوع اول آنکه بیت و
پنج مرتبه حج کرد پیاده بعضی با امام حسن و بعضی بعد از او و در بعضی جمعی
حاج سعید ابن ابی وقاص بود و چون قافله حاج در بین راه عبور نمودند ایشان
در حالتیکه پیاده راه می‌رفتند تمام حاج با امیر پیاده شدند و با ایشان
رفتند پس سعد بن جهم مت ایشان آمد و عرض کرد پیاده کی مردم رحمت میدهند
دسواری هم با پیاده بودن شما دشوار است خوب است که سوار شوی تا مردم
سوار شوند و راه ایشان حاضر بود پیشاپیش می‌بردند ایشان را نمی‌شدند

و فرمودند که ما بر خود لازم کرده ایم که پیاده بج رویم و سوار نشویم و لکن از میان
قافله بکنار میرویم تا برایشان سوار می دشوار نباشد پس از راه بکناری رفتند
و حاج سوار شدند و نوع دوم حج قسبی باطنی بسی روحانی بود یعنی حقیقت
اعمال حج که این اعمال ظاهریه عناوین و دلایل آنها است چونکه از برای حج
یک معنی قلبی است و همچنین از برای کسدن جامه و پوشیدن جامه احرام و لبیک
الفتن و طواف و سفر و وقوف و نحر و خلق و درمی جرات و بتیوبه منی روح و باطن
و حقیقتی است که این صورتهای مجتبه آن حقیقت مقرر شده و تفصیلش در روایات
اسرار حج مبین است و حسین جمع نمود باطن همه اعمال و حقیقت تمام مناسک
و باطن جمیع ظواهر و روح اشباح این اعمال و حقایق صور آنها را در عبارت
خود که بان اتمثال نمود خطابی که نسبت با نجاب وارد شده بود و چنانچه بر
شخص عارف بصیر مخفی نیست زیرا که روح اراده حج و مناسک آن مجمل بود
نمودن قلب است و وداع نمودن با دنیا و راحت و ابل دنیا و تسلیم نمودن
قضا و ترک علایق حتی لباس بدن و کثودن هر عقده با احرام و ایستادن بندگی
بعد از درگاه بی و طلب اذن نمودن و سعی کردن در خدمت مولود و بدین معنی
خدمات و دفع دشمنان و پناه بردن باستان اقا و امثال آنها و از اینجا
صادر شد تمام این حقایق او است کیسکه واقع گردید از او حقیقت حج حقیقی
صریحا اشاره مانند مناسک حج پس نجاب خود تصور نمود مشارالیه اعمال
و موجود ساخت در خارج نوع سوم حجی است که مکرم با آن احرام بست محل
گردید پس اول احرام بست از برای تمتع و چون دانست که اگر آنرا تمام کند
بجمله او را در حرم خدای گشند عدول نمود بجزیره منفرد و مناسک آنرا
بجای آورد و محل شد پس احرام بست حج دیگر و این احلال و احرام آنخص
انخصرت است و بیانش انت که چون نجاب محل گردید از حجی که منادی
پسوی او حضرت خلیل الله بود در وقتی که ندا نمود عباد الله را که بتا بید روی

حج پس جواب دادند و را اشخاصی که در اصلاط بودند محرم کردی که منادی
بوسی خداوند جلیل بود در وقتی که پیش از خلقت آسمانها و زمینها و رواندا
نمود که ای حسین بفرش خود را در راه خدا و محل که دید از حجی که میقاتش مسجد
شجره بود و محرم شدی که میقاتش شجره مبارک است که ندای لا اله الا
ان از آن بکوش بوسی رسید محل شد از حجی که از احکام آن است کندن جامه و
پوشیدن دو جامه سفید و محرم شدی که اگر اش کندن جمیع لباسها است
و پوشیدن دو جامه یکی از غن و دیگری از بخار صحرا محل شد از حجی که از جمله ترک
اگر اش ترک خضاب ریش و دست و پا است بخا و محرم شدی که از جمله خضاب
خضاب صورت و ریش و سر و تمام اعضا است بخون محل شد از حجی که باید در
حال میر در سایه نباشد و محرم شدی که در آن ترک سایه نمود در حال میر و
وقوف و نوم محل شد از حجی که اگر اش سر برهنه کردنت و محرم شدی که
اگر اش سر بریدن است محل شد از حجی که از جمله اعمالش اطعام طیور حرم نمود محل شد از حجی
که در آن باید ترک نمود کافرا و محرم شدی که در آن ترک نمود سدر و کافور را
بلکه آب قراح را نیز محل شد از حج تمتع و محرم شدی که هم عمره و تمتع و افراد
بود و هم حج تمتع و قرآن و انسداد بود محل شد از حجی که اکثر عابدین از آنجا
آورده اند از زمان پیش از آدم بسی هزار سال و محرم شدی که غیر از آنجا
چنان حج نکرد و محل شد از حج اصغر و محرم شدی که اگر محل شد از حج ظاهری
و محرم شدی که ظاهری و باطنی محل شد از حجی که بسیاری از مردم مستطیع بوسی
او هستند و محرم شدی که احدی غیر از آنجا را استطاعت آن نیست
محل از حجی که خداوند بآن امر نموده است در قرآن که بر زمان پیغمبر نازل کرد
از برای همه جن و انس و محرم شدی که خداوند امر نمود بآن در رساله مخصوص
بآن جناب که در صحیفه هر شده بود بهر طاکه آتش بآن نرسیده و آن یک صحیفه

بود از دوازده صحیفه که جبرئیل بخدمت حضرت رسول آورد و آن رساله این
 بود که ای حسین بفروش خود را در راه خلا و پیرون رو با جماعتی که از برای این
 شهادت نیست کبریا تو و جهاد نما تا کشته شوی محل شد از حجی که مؤذن آن
 ابراهیم خلیل بود بامر خدا و محرم شد حجی که مؤذن آنحضرت پیغمبر بود در وقتی که
 آمد نزد قبرش از برای وداع و شکایت حال خود نمود پس خواب او را در
 ر بود و بعد خود را در خواب دید که او را در بر گرفت و پیشانی او را بوسید و امر نمود
 او را بخروج بسوی شهادت و خبر داد او را با آنچه بر او وارد می شود از مصیبت
 بلکه در بسیاری او را ایضا امر کرد در مدینه زمانی که جابر با نجاب عرض کرد که
 بهتر است که بانی امیه مصاحبه کنی حضرت فرمود نظر کردم دیدم رسول خدا
 خدا و علی رضی و حسن و مجتبی را که با و می گویند باین مضمون که ای جابر شک
 نکن در امر حسین که او هر چه می کند امر خداست محل کردید از حجی که یک حج بود
 و بعد از فراغ از مناسک شخص محل نمی شود و محرم شد حجی که مرکب بود از
 پنج حج و هر چند از مناسکی که فارغ می شود از آن محل می کردید محرم بدیگری
 نمی شد و پان اجمالیش آن است که آنجانب محرم کردید از منکات مدینه
 و تلبیه گفت مانند کلمه الله در وقتی که از فرعون فرار نمود و تلاوت نمود این آیه
 را فخرج منها خائفاً تترقب قال رب نجني من القوم الظالمين در وقت خروج
 از مدینه تلاوت نمود این آیه را ولما تلقاه مدین علی ربی ان یسئلی سأل
 در وقت ورود بکعبه چون از مناسک احرام فارغ گردید و محل شد از آن محرم
 شد حج حضرت خلیل که میگفت آنی ذاهب الی ربی سیهیدین پس از برای
 آن تلبیه گفت و چون از مناسک آن فارغ شد محرم شد از خیمها و تلبیه گفت
 حجی که مخصوص خودش و اهل بیتش بود و چون از آن فارغ شد محرم شد از
 موقف و مرکز در میدان عرب و چون از آن فارغ کرد محرم شد از قکا
 و تلبیه گفت حج مخصوصی بعد از جدا شدن روح از جسد مبارکش و از برای

هر یک از این چهار مؤذن مخصوصی بود که اذان گفت در آن حج باذان دعوت
از برای امتثال امر خاصی که با نجاب تعلق یافته بود و در آن محیفه مخصوصی
ثبت گردیده بود و بیانش آنست که اولاً شنید اذان پیغمبر خدا را در حج اوش
که از قبر رسول احرام بآن بست پس تبسیه گفت و از مدینه بیرون آمد چون از
مناسک فارغ شد در که اذان دو مرا شنید پس تبسیه گفت و احرام بست و از
مناسک آن فارغ شد عصر روز تا سوعا پس اذان شیم را در پیش روی خیمها
شنید از برای حج سوم که سخت تر بود و از مناسک آن ظهر روز عاشورا فارغ
شد پس شنید اذان چهارم را از برای حج اکبر یعنی خطاب قاتل حتی قتل یعنی
جنگ کن تا کشته شوی و مؤذن آن علی اکبر بود از زبان حضرت رسول پس تبسیه
گفت و از موقف احرام بست و از مناسک آن فارغ شد در وقتی با سیر برید
بر روی خاک افتاد پس شنید اذان پنجم را از برای حج پنجم و منادی بدون توقف
خداوند متعال بود پس تبسیه فرمود از برای آن در نشانه حج کبریا آن حجی را
که مخصوص بود با و بیان تفصیلی این چهار است که خواستند از نجاب بخت
بگیرند از برای فرعون این امت نرید بن معاویه فرار کرد از مدینه و دست از
وطن برداشت و با ترس و بیم روانه که شد پس تبسیه گفت ترک بیعت و اطاعت
مخالفت با قلت ناصر و علم باینکه کسی یاری او نخواهد کرد پس احرام بست از برای
مخالفت و مخالفت و ترک تقیه و آمد بسوی که و دعوت می نمود مردم را بسوی
حق و جهاد بانی امیه و چون از اعمال این حج فارغ شد محرم شد حج خلیل و احرام
بست از برای آن در میقات که در روز عرفه حج قرآن و هدیه آن مسلمین
مقبول بود و اشعارش کشته شدن مسلم بود در آن روز چون مشرب بود مصیبا
حسین و اصحاب و اهل بیتش و مؤذن این حج رسول خدا بود در خواب که
با آنحضرت فرمود در که که پیرون روای حسین زیرا که خدا خواسته که تو را کشته
به بند و زنا را بمرآه ببر که خدا خواسته ایشان را اسیر به پند پس تبسیه گفت و چون

کرد بلیک میروم خودم و اولاد و برادران و بنی اعمام و خواص و محابه را از برای
کشته شدن در راه تو پرون میزنم زمان و خواهران و دختران را از برای اسیری
در راه تو بلیک اطاعت می کنم امر ترا که فرمودی پرون رو با جماعتی که از برای
ایشان شهادتی نیست کمر با تو پس حسرام بست از محلی که از برای همه کس از
بنی آدم و طيور و وحوش و اشجار و نباتات و کفا و مشرکین مامن بود و از برای
انجذاب مامن نبود و احرام بست از آن مینه و هر کس در بیداری یا خواب می بست
او را می ترسانید و میکشت گچا می روی که پیش رویت بغیر از شمشیر جزئی
نیست بلکه هوای غیب در هر منزل ندا بگشتن او میدادند چنانچه در منزل خود
خواهرش زینب شنید که در نصف شب با تقي ندا میداد بخند شعر که مضمونش
است که این جماعت را اجلشان می کشند پس نقل از برای برادرش
فرمودند خواهر هر چه مقدر شده است خواهد شد و در خواب هم خوف از برایش
حاصل می شد حتی اینکه روزی از خواب بیدار شد و که بست فرزندش علی
عرض کرد از برای چه گریه میکنی ای پدر فرمود در خواب دیدم که شخصی می
گفت این جماعت میروند و اجل ایشان را می کشد عرض ای پدر مگو با بر
حق نمیتم فرمود چرا بلکه ما بر حقیم و بحق آنکسی که بازگشت خلایق بسوی او است
عرض کرد پس باکی از مردن نداریم و حسرام بست از امید یاری خلق
هر چند کاهی طلب یاری می نمود بجهت اتمام محبت بود و احرام بست از امید
زندگانی چنانچه بعروبن بودند از فرمود در وقتی که آنحضرت را ترسانند از
مخالفت بنی امیه فرمودند بر من مخفی نیست واللهم انخواهت کذا داشت گفته
اینکه این دل خون شده را پرون او زند پس شروع نمود در مناسک این
حج و احرام بست از جسیع اما کن و بناد و سعی نمود بسوی صفای کمر بطا و
رحل خود را در آنجا گذاشت از برای وقوف پس احرام بست از طعام
و از آب و شروع نمود در تمام مناسک آن که پرون رهن بسوی جهاد بود

یا جماعتی که مأمور بود که ایشان را با خود ببرد و یسحاق از ایشان بگریزد
چون از اعمال این حج فارغ شدند ای اذان سوم بلند شد از برای حج
و یسحاق آن خیمها بود و منادی رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و با ایشان
بود ملکی که در دست راست شیشه سبزی از زرد سبز تر و وقت آن عصر
تا سحر بود در وقتی که آنجناب سبز را نکلداشته بود و اندکی خواب بر او غلبید
و از ایشان کلام پیغمبر خدا بود که فرمود ای پسر من توئی شهید آل محمد و تمام
اهل آسمانها بقدم تو مستشیرند زود باش که باید فردا شب افطار تو
در نزد من باشد و اینک ملکی است از آسمانها نازل گردیده است که
خون تو را در این شیشه سبز ضبط نماید پس آنجناب اظهار خوشحالی نمود و
لیک گفت و احرام بست باین حج لکن چون خواهرش مطلع گردید بر این
تلبیه و اذان و تسلیم برادرش از برای موت در شب سر خود را برهنه نمود و
پای برهنه بطرف برادر دوید و بطمعه بر صورت زد و فریاد زد ای برادر کاش
مرد بودم این کلام کسی است که یقین بکشته شدن داشته باشد فرمود
بلای خواهر چنین است یعنی من تسلیم کرده ام و علاجی ندارم و تمام اسباب
خلاص منقطع گردیده عرض این بیشتر دل را بدردی آورد که ترا پیچاره پیغمبر
پس دست انداخت و گریان خود را چاک نمود و صیحه زد و بی هووش شد
و بر زمین افتاد حضرت ببالینش نشست و آب بر صورتش پاشید تا بحال
آمد پس او را موعظه کرد و تسلی داد پس مشغول شد بمناسک این حج و
در آن طواف خانه محبت الهی و نماز و تلاوت قرآن بود و آنرا طواف
وداع قرار داد پس هدی خود را پیش فرستاد و قربانی خود را تقدیم کرد نه
شتر و گوسفند بلکه از اصفیا و دوستان و کسی که افضل بود از اسمعیل و خلق
و خلق و منطق و کسانیکه نور چشم و قوت پشت او بودند همه را قربانی و هدی
فرستاد پس مشغول سعی شد و بیشتر از همشاد در مرتبه از خیمگاه آمد تا قبلگاه

و برکت و در بعض از آنها هروله می نمود مانند جاجیان و چون از این حج فلاح
کرد و بد صدای اذان چهارم بلند شد و منادی آن شبیه پیغمبر خجابه علی البیود
که از زبان جدش بوالدش پیغام آورد در امر حج که آمر با و خداوند متعال است
که فرمود ای حسین جهاد کن تا گشته شوی و آن حج اکبر بود که مؤذن علی اکبر
بود وقتی که در میدان افتاد پس فریاد کرد ای پدر اینک حدم رسول خدای و ما
تو العجل العجل و وقت آن ظهر عاشورا بود پس لبیک گفت در میقات
آن که مرکز میدان بود و عرض کرد که خدایا پیش فرستادم اولاد و برادران
و بنی اعمام او هیچ یک از ایشان برای من نمانده و وداع نمود زنان و
و دختران و خواهران را و عرض کرد لبیک خدایا که اشتهم در عقب خود زنا
و دختران تشنه حیران را پس در کوه جامه احرام را که لباس کنسه پاره پاره بود
و برابر سوار شد و ایستاد در موقف عجیبی که احدی چنین وقف بعمل
نیامورده است در راه خدانه در عرفات و در مشعر و نه در میدان مبارک
و بلیه گفت که خدایا توئی خدای بی شریک اینک من بتن تنها بسوی تو آمدم
و احرام بسته است قلب من بترک جمیع عیال و پس نه از غربت خود گریزی و نه
و حدت خود و شتی دارم و نه از قتل اولاد بگرم را ضعیف نموده و نه اضطراب
عیال حالم را تغییر داده و نه از قتل رجالم باکی و نه از کثرت دشمنانم بی و نه
از شدت بلام خوفی و از این جهت در محال مانینه و سگون بود و خیارش
می درخشید بخو که بعض دشمنانش ملفت گشته تعجب می نمودند با او
کرد لبیک احرام بسته است سرم از اتصال بکرم و بدغم از ایستادن بر
سرم و دستم از گرفتن چیزی و لبم از آب و جدم از سلامتی بقدر
سرموئی و مویم از خضاب زینت و اعضام از اتصال و گوشم از اتصال
با سخوان و استخوانم از ترکیب و قلم از استقرار و از بقاء صورتش فزون
قلم از ماندن در آن و ر که ایم از تعلق بسرو و قلم از وصل بگردن پس

طواف نمود بدین الله را وسی نمود پس و خوف نمود در سرگز خون چنان و قوفی
که احدی از عباد الله نکرد و پس از برای او بود حقیقت عرفه و مشرف
رمی جمرات نمود و بجلالت ثلث که تفصیل آن در باب شهادت مذکور است
پس آمد بنی نه از برای تراشیدن سر و برنج هدی یا خوان بلکه از برای
بریدن سر و قربان نمودن نفس برب و خرد بیتوته را سه شب با انجام رسانید از
ایام تشریق و بعد از اتمام مناسک این حج محل شدن از آن محقق شدند
از معدن عظمت و کبریا بوسی حج اعظم که قسم نهم بود از جمای انجباب که
احدی از متقدمین و متأخرین را چنین مجرمه گرفته و اذان این حج از بیجا
خداوند متعال بدون واسطه بود یعنی خطاب یا ایها النفس مطمئن اجعل لی
ربک راضیه مرضیه و مخاطب حسین است بمقتضای روایات و این
جناب است نفس مطمئنه و وقت احرام تا بین حج عصر عاشورا بود بعد از آن
روح از جسد شریفش و میقاتش قلکاه بود و اعمال این حج تلبیه بود از برای
دعوت الهی نه مانند تلبیه دیگران بلکه تلبیه مخصوصی بود که از آن تغییر
شده است بجای راضیه مرضیه زیرا که انجباب با وجود انمصائب
عظیمه نفس مفارقت نمود از جبه بطریق رضانه بطریق صبر بلکه با نهایت
رضاحتی اینکه در آیه شریفه صفت راضیه را مقدم داشته است بر
مرضیه و از آن نکته دقیقی کشف می شود بعد از تامل پس بعد از تسلیح
خود را انداخت پس جامه را انداخت حتی جامه احرامی که در حج سابق
پوشیده بود بلبی دو جامه دیگر پوشید که از باد بای صحرا و خون شریفش
بافته گردیده بود پس ترک نمود زینتها را حتی انگشتر پس برهنه نمود سر مبارک
و بهین برهنگی باقی گذاشت تا بعد از موتش مانند محرم پس از بدن جلد نمود
پس در آفتاب بدون سایه پس سه شب بیتوته نمود پس ترک کرد عیال و
اولاد و تمام اش را پس بروج مبارک افتاد و بجا نه که احدی قبل از انجباب

طواف نکرده یعنی ببلیت المعمور پس سعی نمود بسمنورش از صفای کبریا بکوه
کوفه و از کوفه بشام و از شام بدینه و از اینجا باسمان و از اینجا بصفای کبریا
پس ذکر خدا کرد بتلاوت قرآن در چندین موضع پس احرام بست
از برای سمرانورش نه از سایه تنها بلکه از کد اشتن بر زمین هم
که کاهی بر نیره بود و کاهی بر درخت و کاهی بر دروازه دمشق و کاهی بدرخت
نیز بدلی میدان حج احرام از خضاب نداشت بلکه احرامش بخضاب بدن بود
نجدین خضاب و خضاب محاسنش بخضابی و صورتش بخضابی و سرش
بخضابی و از آن محل نکرید بلکه فرمود بهین حالت ملاقات خدا خواهم نمود
و مقصودش ملاقات محشری بوده زیرا که انجخاب محشر می شود در حالتیکه
بدنش خون آلوده است و خون از رگهای گردش جاری است و همچنین
در این احرام اجتناب نمود از صید و حوش و طهور بلکه همه و حوش
صید نمود و قید کرد و تیمام شب تا صبح کرد نه را کشید و بودند بسوی
آن جسد شریف و پیرا و نوحه و گریه می نمودند و طهور را نیز صید کرد که بر جسد
می افتادند و بالهای خود را بخون منورش آلوده نموده با طرف می بردند
خاتم چون محقق شد اختصاص حضرت حسین کج خصوصاً این حج آخری که
عبادت نشده است خداوند بمانندان پس عجبی نیست که فرار دهد خدا بر
زیارت انجخاب را معادل حج و عمره زیرا که ابرمز و راستین کج این
حج خاصی است که بجا آورد و تعجبی نیست از مضاعف بودنش بحسب خصوصیات
زیارت تا اینکه برسد بصد هزار و هزار و تا اینکه بهر قدمی یا کامی این مقدار
عجب نیست که بزیار عطا شود ابر حج کردن با پیغمبر خدا یا با امام عصر عجل الله فرجه
و از مضاعف بودنش و ایضا عجب نیست که عطا شود بزیار ابر نو حج پیغمبر را
که همه اینها ابر حسین است لا غیر مقصود و مود حاجیان مخصوص با حضرت
طالک و انبیا و سایر خلق از رجال و نساء اما رجال پس اول ایشان حضرت

ختمی مآب بود که بقصد انجذاب آمد و حج نمود بمناسک مخصوصه که تفصیلش باید
و بعد شهادت اصحاب بودند از برای آنحضرت حقیقت و احرام بستند از هر
عادی و از زمان و اولاد و اموال و زندگی در منای او بنیوته نمودند سه شب و
لباسها را کنند و بدون کفن دفن شدند و سایه را ترک نمودند در حال سیر
بلکه در حال و قوف نیز و کیفیت حج ایشان مختلف بود با اختلاف مناسک
پس بدوران بیت الله حقیقی طواف نمودند و سعی کردند در زیارتش و قوف
کردند در خدمتش و با انجذاب نماز کردند و نیت ایشان در این مناسک در
مقام خلوص و تقرب فایز بود بر نیات سایر حاج و سایر شهداء بلکه از برای
ایشان حالتی عارض شد هنگامی که مشاهده کردند غریبی و بی کسی آنحضرت را
و حالت عیال و اطفالش که از خود فانی شدند و بی اختیار خویش را بدمش پیوستند
و اندو اعمال و مناسک ایشان مختلف بود پس بعضی احرام بستند و متمکن شدند
از اتمام حج مانند اشخاصی که در اول روز عاشورا شهید گشتند و بعضی احتضار
نمودند بر قیل استانه اش چون حُمران یزید ریاحی و بعضی التفاکر کردند بعد از احرام
بطواف آن بیت حقیقی مانند سعد بن جب و الله حقی که بدن خود را بر داف
تیرها نمود در اطراف انجذاب تا گشته کردید و بعضی طواف و سعی و قوف بجای
آوردند و بعضی نماز طواف بیت را با بیت و نزد بیت کردند و از برای بعض
ایشان خصوصیتی بود در وقت اسلام ارکان این بیت حقیقی هنگام طواف
و بعضی از ایشان را بیت اسلام نمود و ارکان او را بوسید مانند غلام تری
ولکن بنیوته ایام تشریق در منی از همه ایشان محقق شد و اما زمانیکه باین بیت
الله حقیقی حج نمودند پس یکی مادر و هبت بود که از نصرانیه تازه باسلام داخل
شده بود و احرام بست از برای حج این بیت معظم و قوف نمود بمشعر مشرف
و دانست که یاری حسین و امیر یاریش واجب است و انیکه بیت الله است
که باید هدی بسوی او آورد پس هدی خود را تقدیم نمود یعنی آمد نزد فرزندش

و هب و گفت ای پسر برخیز یاری نما فرزند رسول خدا را عرض کرد چنین خواهیم بود
ای مادر و گویا بی نمی گنم پس بسوی جواد رفت و برخیز خواند و پهنده نفر سواری و در
نفر پیاده را بقتل آورد پس برگشت نزد مادر و وجهش و گفت ای مادر
من را راضی شدی گفت نه مگر اینکه کشته شوی پیش روی فرزند رسول خدا
تا اینکه شفیع تو در روز قیامت شود پس برگرد ای پسر بسوی قتال و بعد از کشته
شدن بدیش رمی جمرات نمود بسوی اعداء که احدی چنین رمی نکرده است
و یکروز وجه و هب بود که او در اول این بیت معظم را نمی شناخت و احرام از
برای آن بسته بود بلکه شوهرش را منع نمود و گفت مرا بمرگ خود بشکن کن
و مادرش گفت زنهار کوش بحرف این زن کن و لاکن بعد حالتی مشاهده نمود
در انجناب که احرام بست و نداد شوهرش را که جدا کن بدیش روی
پاکان و طواف نمود و در بیت الله و حوله نمود بسوی میدان تا اینکه غلام
لعین او را بقتل آورد و در منی پیوسته نمود سه شب ولی معلوم نیست که سر او را
از بدن جدا نموده یا خود بر دندیا نه و دیگر زنی بود که شوهرش در آن روز
کشته شده بود پس پسر را میدان فرستاد حضرت فرمود این پسر بدیش
در معرکه کشته شده او را برگردانید شاید مادرش گمراه است داشته باشد پس
آن پسر عرض کرد ای اقا ما درم مرا امر نمود و گفت برخیز ای پسر پیش روی
فرزند رسول خدا جنگ کن پس آن بعنوان هدی و قربانی تقدیم نمود پس
چون کشته شد سرش را جدا کردند و بنزد مادرش انداختند آنرا گرفت و بگوید
پس بسوی ایشان انداخت و دیگر آن زنی بود که حقیقت حج حسینی از او محقق
شد بخوبی که از احدی محقق نشده و نمی شود آن مکرمه زینب خاتون بود و شرح
کیفیت این حج و مناسب آن و احرامش را مقام دیگر باید عنوان و هم در
خصایص انجناب که متعلق است بملائک و در آن چند مقصد است مقصد
اول در آنچه خداوند با و عطا نموده است از ملائکه و آن سه صفت است اول

خدام انجذاب در ایام حیاتش چنانچه در روایت است که اسرافیل مفاخرت
 کرد با جبرئیل که من حامل عرش و صاحب صودم و اقرب ملائکه ہستم بخدا پس
 جبرئیل گفت من امین و حیم و صاحب قذف و خف و صیحه و زلزله ہستم پس محاکمہ
 کردند بارگاہ الہی پس وحی رسید کہ ساکت باشید کہ بغزت و جلال خودم
 قسم از شما بتر خلق نموده ام عرض کردند چگونه و حال اینکه ما را از نور عظمت خود
 خلق فرمودی پس نظر نمودند بساق عرش دیدند کہ نوشتہ است لا الہ الا
 محمد و علی و فاطمہ و الحسن و الحسین پس خجالت کشیدند و جبرئیل مبادرت
 نموده عرض کرد خداوند اقرار استم میدہم بحق ایشان کہ مرا خادما ایشان
 قرار دی پس دعایش مستجاب شد و خادما ایشان شد و لکن خصوصیتی
 در خدمتش بود از برای حضرت حسین کہ کاہوارہ او را حرکت می داد
 و ذکر خواب از برایش می گفت و این اشعار را می خواند ان فی النجۃ بہن
 لبن لعلی و لزمراء و حسن کل من کان مجتالہم یدل النجۃ من غیر
 فتن و از میوہای بہشتی و حل آن از برایش می آورد و لباس او
 را رنگ می کرد و تغزیہ او را بسوی جدش می آورد و کاہی تربش را می
 آورد و بعد از پیغمبر نازل نشد کہ بچہ امر انجذاب چنانچہ از حضرت سجاد
 روایت شدہ است کہ چون حسین شہید شد دیدند شخصی را در میان لشکر
 کہ فریاد کرد با و گفتند چہ میشود ترا گفت چگونه فریاد نکند و حال اینکه رسول
 خدا ایستاد و کاہی نظر برین می کند و کاہی بسوی شما وحی ترسم نفرین کند
 بر اہل زمین و منہم در میان ایشان ہلاک شوم پس جمعی متنبہ شدند حضرت
 سجاد فرمود کہ ان شخص جبرئیل بود و اگر ما دون می شد چنان صیحہ برایشان
 می زد کہ تمام ارواح ایشان از اجسادشان مفارقت می نمود و لکن ایشان
 حملت داد و اما غیر از جبرئیل از ملائکہ پس خدام بسیاری موکل با موران
 حضرتند از انجملہ انہائی کہ تربت او را از برای جدش آوردند و انہائی کہ بچہ

طیبت یا تعزیت و آمدند و غیر ایشان که از تضاعیف روایات استفاده
می شود صنف دوم انصار انتخاب بودند که نازل شدند در چند مورد اقامت
در خارج مدینه الوقتی که حضرت بر او افتادند چند فوج از ملائکه با او ملاقات
کردند که بر مرکوبهای بهشتی سوار بودند و رؤسای ایشان عربها بودند پس سلام
کردند و عرض کردند ای حجه خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادرش بدرستی
که خداوند ما را بیاری جدت فرستاد در موطن بسیار و اینک بسیاری
تواند و ایم حضرت فرمود میعاد ما با شما بقعه من است که در اینجا شهید می شوم و بعد
از یک ماه چون اینجا رسیدم بنزد من بیایید عرض کردند ای حجه خدا امر کن ما را بهر چه
خواستی اگر از دشمنی می ترسی همراه تو میسریم فرمود کسی را بر من رای نیست تا بقیع
خود بر من دوم در مکه چنانچه واقعی و زراره بن صالح نقل کرده اند که ملاقات
نمودیم حسین را پیش از اینکه بسوی عراق رود سه روز و خبر دادیم او را باینکه قلوب
ایل کوفه با شما و شمشیر ایشان بر شما است پس اشاره نمود بسوی آسمان در بامی آن
باز شد و نازل شدند ملائکه بسیاری که عدد ایشان بحصر نمی آید پس فرمود اگر در ملاقات
اجر شهادت و تقدیر آگهی بود باین لشکر با ایشان مقاتله می کردم و لکن بطریق
یقین میدانم که مصرع من و مصرع اصحابم از اینجا است و احدی نجات نمی یابد
از قتل مگر فرزندان علی سیم در کربلا وقتی که امر بر او سخت شد ملائکه آمدند بخدمتش و
نصرت و ظفر بر او نازل شد پس بجز شد باین نصرت و باین ملاقات خدا پس ایشان
نمود لقا، الهی را صنف سیم ملائکه هستند که مشغول خدمات انجانبند در نزد قبر
و از برای ایشان اعمال و مشاغل مختلفه میباشد و ایشان چندین فرقه هستند فرقه
اولی آنها ای هستند که پریشان و بخار الو و مجاور قبرش می باشند و کار ایشان
کربنه بر انتخاب است و ایشان چهار هزار کلند دوم شغلشان استقبال زوار
و مشالعت و عیادت و مصلحتی و تجنیز موتا نشان می باشد سیم بر فرزندان می کنند صحیح
که ای طالبان خیر بیاید بسوی کرامتهای خدا تا از پشیمانی امین شوید چهارم بزوار

خطاب کنند بعد از مراجعت خوش بحال تو ای بنده خدا که غنیمت بردی و سلامت
یافتی و خدا ترا آمرزید پس عمل را از سر گیر پنجم زوار و کریمه کنند بر او بستند که می آید
و بالا می روند و ایشان نیز چهار هزارند در هر روزی ششم صلوات می فرستند بر او و
هر شبانه روز صد هزار ملکه ششم شغلشان استغفار است از برای زوار ششم ملکه
شب و روز است که بتدریج ملکه حایری آیند و با ایشان مصافحه می کنند نهم صلوات
می فرستند بر زوار دهم سلام زوار را از راه دور با خجابه میرسانند و او فطرس
است که موکل باین شغل است از روزی که پناه بجا بواره او برد یا زدهم ملکه
بستند که هر بر پیشانی زواری زنند از نور خدا که اینست زائر بهترین شهداء و بانیان
هم در روز قیامت شناخته میشوند پس نهم و جبرئیل باز وی ایشان را می گیرند و
نجات می دهند از احوال قیامت دوازدهم جمع می کنند اشک چشم که ریخته
کارها و مفرج می کنند بآب حیات پس می افزاید در گوارائی آن نیر دهم در هر سال
بنقاد هزار ملکه که از روزیکه روح انتخاب برایشان مرور نموده استاده اند
مخاصل ایشان لرزان است از شدت فرح تا روز قیامت چنانچه ابوذر روایت
نموده است چهاردهم انصار او هستند در زمان رجعت و ایشان ملائکه هستند
که اذن گرفته اند از خدا و بدجبه یار ایشان چون اذن یافتند میباشند و نازل گشتند
پس دیدند که آنحضرت شهید شده عرض کردند خدا با اذن دادی ما را در یاری آنجا
و نرسیدیم وحی شد که در تحت قبا و بدشید تا زمانی که رجعت نمایند و یار ایشان گشتند
و کریمه کنید بر آنحضرت شد از شما یار ایشان در آنجا هستند و کریمه می کنند و چون رجعت
نمایند یاوران او باشند و اگر یکی از شیعیان نیز کریمه کند بجهت فوات نصرت انتخاب
مانند این ملائکه خواهد بود پانزدهم سلیم نهم برابری را رسانند چنانچه در خبر است
شانزدهم آنچیز در ولایت عقبه است از حضرت صادق که موکلند بقصر حسین و هم
هزار ملکه که عبادت خدا می کنند و یک نماز ایشان معادل است با هزار نماز
بنی آدم و ثواب آنها از برای زوار حسین است هفدهم شایسته زواری کنند

با هر خدا تا خانه اش بعد مامور می شود که نزد در خانه او بماند و عبادت کنند خدا را
و چون میرز دناشب الزیاره او خواهند بود تا روز قیامت نوزدهم هر روز ترا
ملک بدو و حرم آنحضرت احاطه می کنند تا روز قیامت پستم آن ملائکه هستند که چون
شهادت بدرگاه خدا نالیدند و آن جمیع ملائکه بودند و چون حضرت برخاک افتاد
و سر مبارکش را جدا نمودند حضرت با قرینه فرماید که تمام ملائکه بیک مرتبه نالیدند
بدرگاه خدا که ای آقا و سید ما این قسم رفتار می کنند با حسین صبی تو و فرزند پیغمبر
تو پس وحی رسید بایشان که آرام بگیرد که بغرت و جلال خود مقم البتة اشتقام خواهم
کشد از ایشان پس نمود ملائکه اشباح انمہ را در میان ایشان حضرت قائم را
دیدند که ایستاده و نماز میکند پس فرمود که باین قائم اشتقام خواهم کشد از ایشان
یکم ملائکه بودند که بعد از شهادتش ترتبش را با آسمانها بردند چنانچه در خبر است
که یکی از ملائکه فردوس نازل شد بر ریاه و بالهای خود را کشود بر همه دیاه و فریاد
کرد ای ایل دریاه بالباس هنر در بر کنسید که فرزند پیغمبر را سر بریدند پس از
ترتیب آنجناب ببالهای خود برداشت و آسمانها برد و هیچ ملکی باقی نماند مگر اینکه
آن ترتب را بوشید و در نزد او اثری از آن ماند نیست و دوم ملائکه بودند که از
برای تخمیر و تغسیل و تحنيط و تکفین آنحضرت نازل شدند چنانچه در مجلس مذکور است
مقصد دوم در آنچه آنجناب متصف است بآن از صفات ملائکه و مقصود
صفات یک ملک نیست زیرا که آن فضیلتی نیست نسبت با آنحضرت بلکه مقصود
آن است که اگر ملاحظه نمائی جمیع ملائکه را که از تمام مخلوقات بیشتر هستند و
ملاحظه کنی عبادت های ایشان را بآنجا مختلفه که بحد و حصر در نیاید از اول خلقشان تا
آخر دهر بر اینه آنجناب جمع نموده است جمیع آن عبادت ها را در یک روز پس گویا
آنجناب جمیع ملائکه است پس اول بشنو صفات ملائکه را که حضرت امیر المؤمنین
در بیان اصناف ایشان میفرماید در خطبه پنجم البلاغه می فرماید بعضی از ایشان همیشه
در سجده اند و بعضی از ایشان همیشه در رکوع و بعضی صاف بسته اند و از حال خود منفک

نمی‌شوند و تسبیح می‌کنند و خسته نشوند چشم ایشان بخواب نمی‌برد و عقل ایشان سستی
و بدین ایشان سست نشود و هیچ غفلت و فراموشی ندارد و بعضی این روحی الهی
هستند که بسوی انبیاء می‌آورند و آمد و شد می‌کنند با حکام و اوامر الهی و بعضی غفلت
عبادت و بعضی نمازنان هستند و بعضی در بزرگی نجومی هستند که پاهای ایشان در
زمین به‌شکم است و سرهای ایشان از آسمان به‌شکم گذشته و اقطان ایشان از اقطار
خارج است و دوش ایشان بناسب با قوایم عرش است یعنی از حلقه عرش نشسته
و گوید هرگاه ملاحظه نمائی حالات امام مظلوم راجی یابی آنجناب را که عبادت کرد و عبادت
عبادت جمیع ملائکه پس سجود نمود از برای خدا سجده که دیگر از آن سر بلند نمود و در
کرد که از آن قدش راست نشد و شب عاشورا تا بصبح عبادت ایستاد و خواب
و سهو بر او راه نیافت و در روز عاشورا نفس خود را بقتلها انداخت از اجل
افعال و رفتن و آمدن و حرب و ضرب و حملات و فریادها و اغاثه اصحاب و
استغاثه از اعداء و اصداء از برای سستی بدن عارض نشد که گویا آن بدن
شریف از جنس این اجسام نبوده و هرگاه ملاحظه نمائی آنجناب را با اضحی بش در
مقام طاعت خدا چگونه صف بست بود بر آئینه خویشی دانست که ایشان مانند
ملائکه صافین هستند که از محل خود زایل نشوند و باز امیر المؤمنین می‌فرماید در بیان
صفات ملائکه چنینند شیرینی معرفت خدا را و آتش میدنند از جام محبت او که سیراب
شدند و در کنون قلب ایشان ثابت و راسخ گردید عروق خوف او پس خم کردند
بطول عبادت و طاعت اعتدال قامتشان و تمام نمود طول رغبت بسوی او
ماده تضرعشان را و از آنمود بزرگی مقام ایشان بنده کی خوششان را و عجب و
خود بینی با ایشان راه نیافت که اعمال خود را بسیار بپندند و ملاحظه خداوند خود
در جنب جلال الهی باقی نگذاشت از برای ایشان نصیبی در بزرگ شمردن حشا
خود و خاری نیست برایشان سستی با وجود زحمت ایشان در عبادت و شوق
ایشان تمام کردید تا اینکه از مقام رجای ایشان تعلقی حاصل شود و با طول انتظار

از باقی ایشان نمی خشکد و از کثرت ناله و زاری صدای ایشان نمی گیرد و از مقام
طاقت و دوش ایشان بسک نمی شود و گردن ایشان از برای تقصیر در امر و خیر نمی
و غفلت بگرد ساحت ایشان را ندارد و مؤلف گوید اگر نظر کنی بچشم حقیقت خواهی
یافت که شیرینی معرفت همان است که حسین چشید و جام محبت همانست که انجبا
نوشید چنان شیرینی معرفت را یافت که مرارت زحمانی که بر او وارد کرد دید نیافت با
اینکه تمام مرارت دنیا در آن جمع بود از قلبی و روحی و نفسی و جسمی و ظاهری و
باطنی و فرمود خوش است از برای من مرک و چنان جام محبت نوشید که شدت
عطش در قلب او اثر ننمود با اینکه لبانش و زبانانش را خشک ساخت و کبدش را
از بیم پاشید و روشنی چشمش را تمام نمود ولی قلبش سیراب بود از جام
محبت و اگر تاملی نمائی بدید بصیرت خواهی دید است که صفت ملائکه در خیمه نمود
اعتدال قامت اظهار افراد و احق مصادیق انجباب است زیرا که او که خود را خیم
نمود در طاقت خدا در ضمن یک ساعت تحمل تیر سه شجعه که از قلب شریفش گذشت
و از پشتش بیرون آمد پس خون مانند ناودان جاری شد علاوه نمود بر خیم نمودن
جدا شدن اعضا و جوارح را و اگر نیکو تدبر کنی خواهی یافت انجباب را اعظم مصائب
آن فقره که در شان ملائکه فرمود که طول شوق الهی ماده تضرع ایشان را منقطع نموده
زیرا که آن عبارات است از اینکه در تضرع خود ملاحظه مطلبی ندارند تا بوصول
آن یا تا آمدی از آن تضرعشان قطع شود بلکه مقصود ایشان خود تضرع است
نفسه مادامیکه زنده اند و حسین در این صفت تفوق داشت بر ملائکه و آن این
است که نمی خواست انقطاع ماده تضرع را نه در حیات و نه بعد از ممات زیرا که تحمل
شد مصائب را بعد از وفات بحد شرفش با انواع مصائب و بستر مبارکش
با انواع بلا و بصر منورش با قسام ابتلا و جمیع آنها را نیت نموده بود در حیاتش
و ملاحظه نموده بود حتی با مال شدن بدن بریدن انگشت و دست و زدن برب و
و ندان و گردانیدن بر در شهر با و باز را و همه اینها را از جمله عبادات خود قرار داد

بود و این یک ذره است از کلام در این مقام و باقی در خزانه خیال بماند مقصود
در آنچه بلائکه عطا شده است از انجذاب و آن چند امر است یکی شفاعت کنایه کنایه
ایشان چنانچه در قضیه فطرس و در دایمل معروف است دوم قبر شریفش معراج ملائکه
است چنانچه در خبر وارد است سیم انجذاب بمعنی فیض است از برای ایشان که
نجد مت او میرسد بمقاماتی که تسبیح و تقدیس نمیرسد بان مقامات از این جهت
چون ملائکه کفشدنجن کسب بحدک و تقدس لک یعنی با تسبیح و تقدیس تو نمی نایم
خطاب رسید که انی اعلم ملائکه کون پس حصول فیض که بسببش در انجذاب بود بر
ایشان مخفی بود و بعد دانستند و ایضا از برای ایشان اسبابی مقرر شد از اسباب
حیثی که سبب علو درجات ایشان است بطرق مختلفه از گریه بر او و زیارتش
و خدمت زیوارش و فرارش چنانچه معلوم شد از تفصیل سابقه عنوان ازرقم
در خصایص انحضرت که متعلق است بانبیاء عظام و در آن چند مقصد است
مقصد اول در آنچه عطا شده است با انجذاب از صفات انبیاء پس می گوئیم که
خداوند مخصوص نموده است انبیاء را بدو از ده صفت و همه آنها در حقیق موجود
است بر وجه اکمال و از جمله صفات انبیاء آنست که خداوند متعال امتحان نموده
است خلق را باینکه انبیاء را ضعیف و فقیر قرار داده و از برای ایشان اوضاع
دنیوی و زینت آنرا قرار نداده و جمیع حالات و ابتلاهای ایشان موجود
در انجذاب روز عاشورا بخوبی ظاهر گردید از آن حقیقه اخلاص و از برای خلایق
که هیچ شایسته غیر در آن نبود و از اینجهت اصحاب و اتباع او را سادات شیشه
و اولیاء خدا و اصفیاء و دوستان الهی خوانند و از جمله صفات انبیاء آنست
که نبود احدی از ایشان که قبل نباشد بفقیر یا بکر سنکی یا تشنگی یا برهنگی یا ضرب یا
قتل یا اودیت و یا استحقاق و بعضی از کمر سنکی مردیده و بعضی از تشنگی ولی در هیچ
یک از ایشان مجتمع نشد جمیع این بلیات هر چند اکثران در بعضی بود و مخصوص
است حسین با جمیع این بلیات در آنچه که صفت سلامت از هیچ جهت در آن

جناب ابد نبود و از جمله صفات انبیاء است که از ابدان ایشان بوی به استشام
شد چنانچه در حدیث است و از حضرت حسین استشام بوی سیب می شد نظیر آن
حدیث که سابقاً مذکور شد و تا حال هم بوی آن از قبر شریف استشام میشود چنانچه
از شیعه می یابند آنرا خصوصاً در اوقات سحر چنانچه در خبر است مقصد دوم در آنچه بان
حضرت عطا شده است از انبیاء عموماً و آن چنین است یکی آنکه جمیع انبیاء زیارت
برفن آنجا را کرده اند چنانچه در حدیث است که هیچ پیغمبری نبوده مگر آنیکه زیارت
کر بلا ادره و سیکه زیارت در ظاهر نرفته در شب معراج یا بخارفته چنانچه حضرت عیسی
فرمودند که در شب معراج مرا بردید و وضعی که آنرا اگر ملا می نامند پس نمودن بن مصرح حسین
را دوم از برای ایشان بیشه اوقات مخصوصی است که همه ایشان زیارت او می نمودند
مانند شب قدر و شب نیمه شعبان مقصد سوم در آنچه مخصوص است بانجناب از انبیاء
انبیاء فردا فردو در آن جناب است بدانکه وارد شده است در زیارت آنجا بوی است
از برای بعضی انبیاء چنانچه زیارت وارث معروف است و در بعضی زیارت وارث
است خطاب سلام بر انبیاء با اسم ایشان و صفشان پس چون بیان این عنوان
کنیم لازم است که در قسم اول بیان وجوه و ارثیت و کیفیت آنرا نمایم و در قسم دوم
بیان آنجهیم که مختل است مراد بان اسم همان پنجم معروف باشد ممکن است که مراد
جناب حسین باشد استعاره بجهت شدت مناسبتی که با آن پیغمبر دارد مثلاً وارد است
که السلام علی الایوب الصابر پس ممکن است که بگویم مراد بجان ایوب معروف است
و ممکن است که استعاره باشد از جناب حسین و همچنین در سلام بر یحیی مطلق و غیره
باب آدم از برای او سجده کردند ملائکه تماماً باین معنی که قبله ایشان بود و حسین صلوات
فرستادند بر او ملائکه و طواف می نمایند بقبر او و قبرش معراج ایشان است آدم ساکن
شد در بهشت و حسین از نورش بهشت و حورالعین خلق شده آدم را لباس بهشتی
زیفت بود و حسین زیفت بهشت است آدم بتلی شد بفرق بهشت و حسین بتلی
شد بفرق دوستان آدم بتلی شد باینکه فرزند پسر را گشتند و دید خون او را که

زمین آشامید و حسین بتلی شد بانیکه دیدن بدن فرزندش را پاره پاره آدم بتلی
نبی از اکل شجره و از آن تناول نمود و حسین بتلی شد نبی از جمیع علایق و اکل و سیر
و اطاعت نمود آدم صفوة الله بود از تمام مخلوقات و حسین صفوة صفوة بود
آدم افتخار نمود بر او شیطان بانیکه و از آتش و آدم ترک و حسین افتخار نمود بر او
نیز بدلیه چون دید خود را بر روی تخت سلطنت و اتباعش با کمال زینت و
لباسهای فاخر بگردش نشسته و دید عیال خود را در قصر با پشت پردا و در لباس
طلا و زری و حریر و عیال حسین در لباسهای کهنه پارو بر ریمانهاست و در مجلس
ایستاده و دید پسران خود خال و معاویه را که بازینت تمام پهلوی نشسته با سلا
و جواهر و دید فرزند آن حسین را در پیش رویش یکی سرنی تن و دیگری بر لب
مخلول و دید خود را متوج بتاج پادشاهی بر سر بر نشسته و سر حسین بر سر
برزین پیش رویش گذاشته با سرهای برادران و اصحابش و مجلس او از زمین
حسین و مشایخ بنی امیه مالا مال همه بر کرسیهای زرین نشسته پس با و شجوت و
غیر و یکجای داغ آن مغرور بالا رفته رو بابل مجلسش نموده شروع کرد بدینست
انجباب کردن دشمنانت می نمود و فخر می کرد پس اشاره نمود بانسه و گفت این
همیشه بر من فخر میکرد می گفت پدرم بهتر از پدری بود و مادرم از مادرش و جدم
بتر است از جدش و خود نیز بهتر از او هستم اما اینکه گفت پدرم بهتر است از
پدری نیز بدس پدرم با پدرش محاجه کرد خدا از برای پدرم حکم کرد و اینکه می گفت
و اینکه می گفت مادرم بهتر است بجان خودم قسم راست گفت البته فاطمه دختر
رسول خدا بهتر از مادر من است و اما اینکه جدش بهتر از جد من است انهم معلوم است
از برای هر مسلمانی و اما اینکه او بهتر از من است پس گویا نتوانده است که خدا را
را بر کس نخواهد می دهد و از هر کس نخواهد می گیرد و ای صاحب غیرت نیکو مایل نماد
کلام این شفی ملعون که باین اشاره چگونه قصدش تخیر آن سرور بود پس شهاد
مقابل اغراز و تمکیم انجباب کنیدی صاحبان همت و هیئت و غیرت

و مروت پس بگویند بهین سسری را که بتحقیر بولش اشاره میکند زینت آسمان و زمین
است بهین زینت عرش برین است بهین غر ز خدا و رسول است بهین
که پیغمبر او را بخود منسب برد و گفت این است حین ابن علی پس او را نیکو بینا
بهین غر ز بهرا بتول است اگر چه انبیا دل را خنک نمیکند زیرا که در
مقابل امتناع نمودیم که این بخان را بگوئیم بی یک نفر از احبار یهودی
گفت و ایلمی یا دشاہ روم سخنی گفت و حضرت زینب خاتون کھای فرمود
که تفصیلش در مجلس مقرر است و باز نیکو نظر نمود مطابقه حالت سیرید یا
لعین زیرا که البیس بنظر ظاهری دید تو اضع کل را و نرمی و ذلت آن را و شد
آتش و حرارت و احراق و ارتعاش را پس خیال کرد که آتش بهتست
از کل و غافل از آن شرافت که در کست که محل رویت انواع ریاحین
و گلها و شکوفهها و میوهها و درختها و ثمرها و معدن همه فلزات و انواع جواهر و
خرنوبه ایها که موجب حیات اشیا است و غیر ذلک و نیز دید
را بر سر سلطنت و تخریب بریده در میان طشت بندش گذاشت
فی حش و حرکت و تاباش همه بازینت لباس فلک مصلح و مکمل درخت
انبیاء پس خیال کرد از برای خود قضیلتی را و استلال کرد با اینکه
خدا ملک را با و داده و او را عزیز کرده و حین را دلیل کرده و ذلت
آن ملعون که بهین حالت او دلیل بوده و حین غریز و ملک را حین
داده و از آن لعین انتراع نموده و بهین فعلش نمی بینی که تمام بنی آدم او
را سب می کنند و حین قلوب اهل دنیا را تا مالک شده حتی
قلوب کفار و اگر خواهی مصداق لغز من تشاء و تذلل من تشاء را بداد
نظر بقر حین و اختراش و زینتش و اوضاع و عمارتش و زوارش
که روز بروز دوازده است و نظر کن بقبر نیر در شام که از روز و دفن
تا حال هر کس از انجامی گذرد سنگی بجانب آن اندازد بلکه از پیش

سنگ همراه خود بر سر درخت تمام شعله و سخی و یهود و نصاری خن مجنسون
و تجربه رسیده است که اگر سنگ بر آن نیندازد حاجتش روا نمی شود
والان بقدرت قل عظیمی شده است از آن سنگها که بر آن انداخته اند
کسی که آن ملعون را متنبه نمود بر بطلان خیالش حضرت مکرمه زینب
خاتون بود در آن خطبه شریفه اش که عنوان مستغنی می خواهد آدم مبتلا شد
بمغارت بهشت دفعه پس بیرون رفت از محل امن و ریاض قدس سوی
زمین کرد آلوده که معدن آفات و شر و رفسایع و موزیات است
و اشعاری انشاء نمود تنخیر بلاد و من علیها و حسین نیز مبتلی شد مثل این پس
یکه فقه بیرون رفت از بهشت اجتماع دوستان و اولاد و برادران
خلف و دو ساعت از زمان چنانچه در روایت است که چون نماندند
برای آن حضرت احدی از اصحاب و یاوران طفلی از خیمها بیرون آمد
که در گوش او گوشواره بود از درو بهر طرف نظری کرد تا ترس و بیم پس
بانی این شبیب باورید و با شمشیر او را زد و شهید ساخت و چون آنهم نماند
بخواهرش فرمود طفل رضیع را بیاور پس آورد آن طفل را و بدستش داد و
واقع شد آنچه شد و چون آنهم نماند زنا نراند کرد و چون از نزد ایشان بیرون
رفت و دید بلاد را منعم و بحاکم را با خود ندید انشاء اشعار نمود بهمان نحو
که آدم انشاء نمود و دعا کرد چنانچه آدم دعا کرد آدم گریست بروایتی دویست
سال و حسین گریست در یک روز در چند مقام و لکن گریه آنحضرت قیاس
نمی شود بر گریه آدم زیرا که گریه آدم فراق بود از برای خودش و گریه حسین
از روی رقت و ترحم بود گریه آدم هر چند طولانی و شدید بود که نه باز
اشکش جاری گردید ولی گریه حسین خونی بود که از چشمه قلش جاری گردید
گریه آدم مقرون بتسلی شد و گریه حسین تسلی نداشت گریه آدم از برای
یک پسر بود که از او گشته شد و گریه حسین از برای برادران و اولاد

و بنی انعام و اصحاب و عیال و اطفال بود و آدم قبل از برای تحصیل قوت
و طعام از برای خودش و زوجه اش بیلای سختی زیرا که آنوقت در روی
زمین اسباب معیشت بر نعمت تحصیل می شد پس در تحصیل علم با سبب
و عمل آن بدون معاون کمال زحمت بود و اگر تایید الهی نبود ممکن نبود
عیش از برای او و حسین قبل از تحصیل آب از برای دفع عطش عیال
و اطفالش با اینکه آب در آنجا موجود بود پس آنحضرت زحمت بسیار
و انواع تعب بدنی و نفسانی را متحمل گردید پس گاهی خودش آن قوم
را موعظه کرد و گاهی کسی را می فرستاد که ایشان را موعظه کند و گاهی
می فرستاد کسی را که خواش کند از ایشان و گاهی در شب پنهانی جمعی را
می فرستاد و گاهی چاه می کند و گاهی طلب می کرد خودش از برای زنان با
لسان که اینها با شما جنگ ندارند و گاهی برای طفلش طلب می کرد و گاهی
آن طفل را با ایشان می نمود که بیسند از تشنگی بیاب شده و گاهی از
برای خودش طلب می کرد در وقت احتضار و آدم بعد از زحمت از پیرش
طعام حاصل شد و حسین بعد از همه زحمتهای بربال بگشسته جان داد که
جان عالم فدای او باد آدم قبل از آنکه قایل بپسیرا گشت و او را دفن
نمود و زمین خون او را آشامید پس حضرت آدم زمین را لعنت کرد و
زمین بعد از آن خون احدی را نیاشامید و حسین دید فرزندش با علی پاره
پاره بدون دفن و کفن آدم گریست بر پاپل چهل شبانه روز پس وحی نازل
رسید که خدا تو عطا نمود و عوض او پیمته الله را که شیت باشد و حسین بر
فرزندش گریست نصف ساعت و آن مقابل چهل روز بود و بعد از
آن قبل از شش بگشته شدن فرزند دیگرش که علی اصغر بود و بعد بمفارقت
علی دیگر یعنی جناب زمین العابدین باب ادیس ادریس را خداوند باری
برو بنگار بلندی که ما بین آسمان چهارم و پنجم است و حسین را بنگار

بلندی بردند و در وحش را بمکان بلندی بردند و خوش را و مثالش را و ترش
را بمکان بلندی بردند چنانچه تفصیل آنرا در مجلس گذشت شفاعت ابراهیم
در حق یک ملک مقبول شد و شفاعت حسین در حق دو ملک یعنی فطرس
و در ایتل ادریس بقبلی شد بفرار از سلطان و تفرق احوان و روزگشت
ماند و حسین ایضا بقبلی شد بفرار از گشته شدن در حرم خدای بجهت احترام آن
مکان و بقبلی شد بمقاله و تشنه ماند سه روز تا اینکه خواهرش در مقام نوحه
گری می گفت فدایت شوم ای کسی که تورا باللب تشنه کشتند بآب نوح
نوح شیخ المرسلین است و حسین سید جوانان بهشت است نوح خانه
مشرف است که مسجد کوفه باشد و حسین مدفنش اشرف است از مسجد
کوفه از چند جبهه نوح در حق او خداوند فرموده است سلام علی نوح فی
العالین زیرا که نجات اهل کشتی بسبب او شد و حسین نیز بسبب نجات
از جهنم است نوح صاحب کشتی بود که بر روی آب جاری گردید و حسین
آن کشتی نجات است که هر کس با آن پناه برد نجات یابد از طبقات جهنم
نوح نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت نمود بسوی خدا پس او را می برد
بجایی که خش می کرد تا سه روز و خون از کوش او جاری می شد و حسین
در قوم خود نصف روز دعوت نمود پس چنانش زدند که سه روز بدن بی سر برده
خاک افاده و خون از تمام اعضایش جاری بود پس از بیت انحضرت درین
ساعت پشتر از اذیت های هزار ساله نوح بود بآب ابراهیم هرگاه در زندان
بکوفی السلام علی ابراهیم خلیل الله پس اگر خواسته باشی قصد کن حضرت خلیل
را که خود را در راه تقرب الی بآتش نمردی انداخت که در صاف یک فرسخ
بود و قبول نکرد اعانت طایفه را و دعا نکرد از برای خلاصی خود بلکه عرض کرد
خداوند بحال من کفایت می کند از سؤال من و اگر خواسته باشی قصد کن
خلیل که بارگاه خود را در راه تقرب بخدا در معرض چندین فرسخ شمشیر و نیزه

آورد و قبول نکرد و آغشته ملائکه را و بست که آتش را بر جمع کشیری برود و سلام نمود و
خواهی قصد نما خلیل را که قربانی کرد و فرزندش اسمعیل را و بر زمین انداخت یا قصد
کن این خلیل را که فرزند علی را قربانی کرد و بایدن پاره پاره بر زمین دیدار کن خواهی
قصد کن خلیلی را که زوجه اش ساره از او آورد طلبید پس خجالت کشید که با
را خالی آورد و خرج را بر ازل نمود پس خداوند منقلب کرد بار دیگر یا قصد کن
خلیل را که دخترش سیکینه از او آب طلبید پس با دست خالی گشت
و با و فرمود صعب است بر من ای دختر تشنگی تو اگر خواهی قصد کن خلیل را که
خود را در وادی بی سرع گذاشت و یک مشک آب نزد آنها بود پس آمد
کعبه را گرفت و گفت خدایا من بعض ذریه خود را در این وادی بی سرع گذاشتم پس دعا
کرد در حق ایشان که قلوب خلایق بایل شود بسوی ایشان و از ثمرات روزی
ایشان کرد و یا قصد کن این خلیل را که آبش را گذاشت در وادی بی آب
و طعام تشنه و گرسنه و حیران و در وقت و دایع فرمود همیای اسیری باشد
اگر خواهی قصد کن خلیل را که دوست میداشت ضیافت را با این خلیل
که دوست میداشت شفاعت و نا امید نشود کسی که با او متمسک گردد اگر خواهی
قصد کن خلیل صاحب ملت را یا خلیل منبع رحمت را یا باب یعقوب
در زیارت حسین می گویند سلام علی یعقوب اگر خواهی قصد نما یعقوب
ابن اسحق را که دوازده پسر داشت و همه ایشان صحیح و سالم در خدمت ایشان
بودند پس روزی با و گفتند ای پدر یکی از ما را اگر ک خور دل پس کمرش خنم
و چشمش سفید کردید از شدت خون یا قصد کن یعقوب که ملا را که یک پسر
داشت و صدای او را شنید که گفت ای پدر خدا حافظ اینک من هم قتم
اگر خواهی قصد کن یعقوب را که دید لباس یوسف را خون آلود و لی پاره
نشده پس گفت عجب کرک مهربانی بوده یا قصد کن این یعقوب را که دید
فرزندش را پاره پاره نه از لباس و نه از بدنش جای سالمی نمانده ای ص

خواستند یوسف را که بر ندیمها خود که در صحرای قریح و بازاری کند پس ایام نمودن
من تاب مفارقتش را ندارم و حسین چون فرزندش علی اکبر روانه شدند
او را منع کردند فرمود بکنند او را که مشتاق است ملاقات جدش یعقوب
بشیر آمد و جامه یوسف را نزد او انداخت پس چشمش روشن شد حسین شنید
ناله فرزندش را پس نو چشمش تمام کرد دید باب یوسف یوسف را
چون از پدر جدا کردند بعضی گفتند او را بکشیم دیگری گفت نکشید بلکه در چاه
پندازید عاقبت رای ایشان بر این قرار یافت که او را در چاه انداختند و
حسین بعد از آنکه اصحاب و اولاد و برادران او را کشتند و زخمهای بسیار
از تیرونیزه و شمشیر بر او زدند که آن زخمها کفایت می کرد بلکه بعضی آنها کافی
در قتل بود بلکه یک تیر از آن تیرها کافی بود مع ذلک گفتان کردند و فریاد
کردند که او را بکشید در های شمالی ایتان بنشیند پس جماعتی حمله آوردند
که آن کشته شده را بکشند و بچ کنند بطریق که قلم را مارای تحریر نیست
یوسف بعد از افتادن در چاه قافله پیرون آوردند و اسپرش کردند و بعه خرید
و بیازار مصر بردند و برای فروش حسین را بعد از آنکه بر خاک انداختند
سراور برداشتند و بر تیره نصب نمودند و در کوچه های کوفه و شام گردانیدند
یوسف را قهر ابرو غمیز مصر بردند و عاقبت در نزد پادشاه مکین و امین گردید
و حسین را نزد نرید بردند پس او را شهادت و استهزاء نمود و با چوب اش
بدندان شیر نفیش کرد باک صالح صالح صاحب ناقة قبلی بود بقیای
آن و حسین صاحب عیال و اطفال قبلی بود بقیای ایشان صالح یعنی
خواست که یک روز تمام آب از برای ناقة اش باشد که دیگری از آن
نیاشامد و قومش چند روز را ضعیف شدند و حسین از برای عیال و اطفال
خند مشک آب خواست مضایقه کردند تا اینکه راضی شد که یک جره آب
بطفش بدهند یا یک قطره بکسرش برسانند امتناع نمودند صالح چون ناقة

را می نمودند بچه ناله اش ناله کنان برکوه بالا رفت و تاحال کسانی که از آنجا عبور
می کنند وحشت دارند در آنجا و حسین چون طفلش را بچشمه خواش آب تیز زدند و
آن طفل صیحه زد و روحش از بدن مفارقت نمود حضرت عرض کرد خدایا این
طفل من در نزد تو کمتر از بچه ناله نیست پس از این قوم انتقام بکش و اگر حال صلاح
در انتقام نمیدی پس عرض بهتر عطا کن مؤلف گوید عرض بهتر آنست که خدا
عطا نموده است با آنجا در عرض ناله آن طفل فریاد رسی کسانی را که در محشر
فریاد می کنند یا در مواقع فریاد می کنند یا در میان آتش فریاد می کنند خصوصا
اگر آن از اجتماع مصیبت این طفل فریاد ایشان بلند شود بآب هود
بود صاحب توکل خاصی است که بقوم خود گفت که همه شما همدست شوید
و با من یکد کنید و مرا همدست میداد که من برخدا توکل نموده ام و حسین نیز همین
کلام را در مقابل اعداء فرمود بود چون این سخن را بقوم خود گفت کاری با او
نکردند مگر اینکه او را با چوب و سنگ زدند و حسین را زدند همه چیز از پشت و تن
و عمود و تیر و سنگ و چوب بود را کلو گرفتند و قشردند تا نزدیک بهلاکت رسید
ایا حسین پس گلویش را بریدند و ضربت زدند و خورد کردند و نخر نمودند آه باب
شعیب شعیب پدر آن دو دختر است که موسی دید ایشان را بر سر آب بین
که با ایشان چند کوفته بود و مردم کوفته اند خود را آب می دادند و ایشان
بکناری ایستاده بودند موسی بایشان گفت چرا شما کوفته اند خود را آب نمیدید
گفتند ما را قوت معارضه نیست پس صبر میکنیم تا شما نان فارغ شوند و پدرمان
شیخ کبیر است و نمی تواند خودش بیاید موسی برایشان رقت کرد پس کوفته
ایشان را آب داد و حسین صاحب دختران و خواهران و اطفال صغار بود
پس وارد کردید بر آب فرات دید که تمام مردم و حیوانات از آن آب می
آشامند و پیود و نصاری و کلاب و خنازیر را مانعی از آن نیست مگر عیال
و اطفال آنحضرت که ممنوعند از آن حتی بعد از فراغ دیگران و پدر ایشان سید

کبریا و افضل عالمیان است **صواب** ایوب خداوند در حق او فرمود که ما او را بکبریا
 یا قیوم نیکو عهدی است و حین را خداوند صابر یافت بلکه شاکر و راضی یافت
 و از اجتهت او را وصف کرد و بنفس مطمئن را ضمیمه و در حق او فرمود مبارک است
 این مولود و او را در عباد مخصوصین خود داخل و از بعد خاص الخاص خود شمرد
 در اینجا که حضرت رسول فرمود حسین منی و حسین او آب حقیقی است زیرا که
 هر طاعتی که فارغ شد شریع نمود در طاعت دیگر که اشق از اول بود و شریع
 زیاد تر شد ایوب بر بر بلائی صبر کرد ولی تحمل نشد شهادت و بر تنگی سر و جدا
 رحیمه را حسین در صحرای کربلا صبر نمود بر جمیع مصائب لکن چون خواهرش را
 پیرون آمد بسوی قلعه تحمل نکرد و تمام همه بر ارجاع او بسوی خیمها گذاشت با
 یحیی بدانکه از برای حضرت یحیی با حضرت حسین خصوصیتی است از سه جهت
 اول اینکه در اخبار وارد شده است که از برای حسین موازات با یحیی بوده است
 در چند امر دوم اینکه در حدیث است که حضرت پیغمبر فرمود که در جهنم منزلی است
 که مشق آن نیست احدی مگر قاتل یحیی بن زکریا و قاتل حسین بن اسماعیل و حسین
 بن علی مگر یحیی را ذکر می کرد و هر وقت فرود می آمد بنزلی یا بار می کرد از منزلی
 بجهت این خصوصیات در مقام تطبیق سه امر ذکر می کنیم اول بیان موازات آن
 حضرت با یحیی دوم آنچه در وقت نزول و ارتحال ذکر می فرمود سیم در بیان
 زیارات مصیبات آنحضرت بیکفیتی که سابقا اشاره شد امر اول در بیان موازات
 که از اخبار مستفاد میشود پس میگوئیم از جانب خداوند بشارت بولادت یحیی
 رسید و همچنین بولادت حسین پیش بشارت اول آنست که می فرماید یا زکریا
 اننا نبشرك بغلام اسمی یحیی ای زکریا بشارت می دهیم تو را به پسری که
 سمش یحیی است و بشارت دوم آنست که ملائکه به پیغمبر گفتند خداوند
 ترا بشارت یحیی سبب فرج زکریا شد و بشارت بحسین موجب خزن گردید
 زیرا که مادرش عاتکه گردید با و از روی کراهت و وضع نمود او را از روی کراهت

چنانچه در حدیث است که مراود حضرت فاطمه است بچای حسین هر دو شش او متولد شدند و
دو راخته و دنیا واسطه سم گذاشت و هر دو از پستان شیر خوردند بلکه بچای از آسمان شیر خورد
حسین از عرش عظیم یعنی زبان پیمبر خدا شیر خورد و هر دو پیشانی ایشان می درخشد و هر دو
درت العز و فرحناک نشدند اگر چنانچه فرجی از برای ایشان می شد بزودی منقلب بخون می
گردید و قاتل ایشان ولد الزنا بود و در خبر است که در نار منبری است که احدی سخن او
قابل حدیث و بچای حسین آسمان برایشان خون گریست و بر هر دو زمین خون گریست
هر دو تکلم نمود بعد از قتل هر یکی پیاده شاه گفت از خدا ترس و حسین گمراه قرآن خوان
و لاحق گفت بچای را بطریق صبر کشتند و حسین با اینکه در میدان جنگ شهید شد با این
صبر کشته شد چنانچه حضرت بجاؤ فرمود آمد دوم در خبر است که حضرت حسین در منبری ذکر
بچای می فرمود می گفت سر او را ببدیه از برای زن زانیه بردند و از تامل ظاهری شود
این بظلم مصائب یعنی شهادت دشمن و دیدن آن شخص بحالت ضعف و ابتلا پس چگونه
مستحکم بود و سر را بریده و پیش رویش گذاشته و هر چه بخوابد با او بکند چنانچه از برای اهل
مظلوم واقع شد در مجلس این زیاد و نیزه و این امر بر رسول خدا صعب بوده بخصوص
و از اینجه تمرین کرد بر کسانی که نظر بآن سر کردند با خوشحالی امر سیم در عظمت مصیبت
حسین مظلوم از بچای مظلوم و این مطلب را بیان کنیم در ضمن سلام بر بچای زیرا که سلام
او می کرد در وقت ذکرش در هر منزل حال نزول و ارتحال مانیر تاسی با انتخاب می کنیم
در منازل تطبیق پس می گوئیم سلام باد بر بچای که خداوند او را گرامی داشت بشهادتش حال
می خواهی قصد کن آن بچای را که بطریق صبر کشتند یعنی او را که فشد و سرش را بر میدا قصد کن
این بچای را که بطریق صبر کشتند یعنی تقدیر زخم بر او زدند که از حرکت افتاد پس سرش را
بریدند اگر خواهی قصد کن بچای را که سرش را بدست گرفتند و در عشت بریدند یا قصد کن این
بچای را که تیره بهلوش زدند تا از اسب بر زمین افتاد پس سرش را بریدند اگر خواهی قصد کن
آن بچای را که عداوت قاتلش ساکن شد بکشیدن یک کار در بنجرش یا قصد کن این بچای را که
اکتفا کرد و یک چهارم را تیره و صد و چند ضربت شمشیر و صد و چند نیزه با نچه رسید باز بریدند

مکلو و مخر کردن و نیز زدن و آنچه بدنش رسیدن بعد از قتل از پامال کردن و مثل نمودن
پس عدوت ایشان نسبت بسر مقدسی و ساکن بخرد و کشتن بلکه نیز او را کشتند و
کردند و بد کردند باز قنایت بخرد باز چوب پلست و دزدانش اش را و کرد و در چند مجلس
خواهی قصد کن آن یکی را که سرش را بیدیه بردند از خانه بخانه یک دفعه و حسین بر این امر تاسف
می کرد و گریه میکرد یا قصد کن این یکی را که سرش را در شهر ما کردند و بیدیه فرستادند و در مجلس
آخری هم آخری و آخری اگر خواهی یکی را قصد کن که چون سرش را نزد ظالم بردند حالتش تنگی
شد یا قصد کن این یکی را که چون سرش را نزد ظالمش گذاشتند قسم نمود و این قسم بالاتر
بود از همه آن زخمها که بر آن جناب زده بودند و مباد چشمی که در وقت سماع این قسم گریان
شود اگر خواهی قصد کن یکی را که از مسجدش بیرون کشیدند از برای کشتن و حال آنکه هیچ علقه
و عیال و اطغالی نداشت یا قصد کن این یکی را که او را از همه بیرون کشیدند که در آن بود
زمان حیران تشنه بی کس در میان دشمنان و هر یک فریاد و اوایله و اختلاعه می کشیدند
پس ایشان را ساکت کرد و پیروان آن نگاه دختر صغیره اش باور سید و بر پایش افتاد و
می بوسید و فریاد می کرد و ادانی کسی و دولت حضرت برگشتند و او را بدامان مرحمت
نشانیدند و فرمودند اشعاری که مضمونش آن است که تا زنده ام دلم بکفر نیخورد و موتا
و چون گشته شوم هر چه خواهی گریه کن اگر خواهی قصد کن یکی را که سرش را در پشت بریدند
و از خوش یک قطره بر زمین افتاد پس جوید و ساکن نشاند و خوش تا اینکه فانی نمود
بسیاری از بنی اسرائیل در آن وقت از خوشش افتاد یا قصد کن این یکی را که بر روی خاک
سرش را بریدند و خوش را بر خاک ریختند که چند قطره از آن که خودش بدست گرفت و بر
صورت مالید و با آسمان پاشید و بسوی زمین بر نکشت و الا تمام زمین سرنگون میشد
اگر خواهی قصد کن آن یکی را که یک کشتن کرد و سرش را بریدند یا این یکی را که سرش را بر
خزیت جدا نمودند یا قمشه اگر خواهی قصد کن آن یکی را که سرش را بریدند و لیکن بدنش
صحیح بود یا این یکی را که سرش را بریدند و بدنش پامال شده و سوراخ و سوراخ و مخرج
بود سلام بر این یکی که سرش را از قفا بریدند و بدنش پامال شده سلام بر این یکی که سرش را

بر روی سنگ گذاشتند و بر نیزه بلند نمودند و بر درخت او تاختند و بر درواز و نصب کردند و در
تنور و در زیر انجانه گذاشتند و محل فقس معلوم نیست هر چند عاقبت سر باید آن است باب
موسی چون حضرت حسین از مدینه بیرون رفت تلاوت نمود آیاتی که متعلق است به موسی
در قضیه ازش زعفران و چون بگذشت داخل شد تلاوت نمود ایضا بعضی آیتی را که متعلق است
به موسی و در این تلاوتها اشاره است بتطبیق حالات انجانب بر حالات موسی و بیان اینست
که بگوئیم موسی کلیم الله بود و حسین نیز کلیم الله بود و بموجب روایتی که از عیون المجالس نقل کردم
از ائمه این مالک در قضیه مناجات و همچنین کلیم الله شد در وقت شهادتس انجانب یا
اینها النفس المظلمة تا آخر اینچنانچه در روایت است موسی صاحب ید مضایب و لغی مشر
کاهی میدرخشید در مقام اظهار معجزه و حسین اضعاف آنرا داشت زیرا که پیشانی و کف و پیشانی
درخشانچیز یارین رقم روایت کرده در وقتی که آن سر مبارک را بر غوفه او عبور دادند و
بدنش نیز می درخشانچیز از اربع اسدی که بر نهر علقه زرافت می نمود نقل کرده موسی میخیزد
را از رنگ جوشانید از اثر زدن عصا و حسین مصیبتش خون از شکم جوشانید چنانچه
در سنک در زمرای بیت المقدس ظاهر شد و در روایت است که بر شک و کلونی که از زمین
بر می داشتند و نیز برش خون تازه می دیدند از شب یازدهم تا طلوع فجر و از برای شستن
آنها نیز بوده از چشمهای خلائق از آنچه دیده می شود بلکه هر کس اسمش یا یاد کند چنانچه در روایت
است و این صفت ثابت است از برای اسم ابوالقاصت نه بجهت استماع مصیبتش از
روزی که آسمانها خلق شده و روزی که تعلیم سما بخضر آدم کردند چنانچه در تفسیر آیه شریفه
قلتم آدم من بعدکلمات و ارد است موسی از برای من و سلوی نازل گردید و از برای من
چند میوه از بهشت آمد کاهی طبق رطب و کاهی طعام مطبوخ و کاهی انار و به و سبب نازل
گردید و آن انار در وقت فوت حضرت فاطمه مفقود شد و بعد در وقت شهادت امیر
مفقود شد و سبب در نزد حضرت حسین ماند تا روز عاشورا و حضرت آنرا بوی نمود و
تشکیکش آرام شد جناب بجمادی فرماید که چون تشکی بر آنحضرت قلبه نمود دیدن خود
را در آن سبب فرورد و چون او را شهید کردند آن سبب مفقود شد و بوی آن باقی است

و شعیان خالص در وقت بحر اشتیاق آن می نمایند موسی پیش طوینا شرف یافت و بدو
که خداوند با و قسم یاد نموده است بخصوص و چنین نیز چنین است نسبت برین که بلا یلکه در
خیر است که طوینا همان که طاست موسی صاحب عصا است که مخرجه بوده و حسین
شمس است که منظر شجاعت نبویه بوده و با نجاب میراث رسیده بود و مشهور شجاعت
حسینیه شده موسی دعا کرد که خداوند ما را در برادرش را و قرار دهد و حسین ایضا فرمود
چون بحاس برادرش داشت که باعث قوت کم و زور بازیش بود و از این جهت در
وقت شهادت او تاله برآورده که الان ششم شکست از برای موسی یک ده یا هفت شد
تا بنی اسرائیل عبور نمودند و از برای حسین تمام دریا با موج درآمد و امیان خود را بر آن
انداختند و بر آن نجاب نوحه کردند و ملکی از ملائکه فرودس برین نازل شد بر دریا با و بالهای
خود را برین کردند و نمود که ای اهل دریا با لباس حزن دگر کنید که فرزند رسول خدا را سر
بریدند و در روایت دیگری فرماید که نزدیک شود که دریا با شوق شوند و بعضی بعضی فریاد
اگر ملک موکل ما نمانع نشود و این در وقتی است که حضرت فاطمه گریه و نوحه می کند بر فرزندش
بلکه در بعض روایات که این امر مکرر واقع شود و از این جهت فرمودند یا دوست خدای که از
یاوران حضرت فاطمه باشی موسی قبر خود را بدست خود حفر کرد در وقتی که گذشت بر در
که قبری حفر می نمود از او سؤال کرد که این کیست گفت از یک بنده صالح از بندگان خدا
گفت می خواهی ترا اعانت کنم پس اعانت کرد او را بر کنن قبر و حفر را تمام نمود آنرا گفت
نجواب در آن تا به پنجم و سعت دارد یا نه موسی خوا پس متعاش با با و نمودند طلب کرد که
روحش را قبض کنند پس در همان قبر و حش مقبوض گردید و حسین چون که سه روز دفن نشد
قبور او را رسول خدا حفر نمود بلکه قبور اصحابش را نیز آنحضرت حفر نمود چنانچه در خبر است که امام مسلم
روز عاشورا در خواب دید رسول خدا را بخارا آورده و فرمود مردم بر فرزندم هجوم آورند
و او را شهید کردند و من او را گشته دیدم و تا حال مشغول حفر قبر بودم از برای حسین و شهادت
موسی را چون آل فرعون از میان آب گرفتند و خواهرش آمد و از دور نظری کرد که طابت
امر او بجا میرسد پس در خوابین مصر او را بفرزند می برداشته اند و از دست بدست و دامن دامن

حی و بشند و تمام زنبهای شیرده را از برای دایه کی او جمع نموده اند و آنجناب پستان ایشان را
قبول نمیکند پس خواهرش آمد و گفت من ایل پتی سرانخ دارم از برای کفالت او یا آنحضرت
و چنین چون از بالای اسب بروی خاک افتاد آل ابو سفیان کرد او را اگر فشد و خواهرش از
خیمه بیرون آمد که برپند عاقبت امر او کجا کشیده پس دید او را طمیره او و شمیر او و فیا او
کشید و استغاثه نمود و بفرعون لشکر فرمود ای پسر سعدایا ابو جند الله کشته شود و تو با او
موسی چون ایل خود را برد و بطوک سینار سید و سر با واران در شب زیستان ایشان را زد
و نتوانستند آتش روشن نمایند پس با طرف نظر کرد و از دور آتش را دید و با بلش گفت
توقف کنید که من آتش یا فیه ام میروم شاید از برای شما پاره سپا ورم یا را هر ایام که نخوا
قصه کن حکیم الله را یا قصد کن حسین پسر رسول الله را که با بلش فرمود من در وادی شک
و بقعه مبارکه آتشی یا فیه ام پس پائید با من که خدا خواسته است شما را اسیر بند
موسی بگری کیا و از پوست شکمش ظاهر بود از بس علف تناول نموده بود از گرسنگی و
حسین سرخی خون از جمیع اعضای بدنش و سرش و مویش و پوستش ظاهر بود و لبان
مبارکش گود شده بود از تشنگی باب اسمعیل فریح الله اسمعیل تسلیم کرد خود را از برای
اینکه پدرش را در راه خدا قربان نماید برحق و احسان در ذبح پس خداوند او را وصف
نمود بحکیم حسین نیز حکیم بود که خود را تسلیم کرد از برای اینکه دشمنان او را بکشید گشتی که شل
واقع نشده و نخواهد شد ای و اگر ملاحظه نمائی جمیع جهات و کیفیات مصیبت آنجناب را خواهی
دانست که شل واقع نشده و نخواهد شد باب اسمعیل صادق الوعد که در قرآن مذکور
است و آن بخیر از اسمعیل این برابریم است خداوند او را بر سالت فرستاد بسوی قومی پس او
را گرفت و پوست صورتش را کند پس فرستاد خداوند بسوی اوسطاطیل ملک غراب را
تا از برای اشقام کشد از آن قوم اسمعیل گفت من تاسی می کنم بحبیعی ولی تاسی او در میان
کنند پوست صورت بود خدا شوم آنغریب را که تمام پوستهای بدنش کنند از خیم
تیر و شمیر و تیره و اعضایش را هم جدا کرد و چنانچه خودش در جلد فرمود کانی با و صالی
تصطها علان القلوات باب داود داود اواب بود یعنی بسیار نوحه می کرد

و انما به می نمود و گاهی بالا می نهد و سر می کرد و مردم جمع می شدند و با او بهم ناله می کردند
بچه یک جماعتی هلاک می شدند از نوحه و وقت صبح او و حسین صدای استغاثه اش
بلند کرده و یکدیگر می قوم مرا کنایی نیست پس جمعی جان خود را در راه او دادند و مرغانی
و دوستان را روز قیامت بر او نوحه نمودند و می نمایند باب سلیمان خداوند با ملک
عظیم کرامت نمود و تمام جن انس و طيور را سحر او ساخت و باد ما مور حکم او بود و سلیمان
که بر تمام آسمان و زمین وحش و طيور و باد و دریا و جمیع ماخلق الله حتی بهشت و جهنم
و مایه و مالا و مایه سحر او بودند و همه ایشان در وقت شهادتش ناله و ضجه نمودند و چنانچه
تفصیلش گذشت سلیمان را خداوند قبلی ساخت با نیکه جدی را بر روی کرسی او انداخت
که بعضی گفته اند جسد فرزندش بود که مرده بود و حسین جسد فرزندش پاره پاره میشد و ویش بر
خاک افتاد سلیمان بتلی شد با نیکه خاتمش را بر بودند و حسین و حسین خاتمش را با نیکه
بروند باب عیسی پسر مریم عذراست و حسین پسر فاطمه زهراست مریم و فاطمه
ند که در بطارت و اصطفا و فاطمه را نیز ندانند و ندانند همین نداء عیسی روح الله و کلمه الله
بود و حسین نور الله و رحمت الله بود عیسی پسر سیده نساء آن زمان بود و حسین پسر سلیمان
است عیسی تنگ را بالین می نمود و این عیسی سیری نداشت که بر جلالین نهد آن عیسی
لباس خشن می پوشید و این عیسی بدش عریان بود آن عیسی طعام سخت می خورد و این عیسی
سه روز طعام نخورد آن عیسی مالی نداشت و این عیسی اموال و لباسش را بفارت بردند
آن عیسی ولدی نداشت که سبب جزنش شود و این عیسی ولدی داشت که از مصیبت
او قوامی اوست و نور چشمش تمام شد ولی صبر کرد در راه خدا آن عیسی سایه او شارقی و
مخارب بود و این عیسی سه روز در آفتاب افتاده بود و آن عیسی داباش با هاش بود و خدا
دستهایش بود و این عیسی را که داشتند که بر پایالتید و انکشتش را بجهت انکشتی بریزند و
تفصیل را قطع نمودند و دستهایش را از پیدل جدا کردند مقصدیم در آنچه بانبا و عطا شد حسین
بدانکه انبا را با پنجاب عطا شد و چیزی نمی اینکه آن حضرت مقتدی ایشان بود در مصیبت پس
بر مصیبتی میرسد ماسی با و می کردند و صبر کردند و چنانچه از حضرت امیر منقولست مضمون آن

دوم آنکه از برای ایشان فرج حاصل می شد در وقت تلفظ با اسم حسین چنانچه در چند روایت وارد
 شده یکی قبول تو بدادم در وقتی که اسماء خمس را باو تعلیم نمودند و دوم نوح گشتی او بر جودی مستقر شد
 سیم ذکر یا ابرار بشارت پیچی دادند چهارم یونس از شکم ماهی نجات یافت پنجم کشف خرابی بشارت ششم
 خدا برای اسمعیل آیه مقیم تو سفا از چاه نجات یافت و از زمان خلاص شد ششم یعقوب یوسف
 یوسف رسید چون همه ایشان در نزد شدت امر متوسل با اسماء خمس شدند و چون گفتند بحسب
 دعای ایشان مستجاب گردید و همچنین باقی انبیاء مؤلف گوید که ما نیز از جمله مکر و مین بکریه ذنوب
 بستیم و بلائی ما بسبب گناهان بسیار بزرگست پس سوال می کنیم از خداوند بحق محمد و علی و
 فاطمه و حسن و حسین و در نزد ذکر آنجناب قلب شکسته می شود و اشک ما جاری می گردد
 پس امیدواریم که خداوند کشف نماید بلا را از ما در نزد ذکر اسم او و بیکرت نام شریفش عنوان آید
 در خصوصیات آنجناب که متعلق است بافضل انبیاء علاوه بر آنچه سابقا ذکر شد بخوان افضل
 اخلاقات و مراد دینا نمایان ثبوت فضایل حضرت خاتم الانبیاء و ابتلاءات او است
 از برای آنجناب پس می گوئیم محمد افضل مخلوقین بوده و افضل از حسین بوده و حسین از
 او است و از حسین است محمد سید انبیاء است و حسین سید الشهداء است محمد خاتم
 الییین و حسین خاتم الشهداء است محمد رحمة للعالمین است پیغمبر عموم فیضی که به
 سلب او بر خلایق میرسد از جهاتی و حسین نیز رحمة للعالمین است بهین سبب محمد شاه دهر
 است و حسین شاه است از برای زوایا شرف و کبریا کننده اش در روز قیامت ابشهادتی
 که اصلاح امر ایشان خواهد کرد و الا ان بشارت می دهد ایشان را از عین عرش می گوید
 ای کبریا کننده اگر بدانی که چه ثوابی از برای تو مهیا شده است هر آنکه فرج تو بیشتر از
 خیرت خواهد بود محمد مخصوص بکثر و حسین سبب فرج کثر است چنانچه در روایت
 مسیح بن عبد الملک مذکور است که کثر فرخناک می شود بشر ب کبریا کننده کان از او
 محمد صاحب وسیله است که یکی از مقامات شفاعت است و حسین از اعظم اسباب شفاعت
 پیغمبر است چنانچه در خبر است که چون آنجناب را خبر دادند بشهادت حسین از جمله کلمات
 جبریل آن بود اگر خواهی شهادت و فرزند خیره باشد از برای شفاعت کنایه کاران امت

پس راضی شو آن و اگر ندعا کن تا خدا سالم دارد ایشان را از سم و قتل محمد و حسین
 که امت و مجروح ظاهر بود و حسین مظهر کرامات او بود چنانچه کلمه و پیشانی از اثر بر حسین
 حضرت می درخشد و همچنین بالذاتی مبارکش را بسیار می بوسید و بلبش معلوم نبود تا یک
 تیر سه شعبه مسموم بر آن واقع شد و همان فی الحقیقه قاتل آن جناب بود پس معلوم شد که
 بسبب تقصیر بنموده و این یکی از معجزات آن سرور بود و محمد کبیر حج رفت بکیفیات خاصه
 و حسین نیز از برایش معراج بود بکیفیات خاصه یک معراج جسمانی که بدنش را در
 روز شهادتش بوده و یک معراج روحانی محمد زحمت کشید در ابلاغ احکام الهی
 تنها ایستاد در مقام دعوت خلایق و تحمل زحمات و مشاق امت کرد و دید که جنگ با
 او احد و خنین و اعراب و غیر آنها و حسین نیز زحمت کشید در ترویج شریعت و تنش
 ایستاد در مقابل دشمنان و همه مشقتها و غروا و پیغمبر کرد و روز عاشورا
 بر او جمع کرد و در تفصیل هر یک را مقامی است و ناخند گویم
 محمد چنان و حسین چنین و حال اینکه محمد خود شریف
 فرمود حسین نبی و امان حسین پس کاف است
 که ما نیز بگوئیم محمد از حسین است و حسین از
 محمد است و همین کفایت می کند
 ملاحظه تطبیقات فضایل

MIRZA MOHAMED SHIRAZI
 ملك الكتاب
 BOMBAY

و استلوا
 ملكه

MIRZA MOHAMED SHIRAZI
 ملك الكتاب
 BOMBAY

جمع استلوا است حسین نیز بر جناب پیغمبر قرار کرد و بدو بالعکس و الله ولی التوفیق
 کتاب مطابقت خصایص ائمه علی و ابی العبد العاصی
 میرزا اسید علی آگینی الشیرازی فی بیت و بیتم شهر
 ذی الحجه احرام مطابق روز جلوس سیمت مانوس حضرت
 قل اللهی اروا خافدا و اوفی السله

